



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شرح فارسی

کفایہ الاصول

جلد پنجم

شاعر

محمد حسین نجفی دولت آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح فارسی کفایه الاصول آخوند خراسانی

نویسنده:

محمدحسین نجفی دولت آبادی اصفهانی

ناشر چاپی:

مolf

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۱۳ | شرح فارسی کفایه الاصول آخوند خراسانی جلد ۵ |
| ۱۳ | مشخصات کتاب |
| ۱۳ | اشاره |
| ۱۵ | مقدمه |
| ۱۶ | مقصد هفتم اصول عملیه |
| ۱۶ | اشاره |
| ۱۶ | فصل در اصالت براءت |
| ۱۶ | اشاره |
| ۱۷ | فرق بین ورود و حکومت و تخصص و تخصیص در امارات |
| ۲۳ | در وجوب شیء و حرمت آن در فقدان نص یا تعارض یا اجمال آن |
| ۲۴ | استدلال به ادله اربعه بر براءت و تمسک بآیات کتاب و جواب آن |
| ۲۶ | جواب مصنف که عدم عذاب اعم از استحقاق عذاب است |
| ۲۷ | تمسک بسته بر براءت و حدیث رفع عن امتی التسعه و معنای آن |
| ۲۹ | در اشکال آنکه مؤاخذة امر عقلی است و ممکن نیست دفع آن شرعا |
| ۳۱ | بیان معنای ما لا یعلمون و رفع آن تشریعا |
| ۳۷ | عموم ما لا یعلمون شامل احکام تکلیفیه و وضعیه و ضمنیه می شود |
| ۴۲ | روایت سوم بر براءت قوله علیه السلام کل شیء لک الحلال |
| ۴۵ | روایت چهارم الناس فی سعه ما لا یعلمون بر براءت و رد اشکالات آن |
| ۴۷ | روایت پنجم کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی بر براءت |
| ۵۲ | تمسک باجماع بر براءت و رد آن و سه وجه در بیان اجماع |
| ۵۴ | حکم عقل به براءت و تعارض آن با قاعده دفع ضرر محتمل |
| ۵۵ | تحقیق در تعارض ادله اربعه و دو حکم عقل و دفع آن |
| ۵۸ | غیر ضرر اخروی، لازم نیست دفع آن عقلا و شرعا |

| | |
|-----|---|
| ۵۹ | مصالح و مفاسد احکام شرعیه موجب منفعت و ضرر شخصی نیست |
| ۶۲ | استصحاب به برائت تکلیف قبل از بلوغ و رد اشکالات آن |
| ۶۴ | ادله اخباریها بر وجوب احتیاط آیات و اخبار و عقل |
| ۶۵ | جواب از آیاتی که تمسک شده است بر وجوب احتیاط |
| ۶۷ | بیان سه دسته اخباری که تمسک شده است بر وجوب احتیاط |
| ۶۹ | جواب اخباری که آورده شده بر احتیاط در شبهه تحریمیه |
| ۷۴ | تمسک بحکم عقل بر لزوم احتیاط در شبهه تحریمیه و جواب آن |
| ۷۷ | سه وجه برای حجیت طرق و امارات گفته شده |
| ۸۱ | بیان انحلال علم اجمالی حکمی و حقیقی از مصنف |
| ۸۳ | تمسک بحکم عقل بحظر و منع در افعال رد وجوب احتیاط |
| ۸۵ | تمسک اخباریها به قاعده دفع ضرر محتمل بر وجوب احتیاط و رد آن |
| ۸۷ | شرط جریان برائت عدم اصل موضوعی است در آن |
| ۸۸ | شک در عدم تذکبه حیوان چهار قسم می شود |
| ۹۴ | اصل موضوعی که موجب قبول تذکبه است مقدم بر اصل حکمی است |
| ۹۵ | احتیاط حسن عقلی و شرعی دارد در عبادات و غیرها |
| ۹۶ | اشکال در احتیاط عبادات که امر جزمی می خواهد و جواب آن |
| ۹۹ | اوامر احتیاط حمل بر استحباب شرعی می شود و بیان آن |
| ۱۰۱ | عبادی بودن واجب سه قسم می شود |
| ۱۰۷ | بیان اخبار من بلغه الثواب و چهار احتمال در دلالت آنها |
| ۱۰۹ | دو اشکال بر اخبار من بلغ رد دلالت آنها و رد آنها |
| ۱۱۴ | اخبار من بلغ شامل فضائل و مصائب ائمه علیهم صلوات الله نمی شود |
| ۱۱۵ | برائت در شبهات موضوعیه مطلقا جاری نیست |
| ۱۱۹ | متعلق نواهی سه قسم است و جریان برائت در امر بسیط |
| ۱۲۱ | احتیاط حسن عقلی و شرعی دارد چه در موضوعات و چه در احکام |
| ۱۲۳ | فصل در اصالت تخییر |
| ۱۲۳ | اشاره |

- ۱۲۷ رد مصنف در براءت شرعیه بدون عقلیه در احتمال وجوب یا حرمت
- ۱۲۹ دوران بین وجوب یا حرمت چهار قسم می شود
- ۱۳۲ فصل در اصالت احتیاط
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ شک در مکلف به و دوران بین متباینین
- ۱۳۷ لازم است موافقت علم اجمالی و لو اطراف غیر محصور باشد
- ۱۴۲ اضطرار چهار قسم می شود در اطراف علم اجمالی قبل از علم و بعد از آن
- ۱۵۰ ملاقی شبهه محصوره موجب اجتناب است یا نه
- ۱۵۲ اقسام ملاقی شبهه محصوره قبل از علم و بعد از علم
- ۱۵۳ وجوه ثلاثه در سرایت نجس بمتنجس و حق در آن
- ۱۵۸ شک در اقل و اکثر ارتباطی و آنکه در امر بسیط جاری است
- ۱۵۹ سه قول در اقل و اکثر ارتباطی و حق در آن
- ۱۶۰ بیان اشکالاتی که وارد بر مدعی است و رد آنها
- ۱۶۴ اشکال سوم بر مدعی که تحصیل غرض مولی لازم است
- ۱۶۵ واجبات شرعیه الطافا در واجبات عقلیه و بیان آنها
- ۱۶۶ جواب مرحوم شیخ از لزوم تحصیل غرض مولی بدو وجه
- ۱۶۸ جواب مصنف از مرحوم شیخ به هشت وجه در عدم لزوم قصد وجه
- ۱۷۳ رد مصنف در لزوم تحصیل غرض و آنکه شک در آن براءت است
- ۱۷۴ اشکال در براءت در اقل و اکثر و جواب آن و استصحاب آن
- ۱۷۶ براءت نقلیه بقول مصنف در اقل و اکثر ارتباطی
- ۱۷۸ رد مصنف در جریان ادله نقلیه و عقلیه در اقل و اکثر
- ۱۸۰ عدم جریان براءت در اجزاء تحلیلیه عقلیه و وجه آن
- ۱۸۴ جریان براءت در طهارات ثلاث و لو مأمور به بسیط باشد
- ۱۸۷ بیان امکان خطاب به ناسی جزء یا شرط به وجوهی
- ۱۸۹ بیان شمول حدیث لا تعداد جاهل قاصر و مقصر را
- ۱۹۱ جریان براءت در جزء و یا شرط عدمی

- ۱۹۳ ----- اقسام چهارگانه تشریح محرم در مأمور به -----
- ۱۹۵ ----- صحه استصحاب صلاه در مشکوک المانع -----
- ۲۰۰ ----- تمسک به قاعده میسور و اضطرار در وجوب باقیمانده مرکب -----
- ۲۰۵ ----- روایت سوم قاعده میسور و اشکال سند و دلالت آن -----
- ۲۰۶ ----- در میسور بقاء موضوع عرفی می خواهد و موارد آن -----
- ۲۰۹ ----- خاتمه در شرائط اصول و آنکه احتیاط حسن است مگر بعض موارد -----
- ۲۰۹ ----- اشاره -----
- ۲۱۰ ----- اشکال در حسن احتیاط و جواب آن -----
- ۲۱۲ ----- در شرائط براءت عقلیه و نقلیه و لزوم فحص در احکام -----
- ۲۲۰ ----- وجوب تعلم احکام به شش وجه بیان شده -----
- ۲۲۳ ----- در صحه عمل جاهل قاصر و مقصر بحديث لا تعاد -----
- ۲۲۴ ----- اشکال بعض اعلام بر حدیث لا تعاد و بیان جواب آن -----
- ۲۲۶ ----- وجه صحت صلاه جاهل مقصر در جهر و اخفات و قصر و اتمام -----
- ۲۳۲ ----- دو شرط دیگر برای جریان براءت از بعضی و رد آنها -----
- ۲۳۵ ----- بیان قاعده لا ضرر و مدرک و معنای آن -----
- ۲۴۴ ----- ادله لا ضرر شامل احکام اولیه ضریه مثل خمس و غیره نمی شود -----
- ۲۴۹ ----- تعارض لا ضرر و لا حرج با یکدیگر و حق در آن -----
- ۲۵۱ ----- مراد از ضرر ضرر شخصی است نه ضرر نوعی بخلاف مصنف -----
- ۲۵۳ ----- رد تخصیص اکثر در قاعده و آنکه تخصص است حدود و غیره -----
- ۲۵۸ ----- فصل در استصحاب و حجیت آن اثباتا و نفیا -----
- ۲۵۸ ----- اشاره -----
- ۲۶۰ ----- تعریف استصحاب و بحث آن اصولی است نه فقهی -----
- ۲۶۴ ----- لازم است در استصحاب اتحاد موضوع و محمول هر دو -----
- ۲۶۷ ----- بقاء موضوع در استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دلیل -----
- ۲۶۹ ----- استصحاب در احکام شرعیه ردا علی قول مرحوم شیخ -----
- ۲۷۰ ----- بیان قاعده کلما حکم به العقل حکم به الشرع و رد آن -----

- بیان اداء فقهاء در حجیت استصحاب و حق در آن و رد ادله دیگر - - - - - ۲۷۳
- وجه رابع اخبار مستفیضه در حجیت استصحاب منها صحیحه زراره - - - - - ۲۸۰
- اشکال در سند و دلالت روایت و بیان رد آنها - - - - - ۲۸۱
- وجه عموم استصحاب چه شک در مقتضی باشد و چه در مانع - - - - - ۲۹۰
- سه احتمال در مقتضی مراد شیخ در عدم حجیت استصحاب آن - - - - - ۲۹۰
- رد دلیل مرحوم شیخ در عدم استصحاب در مقتضی - - - - - ۲۹۳
- چهار مورد نقض بر مرحوم شیخ در جریان استصحاب مقتضی - - - - - ۲۹۴
- متعلق نقض در استصحاب چهار صورت دارد - - - - - ۲۹۸
- بیان روایت دوم زراره بر استصحاب و سؤال از چند جهت - - - - - ۳۰۲
- از شش جهت در صحیحه زراره سؤال شده و بیان آنها - - - - - ۳۰۵
- اخبار استصحاب دلالت بر قاعده یقین ندارد و فرق بین آنها - - - - - ۳۰۷
- طهارت بدن و لباس آیا شرط صلاه است یا مانع است - - - - - ۳۰۸
- اشکالات وارده بر صحیحه دوم زراره و جواب آنها - - - - - ۳۱۰
- دلالت صحیحه سوم زراره بر استصحاب و اشکالات و رد آنها - - - - - ۳۱۴
- روایت چهارم و پنجم بر حجیت استصحاب بدون قاعده یقین - - - - - ۳۱۹
- تمسک بر حجیت استصحاب بقوله علیه السلام کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر - - - - - ۳۲۳
- هفت احتمال در روایت کل شیء طاهر داده شده - - - - - ۳۲۴
- اشکالات بر تمسک مصنف به روایت کل شیء طاهر - - - - - ۳۲۹
- کلام در جعل احکام وضعیه است که جعل دارند یا نه - - - - - ۳۳۲
- احکام وضعیه سه قسم اند - - - - - ۳۳۶
- اشاره - - - - - ۳۳۶
- قسم اول احکام وضعیه جعل شرعی ندارند - - - - - ۳۳۷
- قسم دوم احکام وضعیه جعل شرعی بالتبع دارند - - - - - ۳۴۲
- قسم سوم احکام وضعیه جعل استقلالی دارند شرعا - - - - - ۳۴۵
- طهارت و نجاست از احکام وضعیه جعل شرعی دارند یا نه - - - - - ۳۵۲
- تنبیهاست استصحاب - - - - - ۳۵۵

- ۳۵۵ ----- تنبیه اول: لزوم شک و یقین فعلی
- ۳۵۷ ----- تنبیه دوم استصحاب در جایی که شک در بقاء شیء باشد علی تقدیر ثبوت آن شیء
- ۳۶۳ ----- تنبیه سوم در استصحاب کلی و جزئی و اقسام کلی
- ۳۶۳ ----- اشاره
- ۳۶۵ ----- اشکالات در استصحاب قسم دوم کلی و جواب آن
- ۳۷۲ ----- استصحاب فرد مردّد و یا مفهوم مردّد صحیح نیست
- ۳۷۳ ----- تنبیه چهارم در استصحاب زمان و زمانیات و دفع اشکال آنها
- ۳۷۳ ----- اشاره
- ۳۷۸ ----- استصحاب امر تدریجی سه قسم کلی در آن جاری است
- ۳۸۱ ----- اشکال در قید بودن زمان در موضوع مرکب شرعی و تحقیق در آن
- ۳۸۹ ----- تنبیه پنجم استصحاب جاری است در احکام شرعیه مشروط و معلق
- ۳۸۹ ----- اشاره
- ۳۹۴ ----- استصحاب تعلیقی معارض است و جواب آن
- ۳۹۶ ----- تنبیه ششم در استصحاب شرایع سابقه و اشکال و رد آن می باشد
- ۳۹۶ ----- اشاره
- ۴۰۰ ----- در عدم جریان استصحاب عدم نسخ شرایع مطلقا و جواب آن
- ۴۰۴ ----- تنبیه هفتم: بیان اصول مثبت شرعیه و عادیه و عقلیه و عدم حجیت آنها
- ۴۰۴ ----- اشاره
- ۴۰۶ ----- سه احتمال در اخبار استصحاب در اصل مثبت و حق در آن
- ۴۰۷ ----- چهار فرق بین حجیت لوازمات امارات و عدم حجیت آنها در اصول
- ۴۱۲ ----- تحقیق مصنف در عدم حجیت اصل مثبت در استصحاب و امثال آن
- ۴۱۳ ----- حجیت اصول مثبت در موارد خفاء واسطه بنظر عرف و غیره
- ۴۱۹ ----- تنبیه هشتم: استصحاب کلی برای فرد مثبت نیست و اقسام محمول موضوع
- ۴۱۹ ----- اشاره
- ۴۲۲ ----- استصحاب جزء و شرط مثبت نیست و همچنین عدم آنها
- ۴۲۵ ----- تنبیه نهم اصول مثبت حجیت ندارند

- ۴۲۷ ----- تنبیه دهم؛ لازم است اثر فعلی در مستصحب باشد نه تقدیری
- ۴۲۹ ----- تنبیه یازدهم استصحاب در تقدم و تأخر وجود شیء و یا عدم آن می باشد
- ۴۲۹ ----- اشاره
- ۴۳۱ ----- استصحاب مجهول التاريخ صحيح است در جائی که اثر برای یکی از آنها باشد
- ۴۳۴ ----- جریان استصحاب عدم ازلی در مفاد کان ناقصه در مجهول التاريخ
- ۴۳۹ ----- رد مصنف که در امور وجدانیه شبهه مصداقیه نیست بدون خارجیه
- ۴۴۴ ----- تعارض استصحاب طهارت و نجاست در تقدم و تأخر آنها و سقوط آنها
- ۴۴۵ ----- تنبیه دوازدهم؛ استصحاب اعتقادات و احکام شرایع سابقه
- ۴۴۵ ----- اشاره
- ۴۴۸ ----- معنای نبوت و آنکه در اصول دین علم لازم است
- ۴۵۱ ----- اشکال در نسخ احکام شریعت موسی و مدرک بقاء احکام اسلام
- ۴۵۳ ----- تنبیه سیزدهم در استصحاب حکم مخصص است و یا حکم عام و اقسام آن
- ۴۵۸ ----- تنبیه چهاردهم استصحاب حجت است و لو ظن بخلاف باشد
- ۴۶۲ ----- تتمه مبحث استصحاب
- ۴۶۲ ----- لزوم اتحاد موضوع و محمول و حکم در استصحاب
- ۴۶۵ ----- موضوع استصحاب یا مفاد کان تامه و یا ناقصه و اقسام موضوع
- ۴۶۷ ----- موضوع استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دلیل آن
- ۴۷۱ ----- تقدم امارات بر استصحاب ورود و یا حکومت جمع عرفی است
- ۴۷۴ ----- معنای ورود و حکومت و تخصیص و تخصص و حق آن در استصحاب
- ۴۷۷ ----- اخبار استصحاب شامل قاعده مقتضی و مانع نمی شود و رد ادله آنها
- ۴۷۸ ----- اخبار استصحاب شامل قاعده یقین نمی شود و معنای آن قاعده
- ۴۷۹ ----- خاتمه در نسبت بین استصحاب و سایر اصول عملیه می باشد
- ۴۸۱ ----- تعارض استصحابین و مقدم بودن سببی بر مسببی از آنها
- ۴۸۵ ----- جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی که مخالفت علمیه نباشد
- ۴۸۸ ----- قاعده تجاوز و فراغ و اصاله الصحه مقدمی بر استصحاب و معنای آنها
- ۴۹۱ ----- تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و وجه آن

- بیان اخبار تعدد قاعده فراغ و تجاوز و مورد آنها ۴۹۳
- قاعده تجاوز دخول در غیر لازم است و معنای غیر ۴۹۵
- در قاعده اصاله الصحه و معنی و چهار مدرک آن ۴۹۶
- بیان چهار تنبیه در قاعده اصاله الصحه در جریان آن ۴۹۸
- تعارض استصحاب با قاعده ید و تقدم ید و مدرک آن ۵۰۰
- تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و مدرک آن ۵۰۲
- فهرست جلد پنجم شرح فارسی کفایه الاصول ۵۰۸
- درباره مرکز ۵۳۱

سرشناسه: نجفی دولت آبادی، حسین، شارح

عنوان و نام پدید آور: شرح فارسی کفایه الاصول آخوند خراسانی / تالیف محمدحسین نجفی دولت آبادی اصفهانی

مشخصات نشر: [قم]: محمدحسین نجفی دولت آبادی، ۱۴ق. = - ۱۳.

مشخصات ظاهری: ۵ج. نمونه

یادداشت: ضمیمه این کتاب مختصری از اقوال علما متاخرین از صاحب کفایه است

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد چهارم، ۱۳۶۳

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. از اول کفایه تا آخر طلب و اراده. -- ج. ۲. از اول ماده امر تا آخر اوامر. -- ج. ۳. از اول نواهی تا آخر جلد اول کفایه. -- ج. ۴. از اول جلد دوم کفایه که باب قطع و ظن انتفاحی و ظن انسدادی. -- ج. ۵. از اول ادله براءت و اصول عملیه تا آخر استصحاب. -- ج. ۶. در مباحث تعادل و ترجیح. --

عنوان دیگر: کفایه الاصول. شرح

موضوع: آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ق. کفایه الاصول -- نقد و تفسیر

موضوع: اصول فقه شیعه

شناسه افزوده: آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ق. کفایه الاصول. شرح

رده بندی کنگره: ۱۵۹/۸/BP۳۳/ک۷۰۴۲۲۸/۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۸-۳۶۰۹

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

مقدمه

فبعد این جلد پنجم شرح فارسی کفایه الاصول است بانضمام مختصری از اقوال علماء متأخرین از صاحب کفایه در احکام شک که اصول عملیه باشد

جلد اول: از اول مباحث الفاظ تا آخر طلب و اراده است

جلد دوم: از اول مباحث صیغه امر تا آخر اوامر می باشد.

جلد سوم: از اول نواهی تا آخر مباحث الفاظ مجمل و مبین است

جلد چهارم: از اول مباحث عقلیه قطع و ظن انفتاحی و انسدادی می باشد امید است که خدای تعالی آنها را مورد نظر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ذخیره قبر و قیامت و آنها را مورد افاده و استفادۀ محصلین عظام دام عزهم العالی قرار دهد و امید است که اشتباهات لفظی و یا معنوی آنها را با لطف خود تصحیح نمایند

اول شروع بیست و نهم جمادی الاولی مطابق یک هزار و چهارصد و پنج قمری سنه ۱۴۰۵.

ص: ۳

* شرح:

مقصد هفتم اصول عمليه

اشاره

قال المصنف: المقصد السابع في الاصول العمليه الخ.

فصل در اصالت براءت

اشاره

مخفی نماند آنکه: مباحث اصول فقه تقسیم شده است به چهار قسمت:

اول مباحث معانی و مداليل الفاظی که در کتاب و سنت و غیره است از مباحث اوامر و نواهی و عموم و خصوص و مطلق و مقید و مجمل و مبين و نحو آنها و نامیده می شود این ها مباحث الفاظ.

دوم بحث از معانی و مداليل سواء آنکه دال بر آن معنی عقل باشد یا شرع یا عرف یا الفاظ یا غیره مثل مباحث مقدمه واجب و ضد و اجتماع امر و نهی و غیره- و این قسم معانی و مداليل از لوازمات نفس احکام شرعیه می باشد بما هی هی یعنی لزوم یا عرفی یا شرعی بین مقدمه و ذی المقدمه می باشد یا نه و این بحث، بحث دلالت الفاظ نیست کما آنکه گمان کرده است آن را صاحب معالم در جائی که استدلال نموده است بعدم وجوب مقدمه و آنکه امر به ذی المقدمه دلالت ندارد بر وجوب مقدمه به یکی از دلالات ثلاث مطابقه و تضمن و التزام و تعبیر می شود از این قسم بمباحث عقلیه غیر مستقل یعنی بعد از آنی که امر یا نهی شرعی پیدا شد حکم عقل می باشد.

سوم بحث از حجیت شیء و دليلیت آنکه: آیا دليل بر احکام واقعیه که آن احکام ثابت است بر موضوعات واقعیه داریم یا نداریم با قطع نظر از تعلق جهل یا شک بآن احکام مثل حجیت طرق و امارات که در بحث قطع و ظن گذشت و این بحث را بحث حجج و ادله می نامند و دليلی که اثبات حکم شرعی می کند آن دليل را دليل اجتهادی می نامند.

قسم چهارم از مباحث اصول فقه بحث از حجیت احکام ظاهریه ای که جزء موضوع آنها شک گرفته شده است و عنوان شاک در حکم واقعی می باشند و نامیده می شود به بحث از مسائل اصول عمليه و تعبیر می شود بآن اصول دليل فقاهتی و اصل عملی.

و هي التي ينتهي اليها المجتهد.

* شرح:

مخفی نماند اصول عملیه که مرجع است در شبهات موضوعیه و حکمیه منحصر است در چهار اصل عقلا بجهت آنکه شک یا در اصل تکلیف است و یا در مکلف به و بنا بر اول که شک در اصل تکلیف است یا ملاحظه شده است حالت سابقه در آن یعنی یا حالت سابقه دارد یا ندارد. آنکه حالت سابقه دارد استصحاب است و آنکه حالت سابقه ندارد مجرای برائت است و اما در ثانی که شک در مکلف به می باشد یا احتیاط ممکن است یا ممکن نیست آنجائی که احتیاط ممکن است قاعده اشتغال و لزوم احتیاط است و آنجائی که احتیاط ممکن نیست مورد تخییر می باشد که احکام مفصل هر کدام از آنها در محل خودش ان شاء الله تعالی خواهد آمد.

قوله و هي التي ينتهي اليها المجتهد الخ.

اصول عملیه شک جزء موضوع آنها می باشد بخلاف طرق و امارات که آنها در حال شک می باشند یعنی اگر مکلف یقین بحکمی دارد یا موضوع آن نه جای طرق و امارات است و نه جای اصول عملیه از این جهت طرق و امارات و اصول عملیه در شک بواقع می باشد و تقدم طرق و امارات بر اصول عملیه من باب حکومت است یعنی بعد از آنکه شارع مقدس طرق و اماره را علم تعبیدی قرار داد از این جهت آنها حکومت دارند بر اصول عملیه چون احکام واقعیه برای مکلف معلوم است تعبدا بخلاف اصول عملیه که در مقامی که واقع معلوم نباشد برای مکلف و شک در آن داشته باشد و لذا در این موارد جای اصول عملیه است و مناسب است یک مختصری از احکام تقدم بعض طرق و امارات و اصول عملیه بیان شود.

فرق بین ورود و حکومت و تخصص و تخصیص در امارات

فرق بین تخصیص و تخصص و ورود و حکومت آنست که تخصص عبارت است از خروج شیء از موضوع دلیل که آن خروج وجدانی تکوینی باشد مثل آنکه بفرماید (اکرم العلماء) خروج جهال از موضوع اکرم خروج وجدانی تکوینی است

ص: ۵

* شرح:

و همچنین در جائی که علم وجدانی برای مکلف حاصل شود بحکم واقعی از ادله اصول و امارات که علم وجدانی باحکام واقعیه خروج تخصصی دارد بر ادله اصول و امارات.

و اما تخصیص عبارت است از اخراج فردی از افراد موضوع از حکم مثل آنکه بفرماید اکرم العلماء إلا زیدا که زید عالم است ولی از حکم وجوب اکرام خارج است:

و اما ورود عبارت است از خروج وجدانی ایضا لکن بتعبد مثل ورود ادله تعبديه بر اصول عقليه که اصول عقليه در موضوع آنها اخذ شده است عدم بیان یا عدم مؤمن یا تحیر مکلف از حیث عمل که اصول تعبديه شرعیه این ها بیانند و مؤمن اند و رفع تحیر از مکلف می نمایند.

و اما حکومت یا ظاهریه است یا واقعیه اما حکومت واقعیه مثل ادله نفی ضرر و نفی حرج که احکام واقعیه را مقید می کند در آنجائی که حکم ضرری یا حرجی باشد و اما حکومت ظاهریه مثل حکومت امارات بر اصول شرعیه یا حکومت بعض اصول بر بعض دیگر که حکومت امارات بر اصول از جهت آنست که احکام واقعیه یا ثابت می شود بقطع وجدانی و یا بقطع تعبدی و چون امارات علم تعبدی می باشند از این جهت مقدم اند بر اصول چون موارد اصول در جائی است که شک در واقع باشد و بعد از آنکه امارات ثابت می کند واقع را تعبدا شک در واقع نمی باشد و از این جهت رتبه اصول مؤخر است از امارات

این معنی را مرحوم شیخ انصاری بیان نموده محکی قوله فی فوائده ان دلیل الاماره و ان لم یکن رافعا لموضوع الاصل کالدلیل العلمی الا انه نزل شرعا منزله الرافع فهو حاکم علی الاصل لا مخصص له الخ

بدليل مما دل عليه حكم العقل أو عموم النقل و المهم منها أربعة فان مثل قاعده الطهاره فيما اشتهبه طهارته بالشبهه الحكيمه و ان كان مما ينتهي

* شرح:

این مختصر احکام تقدم و تأخر آنها و مفصل احکام آنها در جای خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالى.

مخفی نماند موارد اصول عملیه که بیان شد که شک جزء موضوع آنها می باشد نه مراد از شک تساوی الطرفين که مقابل ظن است می باشد کما توهم بلکه موارد اصول عملیه در جایی است که واقع برای مکلف انکشاف نشده باشد نه علما و نه علمیا یعنی در جایی که واقع معلوم نشده است برای مکلف نه علما و نه علمیا آن موارد جای اصول عملیه است و لو ظن بخلاف یا بوافق بر هر یک از آنها باشد

مثلا استصحاب طهارت جاری است در جایی که حالت سابقه طهارت باشد و لو ظن بخلاف بر آن باشد چون آن ظن غیر معتبر است شرعا از این جهت حکم شک را دارد و همچنین تمام موارد اصول عملیه ظن بخلاف یا بوافق چون حجیت شرعی ندارد تمام آنها حکم شک را دارند کما لا یخفی.

قوله بعد الفحص و اليأس عن الظفر الخ جای اصول عملیه موردی می باشد که ادله اربعه کتاب و سنت و اجماع و عقل نباشد که اگر یکی از آنها باشد مقدم و حکومت دارد بر اصول کما آنکه گذشت و قهرا مورد آنها فقدان نص و یا اجمال نص و یا تعارض آنها می باشد بنا بر آنکه در تعارض خبرین رجوع باصول شود بعد از آنکه مرجح نباشد کما آنکه خواهد آمد در باب آن ان شاء الله تعالى

قوله بدليل مما دل عليه حكم العقل او عموم النقل الخ ادله برائت دو قسم است عقلی و نقلی مثل قاعده قبح عقاب بلا بیان یا

اليها فيما لا حجه على طهارته و لا على نجاسته الا أن البحث عنها ليس بمهم حيث انها ثابتة بلا كلام من دون حجه الى نقض و ابرام بخلاف الاربعه و هي البراءه و الاحتياط و التخيير و الاستصحاب فانها محل الخلاف بين الاصحاب و يحتاج تنقيح مجاريها و توضيح ما هو حكم العقل او مقتضى عموم النقل فيها الى مزيد بحث و بيان و مؤونه حجه و برهان

هذا مع جريانها في كل الابواب و اختصاص تلك القاعده ببعضها فافهم.

* شرح:

احتياط عقلي در جائی که مقتضای علم اجمالی باشد.

و اما دليل برائت نقلی مثل قوله عليه السلام رفع ما لا يعلمون و قوله عليه السلام كل شيء مطلق حتى يرد فيه النهي و تفاصيل آنها در محل خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالى و مهم از این اصول چهار اصل است که قبلا بیان نمودیم بجهت آنکه مثل قاعده طهارت در جائی که مشتبه باشد طهارت شیء به شبهة حکمیة اگرچه این قاعده منتهی می شود بآن مجتهد و احتیاج بآن دارد در جائی که حجت بر طهارت شیء و نجاست آن نباشد الا- آنکه بحث از قاعده طهارت مهم نیست بجهت آنکه آن قاعده ثابت است نزد فقها بدون کلام و بدون حاجت بنقض و ابرام در آن یعنی مخالف در آن نمی باشد بخلاف اصول اربعه که برائت و احتیاط و تخییر و استصحاب باشد بجهت آنکه این اصول محل خلاف است بین اصحاب و احتیاج دارد بتنقیح جریان آنها در موارد خودش و احتیاج بتوضیح دارد که حکم عقل یا مقتضای عموم نقل در چه مواردی شامل می شود و احتیاج به بحث زیاد و بیان و مؤونه حجت و برهان می باشند.

قوله هذا مع جريانها في كل الابواب الخ.

و این اصول عملیه در تمام ابواب فقه از طهارات تا دیات جاری می شوند

ص: ۸

* شرح:

بخلاف قاعده طهارت که اختصاص دارد ببعض ابواب فقه که باب طهارت باشد فافهم.

مخفی نماند این دلیل اخیر که مصنف بیان نمود: بحث اصول در جایی است که در تمام ابواب فقه جاری بشود و اگر موضوع بحث آن مختص به یک بابی باشد مثل قاعده طهارت آن مسئله اصولی نمی باشد.

جواب آنکه مسئله اصولی آن مسئله ایست که نتیجه آن در طریق استنباط حکم شرعی واقع بشود و لازم نیست که جریان آن مسئله در تمام ابواب فقه باشد بجهت آنکه یک دسته زیادی از مباحث اصولیه که آنها در تمام ابواب فقه جریان ندارد و باین حال بحث اصولی است مثل دلالت نهی در عبادات و امثال آن پس قاعده طهارت مثل اصاله البراءه می باشد و فرق آنها آنست که قاعده برائت محل خلاف است بین علماء بدون قاعده طهارت که محل خلاف نیست کما آنکه ذکر نمود آن را مصنف

بعضی قائلند که قاعده طهارت و نجاست از موضوعات است و شبهه آن شبهه موضوعی است چون آنها از امور واقعیه است که شارع کشف آنها را نموده و بحث فقهی است و از شبهات موضوعیه است مثل اصاله الصحه در فعل خود مکلف یا فعل غیر و اصاله القرعه فی کل امر مشکل و اصاله النسب فی الفرائض و اصاله الحریه فی الانسان و امثال آنها که از مسائل فرعیه است و بحث آنها در فقه است نه در اصول

جواب آنکه اولاً اگر اراده کرده است از واقعیت طهارت و نجاست آنکه حکم به آنها جزاف و بی مصلحت نیست بلکه احکام آنها من باب مصلحت و مفسده می باشد و شک در آنها منشأ امر واقعی است این معنی مانعی ندارد الا آنکه مخصوص به طهارت و نجاست نمی باشد بلکه در تمام احکام شرعیه مصالح و مفساد محقق است بنا بر قول عدلیه و اگر مراد آن این باشد که طهارت و نجاست از قبیل خواص می باشد نظیر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از ادویه پیدا می شود و کسی پی به آنها نمی برد مگر

* شرح:

خواص مردم که اطباء باشند اگر این معنی مراد باشد که شارع مقدس چون عالم بغیب می باشد از این جهت آنها را بیان نموده است،

جواب آنکه اولاً این معنی خلاف ظاهر ادله ای است که اثبات می کند آنها را بلکه طهارت و نجاست مثل سائر احکام وضعیه جعل شرعی دارند.

و ثانیاً اگر قبول کنیم ما که آنها از امور واقعیه ای می باشند فی نفس الامر و شارع مقدس کشف آنها را نموده است در این حال شبهه شبهه مصداقی نمی باشد بلکه شبهه حکمیه است که باید رجوع بشود بشارع مقدس نظیر طهارت و نجاست عینی زمانی که بجوش بیاید و همچنین عرق جنب از حرام و امثال آنها از اینجا معلوم می شود فرق بین شبهه حکمیه و شبهه موضوعیه آنست که در شبهه حکمیه رجوع بشارع می شود و در شبهه موضوعیه بعرف مثل آنکه بول و آب را مکلف می داند احکام آنها را ولی در خارج مایعی مشتبه است بین بول و آب که امثال این مورد شبهه موضوعی است بخلاف طهارت و نجاست عصیر عنبی در جائی که جوش بیاید که امثال این موارد رجوع به ادله آنها می شود و مبین آنها شارع است نظیر این جواب از مصنف نقل شده.

مخفی نماند دو قانون مسلم است بین اصولی و اخباری اول آنکه قاعده قبح عقاب بلا بیان شبهه ای در آن نیست بین طرفین قاعده دوم دفع ضرر محتمل آنهم مسلم است بین تمام عقلاء و از این جهت استدلال نموده اند متکلمین در علم کلام بوجوب نظر در معجزه ای که صاحب آن ادعای نبوت می کند و در ترک آن احتمال ضرر و عقوبت است کما آنکه ما بیان نمودیم در ادله اصول دین در کتاب زبده العلوم

و ایضا قاعده قبح عقاب بلا بیان اگر موردی جاری شود احتمال ضرر برداشته می شود کما آنکه موارد هر دو مفصلاً خواهد آمد ان شاء الله تعالی و فقط نزاع ما با

فصل لو شك في وجوب شيء او حرمة و لم تنهض عليه حجه جاز شرعا و عقلا- ترك الاول و فعل الثاني و كان مأمونا من عقوبه مخالفته كان عدم نهوض الحجه لاجل فقدان النص او اجماله و احتمال الكراهه او الاستحباب او تعارضه فيما لم يثبت بينهما ترجيح بناء على التوقف في مسأله تعارض النصين فيما لم يكن ترجيح في البين و اما بناء على التخيير كما هو المشهور فلا مجال لاصاله البراءه و غيرها لمكان وجود الحجه المعبره و هو احد النصين فيها كما لا يخفى.

* شرح:

اخبارها در صغرى است كه آيا مورد دفع ضرر محتمل است يا قاعده قبح عقاب بلا بيان و ايضا آن موردى كه محل خلاف است بين اصولى و اخبارى شبهه تحريميه است كه آيا براءت است يا اشتغال و احتياط اما شبهه وجوبه اخبارىها موافق اصوليها مى باشند در براءت كما آنكه در شبهات موضوعيه همه متفقند در جريان براءت در آن موارد اگرچه نقل شده است مخالفت مرحوم محدث استرآبادى كه ملتزم باحتياط شده است در آن مورد.

در وجوب شيء و حرمت آن در فقدان نص يا تعارض يا اجمال آن

قوله فصل لو شك في وجوب شيء او حرمة الخ در اين فصل ادله براءت بيان مى شود اگر مكلف شك كرد در وجوب شيء مثل آنكه شك كند كه آيا دعاء نزد رؤيت هلال واجب است يا نه يا شك در حرمت چيزى نمود مثل شرب تن و در اين حال دليل و حجتى براى آنها نباشد جاز است شرعا و عقلا ترك اول كه احتمال وجوب داشت و فعل ثانى كه احتمال حرمت در آن مى باشد و مكلف مأمون است از عقاب مخالفت آنها در موردى كه بيان نموديم كه حجت ندارد فرقى ندارد بين آنكه فقدان نص باشد مثل شرب تن يا اجمال نص باشد مثل آيه حتى يطهرن بالتشديد و تخفيف آيه كه نص مجمل مى شود يا تعارض نصين باشد مثل همان آيه بنا بر تواتر قراءات در مورد احتمال حرمت چه احتمال كراهت باشد يا نباشد و همچنين

و قد استدل علی ذلك بالادله الاربعه اما الكتاب فآيات اظهرها قوله تعالى و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا

* شرح:

در مورد احتمال وجوب چه احتمال استحباب باشد یا نباشد و در مورد تعارض نصین در جائی براءت جاری است که ثابت نشود ترجیح یکی از نصین بنا بر توقف در مسئله تعارض نصین یعنی در باب تعارض اگر ما قائل بتوقف شدیم البته رجوع به براءت می شود.

و اما بنا بر تخیر که مشهور قائلند بقوله علیه السلام اذن فتخیر یا روایت دیگر به ایهما عملت من باب التسلیم وسعک در این موارد مجالی برای براءت و غیر براءت نیست چون براءت و غیر آن در جائی است که حجت معتبره نباشد و فرض آنست که یکی از نصین حجت است شرعا و لذا نوبت باصول نمی رسد کما لا یخفی

مخفی نماند مرحوم شیخ انصاری هرکدام احتمال وجوب یا حرمت را چهار قسم قرار داده سه قسم آنها در فقدان نص یا اجمال نص یا تعارض نصین است که شش قسم می شود و هریک از شبهه وجوبیه و تحریمیه قسم چهارمی دارند که شبهه موضوعیه می باشند نظیر مایع احتملی که در خارج خمر باشد و امثال آن ولی مصنف تمام آنها را یک قسم قرار داده چون شبهه موضوعیه ربط بیحث ما ندارد و جای آن در فقه است و عمده و ملاک تمام اقسام یکی است که جریان براءت و عدم آن باشد و لذا تمام اقسام یک باب باشد بهتر است.

استدلال به ادله اربعه بر براءت و تمسک بآیات کتاب و جواب آن

قوله: و قد استدل علی ذلك بالادله الاربعه اما الكتاب الخ استدلال شده است بر جریان براءت به ادله اربعه کتاب و سنت و اجماع و عقل اما کتاب استدلال شده است بآیاتی که اظهر آن آیات قوله تعالى «و ما کُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» وجه استدلال آنست که خدای تعالی می فرماید ما عذاب نمی کنیم بندگان را مگر آنکه بعث رسل و رسولی بر آنها بفرستیم و اتمام حجت بشود

ص: ۱۲

و فيه ان نفى التعذيب قبل اتمام الحجه ببعث الرسل لعله كان منه منه تعالى على عباده مع استحقاقهم لذلك و لو سلم اعتراف الخصم بالملازمه بين الاستحقاق و الفعليه لما صح الاستدلال بها الا جدلا

مع وضوح منعه ضروره ان ما شك في وجوبه او حرمة ليس عنده باعظم مما علم بحكمه و ليس حال الوعيد بالعذاب فيه الا كالوعيد به فيه فافهم.

* شرح:

بر آنها و مراد از بعث رسل بيان احكام است که اگر برای آنها بيان احكام نشود عذاب بر آنها فرستاده نمی شود و عذاب اعم است از عذاب دنیوی و اخروی.

قوله و فيه ان نفى العذاب الخ جواب از آیه شریفه آنکه نفی عذاب قبل از اتمام حجت و بیان احكام شاید منت باشد از خدای تعالی بر بندگانش با آنکه استحقاق عقاب دارند ولی عذاب را نمی فرستد منتا بر بندگانش

کلام بین اخباری و اصولی آنست که آیا ارتکاب این شبهات موجب استحقاق می شود یا نه و لو نفی عذاب باشد منتا و اگر تسلیم شویم که خصم و طرف ما اعتراف دارد که اگر فعلا عذاب واقع نشد استحقاق هم برداشته می شود یعنی ملازمه است بین نفی عقاب فعلی و استحقاق اگر این معنی اراده بشود هرآینه صحیح نیست استدلال به آیه شریفه الا جدلا قیاس جدلی در جایی است که آن قیاس نزد متکلم تمام نیست و لو مخاطب قبول دارد و این کلام مصنف رد است بر جواب مرحوم شیخ که بیان نموده که ملازمه ثابت است نزد خصم و اخباری که اگر نفی عذاب فعلی شد نفی استحقاق ایضا می باشد.

قوله مع وضوح منعه الخ جواب دوم آنکه در جایی که شک در وجوب یا حرمت باشد بالاتر از وجوب

ص: ۱۳

* شرح:

یقینی و یا حرمت یقینی نمی باشد که موارد مذکوره نفی عذاب فعلی می شود بعض موارد به واسطه شفاعت و یا توبه و یا مغفرت الهی و غیره با اینکه مسلم مکلف استحقاق عذاب و عقاب بوده پس وعید عذاب در مشکوک نیست مگر مثل وعید عذاب در یقینی کما آنکه گذشت فافهم.

مخفی نماند جمله و ما کنا او ما کان و آنچه شباهت دارد از این ماده ظهور دارد بر اینکه آن فعل لائق فاعل و مناسب او نیست و این معنی که گفتیم ظاهر می شود از استقراء موارد استعمال آنها مثل قوله تعالی ما کان الله لیضل قوما بعد از هدیهیم و قوله عز شأنه و ما کان الله لیذر المؤمنین و قوله سبحانه ما کان الله معذبهم و انت فیهم و امثال آنها پس معنی این می شود که عذاب قبل از بیان لایق و مناسب خدای تعالی نمی باشد از این بیان جواب اشکالی که شده است داده می شود که در آیه عذاب دنیوی است و محل نزاع عذاب اخروی است.

جواب مصنف که عدم عذاب اعم از استحقاق عذاب است

جواب آنکه علاوه بر اینکه عذاب دنیوی اهون و کمتر است از عذاب اخروی این معنی لایق پروردگار نمی باشد چه عذاب دنیوی باشد و چه عذاب اخروی و همچنین اشکال مرحوم شیخ برداشته می شود که ملازم است بین نفی عذاب فعلی و استحقاق آن از طرف خصم چون در جائی که اصل عذاب لایق پروردگار نیست معنی ندارد که بگوئیم مستحق عقابند مکلفین و باین حال نفی فعلی عقاب شده است از آنها چون لایق و مناسب پروردگار نیست بلکه اصلا می رساند که استحقاق عقاب ندارند و این معنایی که بیان نمودیم ظاهر می شود دفع دو اشکال صاحب کفایه که ممکن است استحقاق باشد و نفی عذاب فعلی بشود منتا یا از جهت عفو و شفاعت و توبه و غیره.

و حاصل آنکه امثال موارد این آیه می رساند که عذاب در این موارد لایق و مناسب پروردگار نیست اصلا نه آنکه استحقاق عقاب بوده زید ولی نفی فعلی عذاب شده از او آیات دیگری آورده شده است برای اثبات براءت و همچنین روایات

و اما السنه فروايات منها حديث الرفع حيث عدما لا يعلمون من التسعه المرفوعه فيه.

* شرح:

و حكم عقل بقبح عقاب بلا بيان و امثال آنكه ذكر مي شود.

و قبلا گذشت كه نزاع ما با اخباريها نزاع صغروي است و اصل دو قاعده قبح عقاب بلا بيان و قاعده دفع ضرر محتمل مسلم است بين فریقین و نزاع در دو وجه است

اول آنكه علم اجمالی به ثبوت احكام الزامیه آیا اقتضاء احتیاط دارد و لازم است احتیاط در آنها.

دوم اخبار وارده در توقف عند شبهه و امر احتیاط در آن شبهات آیا این اخبار بیان و حجت بر واقع می شوند كه اگر بیان شدند قهرا باید احتیاط كنیم.

و اما اگر باطل كردیم ما این دو وجه را و بیان نمودیم كه علم اجمالی منحل می شود بآن اخباری كه ما به آنها رسیده ایم و همچنین اخبار احتیاط دال بر وجوب احتیاط نمی باشد و نزاع ما در این دو جهت است و ان شاء الله تعالی بیان مفصل آنها خواهد آمد و چون مصنف آیات دیگر را بیان نفرموده است ما هم صرف نظر می نمائیم بلکه بیان نمودیم كه عمده اثبات بیان بر واقع است و عدم بیان كما لا يخفى.

تمسك بسنه بر براءت و حديث رفع عن امتي التسعه و معنای آن

قوله و اما السنه فروايات منها حديث الرفع الخ از ادله اربعه كه تمسك بر براءت نموده اند اخبار است. من جمله از آن اخبار نبوی معروف كه روایت شده است در خصال بسند صحیح كما آنكه در كتاب توحيد همچنین است. عن احمد بن محمد بن يحيى العطار عن سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن حرير بن عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله رفع عن امتي تسعه الخطاء و النسيان و ما اكره عليه و ما لا يطيقون و ما لا يعلمون و ما اضطروا اليه و الحسد و الطيره و التفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفه.

ص: ۱۵

فالالزام المجهول مما لا يعلمون فهو مرفوع فعلا و ان كان ثابتا واقعا فلا مؤاخذه عليه قطعا.

لا يقال ليست المؤاخذه من الآثار الشرعيه كى ترتفع بارتفاع التكليف المجهول ظاهرا فلا دلالة له على ارتفاعها.

* شرح:

قوله فالالزام المجهول مما لا يعلمون الخ يعنى لازم بودن ترك حكمى كه شك در حرمت آن مى باشد يا لازم باشد آوردن آن در جائي كه شك در وجوب باشد هر دو برداشته شده شرعا مخفى نماند احكام شرعيه چه ظاهريه و چه واقعيه جعل و رفع آنها تماما بيد شارع مى باشد همچنان كه مى تواند شارع جعل و وجوب يا حرام واقعي نمايد همچنين صحيح است جعل و وجوب يا حرمت در ظرف شك در واقع بنمايد و در جائي كه مقتضى براى جعل بوده و جعل نكرده اين رفع حكم است و در مورد مجهول نفس حكم الزامى برداشته شده چه حكم وجوبى و چه تحريمى باشد و لو حكم واقعي ثابت است و قهرا مؤاخذه آن حكم برداشته مى شود و تضاد حكم ظاهرى و واقعي در جمع بين حكم ظاهرى و واقعي داده شد.

جواب آن به اينكه حكم ظاهرى طريقي است بواقع و مصلحت در جعل آنها مى باشد اگر بواقع رسيد واقع منجز مى شود و الا عذر است براى مكلف و از بيان ما ظاهر شد لازمه رفع حكم الزامى و وجوب احتياط برداشته مى شود چون در جائي كه حكمى نباشد احتياطي واجب نيست كما آنكه از كلام مرحوم شيخ ظاهر مى شود كه احتياط برداشته شده فراجع فتأمل.

قوله لا يقال ليست المؤاخذه الخ اشكالاتى بر اين روايت شريفه شده است.

اول آنكه بحث ما در آنست كه شىء مجهول چه واجب باشد و چه حرام آيا

فانه يقال انها و ان لم تكن بنفسها اثرا شرعيا الا انها مما يترتب عليه بتوسيط ما هو اثره و باقتضائه من ايجاب الاحتياط شرعا فالدليل على رفعه دليل على عدم ايجابه المتتبع (المستتبع-خ ل) لعدم استحقاق العقوبه على مخالفته.

لا يقال لا يكاد يكون ايجابه مستتبعا لاستحقاقها على مخالفته التكليف المجهول بل على مخالفته نفسه كما هو قضيه ايجاب غيره

* شرح:

مؤاخذه و عقاب دارد یا نه و این ها آثار شرعیه نمی باشند بلکه آثار عقلیه اند چون عقاب مولی می باشد فعل و آنچه که بید شارع می باشد احکام شرعیه است و آثار عقلیه بید شارع نیست تا آنکه بارتفاع تکلیف مجهول ظاهرا آن آثار برداشته شود پس روایت دلالت ندارد بر ارتفاع مؤاخذه و عقاب.

در اشکال آنکه مؤاخذه امر عقلی است و ممکن نیست دفع آن شرعا

قوله فانه يقال الخ.

جواب آنکه مؤاخذه و عقاب اگرچه این ها اثر شرعی نمی باشند الا آنکه مؤاخذه از آثار حکم شرعی است و از چیزهایی است که به واسطه حکم شرعی پیدا می شوند و بعد از آنکه روایت دلالت می کند بر عدم وجوب احتیاط شرعا پس دلیل که دال است بر آن رفع مجهول دلیل است بر عدم وجوب احتیاط آن وجوب احتیاطی که از لوازم و تبع آن مستحق نبودن مکلف است بر مخالفت آن و حاصل آنکه عقاب و مؤاخذه در جائی است که مخالفت تکلیف بشود و در جائی که اصل تکلیف برداشته شد شرعا عقاب و مؤاخذه برداشته می شود کما لا یخفی.

قوله لا يقال لا يكاد يكون ايجابه الخ.

اشکال نشود بعد از اینکه عقاب وجوب احتیاط برداشته شد ولی عقاب دیگری که بر اصل مخالفت واقع می باشد آن عقاب و مؤاخذه بجای خود می باشد.

ص: ۱۷

فانه يقال هذا اذا لم يكن ايجابه طريقيا و الا فهو موجب لاستحقاق العقوبه على المجهول كما هو الحال في غيره من الايجاب و التحريم الطريقيين ضروره انه كما يصح ان يحتج بهما صح ان يحتج به و يقال لم اقدمت مع ايجابه و يخرج به عن العقاب بلا بيان و المؤاخذة بلا برهان كما يخرج بهما

* شرح:

قوله فانه يقال الخ.

جواب آنکه بعد از اینکه وجوب احتیاط برداشته شد و آن وجوب و وجوب طریقی است بواقع بعد از آن عقابی برای واقع نمی ماند چون واقع ثابت نشده برای مکلف بلکه نفی آن ثابت شده است و این معنی در تمام ایجاب و تحریمی که طریقی می باشند صحیح است و قبلا گذشت که احکام ظاهریه در طرق و امارات احکام طریقی است که اگر بواقع رسید واقع منجز است و اگر بواقع نرسد عذر است برای مکلف مثلا اگر مولی امر کرد زید را حاضرش کنید ولی عبد نفهمید که زید چه کسی می باشد امر کرد ثانیاً آن کسی که در خانه می باشد آن را احضار کن امر دومی مصلحت و مفسده ای ندارد مگر به رسیدن بامر اولی و اوامر طرق و امارات از همین قبیل است.

قوله ضروره انه كما يصح الخ ضروری است صحیح است که احتجاج کند مولی بر عبد بامر ایجابی طریقی و تحریمی طریقی که برای چه مخالفت نمودی همچنین صحیح است احتجاج کند مولی بر عبد در جائی که امر وجوبی واقعی باشد یا نهی و اثبات استحقاق عقاب عبد را کند که مؤاخذة آن بلا بیان و عقاب آن بلا برهان نبوده است.

و حاصل آنکه همچنانی که اگر مخالفت کرد عبد در اوامر و نواهی واقعی همچنین اگر مخالفت اوامر و نواهی طریقی را نمود عبد مستحق عقاب است و عقاب آن بلا بیان و بلا برهان نیست.

ص: ۱۸

و قد انقذح بذلك ان رفع التكليف المجهول كان منه على الامه حيث كان له تعالى وضعه بما هو قضيه (قضيته-نسخه) من ايجاب الاحتياط فرفعه فافهم.

ثم لا يخفى عدم الحاجه الى تقدير المؤاخذة و لا غيرها من الآثار الشرعيه فيما لا يعلمون فان ما لا يعلم من التكليف مطلقا كان فى الشبهه الحكميه او الموضوعيه بنفسه قابل للرفع و الوضع شرعا.

* شرح:

قوله و قد انقذح بذلك ان رفع التكليف الخ.

از بيان ما ظاهر شد كه تكليف مجهول كه مقتضى براى وجوب احتياط در آن بود آن تكليف مجهول برداشته شد از طرف شارع منت بر امت در جائي كه مى فرمايد امام عليه السلام رفع عن امتى و جاي آن بود كه وضع تكليف بشود يعنى واجب بشود احتياط اين وجوب احتياط برداشته شد.

بيان معنای ما لا يعلمون و رفع آن تشریحا

قوله ثم لا يخفى عدم الحاجه الى تقدير المؤاخذة الخ.

مخفى نماند احتمالاتى كه در ما لا يعلمون داده شده است چند وجه است.

اول آنكه مراد از ما موصوله اراده بآن حكم بشود مثلا شرب تنن كه نفس تنن معلوم است كه موضوع است ولى حكم آنكه آيا حرام است يا جائز است آن حكمى كه مجهول است آن را شارع مقدس برداشته است.

دوم اراده بشود از ما موصوله فعل خارجى مثل شرب تنن و دعاء رؤيت هلال البته اين معنى حقيقتا ممكن نيست كه شارع مقدس تكوينا آن را بردارد چون شأن شارع رفع تشريعى است نه رفع تكوينى و از اين جهت اگر مراد از ما موصوله موضوع خارجى باشد يا رفع تمام آثار شرعيه موضوع مى شود يا رفع اثر ظاهر موضوع يا آنكه رفع مؤاخذة آنكه اسناد رفع را مجازا بموضوع داده شده است و حقيقتا رفع آثار موضوع مى باشد.

* شرح:

از این جهت مصنف می فرماید لازم نیست تقدیر مؤاخذه شود و آنکه مؤاخذه برداشته شود یا غیر مؤاخذه از آثار دیگر در ما لا یعلمون بلکه نفس ما لا یعلم که تکلیف باشد مطلقا برداشته شده است چه شبهه حکمیه باشد و چه شبهه موضوعیه چون هر دو بنفسه قابل رفع و وضع شرعی دارند در شبهه حکمیه بیان نمودیم و رد شبهه موضوعیه مثل آنکه مایعی مردد باشد بین خمر و آب در این مورد حکم خمر معلوم است که نجس است و حکم آب معلوم است که طاهر است ولی این مایع خارجی مردد است بین خمر و ماء و این را شبهه موضوعیه می نامند.

و از این جهت مصنف می فرماید شبهه چه حکمی باشد و چه موضوعی هر دو برداشته شده شرعا چون وضع و رفع هر دو بید شارع می باشد و مراد از ما لا یعلمون هر دو شبهه می باشد و ما آنکه بیان نمودیم غایه الامر در شبهه حکمیه حکم کلی برداشته شده و در شبهه موضوعیه حکم جزئی برداشته شده.

مخفی نماند تمامیت استدلال مبنی است بر اینکه موصول در فیما لا یعلمون کنایه از نفس حکم باشد یا اعم از حکم و موضوع نه خصوص فعل خارجی که اگر مراد از موصول خصوص فعل خارجی باشد روایت مختص است بشبهات موضوعیه مثل آنکه مایع خارجی مردد باشد بین خمر و ماء و عنوان آن معلوم نباشد که آیا خمر است یا ماء و لو حکم خمر یا ماء معلوم است کما آنکه گذشت.

و وجه آنکه مراد از ما موصوله خصوص حکم است یا حکم و موضوع آن است که وصفی که در کلام آورده شده است ظاهر آن وصف آنست که برای خود موصوف است که حکم باشد نه آن وصف آورده شده است در کلام بحال متعلق موصوف که شبهه موضوعیه باشد و آن فعل خارجی است یعنی مجهول که صفت و صله ما می شود ظاهرش آنست که صفت حکم باشد نه متعلق حکم که موضوع باشد

* شرح:

و اگر این معنی باشد مختص است روایت به فعلی که خارجا مجهول است عنوان آن نه بحکم آن فعل و شامل نمی شود شبهات حکمیه ای که عنوان فعل مجهول نیست بلکه حکم آن فعل مجهول است.

و از اشکالاتی بر روایت شده است اشکال دوم است به اینکه مراد از موصول در بقیه جملات و فقرات خصوص فعل است بجهت آنکه مثل اکراه و اضطرار معنی ندارد که مکلف اضطرار بحکم یا اکراه بحکم داشته باشد بلکه آنچه را که اضطرار پیدا می کند مکلف یا اکراه بآن می شود فعل خارجی است پس اتحاد سیاق در روایت می رساند که مراد فیما لا یعلمون ایضا همان شبهه موضوعیه است نه شبهه حکمیه باشد.

جواب آنکه موصول در تمام این جمله ها استعمال شده است بمعنی شیء که آن معنی حقیقی می باشد و اختلاف از جهت انطباق آن شیء است بر مصادیق خود بحسب اختلاف صله آن فکانه فرموده است امام علیه السلام رفع الشیء الذی لا یعلم و شیء الذی المضطر الیه و الشیء الذی المکره علیه غایه الامر آنکه شیء که اضطرار بآن پیدا می کند مکلف منطبق نمی شود خارجا مگر بر افعال خارجی و همچنین شیء مکره علیه بخلاف شیء مجهول که شامل شیء خارجی می شود و همچنین شامل حکم مجهول ایضا پس سیاق در تمام جمله ها یکی است و اختلاف در انطباق آن می باشد و حاصل آنکه شیء بعض موارد شامل حکم می شود و بعض دیگر شامل موضوع و در تمام آنها حقیقت و یک سیاق است کما لا یخفی.

جواب دیگر آنکه طیره و حسد و وسوسه در تفکر فی الخلق تمام این ها سیاق آنها سیاق ما لا یعلمون است و آنکه در این ها رفع حکم است نه موضوع کما قیل.

اشکال سوم: که بر حدیث شریفه شده است آنست که اسناد رفع بحکم اسناد

* شرح:

حقیقی است و اسناد آن رفع را بموضوع و بفعل خارجی مجازی است چون معنی ندارد رفع تشریحی بموجود خارجی چون کرارا گذشته است که تشریح بموجودات خارجی تعلق نمی گیرد بلکه تشریح در جایی است که وضع و رفع آنها بید شارع باشد و آن جایی است که حکم موضوع خارجی باشد نه موضوع خارجی پس بنابراین بیان اگر اراده بشود به ما موصوله آن موضوع خارجی در جمع فقرات اسناد در آنها اسناد مجازی است چون رفع حکم آنها حقیقتا صحیح است نه رفع موضوع.

و اما اگر اراده بشود بموصول حکم در خصوص ما لا یعلمون اسناد در آن حقیقی است و اسناد در فقرات مجازی است و این مقدار اگرچه محدودی در آن نیست و مانعی ندارد که اسنادات متعدده در کلام واحد مختلف باشد بعضی آنها حقیقی است و بعضی دیگر مجازی الا آنکه رفع در حدیث شریف به یک اسناد است بعنوان جامع بین مذکورات که آن عنوان تسع باشد و آنچه بعد از آن ذکر می شود بیان و معرف تسع است و در این حال لازم می آید اسناد واحد در آن واحد هم حقیقی باشد و هم مجازی بحسب اختلاف مصادیق مسند الیه و این معنی محال است و ممکن نیست مثلاً رأیت اسدا یا اراده حیوان مفترس می شود و یا رجل شجاع و ممکن نیست اراده هر دو در نسبت واحد بشود.

جواب آنکه اولاً- این اشکال در جایی لازم می آید که مراد از رفع رفع تکوینی باشد اما اگر مراد از رفع رفع تشریحی باشد اسناد بتمام آنها چه فعل خارجی باشد و چه حکم تمام آنها حقیقی است و معنی رفع فعل تشریحاً آنست که آن فعل مورد اعتبار مولوی شارع نمی باشد نه ترکا و نه فعلاً نظیر قوله علیه السلام که می فرماید لا صیام فی السفر و لا صلاه قبل الزوال و لا ربا بین الوالد و الولد و معنی رفع در این موضوعات آنست که اعتبار شرعی در آنها نیست پس رفع بتمام تسع حقیقی است و فرقی ندارد بین

و ان كان في غيره لا- بد من تقدير الآثار او المجاز في اسناد الرفع اليه فانه ليس ما اضطروا او ما استكروها الى آخر التسعه
بمرفوع حقيقه

* شرح:

مصاديق آنها که حکم شرعی باشد یا موضوع خارجی و رفع در تمام آنها حقیقتاً حکم است چه حکم آنها کلی باشد که بسبب فقدان نص و یا تعارض نص و غیره و چه حکم جزئی باشد که در موضوع خارجی می باشد و سبب آن جهل بعنوان آن موضوع باشد

و ثانيا جواب آنکه این معنائی که شما بیان نمودید بحسب لب و واقع می باشد که انحلال حکم واحد کلامی باحکام متعدده می شود و اما بحسب لفظ و ظهور کلام یک اسناد بیشتر نیست بجهت آنکه هر جمله ای اقتضاء یک اسناد دارد و فرض آنست که در ما نحن فیه یک جمله بیشتر نیست و از این جهت یک معنای عام شامل می شود موضوع و حکم را که آن عموم مجاز است و از این جهت در تمام جمله ها اراده مجاز شده است مثل آنکه اسناد انبات بقل را در کلام به خدای تعالی داده شود و بر بیع در یک اسناد که قهراً مجاز می شود.

مخفی نماند اشکالات دیگری شده است بر حدیث شریف به اینکه وضع باید در موردی باشد که ثقیل باشد بر مکلف و آن فعل خارجی است نه حکم شرعی.

جواب آنکه رفع الزام که حکم باشد و رفع مؤاخذة ایضا شرعاً صحیح است حقیقتاً و لازم نیست که مرفوع حتماً فعل خارجی باشد و همچنین اشکالات دیگر که شده است بر روایت و جواب آنها از بیانات سابق ما معلوم می شود فراجع المطولات کما لا یخفی.

قوله و ان كان في غيره لا بد من تقدير الخ.

کلام سابق در این بود که آنچه که مرفوع است شرعاً نفس حکم شرعی است چه حکم کلی باشد که آن را شبهه حکمیه می نامند و چه حکم جزئی باشد که آن را شبهه موضوعیه می نامند و مراد از ما لا یعلمون همین معنی است که بیان نمودیم.

نعم لو كان المراد من الموصول فيما لا يعلمون ما اشتبه حاله و لم يعلم عنوانه لكان احد الامرین مما لا بد منه ایضا.

ثم لا وجه لتقدير خصوص المؤاخذة بعد وضح ان المقدر فی غیر

* شرح:

و اما در غیر این جمله از جملات دیگر لا- بد باید تقدیر گرفته شود یا تمام آثار و یا مجاز در اسناد بجهت آنکه جمله ما اضطرروا الیه و ما استکرهاوا الی آخر جملات تسع حقیقتا مرفوع نیستند آنها و قبلا گذشت که وضع و رفع شرعی در احکام شرعیه می باشد نه آنکه تکوینی باشد و بعد از آنکه رفع تکوینی ممکن نیست شرعا و از طرف دیگر ظاهر رفع بنفس این موضوعات خورده است قهرا برای حفظ کلام شارع باید یا تمام آثار موضوع را مرفوع بدانیم مثل آنکه شرب خمر اگر اکراها واقع شود رفع از او می شود جلد تازیانه و عقاب و غیره و یا مجاز در اسناد باشد یعنی در ظاهر رفع بموضوع است ولی در حقیقت مرفوع آثار موضوع است نظیر جری المیزاب که حقیقه ماء در میزاب جریان دارد نه نفس میزاب.

قوله نعم لو كان المراد من الموصول الخ بله اگر مراد از موصول ما لا يعلمون آن شبهه موضوعیه مثل مایع خارجی که مردد است بین خمر و ماء و حکم خمر و ماء هر دو در خارج معلوم است ولی این فرد خارجی معلوم نیست از کدام عنوانین است کما آنکه گذشت اگر این معنی اراده بشود از موصول هرآینه یکی از امرین که یا تقدیر تمام آثار یا مجاز در اسناد لابدیم گرفته شود و این معنی اگر اراده شود اصلا روایت از محل بحث ما خارج است و مدرك برای شبهه حکمیه نمی باشد چون شبهات موضوعیه ما و اخباریین اتفاق داریم در جریان برائت از آنها

قوله ثم لا وجه لتقدير خصوص المؤاخذة الخ مصنف می فرماید بعد از اینکه اراده بشود از موصول شبهه حکمیه یا موضوعیه

واحد غيرها فلا- محیص عن ان يكون المقدر هو الا- اثر الظاهر في كل منها او تمام آثارها التي يقتضى المنه رفعها كما ان ما يكون بلحاظه الاسناد اليها مجازا هو هذا كما لا يخفى.

فالخبر دل على رفع كل اثر تكلیفی او وضعی كان في رفعه منه على

* شرح:

معنی ندارد تقدیر گرفتن خصوص مؤاخذه چون یا تمام آثار مرفوع است یا اثر ظاهر آن موضوع یا مؤاخذه آن بعد از اینکه واضح است که آنچه که مقدر گرفته می شود در غیر آنها مثل ما استکرها علیه و ما لا یطیقون كما آنکه در خبر می آید و مرفوع غیر این ها است پس چاره ای نیست از آنکه مقدر آن اثر ظاهر هر یک از این جملات باشد یا تمام آثار آنها آن آثاری که مقتضی است رفع آنها منه بر امت كما آنکه در آن مواردی که اسناد بلحاظ مجازی است که در شهادت موضوعیه می باشد آنجا هم همین قسم است یعنی یا بلحاظ تمام آثار موضوع مرفوع است یا اظهر آثار چون در این موارد اگر تقدیر نگرفتیم و اسناد رفع را بتمام تسع مجازا دادیم همین معنی لازم می آید یعنی یا تمام آثار و یا آثار ظاهره كما لا یخفی.

مخفی نماند مراد از آن نه چیزی که مرفوع است از این امت لازمه آن آنست که در امت سابقه ثابت باشد و لو فی الجملة باشد و یا آنکه مقتضی برای حکم در هر یک از این موارد تسعه موجود است که حکمی برای این امت ثابت شود ولی منه خدای تعالی از این امت برداشته است و لو باعتبار مقتضی حکم باشد مثل آنکه مقتضی برای وجوب احتیاط در ما لا یعلمون و غیره محقق است ولی منه خدای تعالی آنها را برداشته و ایضا منت بر امت باشد دون شخص پس اگر شخصی مال غیر را تلف کرد ضمان ثابت است و لو رفع ضمان منت است بر ضامن ولی خلاف منت است بر مالک كما لا یخفی.

عموم ما لا یعلمون شامل احکام تکلیفیه و وضعیه و ضمنیه می شود

قوله فالخبر دل على رفع كل اثر تكلیفی او وضعی الخ.

مخفی نماند خبر دلالت می کند بعموم خود بر رفع تمام اثر تکلیفی یا وضعی

ص: ۲۵

الامه كما استشهد الامام (ع) بمثل هذا الخبر في رفع ما استكره عليه من الطلاق و الصدقه و العتاق.

* شرح:

که رفع آن منت باشد بر امت كما آنکه استشهد نموده است امام عليه السلام بمثل این خبر در رفع ما استكره عليه من الطلاق و الصدقه و العتاق مروی است از محاسن عن ابيه عن صفوان بن يحيى و البرنظى جميعا عن ابى الحسن عليه السلام فى الرجل يستحلف عن اليمين فحلف بالطلاق و العتاق و صدقه ما يملك أ يلزمه ذلك فقال عليه السلام لا قال رسول الله صلى الله عليه و آله رفع عن امتى ما أكرهوا عليه و ما لا يطيقون و ما اخطأوا الخبر.

تمسك بخبر برای آنست که تقدیر مؤاخذة نمی باشد در طلاق و عتاق و صدقه بلکه آنها در حال اکراه اعتبار شرعی ندارد مخفی نماند همچنانی که بیان شد روایت شامل احکام تکلیفیه چه کلی باشد مثل شبهات حکمیه و چه جزئی باشد مثل شبهات موضوعیه همچنانی که شامل آنها می شود شامل احکام ضمنیه وضعیه می شود.

مثلا اگر شك در جزئیت شیء شد یا شرطیت آن یا مانعیت آن در تمام این موارد مشکوک بما لا يعلمون برداشته می شود كما آنکه تحقیق آن در بحث اقل و اکثر ان شاء الله خواهد آمد بنا بر جریان براءت عقلیه در آن مسئله و اما بنا بر قول باشتغال عقلی در آن مسئله جریان براءت اشکالی است در آنکه ایضا خواهد آمد ان شاء الله تعالی

پس بنا بر قول ما روایت دلالت می کند که شك در حکم تکلیفی یا وضعی براءت است و واجب نیست احتیاط در آن و همچنین توقف در آن مقابل اخباریها و لو در شبهات موضوعیه چه تحریمیه باشد و چه وجوبیه با ما موافقند در جریان براءت و همچنین در شبهه وجوبیه و فقط عمده اختلاف در شبهه تحریمیه است که قائلند در شبهه تحریمیه توقف یا احتیاط لازم است كما لا یخفى.

ص: ۲۶

ثم لا يذهب عليك ان المرفوع فيما اضطر اليه و غيره مما اخذ بعنوانه الثانوى انما هو الآثار المترتبة عليه بعنوانه الاولى.

ضروره ان الظاهران هذه العناوين صارت موجه للرفع و الموضوع للاثر مستدع لوضعه فكيف يكون موجبا لرفعه.

* شرح:

قوله ثم لا يذهب عليك ان المرفوع الخ:

مخفى نماند نه چیزی که در روایت ذکر شده است رفع آنها دو قسم است اول احکام اولیه آنها مثل حسد و طیره و تفکر فی الخلق رفع در آنها معنی آنست که اثر شرعی ندارد و همچنین عقاب بر آنها مادامی که ظاهر نشود بدست مکلف یا لسان آن از آنها کما آنکه در حدیث وارد است.

قسم دوم احکام ثانویه شیء مثل ما لا يعلمون و ما اضطرروا اليه و امثال آن و همچنین مثل شرب تنن که حکم آن مجهول است در این قسم.

دوم حکم ثانوی که بر آنها عارض است احکام اولیه آنها برداشته می شود مثلا اگر مکلف نداند که شهر رمضان است و افطار کند و یا اکراه بر افطار داشته باشد و یا طاقت صوم را نداشته باشد در این موارد احکام اولیه برداشته می شود یعنی آثار روزه مثل کفاره و مؤاخذه که آنها آثار واقعیه روزه می باشند در حال جهل و اکراه برداشته شده نه احکام و آثاری که بر نفس این عناوین مترتب است برداشته شده مثل کفاره ای که مترتب است بر قتل خطائی و یا وجوب سجده سهو در نسیان بعض اجزاء غیر رکنی صلاه و غیره.

قوله ضروره ان الظاهر الخ:

ضروری است که این عناوین که اضطرار و اکراه و غیر باشد این ها موجب و سبب رفع حکم می شود که قبل از این عناوین ثابت بوده نه آنکه حکمی که از آنها پیدا می شود برداشته شود مثل کفاره قتل خطائی و غیره کما آنکه گذشت.

ص: ۲۷

لا- يقال كيف و ايجاب الاحتياط فيما لا- يعلم و ايجاب التحفظ في الخطأ و النسيان يكون اثرا لهذه العناوين بعينها و باقتضاء نفسها.

فانه يقال بل انما يكون باقتضاء الواقع في موردها ضروره ان الاهتمام به يوجب ايجابهما لئلا يفوت على المكلف كما لا يخفى.

* شرح:

و حاصل آنکه هر موضوعی موجب اثبات حکم همان موضوع می شود نه رفع آن حکم.

مخفی نماند مثل عنوان اضطرار و اکراه در احکام و وضعیه مثل آنکه جزئی را مضطر شد مکلف بترک آن یا شرطی راویا اضطرار بوجود مانع شد در مرکب در این موارد رفع اضطرار آن جزء رفع اصل تکلیفی است که متعلق است به مجموع چون تکالیف آنها ضمنی است و رفع آنها موجب اثبات اصل تکلیف به باقیمانده اجزاء دیگر نمی شود و اثبات تکلیف را در باقیمانده باید بدلیل دیگری ثابت شود و در مثل صلاه ممکن است اثبات باقیمانده شود بقوله عليه السلام الصلاه لا تسقط بحال و اما غیر صلاه مثل صوم و حج و غیره لا- بد از دلیل خارج باید ثابت شود و مفصل آن ان شاء الله تعالی در اجزاء و شرایط خواهد آمد.

قوله: لا يقال كيف و ايجاب الاحتياط فيما لا يعلم الخ:

اگر اشکال شود به اینکه واجب بودن احتیاط از عناوین ثانویه است مثل وجوب تحفظ در خطاء و نسیان و این ها باید برداشته نشوند بلکه ثابت باشند.

قوله: فانه يقال الخ:

جواب آنکه اهمیت بواقع سبب می شود واجب بودن احتیاط در این موارد را تا آنکه فوت نشود تکلیف واقعی بر مکلف پس وجوب احتیاط که در ما لا یعملون ممکن است ثابت شود از آثار حکم واقعی است که برداشته شده كما لا یخفى.

ص: ۲۸

و منها حدیث الحجب و قد انقدح تقریب الاستدلال به مما ذکرنا فی حدیث الرفع.

الا- انه ربما يشكل بمنع ظهوره فی وضع ما لا يعلم من التكلیف بدعوی ظهوره فی خصوص ما تعلقت عنايته تعالى بمنع اطلاع العباد علیه لعدم امر رسله بتبلغه حیث إنه.

* شرح:

قوله و منها حدیث الحجب الخ:

روایت دوم از روایات داله بر برائت روایت حجب است که نقل شده که آن روایت موثق است كما فی الفصول مروی فی الوسائل فی القضاء فی باب وجوب التوقف و الاحتیاط عن زکریا بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم به بیان آنکه شرب توتون حکم تحریمی آن محجوب است بر عباد پس موضوع و مرفوع است از عباد و همچنین وجوب دعاء عند الرؤیه و حاصل آنکه هر شبهه حکمی چه وجوبی باشد و چه تحریمی و چه موضوعی و چه وضعی آن حکم از بندگان برداشته شده است و لازم نیست توقف و احتیاط در آنها

مخفی نماند این روایت ظهور در رفع شبهه حکمیة دارد بخلاف روایت ما لا يعلمون که ظهور در شبهه موضوعی داشت به بیان سابق که گذشت و لو رفع اشکالات آن را ما بیان نمودیم ولی در این روایت دال بر شبهه موضوعی نیست چون شبهه موضوعی لازم نیست فقیه دفع آن بنماید بر مکلف فکیف لازم باشد بر شارع الا آنکه اشکال دیگری بر این روایت وارد است كما آنکه مصنف می فرماید.

بقوله إلا أنه ربما يشكل بمنع ظهوره الخ:

و آن اشکال آنست که این روایت ظهور ندارد در آن حکمی که شارع مقدس بیان نموده است بر مکلفین ولی بجهت مانع و ظلم ظالمین آن حکم مخفی شده باشد بر عباد چون اسناد حجب الی الله داده شده است.

ص: ۲۹

بدونه لما صح اسناد الحجب اليه تعالى.

و منها قوله (ع) كل شيء لك حلال حتى تعرف انه حرام بعينه الحديث

* شرح:

قوله بدونه لما صح الخ:

يعني حجب و منع از شارع آنجائي است كه اصلا بيان نشده حكم نه آنكه منع از طرف ظالمين باشد چون اسناد حجب در اين مورد حقيقي نيست پس روايت خصوص آن مواردی است كه بيان نشده است حكم آن بر بندگان يا بجهت توسعه بر امت با آنكه مقتضى براى بيان آن بوده است و يا بجهت وجود مانع است براى مكلفين كه اگر آن احكام بيان شود اكثر مكلفين هلاک می شوند از جهت ترك عمل به آنها پس مصلحت اقتضاء نموده است اخفاء آن احكام را تا زمان ظهور حجت عجل الله تعالى فرجه الشريف.

و شايد همين معنى باشد از روايتى كه وارد شده است امام عليه السلام مى فرمايد يأتى بدین جديد و كلام ما با اخبارين در جائي است كه شارع مقدس آن احكام را بيان نموده است كه اگر مانع برطرف شود آنها فعليت پيدا مى كند براى مكلفين نه آنكه اصلا بيان نشده است و در حال انشاء باقى است.

و اين روايت حجب نظير روايتى است كه از آقا امير المؤمنين عليه السلام نقل شده ان الله تعالى حد حدودا فلا تعتدوها و فرض فرائض فلو تعصوها فسكت عن اشياء لم يسكت عنها نسيانا فلا تتكلفوها رحمه من الله تعالى بكم كما آنكه مرحوم شيخ بيان نموده است پس اين روايت از محل بحث ما خارج است.

روایت سوم بر براءت قوله عليه السلام كل شيء لك الحلال

قوله: و منها قوله (ع) كل شيء لك حلال الخ.

روایت سوم كه استدلال شده است بر براءت شرعيه روايتى است موثق كه نقل نموده است آن را در وسائل در باب تجارت باب عدم جواز الانفاق من الكسب الحرام مستندا عن مسعده بن صدقه عن ابى عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول كل شيء هو لك

ص: ۳۰

حيث دل على حليه ما لم يعلم حرمة مطلقا و لو كان من جهة عدم الدليل على حرمة و بعدم الفصل قطعا بين اباحته و عدم وجوب الاحتياط فيه و بين عدم وجوب الاحتياط في الشبهه الوجوبيه يتم المطلوب

* شرح:

حلال حتى تعلم انه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك و ذلك مثل الثوب يكون عليك قد اشتريته و هو سرقة و المملوك عندك لعله حر قد باع نفسه او خدع فبيع قهرا او امرأه تحتك و هي اختك او رضيعتك و الاشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك او تقوم به البينه.

قوله حيث دل على حليته الخ اين روايت صدر آن دلالت دارد بر حليت آن چیزی که حرمت آن معلوم نیست بلکه مشکوک است و اطلاق آن شامل می شود شبهه تحریمیه و موضوعیه را و لو شبهه تحریمیه از جهت عدم دليل بر آن باشد مثل شرب توتون که شک در حرمت آن داریم و روايت اثبات می کند که شرب آن حلال و جایز است و واجب نیست احتياط در آن و لذا روايت معارض می شود با ادله وجوب احتياط مثل غير اين روايت که بعدا بيان خواهد شد ان شاء الله تعالى ظاهر روايت در شبهه تحریمیه است چه حکمی باشد و چه موضوعی.

و اما شبهه وجوبیه پس اثبات می شود بعدم القول بالفعل قطعا یعنی کسانی که قائلند بعدم وجوب احتياط در شبهه تحریمیه قائلند که فرقی ندارد بعد از اینکه احتياط واجب نشد چه شبهه تحریمیه باشد و چه شبهه وجوبیه-شبهه وجوبیه ایضا چه شبهه حکمی باشد و چه موضوعی اطلاق روايت تمام اقسام را می گیرد و باین بیان ما تمام می شود مطلوب.

ص: ۳۱

مع امکان ان يقال ترك ما احتمال وجوبه مما لم يعرف حرمة فهو حلال تأمل.

* شرح:

قوله مع امکان ان يقال الخ ممکن است شبهه وجوبه از این راه داخل در حدیث شود به اینکه ترك آن چیزی که احتمال دارد واجب باشد از چیزهایی است که حرمت آن معلوم نیست چون ترك واجب حرام است پس از این جهت آن ترك حلال و جایز است تأمل شاید امر به تأمل مصنف بخلاف ظهور عرفی باشد در وجه اخیر.

مخفی نماند بنا بر بیان بعض اعلام مثل مرحوم شیخ این روایتی که ذکر شد تمسک نموده بر آن در شبهه موضوعیه و بیان نکرده است آن را در ادله برائت در شبهه حکمیه الا آنکه دو خبر دیگر برای شبهه حکمیه بیان نموده است اول صحیحہ عبد اللہ بن سنان کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه.

روایت دوم صحیحہ عبد اللہ بن سلیمان قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الجبن فقال علیه السلام سألتنی عن طعام یعجینی ثم اعطی الغلام درهما ابتع لنا جبنا ثم دعی بالغذاء فتغذینا و اتی الجبن فاکلنا فلما فرغنا قلت ما تقول فی الجبن قال أ و لم ترنی آکله قلت احب ان اسمعه منك فقال علیه السلام ساخبرک عن الجبن و غیره کل ما کان فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه.

اشکالاتی بر این سه روایت شده و عمده آنها آنست که و لو صدر روایات عموم حکم را بیان می کند چه شبهه حکمیه و چه شبهه موضوعیه الا- آنکه مخصوص است بشبهه موضوعیه چون شبهه موضوعیه سه قسم فعلی در آن موجود است مثلا- لحمی که پیدا می شود در عبور مسلمانان یک قسم آن مسلم حرام است مثل لحم میتة و قسم دیگر حلال است مثل لحم مذکی غنم و قسم سوم مشتبه است.

جواب آنکه این سه قسم فعلی در کلی لحم موجود است مثلا کلی لحم

ص: ۳۲

و منها قوله (ع) الناس في سعه ما لا يعلمون فهم في سعه ما لم يعلم او ما دام لم يعلم وجوبه او حرمة و من الواضح انه لو كان الاحتياط واجبا لما كانوا في سعه اصلا فيعارض به ما دل على وجوبه كما لا يخفى

* شرح:

يك قسم آن حلال مثل لحم غنم قسم دیگر حرام مثل لحم ارنب و قسم سوم مشتبه مثل لحم حمیر- و اما اشکال به اینکه شبهه حکمیه ممکن نیست گفته شود حرام مجهول سه قسم در آن باشد و همچنین واجب پس روایات مخصوص است بشبهه موضوعیه جواب آن گذشت که سه قسم در شبهه حکمیه ممکن است تصویر آن بلکه ممکن است فرض شبهه حکمیه در لحم غنم خارجی مثلا- غنم مذکی یک قسم آن حلال مسلم قسم دیگر حرام مسلم و قسم سوم مشتبه است مثل قلب آنکه معلوم نیست حرمت یا حلیت آن.

و اما اشکال دیگر به اینکه روایت تطبیق شده بر موضوعات خارجی پس مخصوص است به آنها و عموم شبهه حکمیه را ندارد و لا اقل احتمال قرینیت دارد و متیقن روایات شبهه موضوعیه است كما لا يخفى.

جواب آنکه مجرد تطبیق امام علیه السلام بر موارد شبهه موضوعیه موجب تخصیص حکم نمی شود بعد از عموم آن مثلا آیه شریفه فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اخبار کثیره رسیده از ائمه اطهار علیهم صلوات الله که مائیم اهل ذکر تخصیص سؤال به آنها نیست بلکه عموم آن گرفته می شود كما آنکه گذشت و لو دو روایتی که مرحوم شیخ تمسک بآن نموده اظهر است از روایت مصنف كما آنکه ذکر شد كما لا يخفى.

روایت چهارم الناس فی سعه ما لا يعلمون بر براءت و رد اشکالات آن

قوله و منها قوله عليه السلام الناس في سعه ما لا يعلمون الخ روایت چهارم که استدلال شده است بر براءت قوله عليه السلام است که می فرماید مردم در سعه و عدم تکلیف می باشند مادامی که علم بوجوب شیء یا حرمت آن نداشته باشند بنا بر اینکه ما ما لا يعلمون ما دام و ما ظرفیه باشد اگرچه در این قسم بعض

لا يقال قد علم به وجوب الاحتياط فانه يقال لم يعلم الوجوب او الحرمه بعد فكيف يقع في ضيق الاحتياط من اجله.

* شرح:

اعلام اشكال نموده اند که روایت دال بر براءت نیست بلکه مضمون آن مضمون قاعده قبح عقاب بلا بیان است.

بله ممکن است گفته شود این روایت اطلاق دارد چه شبهه وجوبیه و چه تحریمی و ادله احتیاط تقیید آن می کند چون وجوب احتیاط فقط در شبهه حکمییه تحریمییه است کما آنکه بعض اعلام قائلند و یا آنکه ما، ما لا یعلمون ما موصوله باشد کما آنکه ظهور در آن دارد و معنی آن می شود آن چیزی که وجوب آن یا حرمت آن معلوم نیست و مشتبه است چه شبهه وجوبیه باشد و چه تحریمییه و چه موضوعیه باشد و چه حکمییه و چه حکم وضعی اطلاق آن تمام موارد مذکوره را شامل می شود و آنکه مردم در سعه می باشند نه آنکه تکلیف داشته باشند در این موارد مذکوره که ضد سعه ضیق آنها می باشد و از واضحات است که اگر در موارد مذکوره احتیاط واجب باشد مردم در سعه نیستند اصلا.

پس این روایت معارض است با آن ادله ای که احتیاط را واجب می کند اگر دلالت آنها بر وجوب تمام باشد کما آنکه ذکر می شود ان شاء الله تعالی- پس بعد از تعارض وجوب احتیاط حمل بر استحباب می شود چون این روایت و روایات دیگر تصّ در جواز ترک احتیاط می باشد یا اظهر است.

قوله لا يقال قد علم به وجوب الاحتياط الخ.

اشكال نشود که روایت می فرماید مردم در سعه و بدون تکلیفند آن چیزی را که علم بآن ندارند و ادله وجوب احتیاط سبب علم مکلف می شود بتکلیف و از این جهت ادله احتیاط مقدم است جواب آنکه فانه يقال علم بوجوب یا حرمت به واسطه احتیاط حاصل نشده است پس چگونه مکلف در ضیق احتیاط واقع می شود از جهت احتیاط

ص: ۳۴

نعم لو كان الاحتياط واجبا نفسيا كان وقوعهم في ضيقه بعد العلم بوجوبه لكنه عرفت ان وجوبه كان طريقيا لاجل ان لا يقعوا في مخالفه الواجب او الحرام احيانا فافهم.

و منها قوله (ع) كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهى و دلالتة تتوقف على عدم صدق الورود الا بعد العلم او ما بحكمه بالنهى عنه و ان صدر عن الشارع و وصل غير واحد مع أنه ممنوع لوضوح صدقه على صدوره عنه سيما بعد بلوغه الى غير واحد و قد خفى على من لم يعلم بصدوره.

* شرح:

و حاصل آنکه علم بوجوب واقعی و یا حرمت واقعی اول دعوی است و هنوز ثابت نشده است.

قوله نعم الخ:

بله اگر احتیاط در مورد واجب نفسی باشد در این حال مکلفین در ضیق تکلیف و عدم سعه واقع می شوند بعد از علم بوجوب احتیاط لکن شناختی که وجوب احتیاط در این موارد وجوب نفسی نیست بلکه وجوب طریقی است بجهت آنکه واقع نشوند مکلفین در مخالفت واجب واقعی یا حرام واقعی احيانا فافهم. این کلام رد بر مرحوم شیخ که فرموده ادله احتیاط سبب علم مکلف می شود و قهرا مقدم بر این اخبار است.

جواب آنکه اگر وجوب احتیاط نفسی باشد صحیح است و الا فلا کما آنکه بیان شد.

روایت پنجم کل شیء مطلق حتى يرد فيه نهى بر براءت

قوله و منها قوله عليه السلام كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهى الخ.

روایت پنجم که تمسک شده است بر براءت شرعیه مرسله فقیه است که ذکر شد- مصنف می فرماید دلالت این روایت بر براءت توقف دارد که ورود به معنای علم باشد یا چیزی که جای علم می باشد مثل امارات معتبره یعنی مادامی که علم حاصل نشده است

ص: ۳۵

لا- يقال نعم و لكن بضمیمه اصله العدم لصح الاستدلال به و تم فانه يقال و ان تم الاستدلال به بضمیمتها و یحکم باباحه مجهول الحرمة و اطلاقه الا انه لا بعنوان انه مجهول الحرمة شرعا بل بعنوان انه مما لم یرد عنه النهی واقعا

* شرح:

برای مکلف یا قائم مقام علم بتکلیف، مطلق و رها است و اگر علم برای او حاصل شد اطلاق ندارد بلکه لازم است عمل و اما اگر مراد از ورود صدور حکم باشد از مولی یعنی مادامی که حکم صادر نشده از مولی مکلف مطلق است چون علم بصدور حکم ندارد و لو صادر شده باشد و به بعضی رسیده باشد و مخفی شده آن صدور بر زیادی از مکلفین.

مخفی نماند این معنائی که مصنف برای دو روایت نموده خلاف ظاهر است بلکه ظهور روایت آنست که هر شیئی که شک در حرمت آن می باشد مطلق و حکم به اباحه آن می شود شرعا تا وارد شود نهی در آن و چون ظهور در شبهه تحریمیه دارد مقدم است بر اخبار احتیاطا کما آنکه مرحوم شیخ قائل است چون آنها مطلق شبهه را واجب می دانند چه شبهه وجوبیه و چه تحریمیه و ایضا جواب بعض اعلام ظاهر می شود که بیان نموده روایت درصدد بیان اصل در اشیاء می باشد که اباحه یا حظر و منع است نه براءت شرعیه جواب آنکه ظاهر روایت جعل حکم شرعی مولوی است نه حکم عقلی ارشادی باشد چون مسئله اصل اشیاء اباحه یا حظر و منع عقلی است نه شرعی.

قوله لا يقال نعم و لكن بضمیمه اصله العدم الخ.

اشکال نشود در این بیان ما که ورود بمعنی صدور می باشد لکن اگر شک کردیم در شیء مثل شرب توتون که آیا نهی از طرف شارع رسیده است یا نه استصحاب عدم ورود نهی می رساند اباحه شرب توتون را و از این جهت فرقی نیست که ورود بمعنی صدور باشد یا بمعنی وصول پس صحیح است استدلال به روایت و مطلب تمام می شود.

ص: ۳۶

لا يقال نعم و لكنه لا يتفاوت فيها هو المهم من الحكم بالاباحه فى مجهول الحرمة كان بهذا العنوان او بذاك العنوان فانه يقال حيث إنه بذاك العنوان لاختص بما لم يعلم ورود النهى عنه اصلا و لا يكاد يعم ما اذا ورد النهى عنه فى زمان و اباحه فى آخر و اشتبها من حيث التقدم و التأخر.

* شرح:

جواب آنکه فانه يقال اگرچه تمام می شود روایت به ضمیمه اصاله عدم الورد و حکم به اباحه مجهول الحرمة می شود و اطلاق آن الا آنکه این استدلال نه عنوان آنست که مجهول الحرمة باشد شرعا بلکه بعنوان آنست که نهی واقعی صادر نشده است از شارع و اصل دلیل استصحاب عدم صدور نهی است نه روایت و لو هر دو اثبات اباحه شیء مشکوک را بنماید.

قوله: لا يقال نعم و لكنه الخ.

اگر ثانیاً اشکال شود که این بیان شما صحیح است ولی تفاوت در آنچه که مهم است در بحث ما که حکم به اباحه مجهول الحرمة بشود ندارد چه مباح بودن مجهول الحرمة بعنوان مجهول الحرمة باشد و یا بعنوان اصل عدم صدور نهی باشد و نتیجه هر دو اباحه شیء مشکوک می باشد کما آنکه گذشت.

جواب آنکه فانه يقال چون شیء مشکوک الحرمة بعنوان استصحاب عدم ورود نهی ثابت شده است از این جهت عمومیت ندارد حتی جائی که نهی وارد شده باشد در زمانی از شارع و همچنین اباحه ای صادر شده باشد و اشتباه شده باشد نهی و اباحه از حیث تقدم و تأخر چون در این مورد استصحاب عدم ورود نهی جاری نیست ولی ادله برائت جاری است و همین فرق است.

ص: ۳۷

لا يقال هذا لو لا عدم الفصل بين الافراد ما اشتبهت حرمة.

فانه يقال و ان لم يكن بينها الفصل الا انه انما يجدى فيما كان المثبت للحكم بالاباحه فى بعضها الدليل لا الاصل فافهم.

* شرح:

قوله: لا يقال هذا لو لا عدم الفصل الخ.

اگر اشکال شود ایضا که در تقدم و تأخر که ذکر شد اگرچه اصل جاری نیست ولی قول بعدم الفصل تمام می شود مطلب یعنی هر که قائل است به براءت مثل اصولیها فرقی نمی گذارند بین مجهول الحرمه که اصل در آن جاری باشد یا نباشد و همچنین اخباریها احتیاط را در تمام موارد قائلند چه مورد اصل باشد یا نباشد.

جواب آنکه فانه يقال اگرچه بین مواردی که اصل جاری می شود و جاری نمی شود فصلی نیست یعنی در هر دو مورد براءت است الا آنکه در جائی که مثبت حکم به اباحه بعض موارد دلیل باشد و بعض موارد دیگر اصل عدم قول بفصل فایده ندارد مثلا- مواردی که نص در آن نیست حکم به اباحه و براءت می شود اما مواردی که شک در تقدم و تأخر اباحه و حرمت می باشد اثبات احدهما دیگری را ثابت نمی کند چون لوازم دلیل حجت است بخلاف لوازم اصل کما آنکه بعدا بیان می شود فافهم.

مخفی نماند تمسک باخبار دیگری شده است که مصنف آنها را ذکر نفرموده و بعض از آنها بنا بر نقل بعضی اعلام روایت عبد الایلی حکایت شده از وافى در کتاب عقل و علم و در کتاب توحید در باب بیان و تعریف عن الصادق علیه الصلاه و السلام قال سألته عن لا يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا.

ظاهر شیء اول در کلام سائل مطلق چیزی است که نمی شناسد آن را مکلف چه شبهات وجوبیه باشد و چه شبهات تحریمیه و چه موضوعی باشد و چه حکمی و چه احکام تکلیفیه باشد و چه احکام وضعیه تمام موارد را شامل می شود.

ص: ۳۸

* شرح:

و مراد از شیء ثانی ظاهرش عقوبت است از طرف آن حکمی که مکلف نمی داند و ظاهر این روایت می رساند که احتیاط در موارد مذکوره واجب نیست پس این روایت معارض است با آن ادله ای که دال بر وجوب احتیاط است در موارد مذکوره کما آنکه تعارض آنها بیان می شود ان شاء الله تعالی و تخصیص جاهل مقصر باین روایت از دلیل خارج است که مسلم است جاهل مقصر در هر مورد که عقوبت دارد و آن بدلیل خارج است.

روایت دوم که نقل شده در وسائل باب ثلاثین از خلل صلاه قوله علیه السّلام ایما امرئ ركب امرا بجهاله فلا شیء علیه این روایت هم ظاهرش آنست موارد ذکر شده که دلیل بر اثبات معرفت آنها نداریم ارتکاب آنها شیء و عقوبتی بر آنها نیست و ظاهر این روایت خصوص شبهه تحریمیه است چون ارتکاب فعل ایجاد فعل است نه ترک فعل پس معارض است این روایت با اخباری که دال است بر وجوب احتیاط و چون ظهور بر نفی وجوب احتیاط می نماید اخبار احتیاط حمل بر استحباب می شود اگر دلالت آنها تمام شود.

روایت سوم قوله علیه السّلام ان الله یحتج علی العباد بما آتیهم و عرفهم این روایت نقل از وافی در کتاب عقل و علم و توحید شد و ظاهرش در شبهات حکمیه تحریمیه و غیره است کما آنکه ذکر شد چون مکلف معرفت و علم به آنها ندارد عقابی بر آن نیست و اشکال بر اینکه مفاد روایت مفاد قاعده قبح عقاب بلا بیان است این اشکال در اکثر روایات وارد است اگر همه آنها نباشد و جواب آن داده می شود ان شاء الله تعالی

روایت چهارم صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج حکایت شده این روایت در وسائل در نکاح در ابواب ما یحرم بالمصاهره عن ابی ابراهیم علیه السّلام قال سألته عن الرجل یتزوج المرأه فی عدتها بجهاله أ هی ممن لا تحل له ابدأ فقال لا اما اذا کان

و اما الاجماع فقد نقل على البراءه الا انه موهون و لو قيل باعتبار الاجماع المنقول فى الجملة فان تحصيله فى مثل هذه المسأله مما للعقل اليه سبيل و من واضح النقل عليه دليل بعيد جدا.

* شرح:

بجهاله فليتزوجها بعد ما تتقضى عدتها و قد يعذر الناس فى الجهاله بما هو اعظم من ذلك فقال باى الجهالتين يعذر بجهالته ان ذلك محرم عليه ام بجهالته انها فى عدته فقال احدى الجهالتين اهون من الاخرى الجهاله بان الله حرم ذلك عليه و ذلك بانه لا يقدر على الاحتياط معها فقلت و هو فى الاخرى معذور قال نعم اذا انقضت عدتها فهو معذور فى ان يتزوجها فقلت فان كان احدهما متعمدا و الآخر بجهل فقال الذى تعمد لا يحل له ان يرجع الى صاحبه ابدا.

تقريب روايت بر مطلب آنکه روايت شامل است حکم وضعی که عده باشد و حکم تکلیفی که حرام بودن در حال عده و عموم آن دلالت دارد بر معذور بودن جاهل بحکم و جاهل بموضوع و صریح است روايت در خصوص شبهه تحریمیه بدون شبهه وجوبیه و قهرا این روايت معارض است با اخبار وجوب احتياط و چون این روايت دلالت دارد بر خصوص شبهه تحریمیه و خاص است مقدم می شود بر اخبار احتياط که آنها عام است اشکال شده است بر این روايت که معذور بودن جاهل بحکم وضعی است يعنى تزويج در حال تمام نشدن عده و حاصل آنکه بخصوص حکم وضعی را بيان می کند که امام عليه السلام می فرماید نعم اذا انقضت عدتها فهو معذور ان يتزوجها الخ و همچنین اشکالات دیگری شده است که رجوع بمطولات می شود.

تمسک باجماع بر برائت و رد آن و سه وجه در بیان اجماع

قوله و اما الاجماع فقد نقل على البراءه الخ.

دليل سومى که نقل شده است بر برائت اجماع منقول است الا آنکه این اجماع موهون و بى اعتبار است و لو گفته شود باعتبار و حجيت اجماع منقول فى الجملة و حجيت آن را در بعض موارد ما قبول کنیم بجهت آنکه تحصيل اجماع

ص: ۴۰

* شرح:

منقول در مثل این مسئله ای که دلیل عقلی بر آن می باشد کما آنکه بیان می شود و ایضا اخباری که واضح و مسلم است نقل آنها این اجماع بعید است جدا بجهت آنکه اجماع منقول بر فرض حجت باشد در جائی حجت است که احتمال مدرک در آن غیر اجماع نباشد و بعد از آنکه ادله عقلیه و نقلیه در مسئله ذکر شده است این نقل اجماع قطع بقول معصوم از آن پیدا نمی شود کما لا یخفی و وجه اجماع را بعضی اعلام به چند وجه بیان نموده اند.

اول: آنکه ادعا شود اتفاق اصولیین و اخباریین بر قبح عقاب بلا بیان و عدم استحقاق مکلف بر مخالفت تکلیفی که بآن نرسیده است این اجماع اگرچه مسلم است الا- آنکه چون امر عقلی است پس اجماع تبعیدی که کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد ندارد پس اثری بر این اجماع نیست برای حکم شرعی.

دوم: آنکه اتفاق دارند اصولی و اخباری بر اینکه حکم شرعی در موارد تکالیفی که نرسیده است آن تکالیف بمکلف و علم بآن تکالیف ندارد و نه علم بطریق آن تکالیف در این موارد مسلم براءت است این بیان کبرائی است که اتفاقی است بر آن الا آنکه نفی صغری خود نمی کنند بجهت آنکه اخباریین ادعا دارند که احکام مجهوله رسیده است بمکلفین یا بطریق آنها رسیده است مطلقا کما آنکه ادعا نموده است آن را محدث استرآبادی یا خصوص شبهات تحریمیه طریق آنها بمکلف رسیده است و دلیل آنها اخباری است که امر باحتیاط می نماید پس در شبهات تحریمیه مخالفت در آنها مخالفت طریق و اصل است بمکلف.

سوم: آنکه دعوی ثبوت اتفاق شود بر اینکه حکم ظاهری که جعل شده است در موارد جهل بواقع آن حکم اباحه و ترخیص شرعی است این بیان اخیر اگر تمام شود دلیل بر براءت است ولی چگونه تمام می شود و حال آنکه اخباریین قائلند در مواردی که جهل

و اما العقل فانه قد استقل بقبح العقوبه و المؤاخذه على مخالفه التكليف المجهول بعد الفحص و اليأس عن الظفر بما كان حجه عليه فانهما بدونها عقاب بلا بيان و مؤاخذه بلا برهان و هما قبيحان بشهادة الوجدان.

و لا يخفى انه مع استقلاله بذلك لا احتمال لضرر العقوبه فى مخالفته فلا يكون مجال هاهنا لقاعده وجوب دفع الضرر المحتمل كى يتوهم انها

* شرح:

بواقع مى باشد وجوب احتياط و توقف است نه اباحه كما آنکه اخبار آنها ذکر مى شود ان شاء الله تعالى.

حکم عقل به برائت و تعارض آن با قاعده دفع ضرر محتمل

قوله و اما العقل فانه قد استقل الخ.

دلیل چهارم از برای برائت عقل است که حاکم است بقبح عقاب و مؤاخذه از طرف مولی بر مخالفت تکلیف مجهول جهل تکلیف سبب آنچه عدم صدور روایت باشد یا عدم وصول بمکلف و یا تعارض نصین یا اشتباه به واسطه امور خارجیه باشد در تمام مذکورات بعد از فحص و یأس از رسیدن به دلیلی که حجت است بر آن تکلیف که آن دلیل علم باشد یا علمی یا ظن انسدادی در جائی که دلیل بر تکلیف مجهول ثابت نشود برای مکلف عقوبت و مؤاخذه بدون حجت قبیح است از طرف مولی به شهادت وجدان که حاکم است در باب اطاعت و عصیان.

و حاصل آنست که تکلیف مجهول بعد از فحص و یأس از دلیل بر آن عقاب در این حال بر آن تکلیف مجهول عقل قبیح مى داند و وجدان شاهد بر آنست. مخفی نماند اگر اخبار احتیاط تمام شود ورود دارد بر آن قاعده چون آنها بیان است از طرف شارع كما آنکه مى آید.

قوله و لا يخفى انه مع استقلاله الخ.

مخفی نماند بعد از حکم عقل مستقلا بقبح عقاب بلا بیان احتمال ضرر عقوبت

ص: ۴۲

تكون بيانا كما انه مع احتمال لا حاجه الى القاعده بل في صورته المصادفه استحق العقوبه على المخالفه و لو قيل بعدم وجوب دفع الضرر المحتمل.

* شرح:

در مخالفت تکلیف مجهول نمی باشد بلکه علم بعدم ضرر در مورد مجهول می باشد پس در این حال مجال و جایی نیست برای اثبات قاعده دفع ضرر محتمل تا آنکه گفته شود که قاعده دفع ضرر محتمل بیان است در تکلیف مجهول و این قاعده مقدم باشد بر قاعده عقلی دیگر که قبح عقاب بلا بیان است که با احتمال عقاب عقلی صاحب به قاعده دفع ضرر محتمل نمی باشد بلکه در صورت مصادفه بواقع استحقاق عقاب بر مخالفت واقع است و لو گفته شود که واجب نیست دفع ضرر محتمل.

حاصل کلام مصنف آنست که در جایی که احتمال عقاب داده شود در مثل علم اجمالی و شبهات قبل از فحص وجوب اجتناب عقلا وجوب طریقی است با احکام واقعیه نه وجوب مقدمی که بعضی گفته اند و نه وجوب نفسی ظاهری که آنکه مرحوم شیخ جواب داده از قاعده دفع ضرر محتمل که وجوب آن نفسی ظاهری است و ایضا اشکال شده بر مصنف که قاعده وجوب دفع ضرر محتمل موضوع قبح عقاب بلا بیان را می برد چون نفس قاعده بیان است بر احکام واقعیه چون هر حکمی اثبات موضوع خودش را نمی کند پس این دو قاعده معارض یکدیگر می باشند.

تحقیق در تعارض ادله اربعه و دو حکم عقل و دفع آن

و تحقیق در مطلب آنست که تعارض در احکام شرعیه در جایی است که دو دلیل ظنی باشند از جهتی بعض موارد تنافی و تعارض بین دو ظهور می باشد و لو سند هر دو قطعی باشد و بعض موارد تعارض و تنافی بین دو نص صریح می باشد در جایی که سند هر دو ظنی باشد و اما تعارض و تنافی بین دو دلیلی که هر دو قطعی باشند از حیث سند و دلالت و جهت در این مورد محال است معارضه بین این دو دلیل بجهت آنکه مستلزم است تناقض را و در مثل این موارد که از هر سه جهت دلیل قطعی است یعنی سند روایت و دلالت آن و جهت آن که آنکه ذکر شد لا بد است در این دو دلیل یکی

* شرح:

از آنها وارد باشد یا حاکم باشد بر دیگری که بیان می شود ان شاء الله تعالی.

و اما تعارض و تنافی بین احکام عقلیه محال است بجهت مستلزم است که عقل حکم کند بثبوت متناقضین بلکه احتمال متناقضین ایضا محال است و در ما نحن فیه اگر قائل شویم به معارضه قاعده قبح عقاب بلا بیان و قاعده لزوم دفع ضرر محتمل لازم می آید که عقل حاکم باشد باستحقاق عقاب و عدم عقاب در مورد واحد و آن محال است.

مخفی نماند قاعده قبح عقاب بلا بیان از امور مسلمه است بین اخباریین و اصولیین و اشکال در این قاعده کسی نکرده است بلکه امور عقلاء که قائل بحسن و قبح عقلیین می باشند بر این قانون جاری می شود و اما توهم آنکه این قانون معارض شود با قانون وجوب دفع ضرر محتمل.

جواب آنکه آن ضرر محتمل یا اراده می شود بآن عقاب اخروی یا ضرر دنیوی یا اراده می شود بآن مفسده ای که علت برای جعل حرمت می شود و هر کدام از این ها را جواب خواهیم داد اگر مراد بضرر محتمل عقاب اخروی باشد بعد از آنکه تکلیف واقعی بمکلف نرسیده است و نه طریق بحکم واقعی.

مثلا در حکم واقعی مجهول شارع مقدس احتیاط را واجب نکرده است برای مکلف که این احتیاط طریق بواقع است و بعد از آنی که مکلف تفحص از اصل تکلیف واقعی نمود و همچنین تفحص نمود از طریق بواقع که احتیاط باشد بلا- اشکال جای قاعده قبح عقاب بلا بیان این موارد است و در این موارد موضوع لزوم دفع ضرر محتمل برداشته می شود و قاعده قبح عقاب بلا بیان وارد است بر آن بله در جائی که علم اجمالی باشد یا احتمال ضرر قبل از فحوص باشد در این موارد قبح عقاب بلا بیان جاری نیست و دفع ضرر محتمل جای آن این موارد است و بعبارة دیگری وجوب

* شرح:

دفع ضرر محتمل در جایی است که تکلیف رسیده باشد بمکلف یا تفصیلا و یا اجمالا یا خود تکلیف رسیده باشد و یا طریق تکلیف که وجوب احتیاط باشد مثل شبهات بدویه قبل از فحص که علم اجمالی بتکالیف شرعیه داریم و اما قاعده قبح عقاب بلا بیان مورد آن شبهات بدویه بعد از فحص و یأس از دلیل می باشد پس جای هر دو مختلف می باشد.

از بیان ما معلوم شد که در علم تفصیلی بتکلیف ملاک عمل احتمال ضرر اخروی می باشد یعنی مثل صلاه ظهر وجوب آن بر مکلف با شرائط دیگر در ترک صلاه احتمال عقاب می باشد نه یقین بعقاب چون ممکن است عفو الهی شامل حال مکلف شود پس در تمام تکالیف چه تکلیف تفصیلی و چه تکلیف اجمالی احتمال عقاب در ترک آنها می باشد و همین جهت موجب حکم عقل می شود برای اطاعت و مخالفت تکالیف

و شاید مراد همین معنی باشد از روایات منقوله در بعضی اخبار ان العقل هو الرسول الباطنی و ان من لیس له زاجر من نفسه لا ینفعه زاجر من غیره از بیان سابق ظاهر شد که وجوب رفع ضرر محتمل وجوب آن وجوب ارشادی است نه وجوب نفسی ظاهری که مرحوم شیخ فرموده و نه وجوب طریقی که مصنف قائل است اما وجوب نفسی نیست بجهت آنکه لازمه آن آنست که با مطابق واقع دو عقاب بر مکلف باید باشد با آنکه اصل آن صحیح نیست.

کما آنکه معلوم می شود و موارد دفع ضرر محتمل در شبهات بدویه قبل از فحص و اطراف علم اجمالی می باشد و این موارد فقط وجوب ارشادی عقلی دارد نه وجوب شرعی ظاهری و نه وجوب طریقی شرعی و فقط حکم عقل است باجتناب از آن موارد مذکوره بجهت رفع احتمال عقاب بر مخالفت حکم واقعی کما آنکه این معنی برای هر مکلفی می باشد در اصل تکلیف که لازم است دفع آن عقلا و ضمنا

و اما ضرر غیر العقوبه فهو و ان كان محتملا الا ان المتيقن منه فضلا عن محتمله ليس بواجب الدفع شرعا و لا عقلا

ضروره عدم القبح في تحمل بعض المضار ببعض الدواعي عقلا و جوازه شرعا.

* شرح:

جواب مصنف داده شد ايضا كما لا يخفى.

غیر ضرر اخروی، لازم نیست دفع آن عقلا و شرعا

قوله ضرر غیر العقوبه الخ اما اگر احتمال ضرر، ضرر غیر عقوبت باشد یعنی ضرر دنیوی باین معنی شیئی که مشتبه است حرمت آن یا وجوب آن موجب ضرر دنیوی می شود برای مکلف اگرچه عقاب اخروی ندارد در این موارد ارتکاب شبهه تحریمیه اگرچه احتمال ضرر دنیوی دارد برای مکلف الا آنکه ضرر یقینی دنیوی واجب نیست دفع آن شرعا و عقلا فکیف در جائی که احتمال ضرر باشد و دلیل شرعی و عقلی نداریم بر دفع ضرر دنیوی مطلقا مگر موارد خاصه مثل اعراض و نفوس و اموال فی الجمله.

و از این جهت است که دلیل بر حرمت ضرر دنیوی مطلقا نداریم انبیا و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در عبادتهای آنها بعضی موارد موجب ضرر بدنی بر آنها بود مثل آنکه آن قدر می ایستادند بر قدمهای خود حتی تتورم اقدامهم و نقل شده است حضرت یحیی علیه السلام آن قدر گریه کرد حتی اثر گریه در وجه آن نمایان شد و همچنین حضرت یعقوب حتی ایضت عیناه من الحزن و غیر ذلک من الامثله.

قوله ضروره عدم القبح الخ ضروری است که بنای عقلاء بر آنست که تحمل می کند بعض ضررهای دنیوی را به واسطه بعض دواعی که بر آن دارند مثلا تجار و اهل حرفه ضررهای زیاد و مشقتهایی را قبول می کند برای رسیدن بمقصد خود و این ها حرمت شرعی و یا عقلی ندارند

ص: ۴۶

مع ان احتمال الحرمة او الوجوب لا يلازم احتمال المضرة.

و ان كان ملازما لاحتمال المفسده او ترك المصلحه لوضوح ان المصالح و المفسدات التي تكون مناطات الاحكام و قد استقل العقل بحسن الافعال التي تكون ذات المصالح و قبح ما كان ذات المفسدات ليست براجعه الى المنافع و المضار و كثيرا ما يكون محتمل التكليف مأمون الضرر نعم ربما يكون المنفعة او المضرة مناطا للحكم شرعا و عقلا

* شرح:

كما لا يخفى جواب دیگر آنکه احتمال ضرر دنیوی مشترک است بین شبهات موضوعیه و حکمیة و حال آنکه در شبهات موضوعیه اخباریها برائت جاری می کند پس هر جوابی که از آنها دادند در شبهات حکمیة هم جواب دهند.

مصالح و مفسدات احکام شرعیة موجب منفعت و ضرر شخصی نیست

قوله مع ان احتمال الحرمة او الوجوب الخ با اینکه احتمال حرمت یا احتمال وجوب ملازم نیست در تمام موارد احتمال ضرر را برای مکلف مثلا- در جائی که قطع به حرمت می باشد مثل سرقت مال غیر در این مورد ضرر برای مکلف نمی باشد بلکه منفعت است و لو ملازم مفسده نوعی می باشد

و همچنین در موارد اداء زکات که واجب است لازم نیست که منفعت شخصی برای مکلف باشد بلکه در این مورد ضرر است برای مکلف و لو مصلحت عامه نوعی دارد برای جامعه پس در مواردی که یقین به حرمت می باشد موجب ضرر برای مکلف نیست و همچنین یقین بوجوب موجب نفع مکلف نمی باشد فکیف در جائی که احتمال حرمت و یا وجوب باشد کما لا یخفی.

قوله و ان كان ملازما لاحتمال المفسده الخ جواب از قانون دفع ضرر محتمل اگر مراد از ضرر عقاب اخروی باشد یا ضرر دنیوی جواب داده شد و اگر مراد از احتمال ضرر مفسده در مشتبہ حرمت باشد یا ترک

ص: ۴۷

ان قلت نعم و لكن العقل يستقل بقبح الاقدام على ما لا يؤمن مفسده او انه كالاقدام على ما علم مفسده كما استدل به شيخ الطائفة قدس سره على ان الاشياء على الحظر او الوقف

* شرح:

مصلحت در مشتبه و جوب باشد این معنی ایضا صحیح نیست جهت آنکه واضح است مصالح و مفاسدی که علت و مناطات احکام می باشند بنا بر مبنای عدلیه که هر حکمی تابع مصلحت و مفسده می باشد و حاکم بآن عقل است اگرچه در مورد احتمال ضرر باید مفسده ای در مشتبه حرمت باشد.

و همچنین ترك مصلحتی در مشتبه و جوب باشد الا آنکه مفاسد و مصالحی که در احکام شرعیه می باشد راجع بمنافع و مضار مکلف نمی باشد و بسیاری از موارد است که احتمال تکلیف در آن مورد مأمون از ضرر است مثل شبهات موضوعیه چه تحریمیه باشد و چه وجوبیه و شبهه حکمیه وجوبیه بله بعض موارد منفعت موجب حکم شرعی می شود برای مکلف مثل خیار غبن یا ضرر موجب حکم شرعی برای مکلف می شود مثل جائی که ضرر بر مکلف است لازم است تیمم یا جیره و امثال آن کما لا یخفی.

قوله ان قلت نعم و لكن العقل الخ اگر کسی اشکال کند که اقدام بر چیزی که شک در مفسده آن می باشد عقلا جایز نیست و یا مثل چیزی است که یقین به مفسده باشد و تأمین در آن نباشد و عقلا در جائی که شک در تأمین باشد مثل علم بعدم تأمین می باشد از این جهت است که استدلال نموده است شیخ طایفه قدس سره باین دلیل عقلی باین که اشیاء تصرف در آنها بر حظر و منع است یا توقف.

ص: ۴۸

قلت استقلاله بذلك ممنوع و السند شهادة الوجدان و مراجعه دیدن العقلاء من اهل الملل و الادیان حیث انهم لا یحترزون مما لا تؤمن مفسدته و لا یعاملون معه معامله ما علم مفسدته.

کیف و قد اذن الشارع بالاقدام علیه و لا یکاد یاذن بارتکاب القبیح فتأمل

* شرح:

قوله قلت الخ جواب آنکه استقلال عقلی باین که معنی که بیان نمودیم ممنوع است و سند و دلیل بر این مطلب شهادت وجدان است که در موارد احتمال مفسده مانعی ندارد اقدام در آن و همچنین مراجعه بناء عقلاء است از اهل هر ملت و ادیان که احتراز و دوری نمی کنند از چیزهایی که شک در مفسده آن دارند و معامله نمی کنند با مشکوک معامله قطع به مفسده و قبلا گذشت که بنای عقلاء در تمام سفرهای آنها و اقسام تجارات و حرفه ها بناء عملی دارند و لو احتمال مفسده در آنها باشد و از بناء عقلاء معلوم می شود که احتراز از محتمل المفسده لازم نیست.

قوله کیف و قد اذن الشارع الخ.

چگونه ممکن است قائل شویم اقدام بر محتمل المفسده حرام است عقلا- و حال آنکه شاعری که رئیس عقلاء است اذن در اقدام بآن داده است و ممکن نیست اذن شارع بارتکاب قبیح باشد قبلا گذشت در شبهه وجوبیه و همچنین شبهات موضوعیه چه تحریمیه باشد و چه وجوبیه در تمام این موارد شارع مقدس اذن در اقدام به آنها داده است و طرف ما که اخباریها باشند مسلم می دانید که در این مورد براءت است با آنکه احتمال مفسده در آنها می باشد فتأمل.

این بیان ما در ادله اربعه بود که اثبات کردیم بر جریان براءت در شبهات بدویه چه وجوبیه باشد و چه تحریمیه و چه موضوعیه چه حکمیه چه تکلیفیه باشد و چه وضعیه

ص: ۴۹

* شرح:

جهت شبهه چه اجمال نص و چه فقدان نص و یا تعارض نصین در تمام موارد مذکوره ادله اربعه دلالت بر براءت آنها می کند.

استصحاب به براءت تکلیف قبل از بلوغ و رد اشکالات آن

مخفی نماند تمسک به استصحاب نمودند در براءت بدو وجه.

اول استصحاب عدم تکلیف متیقن قبل از بلوغ دوم استصحاب عدم استحقاق عقاب بر ترک فعل واجب و فعل محرم و این دو استصحاب در تمام شبهات تحریمیه و وجوبیه و موضوعیه و احکام تکلیفیه و وضعیه جاری است کما آنکه قبلاً ذکر شد اشکالاتی بر این استصحاب وارد کرده اند و جوابهایی و ما مختصر هر دو را ذکر می کنیم و تفصیل موقوف است بمطولات اول از آن اشکالات آنکه استصحاب عدم تکلیف قابل جعل نیست بجهتی که آن عدم ازلی است و اثر شرعی ندارد و استصحاب عدم عقاب از لوازم عقلیه آن می باشد.

جواب آنکه در هر حکم شرعی چه وجودی و چه عدمی اگر قابل تعبد باشد مانعی ندارد و عدم ازلی حدوثاً جعل بآن ممکن نیست ولی بقائاً مقدور مکلف و شارع است پس مانعی ندارد استصحاب آن کما آنکه در استصحاب می آید خصوصاً در استصحاب عدم ازلی و نظیر آن در نواهی گذشت که مطلوب ترک است یا کف از فعل

و اما استصحاب عدم عقاب منشأ آن تکلیف است بعد از آنکه استصحاب عدم تکلیف جاری است عقاب هم یقیناً برداشته می شود.

دوم از اشکالات آنکه متیقن عدم تکلیف قبل از بلوغ آن لاجر جیت است و آنکه صبی مثل حیوانات می ماند که قابل تکلیف نیست و بعد از بلوغ و لو قابلیت تکلیف دارد الا آنکه دو موضوع می شوند از این جهت استصحاب جاری نیست چون موضوع اول عدم قابلیت تکلیف است که متیقن باشد و در ثانی که مشکوک باشد در این موارد اثبات آن باصل مثبت است.

* شرح:

جواب آنکه و لو این بیانی که شد صحیح است در صبی غیر ممیز ولی یک آن قبل از تکلیف و صبی ممیز در این حال قابلیت تکلیف دارد و لذا استصحاب عدم آن از این جهت جاری است و امتنانا آن تکلیف برداشته شده است کما آنکه ظاهر حدیث رفع القلم عن الصبی این معنی است پس موضوع متیقن و مشکوک متحد است.

اشکال سوم: که نسبت بمرحوم شیخ داده اند استصحاب عدم تکلیف اگر موجب قطع بتکلیف شود صحیح است و احتیاج به قاعده قبح عقاب بلا بیان نمی باشد ولی چون استصحاب موجب قطع نمی شود قهرا احتیاج به قاعده می شویم و استصحاب عدم تکلیف بی فایده و لغو خواهد بود.

جواب آنکه در تمام تعبدات شرعیه رفع شک وجدانا نمی شود فکیف باستصحاب

بله تعبداء علم پیدا می شود برای مکلف و استصحاب عدم تکلیف موجب عدم عقاب است چون منشأ عقاب تکلیف است و برفع آن عقاب است کما آنکه نظیر آن در رفع ما لا یعلمون گذشت و بحکم شارع محرز واقع و رفع شک مکلف می شود بلکه ممکن است استصحاب جواز ارتکاب و ترخیص شیء مشکوک قبل از آن بلوغ برای بعد از بلوغ بموجب حدیث رفع القلم عن الصبی چون رفع القلم موجب جواز فعل و ترک آن است برای صبی.

و از این بیان ظاهر شد جواب اشکال چهارم که نسبت بمرحوم شیخ ایضا دارند باین که موضوع متیقن و مشکوک در استصحاب دو چیز است عرفا چون موضوع متیقن عنوان صبی است مثل عنوان اجتهاد در جواز تقلید و اقتداء بشخص عادل در جماعت که اگر اجتهاد و عدالت مبدل بفساد آن شود موضوع تبدیل شده و عنوان بلوغ ضد صبی است عرفا و ممکن نیست استصحاب عدم تکلیف صبی برای بالغ چون دو موضوع می باشد.

و احتج للقول بوجوب الاحتياط فيما لم تقم فيه حجه بالادله الثلاثه اما الكتاب فبالآيات الناهيه عن القول بغير العلم و عن الالتقاء في التهلكه

* شرح:

جواب آنکه یک آن قبل از بلوغ موضوع متحد است عرفا و استصحاب عدم تکلیف برای بعد از بلوغ مانعی ندارد چون در گذشتن یک ساعت مثلا قبل از بلوغ و بعد از بلوغ دو موضوع نمی باشد عرفا مکلف کما آنکه گذشت.

پنجم از اشکالات بر استصحاب آنکه بنا بر جریان استصحاب موردی برای روایتی که دال است بر براءت نمی ماند مثل حدیث رفع و غیره چون بنا بر جریان استصحاب تمام مواردی که مشکوک است با استصحاب برداشته می شود و اصلا موردی برای روایات نمی ماند.

جواب آنکه ادله براءت عنوانی ندارد که مخصوص شود بغير موارد استصحاب و هر دو ادله براءت و استصحاب در یک مورد وارد می شوند الا آنکه استصحاب مقدم است بر ادله براءت مثل آنکه اگر شیء مشکوک النجاسه باشد و استصحاب طهارت و قاعده طهارت هر دو جاری است الا آنکه استصحاب مقدم است بر قاعده طهارت و نظائر آن در ادله زیاد است علاوه بر این ها آنکه در جائی که تعارض استصحابین باشد و شک در اقل و اکثر ارتباطی باشد تکلیف به اقل و لو معلوم است علی کل تقدیر الا آنکه امر آن مردد است که مطلق باشد اقل بالنسبه به زاید یا مقید بآن باشد بعد از این که مسلّم است اهمال در واقع ممکن نیست یعنی شارع مقدس یکی از اقل و اکثر را خواسته و در واقع معلوم است ولی نزد ما مجهول است در این مورد استصحاب عدم تقیید معارض است با استصحاب عدم اطلاق و اکتفاء به اقل چاره ای نیست مگر رجوع به براءت کما آنکه احکام آنها مفصلا خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

ادله اخباریها بر وجوب احتیاط آیات و اخبار و عقل

قوله و احتج للقول بوجوب الاحتياط الخ.

اخباریها دلیل آورده اند بوجوب احتیاط در جائی که حجت و دلیل بر آن نداشته

ص: ۵۲

و الأمره بالتقوى.

و الجواب ان القول بالاباحه شرعا و بالامن من العقوبه عقلا- ليس قولاً بغير علم لما دل على الاباحه من النقل و على البراهه من حكم العقل و معهما لا مهلكه فى اقتحام الشبهه اصلا و لا فيه مخالفه التقوى كما لا يخفى.

* شرح:

باشيم احتجاج آنها بسه دليل است كتاب و اخبار و عقل.

اول كتاب و آياتى كه نهى از قول بغير علم مى نمايد مثل قوله تعالى وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و قوله تعالى اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ و قوله تعالى إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً - و آياتى كه دال است بر اينكه عمل بدون علم حرام و صحيح نيست و تمسك کرده اند به آيه اى كه دال است بر نهى از القاء فى التهلكه بقوله تعالى وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ و همچنين آياتى كه امر بتقوى مى نمايد مثل قوله تعالى فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ .

پس ارتكاب شبهه تحريميه و غيره عمل بغير علم است و حرام است و همچنين در آن شبهه تحريميه القاء نفس است در هلاکت و عمل در آن شبهه خلاف تقوى است چون معنای تقوى اجتناب و دورى کردن از جایی است كه احتمال خلاف واقع در آن باشد.

جواب از آياتى كه تمسك شده است بر وجوب احتياط

قوله و الجواب الخ جواب از اين آيات آنكه قول به اباحه شرعى در اين موارد مذكوره بواسطه آيات و اخبارى كه در براءت قبلا ذكر شد و همچنين دليل عقلى كه قبيح است عقاب بلا بيان در اين موارد قول بغير علم نمى باشد بلكه دليل علمى داريم بر اباحه آن موارد مثل ادله نقليه آيات و اخبار و مثل ادله براءت از حكم عقل كه ذكر شد و با اين دو دليل هلاكت در شبهه تحريميه نيست اصلا علاوه بر آنكه در شبهات موضوعيه مطلقا و در شبهه وجوبيه اخباريه براءت جارى مى كنند با آنكه احتمال هلاكت در آنها

ص: ۵۳

* شرح:

می باشد و ایضا مخالفت تقوی در آن نیست بجهت آنکه در روایات رسیده است عمل به اباحه از موارد تقوی است مثل قوله علیه السلام ان الله احب ان يؤخذ برخصته كما احب ان يؤخذ بعزائمه و مرتبه اعلى تقوی آن است که مکلف تمام مندوبات را بیاورد و ترک مکروهات بنماید و همچنین مشتبهات و این معنائی که بیان نمودیم لا اشکال مراد است بقوله تعالی اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ و قوله عز و جل إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و این معنی لا اشکال در رجحان آن عقلا و نقلا ولی واجب نیست كما لا يخفى از آیاتی که تمسک شده است قوله عز و جل فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ظاهر آیه شریفه در موارد مشتبه لازم است رد آن حکم مشتبه الی الله و رسوله كما آنکه در اخباری که بعد ذکر می شود نظیر آیه شریفه زیاد است.

جواب آنکه آیه شریفه اولاً- ظهور ندارد در عدم حکم به اباحه عند الشک در حکم واقعی علاوه بر این محمول است در صورت تمکن از ازاله شبهه به اینکه رجوع شود بر رسول اکرم یا ائمه اطهار صلوات الله عليهم و شامل نمی شود شبهات بدویه را بعد از فحص و یأس از چیزی که موجب ازاله شبهه را بنماید.

و حاصل جواب از تمام آیات و ادله اخباریین که ذکر می شود از روایات و عقل آنست که لا اشکال در اینکه در حکم واقعی برای مکلفین مشتبه است و ادله برائت اثبات می کند در ظاهر ترخیص و جواز ارتکاب شبهه را آنکه واجب نیست احتیاط در آنها را كما آنکه اخباریین قائلند بوجوب احتیاط در ظاهر و لو حکم واقعی مجال خود می باشد و در ظاهر لازم می دانند وجوب احتیاط و توقف را كما آنکه بعداً مفصلاً بیان می شود و حاصل آنکه نزاع اخباری با اصولی نزاع صغروی است اصولیها قائلند که در ظاهر برائت داریم در شبهه و دلیل اباحه بر آن می باشد اخباریها قائلند ادله واجب نموده است در شبهات تحریمیه احتیاط و توقف را كما آنکه قبلاً گذشت.

و اما الاخبار فيما دل على وجوب التوقف عند الشبهه معللا في بعضها بان الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في المهلكه من الاخبار الكثيره الداله عليه مطابقه او التزاما و بما دل على وجوب الاحتياط من الاخبار الوارده بالسنه مختلفه.

* شرح:

بيان سه دسته اخباری که تمسک شده است بر وجوب احتياط

قوله و اما الاخبار فيما دل على وجوب التوقف الخ دليل دوم اخباريها بر وجوب احتياط و توقف روايات است و اين روايات چند دسته است که ما مختصر آنها را ذکر می نمائيم و مفصل آنها رجوع بمطولات می شود.

دسته اول اخباری است که دال است بر حرمت قول بغير علم نظير آياتی که ذکر شد و اين اخبار ذکر شده است در وسائل در قضاء باب وجوب توقف و احتياط در قضاء و فتوى و عمل.

منها ما رواه هشام بن سالم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما حق الله على خلقه قال ان يقولوا ما يعلمون و يكفوا عما لا يعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه و روايت ديگر ما رواه زراره قال سألت ابا جعفر عليه السلام ما حجه الله على العباد و في روايه ما حق الله على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون.

و جواب از اين دسته روايات در تمسک بآياتی که نهی از قول بغير علم می نمايد داده شد به اينکه ادله نقلیه و عقليه موجب علم است تعبدا برای مکلف و ارتکاب شبهه و اباحه آن بدون علم نيست كما لا يخفى.

طایفه دوم اخباری است که دال است بر وجوب توقف عند الشبهه يا مطابقه و يا التزاما مثل اخباری که رد به ائمه و کف رد اخبار را واجب می نمايد و در بعض آنها علت آورده شده است به اينکه وقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في الهلكه از آن روايات است که نقل نموده آن را عمر بن حنظله عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث طويل قال فيه و ان الامور ثلاثه امر بين رشده فيتبع و امر بين غيّه فيجتنب و امر مشكل یرد علمه

ص: ۵۵

* شرح:

الى الله ورسوله حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات و من اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم الى ان قال فى آخر الحديث فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام فى الهلكات.

و منها ما رواه ابو سعيد الزهرى عن ابى جعفر عليه السلام قال الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام فى الهلكه و تركك حديثا لم تروه خير من روايتك حديثا لم تحصه.

و منها ما رواه ابو شيبه عن احدهما قال فى حديث الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام فى الهلكه.

و منها ما رواه مسعده بن زياد عن ابى جعفر عن آباءه عليه السلام عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم انه قال لا تجمعوا فى النكاح على الشبهه و قفوا عند الشبهه الى ان قال فان الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام فى الهلكه.

دسته سوم اخبارى است كه دال بر وجوب احتياط است عند الشبهه و اين اخبار زياد است.

منها ما رواه عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجلين اصابا صيدا و هما محرمان الجزاء بينهما او على كل واحد منهما جزاء قال لا بل عليهما ان يجرى كل واحد منهما الصيد قلت ان بعض اصحابنا سألنى عن ذلك فلم ادر ما عليه قال اذا اصبتم مثل هذا فلم تدرؤا فعليكم بالاحتياط حتى تسألوا عنه فتعلموا

و منها ما رواه عبد الله بن وضاح در ذيل روايت فكتب الى ارى لك ان تنظر حتى تذهب الحمرة و تأخذ بالحائط لدينك.

و منها ما رواه داود بن القاسم الجعفرى عن الرضا عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام قال لكميل بن زياد اخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت و غير اين اخبار كه ذكر شده است در آنها وجوب احتياط را بالسنه مختلفه.

و الجواب انه لا مهلكه فى الشبهه البدويه مع دلالة النقل و حكم العقل بالبراءه كما عرفت و ما دل على وجوب الاحتياط لو سلم و ان كان واردا على حكم العقل فان كفى بيانا على العقوبه على مخالفه التكليف المجهول.

و لا- يصغى الى ما قيل من ان ايجاب الاحتياط ان كان مقدمه للتحرز عن عقاب الواقع المجهول فهو قبيح و ان كان نفسيا فالعقاب على مخالفه لا على مخالفه الواقع.

* شرح:

جواب اخبارى كه آورده شده بر احتياط در شبهه تحريميه

قوله و الجواب انه لا- مهلكه الخ جواب از اين اخبار آنكه هلا-كت در شبهه بدويه با دلالت ادله نقليه بر اباحه آن كما آنكه گذشت و همچنين با دلالت حكم عقل به براءت كما آنكه هر دو گذشت هلاكتى نيست كما آنكه مفصلا ذكر نموديم اخبار آنها را-و به ادله اربعه-بيان شد و اما اخبارى كه دلالت بر وجوب احتياط مى نمايد اگر وجوب آنها را ما تسليم كنيم و قائل نشويم كه آن اخبار دال بر استحباب است كما آنكه قرائنى در خود اخبار مى باشد من جمله قوله بما شئت در خبر كميل و غيره اگرچه اين اخبار وارد است بر حكم عقل و قانون قبح بلا-بيان را مى برد و اين اخبار بيان است بر عقوبت بر مخالفت تكليف مجهول.

قوله و لا يصغى الى ما قيل من ان الخ از اخبار احتياط جوابهائى داده شده است كه بعدا بيان مى شود من جمله از جوابهائى كه داده شده است قول مرحوم شيخ انصارى است ايشان بيان نموده است بنا بر اينكه اخبار احتياط دال بر وجوب باشد واجب بودن احتياط در شبهات مذكوره و وجوب آن يا طريقي است و يا نفسى.

اما طريقي برآى احراز تكليف مجهول است و بنا بر اين تكليف واقعى مجهول

ص: ۵۷

و ذلك لما عرفت من ان ايجابه يكون طريقيا و هو عقلا مما يصح ان يحتج به على المؤاخذة في مخالفه الشبهه كما هو الحال في اوامر الطرق و الامارات و الاصول العمليه.

الا انها تعارض بما هو اخص و اظهر ضروره ان ما دل على حليه المشتبه

* شرح:

است و بيان برآن از طرف شارع نداريم و از اين جهت قاعده قبح عقاب بلا بيان بر واقع مجهول جاري است و مخالفت طريق بواقع مجهول ثواب و عقابي ندارد همچناني که در مقدمه واجب در باب الفاظ گذشت که مقدمه نه ثوابي برآن مترتب مي شود و نه عقابي و اگر اخبار احتياط و جوب نفسی را اثبات کند در اين حال و لو عقاب ثابت است ولي عقاب بر نفس اين احتياط است چون جوب نفسی دارد نه عقاب بر مخالفت تکليف مجهول واقعي باشد چون قبح عقاب بلا بيان در آن جاري است ايضا کما آنکه گذشت.

قوله و ذلك لما عرفت الخ جواب از مرحوم شيخ آنکه واجب بودن احتياط و جوب آن طريقی است و اين جوب طريقی عقلا از چيزهائي است که صحيح است احتجاج بکند مولى بآن و جوب بر مؤاخذة مکلف و عقاب آن در مخالفت شبهه.

و حاصل آنکه جوب طريقی بيان بر واقع است و ورود دارد بر قاعده قبح بلا بيان کما آنکه در اوامر طرق و امارات و اصول عمليه تمام اوامر آنها امر طريقی است برای وصول بواقع مجهول و تمام اين اوامر ورود دارند بر قاعده قبح عقاب بلا بيان و تمام آنها بيان بر واقع می باشند.

قوله الا انها تعارض بما هو اخص الخ جواب از اخبار و جوب احتياط به و جوهی داده شده اگرچه جواب مرحوم

ص: ۵۸

اخص بل هو في الدلالة على الحليه نص و ما دل على الاحتياط غايته انه ظاهر في وجوب الاحتياط مع ان هناك قرائن داله على انه للارشاد فيختلف ايجابا و استحبابا حسب اختلاف ما يرشد اليه و يؤيده انه لو لم يكن للارشاد يوجب تخصيصه لا محاله ببعض الشبهات اجماعا مع أنه آب عن التخصيص قطعا كيف لا يكون قوله قف عند الشبهه فان الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في الهلكه للارشاد مع ان المهلكه ظاهره في العقوبه و لا- عقوبه في الشبهه البدويه قبل ايجاب الوقوف و الاحتياط فكيف يعلل ايجابه فانه خير من الاقتحام في الهلكه.

* شرح:

شيخ را بيان نموديم كه صحيح نيست.

اول از آن وجوه آنكه اخبار داله بر حليت مشتبه اخص از اخبار احتياط است مثل كل شيء مطلق حتى يرد فيه النهى پس لازم است تخصيص احتياط را به آنها علاوه بر اينكه اخبار برائت خصوص شبهه تحريميه است.

دوم آنكه اخبار ادله حليت به برائت نص در آن معني مي باشد يا اظهر است از اخبار احتياط و قانوني كه در فقه مسلم است اگر نص يا اظهر يا غير خودش معارضه نمودند نص و اظهر مقدم است و آنچه كه دلالت بر وجوب احتياط مي كند غايت آن ظهور در وجوب است و رفع يد از ظهور مي شود به واسطه نص يا اظهر و از اين جهت اخبار احتياط حمل بر استحباب مي شود.

وجه دوم از اخبار احتياط آنكه قرائني است در نفس ادله احتياط كه دال است بر ارشاد.

پس آن اخبار مختلف مي شود بعض موارد احتياط واجب است مثل شبهه اطراف علم اجمالي يا شبهه بدوي قبل از فحص و بعض موارد احتياط مستحب است مثل شبهات بدويه بعد از فحص حسب اختلاف ما يرشد اليه خصوصا با حكم عقل

ص: ۵۹

* شرح:

که احتیاط در تمام موارد احکام شرعیه حسن است عقلا- از روایاتی که ظهور در استحباب دارد یا مطلق رجحان قوله علیه السلام اورع الناس من وقف عند الشبهه و قوله لا ورع كالوقوف عند الشبهه و قوله من اتقى الشبهات فقد استبرأ الذمه و غیر این اخبار که دال بر استحباب و ارشاد است نظیر آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ - که مطلق اوامر و نواهی را شامل می شود و حمل بر ارشاد است.

وجه سوم از اخبار احتیاط آنکه اخبار احتیاط عموم دارد و تمام شبهات را شامل می شود شبهات حکمیه و جوبیه یا تحریمیه و همچنین موضوعیه چه و جوبیه باشد و چه تحریمیه و بلا اشکال این اخبار تخصیص می خورد بشبهات موضوعیه چه تحریمیه باشد و چه و جوبیه و همچنین تخصیص می خورد به شبهه و جوبیه و آنچه که می ماند در اخبار احتیاط فقط شبهه تحریمیه می باشد که محل نزاع بین ما و اخباریها است و غیر از آنکه ذکر شد تماما اخباری و اصولی قائل به برائت می باشد. با آنکه این اخبار ابی و امتناع دارند از تخصیص قطعا چگونه ممکن است قوله علیهم السلام حمل بر ارشاد نشود مثل قف عند الشبهه فان الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه- با آنکه هلکه ظهور در عقوبت اخروی دارد و در شبهه بدویه بعد از فحص عقوبت اخروی نمی باشد چون قانون قبح عقاب بلا بیان در آن جاری است.

و حاصل آنکه اخبار توقف که ذکر شده است در آنها عقوبت اخروی قبل از وجوب احتیاط و توقف در آنها باید تکلیفی باشد منجز که احتیاط و توقف در آنها لازم باشد نظیر اطراف علم اجمالی و شبهات بدویه قبل از فحص کما آنکه مصنف آنها را بیان می نماید و به این بیان ما ظاهر شد که وجوب احتیاط و وجوب مولوی نمی باشد بلکه ارشادی است بآن تکلیفی که قبلا ثابت بوده است و ممکن نیست عقوبت اخروی که در روایات توقف ذکر شده است علت وجوب احتیاط باشد در این اخبار چون موجب دور است.

لا يقال نعم و لكنه يستكشف عنه على نحو الإن ايجاب الاحتياط من قبل ليصح به العقوبه على المخالفه.

فانه يقال ان مجرد ايجابه واقعا ما لم يعلم لا يصح العقوبه و لا يخرجها عن انها بلا بيان و لا برهان فلا محيص عن اختصاص مثله بما يتنجز فيه المشتبه لو كان كالشبهه قبل الفحص مطلقا او الشبهه المقرونه بالعلم الاجمالي فتأمل جيدا

* شرح:

قوله لا يقال نعم و لكنه الخ.

اشكال نشود كه اين بيان شما صحيح است ولي كشف مي شود از اين اخبار توقف و احتياط كه قبلا يك تكليف منجزى بوده و اين اخبار احتياط كاشف از آن تكليف قبل است و در اين حال صحيح است عقوبت بر مخالفت اخبار احتياط و اين طريق كشف طريق ائى مي باشد يعنى استدلال بوجود معلول بر وجود علت است كه اخبار احتياط معلول تكليف واقعى مي باشد كه آن تكليف واقعى علت براي وجوب احتياط مي باشد

قوله فانه يقال الخ.

جواب از اين اشكال آنكه مجرد واجب بودن تكليف واقعى احتمالا مادامى كه علم بآن تكليف پيدا نشده است و مكلف علم بآن تكليف ندارد صحيح نيست عقاب مكلف بر عقوبت آن تكليف در حين مخالفت و بمجرد احتمال تكليف واقعى قانون قبح عقاب بلا-بيان و بلا برهان را نمى برد بلكه آن قانون در جائي است كه احتمال تكليف واقعى باشد و لو مظنونا بظن غير معتبر در اين موارد كما آنكه كرارا ذكر شد قبح عقاب بلا بيان جاري است پس چاره اى نيست از آنكه اختصاص داده شود اخبار احتياط و توقف در جائي كه شبهه بدويه قبل از فحص مطلقا باشد چه حكميه و چه موضوعيه و همچنين مورد اخبار احتياط شبهه مقرون بعلم اجمالى است كه تكليف قبل از اخبار احتياط ثابت است فتأمل جيدا.

ص: ٦١

و اما العقل فلاستقلاله بلزوم فعل ما احتمال وجوبه و ترك ما احتمال حرمة حيث علم اجمالا بوجوب واجبات و محرمات كثره
فيما اشته وجوبه او

* شرح:

وجه چهارم از اخبار احتیاط بنا بر آنکه واجب باشد قبلا گذشت استصحاب عدم جعل حرمت حکومت دارد بر اخبار احتیاط و
دافع موضوع وجوب احتیاط می باشد چون باستصحاب عدم حرمت مکلف محرز واقع می باشد بعدم تکلیف و عدم عقاب بر
مخالفت و تعبدا علم بعدم تکلیف دارد پس استصحاب مقدم است بر اخبار احتیاط و حکومت بر آنها دارد کما آنکه اخبار به
برائت مقدم است بر اخبار احتیاط چون اخبار برائت اخص است از اخبار احتیاط برای آنکه شامل شبهات بدویه قبل از فحص
و همچنین شبهات مقرون بعلم اجمالی را نمی شود بلکه بعضی مختص به شبهه تحریمیه است مثل کل شیء مطلق که گذشت
بیان آنها.

ممکن است توهم شود که اخبار برائت اطلاق آنها شامل تمام شبهات می شود غایه الامر او تخصیص خورده یا بحکم عقل و
یا به اجماع بموارد شبهات بدویه قبل از فحص و اطراف علم اجمالی که خارج است از اخبار برائت کما آنکه اخبار احتیاط
اطلاق یا عموم آنها تمام شبهات را شامل می شود غایه الامر اخبار احتیاط ایضا تخصیص خورده بخروج شبهات موضوعیه
مطلقا و شبهه وجوبیه و قهرا تعارض بین آنها واقع می شود.

جواب با قطع نظر از جوابهای قبلی آنکه اگر مخصص عقلی باشد حکم مخصص متصل را دارد که از اول ظهور در عام ندارد
بلکه ظهور در خصوص می باشد و اگر مخصص اجماع باشد حکم مخصص منفصل را دارد و انقلاب نسبت می شود که
حکم آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

تمسک بحکم عقل بر لزوم احتیاط در شبهه تحریمیه و جواب آن

قوله و اما العقل فلاستقلاله الخ.

دلیل دوم بر وجوب احتیاط دلیل عقلی است که اخباریها آورده اند به اینکه

ص: ۶۲

حرمته مما لم يكن هناك حجه على حكمه تفريقا للذمه بعد اشتغالها و لا خلاف في لزوم الاحتياط في اطراف العلم الاجمالي
الامن بعض الاصحاب

و الجواب ان العقل و ان استقل بذلك الا انه اذا لم ينحل العلم الاجمالي الى علم تفصيلي و شك بدوي و قد انحل هاهنا فانه
كما علم بوجود تكاليف اجمالا كذلك علم اجمالا بثبوت طرق و اصول معتبره مثبتة تكاليف بمقدار تلك التكاليف المعلومه
او ازید و حينئذ لا علم بتكاليف آخر غير التكاليف الفعلية.

* شرح:

لازم است عمل به چیزی که احتمال دارد وجوب آن و ترك شود آن چیزی که احتمال دارد حرمت آن چون هر مكلفی می
داند و علم دارد بوجود واجبات و محرمات كثیره در مواردی که مشتبه است وجوب آن یا حرمت آن در جائی که حجت
بر آن موارد علم اجمالی نباشد لازم است عقلا احتیاط در اطراف علم اجمالی برای فراغ از ذمه بعد از اینکه اشتغال بدمه دارد
مكلف چون اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد و خلافي در لزوم احتیاط در اطراف علم اجمالی نمی باشد در بین علماء الا
از بعض اصحاب مثل مرحوم میرزای قمی که نسبت به ایشان داده اند.

قوله و الجواب ان العقل الخ.

جواب آنکه عقل حاکم است استقلالاً عمل باطراف علم اجمالی مادامی که آن علم اجمالی منحل نشود بعلم تفصيلي و شك
بدوي بجهت آنکه همچنانی که علم بتكاليف واجبات و محرمات برای مكلف می باشد همچنان علم اجمالی دارد بثبوت طرق
و امارات و اصول معتبره که این ها مثبت تكاليف بمقدار آن تكاليف معلومه اجمالا- یا زیادتر می باشند و در این حال علم
بتكاليف دیگر غير از تكاليف فعلیه که اثبات می شود در موارد طرق و اصول نمی باشد.

و حاصل آنکه عمل به تكاليفی که ثابت است از طرق و امارات و اصول عملیه

ص: ۶۳

فی الموارد المثبتة من الطرق و الاصول العملية

ان قلت نعم لكنه اذا لم يكن العلم بها مسبوقا بالعلم بالواجبات

قلت انما يضر السبق اذا كان المعلوم اللاحق حادثا و اما اذا لم يكن كذلك بل مما ينطبق عليه ما علم او لا فلا محاله قد انحل العلم الاجمالي الى تفصيلي و الشك البدوي.

* شرح:

عمل به آنها علم اجمالی برطرف می شود و در موارد محتمل شک بدوی است که برائت جاری می شود.

قوله: فی الموارد المثبتة الخ.

یعنی احکام نافیہ که از طرق و اصول اثبات می شود دائره علم اجمالی را ضیق می کند نه آنکه زیاد کند و لذا محل بحث طرق و اصول مثبتہ حکم می باشد نه نافیہ

قوله: ان قلت نعم لكنه الخ.

اشکال شده است بر انحلال علم اجمالی به اینکه در جائی علم اجمالی اول منحل می شود که هر دو مقارن همدیگر باشند و یا علم تفصیلی مقدم باشد بر علم اجمالی و اگر علم تفصیلی مؤخر باشد منحل نمی شود علم اجمالی اول مثلا اگر علم اجمالی پیدا شد که یکی از انائین نجس است و بعدا علمی پیدا شد که یک قطره بول در یکی از آنهائی که معین است واقع شد در این حال و لو علم تفصیلی داریم که یکی از انائین که معین است باید اجتناب کرد ولی این معنی انحلال علم اجمالی را نمی نماید بلکه اناء دیگر را باید اجتناب کرد چون طرف علم اجمالی می باشد.

و حاصل آنکه انحلال خاص مستلزم انحلال عام نمی باشد.

قوله قلت انما يضر السبق الخ.

جواب آنکه علم تفصیلی که منحل می شود بآن علم اجمالی در جائی ضرر

ان قلت انما يوجب العلم بقيام الطرق المثبتة له بمقدار المعلوم بالاجمال ذلك اذا كان قضيه قيام الطريق على تكليف موجبا لثبوته فعلا و اما بناء على ان قضيه حجيته و اعتباره شرعا ليس (ليست-ح) الا ترتيب ما للطريق المعترف عقلا و هو تنجز ما اصابه و العذر عما اخطأ عنه فلا انحلال لما علم بالاجمال او لا كما لا يخفى.

* شرح:

دارد که بعدا پیدا شود همچنانی که در مثل انائین بیان نمودیم و اما اگر این چنین نباشد بلکه در حین علم اجمالی بتکالیف مطلقا در آن حال علم بطرق و اصول مثبتة تکلیف ایضا می باشد و هر دو مقارن همدیگر می باشد فلا محاله منحل می شود علم اجمالی بعلم تفصیلی در طرق و اصول و شک بدوی در باقی می باشد.

سه وجه برای حجیت طرق و امارات گفته شده

قوله ان قلت انها يوجب العلم بقيام الطرق الخ.

اشکال دیگری شده است بر انحلال به اینکه انحلال علم اجمالی بطرق و امارات در جائی می شود که طرق و امارات اثبات حکم فعلی نمایند شرعا برای مکلف از احکام خمسه که آنکه مشهور قائلند.

قول دوم: تتمیم کشف و آنکه طریق حکم علم است تعبدا.

قول سوم: که مصنف قائل است به اینکه حجیت طرق و امارات نمی باشد شرعا مگر آنچه ثابت است برای طریق معتبر عقلی و همچنانی که قطع حجیت عقلی دارد و اثبات حکمی از آن ثابت نمی شود شرعا مگر آن حکم واقعی که به تنجز واقع است برای مکلف در جائی که قطع بواقع برسد و عذر است برای مکلف در جائی که خطاء بواقع برود.

و حاصل آنکه همچنانی که مکلف قطع بحکمی پیدا کرد فقط حکم ثابت است در حال اصابت و عذر است در حال خطاء و نفس قطع اثبات هیچ حکمی را نمی نماید همچنین حجیت طرق و امارات شرعا اثبات حکمی نمی نمایند تا انحلال علم اجمالی بآن طرق و امارات حاصل شود که لا یخفی.

ص: ۶۵

قلت قضیه الاعتبار شرعا علی اختلاف السنه ادلته و ان كان (كانت-خ) ذلك علی ما قوینا فی البحث الا ان نهوض الحججه علی ما ینطبق علیه المعلوم بالاجمال فی بعض الاطراف ینكون عقلا بحکم الانحلال و صرف تنجزه الی ما اذا كان فی ذاك الطرف و العذر عما اذا كان فی سائر الاطراف مثلا اذا علم اجمالا بحرمه اناء زید بین الإناءین و قلت البینه علی ان هذا انائه فلا ینبغی الشك فی انه كما اذا علم انه انائه فی عدم لزوم الاجتناب الا عن خصوصه دون الآخر.

* شرح:

قوله قلت قضیه الاعتبار شرعا الخ.

جواب آنکه حجیت طرق و امارات شرعا علی اختلاف السنه آن طرق و امارات اگرچه همین معنائی است که بیان نمودید و تقویت نمودیم این معنی را در بحث حجیت طرق و امارات الا- آنکه قیام حجت بر آن حکمی که معلوم است بالاجمال در بعض اطراف آن علم اجمالی آن حجیت طرق بحکم انحلال است و صرف می کند به تنجز حکم واقعی را در آن ظرفی که طرق و امارات ثابت است شرعا در جائی که بواقع برسند و عذر است آن طرق و امارات برای مکلف در سائر اطراف علم اجمالی.

مثلا اگر مکلف علم اجمالی پیدا کند به حرمت اناء زید بین انائین و یقین دارد اجمالا که یکی از این ظرفها که مختص بزید است حرام است و بینه اثبات کرد که این ظرف مخصوص بزید است در این موارد شکی نیست که علم اجمالی منحل می شود بعلم تفصیلی و مکلف یقین پیدا می کند که آن ظرف مخصوص بزید است و اطراف دیگر لازم نیست اجتناب الا بخصوص آن ظرف معین و در این حال علم اجمالی منحل می شود بعلم تفصیلی کما لا یخفی.

مخفی نماند آنچه که اثبات می شود به واسطه طرق و امارات در موارد خودش نفی غیر را نمی کند تا آنکه علم اجمالی به واسطه آنها منحل شود و در جائی علم

ص: ۶۶

* شرح:

اجمالی منحل می شود که آنچه که ثابت بشود به واسطه طرق و امارات نفی غیر خودش را بنماید چه نفی آن به دلالت مطابقه باشد یا دلالت التزامی و اگر غیر این باشد تنجز علم اجمالی بحال خود باقی است و منحل نمی شود به واسطه تکلیف بخاص.

مثلاً- اگر علم اجمالی برای مکلف حاصل شد بین وجوب ظهر یا جمعه و دلیل اثبات کرد که یکی از آنها را قهرا علم اجمالی منحل می شود بآن طرف خاص چون از خارج مسلم است که یا ظهر واجب است یا صلاه جمعه و به اثبات احدهما نفی دیگری می شود.

بنابراین آنچه که مصنف بیان نموده است که ما نحن فیه نظیر تردد علم اجمالی است به حرمت یکی از انائین و اگر بین اثبات کرد یکی از آنها را بخصوص علم اجمالی منحل می شود و این مثال ایشان قهرا نفی غیر خاص را می نماید و اثبات تکلیف می شود در خصوص یکی از انائین ولی ما نحن فیه این طور نیست بجهت آنکه علم اجمالی در تمام مواردی که احتمال آن می باشد ثابت است و اثبات تکلیف در بعض افراد بخصوص نفی غیر را نمی نماید چون علم اجمالی عنوانی و علامتی برای آن نمی باشد بلکه می گوئیم بین مفهوم ندارد تا نفی غیر خاص را بنماید و اثبات کند تکلیف فقط در خاص است.

و صحیح در جواب اخباریها آنکه اولاً نقض می شود علم اجمالی بشبهات وجوبیه و شبهات موضوعیه مطلقاً که در این موارد اتفاقی است که رجوع به براءت می شود که بیان نمودیم شبهات چهار قسم است شبهه وجوبیه و تحریمیه و موضوعیه هر دو و فقط محل کلام شبهه تحریمیه است و اگر علم اجمالی منجز باشد باید در تمام موارد باشد و ثانیاً جواب حلی به آنها داده می شود به اینکه برای ما سه علم اجمالی می باشد

اول علم اجمالی کبیر و منشأ آن علم به ثبوت اصل شریعت است و اطراف

و لو لا ذلك لما كان يجدى القول بان قضيه اعتبار الامارات هو كون المؤديات احكاما شرعيه فعليه ضروره انها تكون كذلك بسبب حادث و هو كونها مؤديات الامارات شرعيه.

* شرح:

آن علم اجمالی تمام آنچه احتمال تکلیف در آن می باشد از طرق و امارات و اصول ظن انسدادی و انفتاحی و شهرتها و هرچه که احتمال تکلیف در آن می باشد بخصوص مضمونات

دوم علم اجمالی متوسط و منشأ آن علم اجمالی مطابقه بودن بعض امارات و طرق بواقع و احتمال داده نمی شود که تمام طرق و امارات کذب باشد و بعض آنها مطابق واقع نباشد.

سوم علم اجمالی صغیر و منشأ آن قطع است بمطابق بودن مقداری از امارات معتبره بواقع و صدور آنها مسلما از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می باشد و اطراف این علم اجمالی صغیر خصوص موارد امارات معتبره می باشد و امارات معتبره بلا اشکال کمتر از افراد معلوم اجمالی کبیر نیست بلکه زیادتر است پس تکلیف از اول در غیر امارات معتبره منجز نیست و انضمام غیر امارات بعلم اجمالی نظیر انضمام ظرف دیگر است به دو ظرفی که یکی از آنها نجس است یقینا و نظیر ما نحن فیه است علم اجمالی بوطی انسانی پنج گوسفند را در بین یک دسته ای از آنها و معلوم شود در آن حال پنج گوسفند سفید موطوئه می باشند که علم اجمالی اول منحل بآن پنج گوسفند سفید می باشد.

قوله و لو لا ذلك لما كان يجدى الخ.

قبلا بیان شد آنچه که مجعول در امارات است سه قول است.

اول آنچه که مصنف قائل است که جعل در امارات فقط منجزیت و معذرت است.

ص: ۶۸

هذا اذا لم يعلم ثبوت التكاليف الواقعيه في موارد الطرق المثبتة بمقدار المعلوم بالاجمال و الا- فالانحلال الى العلم بما في الموارد و انحصار اطرافه بموارد تلك الطرق بلا اشكال كما لا يخفى.

* شرح:

دوم تتميم كشف و آنكه اماره مثل علم است تعبدا.

سوم آنكه از طرق و امارات احكام ظاهريه اي جعل شده است كه آنها داراي مصلحت و مفسده مي باشد كما آنكه مشهور قائلند مصنف مي فرمايد بيان سابق ما در انحلال علم اجمالي بود بطرق و امارات معتبره به بيان سابق كه انحلال حكمي مي باشد نه انحلال حقيقي و اگر غير از اين باشد علم اجمالي منحل نمي شود بنا بر آنكه مؤديات طرق و امارات احكام شرعيه فعليها باشند كما آنكه بيان نموديم بجهت آنكه ضروري است جعل آن احكام شرعيه بسبب حادثي است كه بعد از علم اجمالي حادث مي شود و قبلا- گذشت كه اگر علم اجمالي دوم كه بعد از علم اجمالي اول پيدا شود آن علم اجمالي باين احكام حادثه منحل نمي شود كما لا يخفى.

مخفي نماند قبلا- گذشت و بيان نموديم كه مكلف سه علم اجمالي دارد علم اجمالي كبير علم اجمالي متوسط علم اجمالي صغير و اين سه علم در عرض همدیگر و مقارن هم مي باشند بنا بر اين بيان علم اجمالي اول و دوم منحل بعلم اجمالي صغير مي شوند بله امارات معتبره بالخصوص كه هر كدام موجب علم تفصيلي مي باشند اين معنی حادث است و بعدا پيدا مي شود ولي منافات ندارد كه علم اجمالي كبير بعلم اجمالي صغير منحل شود.

بيان انحلال علم اجمالي حكمي و حقيقي از مصنف

قوله هذا اذا لم يعلم ثبوت التكاليف الخ بيان سابق تا حال در آن بود كه تكاليف واقعيه را در موارد طرق و امارات به مقدار معلوم بالاجماع علم بآن نداشته باشيم بلکه در مقام شك بود كه احتمال داده

ص: ۶۹

* شرح:

می شد که معلوم بالاجمال مطابق طرق و امارات باشد یا نباشد از این جهت انحلال حکمی بود و اما اگر علم پیدا کنیم که آن معلوم بالاجمال مطابق است با آنچه که طرق و امارات اثبات می کند یا زیادت در این مورد انحلال علم اجمالی انحلال حقیقی می باشد بلا اشکال کما آنکه نسبت بسید مرتضی و ابن ادریس داده اند و فرقی نیست بین علم اجمالی اول و دوم که علم اجمالی وجدانی باشند یا تعبدی یا مختلف و لو احدهما اصول باشد کما لا یخفی.

مخفی نماند طریق انحلال علم اجمالی بانحلال علم اجمالی صغیر در مقام شک آنست که در مواردی که علم حاصل است برگشت آن به دو قضیه می شوند قضیه متیقنه و قضیه منفصله مانعه الخلو مثلا در انائین که مشته است که یکی از آنها نجس است بلا اشکال یقین داریم به نجاست احد الإناءین که صادق است یا این اناء نجس است یا دیگری و علت بقاء علم اجمالی بر این تردید است حدوثا و بقاءا و اگر قضیه منفصله منقلب شد بدو قضیه حملیه که یکی از آنها متیقنه است و دیگری مشکوکه در این حال علم اجمالی منحل شده است.

و از این جهت است که علم اجمالی کبیر در مقام عمل بعلم اجمالی صغیر کما آنکه قبلا ذکر شد متیقن از تکلیف علم اجمالی صغیر است و سائر اطراف شک بدوی می باشد که برائت جاری است و این معنائی که بیان نمودیم نقض نمی شود بحادث شدن تکلیف جدید در یکی اطراف علم اجمالی معین چون قبلا گذشت که علم اجمالی منحل نمی شود.

و همچنین نقض نمی شود بعارض شدن ارتکاب اضطرار در بعض اطراف علم اجمالی یا تلف شدن بعض آن یا امثال بعض اطراف علم اجمالی و در این موارد مذکوره و لو علم اجمالی فعلا باقی نیست و شک در آن می باشد به یکی از این امور ولی چون قبلا

و ربما استدل بما قيل من استقلال العقل بالحظر في الأفعال الغير الضرورية قبل الشرع و لا اقل من الوقف و عدم استقلاله لا به و لا بالاباحه و لم يثبت شرعا إباحه ما اشتهه حرمة فان ما دل على الاباحه معارض بما دل على وجوب التوقف و الاحتياط.

و فيه أوّلا انه لا وجه للاستدلال بما هو محل الخلاف و الاشكال و الا لصح الاستدلال على البراءه بما قيل من كون تلك الأفعال على الاباحه

* شرح:

اشتغال يقيني بوده است اقتضاء می کند آن اشتغال برائت يقيني را و اطراف باقیمانده علم اجمالی لازم است علم بآن كما لا يخفى.

تمسك بحكم عقل بحظر و منع در افعال رد وجوب احتياط

قوله و ربما استدل بما قيل الخ.

دلیل عقلی دوم که برای وجوب احتیاط آورده اند اخباریها آنست که عقل استقلالا حکم می کند حظر و منع در افعال غیر ضروریه در شرع مقدس را یعنی عقل استقلالا حکم می کند به حرمت تصرفات غیر ضروریه عبد در سلطنت مولا و آنکه جایز نیست قبل از وارد شدن شریعت و دین و بعد از آن اگر شکی حاصل شد برای عبد که آیا جائز است تصرف یا نه رجوع بحکم عقلی سابق می شود مادامی که رخصت از مولا- نرسیده باشد و مثل شرب توتون چون رخصت نرسیده از مولی به حرمت اولیه باقیست و لا اقل اگر شك در حرمت آن داشته باشیم عقلا نه حرمت آن ثابت شده باشد و نه اباحه آن و چون شك در آن می باشد عقل حاکم است به حرمت آن كما لا يخفى بجهت آنکه آن ادله ای که دلالت بر اباحه مشکوک می کند معارض است به ادله وجوب توقف و وجوب احتیاط كما آنکه اخبار آنها مفصلا بیان شد.

قوله و فيه أوّلا انه لا وجه الخ.

جواب از این دلیل آنکه وجهی ندارد که تمسك کند به دلیلی که محل خلاف

ص: ۷۱

و ثانيا انه تثبت الاباحه شرعا لما عرفت من عدم صلاحيه ما دل على التوقف او الاحتياط للمعارضه لما دل عليها.

و ثالثا انه لا يستلزم القول بالتوقف في تلك المسأله للقول بالاحتياط في هذه المسأله لاحتمال ان يقال معه بالبراءه لقاعده قبح العقاب بلا بيان.

* شرح:

است و اشكال در آن می باشد و اگر بنا بشود استدلال بمحل خلاف صحیح باشد باید استدلال بر براءت در این مورد صحیح باشد بجهت آنکه و لو نسبت داده اند به شیخین شیخ مفید و شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیهما بحظر و منع در افعال قبل از شریعت و اسلام را ولی عده دیگر قائل به اباحه می باشند و مسئله اتفاقی یک طرف نیست تا صحیح باشد تمسک بآن.

و ثانيا قبلا گذشت و دانستی که اباحه شرعی به ادله ای که ذکر شد ثابت است شرعا و ادله وجوب توقف یا احتیاط به واسطه معارضه ساقطاند و ادله براءت مقدم است بر اخبار احتیاط و توقف چون ادله براءت اخص از اخبار احتیاط می باشند چون ادله اباحه و براءت یا اظهارند و یا نص در جواز می باشند و یا اخص، و ادله احتیاط ظاهر در وجوب است و رفع ید می شود به واسطه نص از ظهور و یا آنکه ادله براءت و اباحه شامل شبهات مقرون بعلم اجمالی را نمی باشند و همچنین شبهه بدویه قبل از فحص بخلاف ادله احتیاط که شامل تمام آنها می شود از این جهت تخصیص می خورد ادله احتیاط به شبهات مقرون بعلم اجمالی و شبهه بدویه قبل از فحص کما آنکه گذشت تفصیل آنها.

قوله و ثالثا انه لا يستلزم القول بالتوقف الخ.

جواب سوم آنکه اگر در آن مسئله قائل باحتیاط و توقف شدیم لازمه ندارد احتیاط در شبهه تحریمیه را و آن علت و مناطی که در آنجا موجود است در شبهه تحریمیه

ص: ۷۲

و ما قيل من ان الاقدام على ما لا- يؤمن المفسده فيه كالاقدام على ما تعلم فيه المفسده ممنوع و لو قيل بوجوب دفع الضرر المحتمل فان المفسده المحتمل في المشتبه ليس بضرر غالبا ضروره ان المصالح و المفسدات التي هي مناطات الاحكام ليست برآجه الى المنافع و المضار بل ربما يكون المصلحه فيما فيه الضرر و المفسده فيما فيه المنفعه.

* شرح:

موجود نیست بجهت آنکه قبل از شرع یا قابلیت ندارند موجودین در آن زمان برای توجیه تکلیف به آنها و یا برای وجود مانع است و حاصل یا مقتضی موجود نیست و یا مانع وجود دارد از این جهت قاعده قبح بلا بیان در آنجا جاری نیست بخلاف بعد از ثبوت شریعت و اسلام و قابلیت مورد برای بیان.

پس اگر در این موارد در شبهه تحریمیه بیانی از طرف مولی نرسید قاعده قبح بلا بیان جاری است.

و حاصل آنکه قاعده اصاله الحظر و منع آن قاعده بعنوان اولی است همچنان که بیان نمودیم و قاعده قبح بلا بیان بعنوان ثانوی است پس تنافی بینهما نمی باشد کما لا یخفی.

تمسک اخباریها به قاعده دفع ضرر محتمل بر وجوب احتیاط و رد آن

قوله و ما قيل من ان الاقدام على ما الخ.

وجه سوم عقلی که تمسک بآن نموده اند قانون دفع ضرر محتمل است که اقدام بر چیزی که تأمین ندارد انسان در آن و احتمال مفسده در آن می باشد مثل موردی است که علم به مفسده داشته باشد در آن و بلا اشکال جائز نیست در آن هر دو مخفی نماند اقدام بر احتمال مفسده و ضرر قبلا مفصلا جواب آن گذشت ولی باین حال مصنف جواب می دهد که وجوب دفع ضرر محتمل اگر مراد از ضرر مفسده محتمله در شبهه تحریمیه باشد غالبا ارتکاب آن شبهه موجب ضرر نیست برای مکلف بجهت آنکه ضروری است مصالح و مفسدتی که علت احکام شرعیه می باشند بنا بر قول

ص: ۷۳

و احتمال ان يكون في المشتبه ضرر ضعيف غالبا لا يعتنى به قطعا مع ان الضرر ليس دائما مما يجب التحرز عنه عقلا بل يجب ارتكابه احيانا فيما كان المترتب عليه اهم في نظره مما في الاحتراز عن ضرره مع القطع به فضلا عن احتمالها.

* شرح:

عدليه اين مصالح و مفسد راجع به منافع و مضار شخصى مكلف نمى باشد بلکه منافع و مضار نوعيه دارند بلکه بعض موارد در آنجائى كه ضرر شخصى مى باشد مصلحت نوعيه است مثل اداء زكات كه ضرر شخصى دارد براى زكات دهنده ولى مصلحت نوعيه در دادن آن است و همچنين بعضى موارد منفعت شخصى است براى مكلف مثل اكل مال مردم بدون رضایت صاحب آن و تصرف در آنها با آنكه مفسده نوعيه دارد.

قوله: و احتمال ان يكون في المشتبه الخ.

و احتمال آنكه در مشتبه حرام ضرر شخصى باشد براى مكلف غالبا ضعيف است كما آنكه بيان نموديم و اعتناء بآن نمى شود قطعا علاوه بر اينكه ضرر هميشه لازم نيست اجتناب از آن عقلا بلکه بعض موارد واجب است ارتكاب آن ضرر در جائى كه مترتب شود در آن اهم ديگرى كما آنكه در مسافرتهاى تجار و كسبه ظاهر مى شود اين معنى كه اگر منفعت مهمى باشد عقلا مرتكب آن ضرر قطعى مى شوند فضلا از آنكه ضرر احتمالى باشد و ممكن است بگوئيم كه در موارد شبهات تحريميه يا وجوبيه چه موضوعى باشد و چه حكمى در اين مواردى كه شارع مقدس براءت را در آنها جارى دانسته است جبران آن ضرر مى شود و در جائى كه جبران ضرر شود ارتكاب آن مانعى ندارد كما لا يخفى.

ص: ۷۴

بقی امور مهمه لا بأس بالاشاره الاول انه انما تجرى اصاله البراءه شرعا و عقلا فيما لم يكن هناك اصل موضوعی.

* شرح:

شرط جریان براءت عدم اصل موضوعی است در آن

قوله: بقی امور مهمه لا بأس بالاشاره اليها الاول الخ.

مخفی نماند جریان براءت در محل خودش مشروط است به آنکه اصل موضوعی در بین نباشد چون موضوع براءت عقلیه عدم بیان است از طرف شارع کما آنکه موضوع براءت شرعیه شک و عدم علم است و در جائی که بیان باشد یا علم و لو تعبدا به واسطه استصحاب موضوع براءت برداشته می شود یا من باب ورود یا حکومت و فرقی در بین آن نیست که شبهه موضوعیه باشد یا شبهه حکمیه مثل آنکه شک در انقلاب خمر بشود بخل که استصحاب بقاء خمیریت رفع موضوع براءت می نماید و همچنین شبهه حکمیه مثل جواز و طی حائض بعد از انقطاع دم و قبل از غسل که در این مورد استصحاب بقاء حرمت سابقه منع می شود از تمسک به براءت و شبهه موضوعیه حرمت لحم بعضی موارد شبهه حکمیه است و بعضی موارد شبهه موضوعیه است و هر کدام آن اقسامی دارد شبهه موضوعیه بعضی موارد شک در حلیت لحم است از جهت دوران امر بین مأکول اللحم مثل شاه و بین حرمت آن مثل ارنب با آنکه یقین داریم که جمیع شرائط تذکیه بر آنها واقع شده است.

دوم از شبهه موضوعیه در جائی است که شک از جهت حلیت و حرمت عنوانی بر آن حیوان عارض شود که مانع از قبول تذکیه باشد بعد از آنکه قابلیت تذکیه را دارد آن حیوان فی حد ذاته مثل آنکه احتمال آن حیوان موطوئه انسان باشد یا شیر خوردن او از لبن خنزیره.

سوم از اقسام شبهه موضوعیه در جائی است که شک در حلیت بجهت آنکه آن حیوان قبول تذکیه می نماید ذاتا یا نه بعد از آنکه علم داریم که ذبح با تمام شرائطش بر آن واقع شده است مثل آنکه آن حیوان شک در آنکه شاه است یا کلب

ص: ۷۵

مطلقا و لو كان موافقا لها فانه معه لا مجال لها اصلا لوروده عليها كما يأتي تحقيقه.

فلا- تجرى مثلا- اصاله الاباحه في حيوان شك في حليته مع الشك في قبوله التذكيه فانه اذا ذبح مع سائر الشرائط المعترف في التذكيه فاصاله عدم التذكيه تدرجها فيما لم يذك و هو حرام اجماعا كما اذا مات حتف انفه فلا حاجه الى اثبات ان الميته تعم غير المذكي شرعا ضروره كفايه كونه مثله حكما و ذلك بان التذكيه انما هي عباره عن فرى الاوداج الاربعه مع سائر شرائطها عن خصوصيه في الحيوان التي بها يؤثر فيه الطهاره وحدها.

* شرح:

از جهت ظلمت يا اعمى بودن مكلف.

چهارم آنکه شك در حليت از جهت احتمال اختلال بعض شرائط ذبح است مثل آنکه شك شود که ذابح آيا مسلمان بوده يا ذبح آن بحدید بوده يا بطرف قبله يا نه و بيان هر کدام از اين ها بعدا ذکر می شود.

قوله مطلقا و لو كان موافقا لها الخ.

يعنى اصل موضوعى مقدم بر براءت است و لو براءت موافق آن اصل باشد مثل قسم اول که منشأ شك دوران بين آنکه حیوانی که ذبح بر آن مسلم شده آيا شاه است يا ارنب که اصاله الحل و براءت جاری است هر دو.

شك در عدم تذكيه حيوان چهار قسم می شود

قوله فلا تجرى مثلا اصاله الاباحه الخ.

يعنى اصاله الاباحه و براءت جاری نمی شود در جائی که شك در قبول تذكيه حيوان ذبح شده باشد و لو آن حيوان با شرائط معتبره در ذبح مثل آنکه روبه قبله و اسلام ذابح و غيره و دارای تمام آن شرائط باشد ولی چون شك در قبول ذبح می باشد پس اصاله عدم تذكيه جاری و مقدم است. پس زمانی که ذبح بشود حیوانی

ص: ٧٦

* شرح:

با شرائط معتبره در تذکيه کما آنکه ذکر کردیم ولی شک در قبول تذکيه آن حيوان باشد در این موارد اصل عدم تذکيه درج می کند و داخل می کند آن حيوان را در حیوانی که تذکيه نشده است و حرام است اجماعاً کما آنکه اگر حیوانی مات حتف انفه و بحال خود مرده باشد بلا اشکال آن حيوان حرام است گوشت آن چون میتة می باشد.

همچنین حیوانی که شک در قبول تذکيه آن می باشد آنهم حرام است و لازم نیست که اثبات کنیم اصل عدم تذکيه موجب میتة بودن آن حيوان می باشد و آنکه بگوئیم میتة شرعاً دو فرد دارد یکی اذا مات حتف انفه و دیگری آنجائی که ذبح شرعی بر آن واقع نشده باشد شرعاً بجهت آنکه ضروری است کفایت می کند آنجائی که تذکيه شرعی بر آن حيوان واقع نشده باشد حکماً حکم میتة دارد و مثل میتة می ماند در حرام و نجس بودن گوشت آن.

مخفی نماند این کلام رد است بر فرمایش مرحوم شیخ انصاری که فرموده در جائی که حیوانی شرعاً تذکيه نشده است و به اصالة عدم تذکيه اثبات شده است آن حيوان میتة است شرعاً و موضوع میتة شرعاً دو قسم است یکی اذا مات حتف انفه و دیگری در جائی که تذکيه شرعی واقعی نشده باشد بر آن حيوان.

مصنف می فرماید لازم نیست در جائی که اصل عدم تذکيه جاری است آن حيوان میتة شرعی باشد موضوعاً بلکه حکماً مثل میتة باشد کافی است و لو بعض گفته اند غیر مذکی میتة شرعی است.

و همچنانی که گوشت میتة حرام و نجس است حیوانی که تذکيه شرعی بر آن نشده است حرام است و این معنائی که بیان نمودیم بجهت آنست که تذکيه شرعی عبارت است از فری اوداج اربعه یعنی چهار رگ که یکی از آنها مجرای نفس

او مع الحلیه و مع الشک فی تلك الخصوصیه فالاصل عدم تحقق التذکیه بمجرد الفری بسائر شرائطها کما لا یخفی.

* شرح:

است و دیگری مجرای خوردن و دو رگ دیگر که دو طرف مجرای نفس می باشد با سائر شرائط که روبه قبله باشد و مسلمان ذبح کند و باقی آنها و خصوصیتی که در حیوان باشد یعنی آن حیوان قابلیت تذکیه را داشته باشد آن تذکیه ای که بعد از آن خصوصیت و سائر شرائط و قطع اوداج اربعه تأثیر کند در آن حیوان طهارت آن را مثل حیواناتی که حلال گوشت نباشند نظیر شیر و ببر و پلنگ و روباه و غیره فقط تذکیه در آنها طهارت جلد و گوشت می باشد.

قوله او مع الحلیه الخ.

یعنی در حیوانات حلال گوشت مثل گوسفند و گاو و غیره علاوه بر طهارت جلد و گوشت سبب حلال بودن گوشت آن می باشد و در این موارد اگر شک در خصوصیت حیوان شد مثل آنکه حیوانی که ذبح شده است مردد است بین شاه و کلب در این موارد اصل عدم تحقق تذکیه جاری است و لو قطع اوداج اربعه با شرائط دیگر واقع شده باشد بر آن حیوان.

در این مورد قسم سوم که اقسام شبهه موضوعیه بود مثل آنکه دوران بود که آن حیوان شاه است یا کلب و همچنین قسم رابع که احتمال اختلاف بعض شرائط بود مثل آنکه ذبح کننده آیا مسلم بوده است و آیا ذبح به حدید بوده و یا بطرف قبله یا نه این دو قسم را قول مصنف شامل می شود و اصل عدم تذکیه می رساند که آن حیوان نجس است و حرام است خوردن گوشت آن.

مخفی نماند در اصل معنای تذکیه اختلاف است که آیا امر بسیطی است که پیدا می شود از قابلیت محل حیوان و قطع اوداج اربعه و سائر چیزهایی که شرط است در تذکیه نظیر طهارت که از غسل و وضوء حاصل می شود که اگر قائل شدیم که معنای

ص: ۷۸

* شرح:

تذکيه که مأمور به است و آن معنی امر بسیط است شک در آن موجب عدم آن معنی است در خارج شرعا و قهرا آن حیوان حرام و نجس است.

و اما اگر قائل شدیم که تذکيه عبارت است از این افعال ظاهريه مثل قطع اوداج اربعه و شرائط ديگر که مأمور به این افعال خارجيه می باشند بشرط قابلیت محل اگر این معنی را قائل شدیم ایضا شک در آن موجب عدم تذکيه است و نجاست آن حیوان و حرمت گوشت آن می باشد و اگر قائل شدیم که معنای تذکيه تمام این اجزاء است از قابلیت محل و قطع اوداج و اسلام ذابح و روبه قبله و غيره شک در قابلیت شک در وجود جزء است و اصاله عدم التذکيه جاری است و حق در مقام وجه دوم است کما لا یخفی وجهه.

مخفی نماند اصل عدم تذکيه در جایی که منشأ شک در قابلیت آن حیوان تذکيه و عدم تذکيه را باشد مثل آنکه آن حیوان مشکوک مردد باشد بین شاه و کلب اشکال شده به آنکه استصحاب عدم تذکيه اثبات نمی کند که آن حیوان غير مذکی است بجهت آنکه و لو قائل شویم در مثل مشکوک القرشيّه یا شرطی که شک در آن می شود که آیا آن شرط مخالف کتاب است یا نه و یا شخصی که شک در انتساب آن داریم در ارث و در تمام این موارد استصحاب عدم ازلی جاری است چون شک در وجود آنها است.

اما مثل قابلیت تذکيه که برگشت آن باصل ذات حیوان می رسد و از این جهت حالت سابقه ندارد چون آن حیوان یا ذاتا قابلیت دارد یا ندارد پس حالت سابقه بر این وصف نمی باشد تا اصل عدم آن جاری شود از این جهت اصل موضوعی که جاری نمی شود رجوع می شود باصول حکميه و شبهه شبهه حکميه می باشد که آن اصاله الطهاره و حلیت می باشد و گوشت آن حیوان مشکوک که ذبح بر آن وارد شده است

* شرح:

حلال و طاهر است بدلیل شبهه حکمیه چون اصل موضوعی در این مورد جاری نیست.

بعضی از اعلام جواب از اشکال استصحاب عدم قابلیت را جواب داده اند و عبارت ایشان این است.

قوله و ان كان من جهة الشك في القابلية و استصحاب عدم القابلية و ان لم يكن جاريا لان القابلية من الصفات الاعتبارية التي يكون بثبوتها للماهية ازليا ليس مسبوقا بالعدم فلا مجال لاستصحاب عدمها لكن يجرى اتصاله عدم التذكية بمعنى عدم الذبح في المحل القابل كما لو نذر ان يغتسل بكر فاغتسل بما ليس له حاله سابقه فصاله عدم الكروان لم يكن جاريا لكن اتصاله عدم الغسل بالكر لا مانع منها الخ كلامه فيه ما لا يخفى وجهه

اشکال دیگری بر استصحاب عدم مذکی شده است به اینکه آیا موت امر وجودی است یا امر عدمی است یعنی موت شرعی آن چیزی است که بسبب غیر شرعی بر حیوان واقع شود مثل اعدام حیوان یا ضرب آن تا بمیرد و امثال آن و یا آنکه استناد موت این حیوان بعدم سبب شرعی باشد و اگر دلیل بر تعیین هر کدام از این ها نباشد بلکه ظاهر از قبیل اول است و آنکه موت حیوان اگر سبب غیر شرعی داشت آن حیوان میته است پس استصحاب عدم تذکیه اثبات موت آن حیوان را شرعا نمی کند مگر به اصل مثبت چون موت امر وجودی است مثل خود تذکیه که به واسطه امر وجودی محقق می شود.

و از این جهت نتیجه گرفته می شود که حیوان غیر مذکی صلاهی در اجزاء آن صحیح نیست و اکل لحم آن حرام است چون حلیت منوط است به تذکیه حیوان و حیوانی که تذکیه نشده است بر آن شرعا حرام است گوشت آن ولی نجاست آن چون دلیل بر آن نداریم و نجاست بر عنوان میته است نه عنوان غیر مذکی از این جهت گوشت حیوان غیر مذکی پاک است و لو نماز در اجزاء آن و خوردن آن حرام است کما لا يخفى

نعم لو علم بقبوله التذكية و شك في الحليه فاصاله الاباحه فيه محكمه فانه حينئذ انما يشك في ان هذا الحيوان المذكي حلال او حرام و لا اصل فيه الا اصاله الاباحه كسائر ما شك في انه من الحلال او الحرام.

* شرح:

قوله نعم لو علم بقبوله التذكية الخ.

بله اگر ما یقین داشته باشیم که این حیوان قابلیت تذکیه می نماید مثل بعض اقسام غراب و حیوانی که مردد است بین شاه و ارنب و امثال آن و شک در حرمت آن باشد اصاله الاباحه در آن محکم و جاری است و حکم می شود به حلیت آن حیوان چون اصل موضوعی که حاکم است بر اصل حکمی در بین نداریم و شک در این حیوان است که تذکیه شده آیا حلال است اکل آن یا حرام اصاله الاباحه در آن جاری است مثل موارد دیگر که شک در بعض طعامها و شرابها می شود اصاله الاباحه در آنها جاری است و مثل این موارد چون شبهه موضوعیه است احتیاج بفحص نمی باشد نقل شده از مرحوم شهید اصل در لحوم مطلقا حرمت است کلام ایشان نسبت باین فرض صحیح نیست بعد از اینکه تذکیه بر این حیوان واقع شده است و شک در حرمت و حلیت آن حیوان است و قانون اصاله الحل جاری است.

و بعضی قائل به حرمتند باستصحاب حرمت اکل لحم این حیوان قبل از هاق روح، این وجه صحیح نیست اولاً حرمت گوشت هر حیوان زنده مسلم نیست و لذا نقل شده بعضی قائلند به اینکه جایز است بلعیدن ماهی کوچک که زنده باشد با اینکه تذکیه ماهی به مردن او است در خارج آب و ثانیاً حرمت بر فرض صحیح باشد قوام آن بحیات حیوان است و بعد از حیات بلا اشکال موضوع مباین و غیر اول است.

و این بیان قسم اول از اقسام موضوعیه را شامل می شود که بیان نمودیم.

ص: ۸۱

هذا اذا لم يكن هناك اصل موضوعى آخر مثبت لقبوله التذكية كما اذا شك مثلا فى ان الجلل فى الحيوان هل يوجب ارتفاع قابليته لها ام لا فاصاله قبوله لها معه محكمه و معها لا مجال لاصاله عدم تحققها فهو قبل الجلل كان يطهر و يحل بالفري بسائر شرائطها فالاصل انه كذلك بعده.

و مما ذكرنا ظهر الحال فيما اشتبهت حليته و حرمة بالشبهه الموضوعيه من الحيوان و ان اصاله عدم التذكية محكمه فيما شك فيها لاجل

* شرح:

اصل موضوعى كه موجب قبول تذكيه است مقدم بر اصل حكمى است

قوله هذا اذا لم يكن هناك اصل موضوعى آخر الخ اصاله الاباحه كه بيان آن را جارى نموديم در اصل حليت و حرمت در جائى است كه اصل موضوعى آخرى نباشد كه اثبات كند قبول تذكيه آن حيوان را مثلا اگر شك شد در حيوانى كه جلل يا موطئه و يا شرب لبن خنزيره از چيزهائى كه سبب مى شود ارتفاع قابليت تذكيه آن حيوان را.

پس در اين حال اصاله قبول تذكيه را بر آن حيوان جارى مى كنيم و با آن اصل قبول تذكيه مجالى براى اصاله عدم تحقق تذكيه نيست يعنى اصل عدم تذكيه در اينجا جارى نيست.

پس اين حيوان قبل از جلل و غير آنكه شك در مانعيت تذكيه داريم قبل از جلل ظاهر بود و قبول تذكيه مى نمود و حلال بود بفري اوداج و سائر شرايط تذكيه و فعلا هم كه شك در مانعيت داريم اصل عدم آن مانع است يعنى استصحاب قبول تذكيه آن حيوان جارى است و اين استصحاب شامل قسم دوم از اقسام اربعه كه ذكر شد مى شود.

قوله و مما ذكرنا ظهر الحال الخ.

از مطالب قبلى ظاهر شد در قسم چهارم كه اگر شكى در حيوانى بشود در حليت

الشك في تحقق ما اعتبر في التذكية شرعا.

كما ان اصاله قبول التذكية محكمه اذا شك في طرو ما يمنع عنه فيحكم بها فيما احرز الفرى بسائر شرائطها عداه كما لا يخفى فتأمل جيدا.

الثانى انه لا شبهه في حسن الاحتياط شرعا و عقلا في الشبهه الوجوبيه او التحريميه في العبادات و غيرها كما لا ينبغي الارتياب في استحقاق الثواب

* شرح:

و حرمت آن در شبهه موضوعيه مثل آنكه شك شود آيا روبه قبله بوده يا نه و غير آن از شرايط يا يقين به قابليت آن حيوان باشد نه شك در آن كما آنكه گذشت.

قوله كما ان اصاله قبول التذكية الخ.

كما آنكه اصل قبول تذكية اين حيوان محكم و جارى است در جائى كه شك در عارض شدن مانع و آيا مثل جلال و غيره مانع از تذكية است يا نه پس در اين حال حكم باصالة قبول تذكية مى شود در جائى كه احراز شود قطع اوداج اربعة با ساير شرايط آن كما لا يخفى فتأمل جيدا.

مخفى نماند اگر قائل شدیم كه غير المذكى ميتة شرعى است اجماعا كما آنكه مصنف بيان نمود كما آنكه از اخبار ظاهر مى شود حيوان غير مذكى ميتة است بنا بر اين استصحاب عدم تذكية نجاست آن حيوان را ثابت مى نمايد كما آنكه اگر قائل شدیم استصحاب عدم تذكية امر عدمى است كما آنكه اين معنى نسبت بمرحوم شيخ داده اند ايضا نجاست حيوان غير مذكى ثابت مى شود و اما اگر غير مذكى ميتة شرعى نباشد يا استصحاب عدم تذكية امر وجودى باشد نجاست آن حيوان ثابت نمى شود كما آنكه بيان نمودیم.

احتياط حسن عقلى و شرعى دارد در عبادات و غيرها

قوله:الثانى انه لا شبهه في حسن الاحتياط شرعا و عقلا الخ.

امر ثانى در بيان جريان احتياط است مخفى نماند احتياط در جائى كه موجب

فیما اذا احتاط و اتى او ترك بداعی احتمال الامر او النهی.

و ربما یشکل فی جریان الاحتیاط فی العبادات عند دوران الامر بین الوجوب و غیر الاستحباب من جهة ان العباده لا بد فیها من نیه القربه المتوقفه علی العلم بامر الشارع تفصیلا او اجمالا.

* شرح:

عسر و حرج و یا ضرر و اختلال نظام و یا وسواس باشد حرام و جایز نیست.

و اما در واجبات توصلیه و در واجبات تعبدیه جاری است و در واجبات توصلیه اشکالی در آن نیست اشکالاتی که وارد می شود تمام در واجبات تعبدیه است.

اما حسن احتیاط شرعا مطلقا مثل اخبار احتیاط که ذکر شد نظیر اخوک دینک فاحتط لدینک و امثال این روایات بنا بر اینکه دال بر وجوب نباشند.

و اما حسن احتیاط عقلا بجهت آنکه مکلف را می رساند بواقع و رسیدن بواقع مطلوب نزد عقلاء است عقلا و لو بواقع رسیدن واجب نباشد و حسن احتیاط فرقی بین آنکه شبهه و جویبه باشد مثل دعاء نزد رؤیت هلال یا شبهه تحریمیه باشد مثل شرب توتون یا غیر آنها باشد کما آنکه سزاوار نیست شک در اینکه مستحق ثواب است مکلف در جائی که احتیاط در فعل بنماید و آن فعل را انجام دهد که احتمال وجوب در آن می باشد بداعی احتمال امر یا ترک فعل کند بداعی احتمال نهی در تمام این موارد مکلف استحقاق ثواب دارد.

اشکال در احتیاط عبادات که امر جزمی می خواهد و جواب آن

قوله و ربما یشکل فی جریان الاحتیاط فی العبادات الخ.

اشکال شده است در احتیاط در عبادات به اینکه عبادت بنیت قربت در آن می باشد و نیت قربت بامر شرعی است و الا- عبادت نمی شود آن فعل و در جائی که عبادت احتمال وجوب و غیر استحباب باشد باین معنی احتمال وجوب است یا اباحه یا مکروه شک در امر می باشد.

و اما اگر احتمال وجوب باشد یا استحباب یقین برجحان می باشد از این جهت

و حسن الاحتیاط عقلا لا یکاد یجدی فی رفع الاشکال و لو قیل بکونه موجبا لتعلق الامر به شرعا بداهه توقفه علی ثبوتہ توقف العارض علی معروضه فکیف یعقل ان یکون من مبادی ثبوتہ.

و انقدح بذلک انه لا یکاد یجدی فی رفعه ایضا القول بتعلق الامر به

* شرح:

احتیاط مانعی ندارد در آن مگر آنکه اشکال در قصد وجه باشد و تمیز و جواب آن قبلا- داده شد که اصلا لازم نیست بخصوص در جائی که ممکن نباشد.

و حاصل آنکه در هر عبادتی علم بامر شارع لازم است یا تفصیلا و یا اجمالا نظیر صلاه به چهار طرف قبله مشکوک و اگر بغیر از این باشد تشریح محرم است چون علم بامر نمی باشد و بدون امر فعل عبادی نمی شود رفع اشکال شده به چند وجه.

اول آنکه چون عقل حاکم است بحسن احتیاط استقلالا کشف می شود امر شرعی به قاعده کما حکم به العقل حکم به الشرع.

قوله حسن الاحتیاط لا یکاد الخ.

مصنف جواب می دهد به اینکه حسن احتیاط عقلا فائده ندارد در رفع اشکال و لو گفته شود که فائده حکم عقل موجب حکم شرعی شود بجهت آنکه بدیهی است حسن احتیاط توقف دارد بر ثبوت امر توقف عارض بر معروض خودش و لازم دارد که قبل از حکم عقل امری از طرف شارع باشد و بعد از آن عقل حکم کند باحتیاط در آن پس چگونه معقول است که عارض از مبادی معروض واقع شود و این دور است چون عبادت عبادت توقف دارد بر امر بآن و امر بآن توقف دارد بر حسن احتیاط عقلا و این دور باطل است.

قوله و انقدح بذلک انه الخ.

جواب دومی که از اشکال داده شده است آنست که اشکالی نیست عمل باحتیاط

من جهة ترتب الثواب عليه ضرورة انه فرع امكانه فكيف يكون من مبادى جريانه.

هذا مع ان حسن الاحتياط لا يكون بكاشف عن تعلق الامر به بنحو اللّم و لا ترتب الثواب عليه بكاشف عنه بنحو الإن.

بل يكون حاله فى ذلك حال الاطاعه فانه نحو من الانقياد و الطاعه

* شرح:

موجب ثواب است برآن ثواب و ثواب بر هر فعلی موجب امر آن می شود پس امر شرعی به واسطه ثواب ثابت شد چون اخبار احتیاط دال بر ثواب آن می باشد جواب آنکه ضروری است آنکه ثواب فرع امکان امر است یعنی اگر امری باشد از طرف شارع ثواب محقق است و اگر امری نباشد ثوابی نیست پس چگونه ثواب از مبادی آمدن امر می باشد این دو جوابی که مصنف بیان می کند نقل است از مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه که جواب از اشکال را باین دو وجه بیان نموده و مصنف رد آنها نموده

قوله هذا مع ان حسن الاحتياط لا يكون الخ.

تا حال جواب آن بود که حسن احتیاط عقلا سبب امر باحتیاط شرعا نمی باشد و فعلا جواب آن است که حسن احتیاط عقلا کاشف از تعلق امر مولوی باحتیاط بنحو اللّم نمی باشد دلیل لمی آنست که از علت پی بمعلول می برند و در ما نحن فیه حسن احتیاط عقلا علت برای امر شرعی نمی باشد کما آنکه بیان نمودیم و همچنین ثواب در احتیاط کاشف از امر شرعی مولوی نمی باشد بنحو الانّ دلیل انّی آنست که از معلول پی به علت ببرند.

قوله بل يكون حاله فى ذلك حال الاطاعه الخ.

بلکه امری که در احتیاط می باشد شرعا آن امر مولوی نمی باشد بلکه امر ارشادی است نظیر اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و امر ارشادی نه ثوابی در آن می باشد و نه عقابی.

ص: ۸۶

* شرح:

اوامر احتیاط حمل بر استحباب شرعی می شود و بیان آن

مخفی نماند مناسب است بیان کنیم اخبار احتیاط آیا اوامر ارشادی می باشد و یا اوامر مولوی بدان که حکم عقلی دو قسم است کما آنکه از مطالب گذشته معلوم می شود.

اول حکم عقل است در مرتبه علل و ملاکات احکام نظیر حکم عقل بحسن عدل و احسان و قبح ظلم و عدوان در این موارد بلا اشکال موجب حکم مولوی شرعی می باشد حکم عقل و آنکه کشف حکم مولوی شرعی می نماید.

در موارد دوم آنکه حکم عقل است در مرحله امتثال حکم شرعی و آنکه بعد از حکم شرعی عقل حکم می کند بلزوم امتثال عقلا در این موارد حکم عقل حکم ارشادی می باشد بدون مولوی که اگر حکم شرعی وارد شد از طرف شارع مقدس حمل بر ارشاد می شود نظیر حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اخبار احتیاط چون در مقام امتثال است و در طول حکم شرعی می باشد حمل بر ارشاد می شود بقول بعضی اعلام و لو ممکن است حمل بر حکم مولوی شود بجهت مصلحتی که در نفس عمل با احتیاط می باشد نظیر تحصیل ملکات حمیده و ترک ملکات مذمومه به واسطه عمل با احتیاط از این جهت امام علیه السلام اشاره بآن نموده بقوله و من ترک ما اشتهه علیه من الاثم فهو لما استبان له اترک.

جواب آنکه ظهور او امر شرعی در مولویت است و حمل بر ارشاد در جایی است که ممکن نباشد حمل بر مولوی باشد نظیر اوامر به اطاعت که ممکن نیست حمل بر مولوی باشد بجهت آنکه بعد از امر بصلاه مثلا اگر حکم عقل بامتثال و اطاعت بامر صلاتی نباشد ممکن نیست امر شرعی دیگر چون نقل کلام در امر دومی شرعی می شود و هکذا الی ما لا نهاییه له.

پس بعد از امر مولوی شرعی حکم عقل است با طاعت آن لا غیر و اگر امر دیگر

و ما قيل في دفعه من كون المراد بالاحتياط في العبادات هو مجرد الفعل المطابق للعباده من جميع الجهات عدا نيه القربه فيه.

مضافا الى عدم مساعده دليل حيثنذ على حسنه بهذا المعنى فيها بداهه

* شرح:

از طرف شارع برسد حمل بر ارشاد و تأکید حکم عقل می شود بخلاف اخبار احتیاط و لو حکم عقل بحسن احتیاط است ولی چون حکم بلزوم احتیاط ندارد اوامر احتیاط حمل بر مولوی می شود برای ادراک واقع نظیر حکم طریقی که در عمل بطرق و امارات می باشد و از طرف دیگر چون ادله عقلیه و نقلیه دال بر برائت است آن اخبار حمل بر استحباب می شود کما آنکه اخباریها اخبار احتیاط را حمل بر وجوب می کنند پس احتیاط در احکام شرعیه مستحب مولوی شرعی می باشد.

و از اینجا صحیح است بگوئیم صلاتی که به قاعده فراغ و غیره و لو صحیح است شرعا ولی اعاده آن صلاه مستحب شرعی است مثل سایر مستحبات برای ادراک واقع

قوله: و ما قيل في دفعه من كون المراد الخ.

جواب سوم که از اشکال داده شده است و نسبت بمرحوم شیخ انصاری داده اند آنست که احتیاط در عبادت مجرد فعلی است که آن فعل مطابق عبادت باشد در جمیع جهاتی که معتبر است در عبادت غیر از نیت قربت که نیت قربه البته لازم است در عبادت که بدون آن فعل عبادی نمی شود و قصد امر و قربت در عبادت بقصد نفس اوامر احتیاط می باشد یا از خارج به ضرورت و اجماع و غیره نظیر آنکه اگر نذر کرد صلاه ظهر را بیاورد لازم نیست قصد امر ظهری را بیاورد بلکه قصد امر نذر را بنماید کافی است

قوله: مضافا الى عدم مساعده الخ.

جواب آنکه اولاً- دلیل بر حسن این عملی که قربت در آن نباشد نداریم باین معنائی که بیان شد بدیهی است که عملی که بدون قصد قربت باشد حقیقه احتیاط نیست

انه ليس باحتياط حقيقه بل هو امر لو دل عليه دليل كان مطلوباً مولوياً نفسياً عبادياً و العقل لا يستقل الا بحسن الاحتياط و النقل لا يكاد يرشد الا اليه نعم لو كان هناك دليل على الترغيب في الاحتياط في خصوص العباده لما كان محيص عن دلالة اقتضاء.

على ان المراد به ذاك المعنى بناء على عدم امكانه فيها بمعناه حقيقه كما لا يخفى انه التزام بالاشكال و عدم جريانه فيها و هو كما ترى.

قلت لا- يخفى ان منشأ الاشكال هو تخيل كون القربه المعتبره في العباده مثل سائر الشروط المعتبره فيها مما يتعلق بها الامر المتعلق بها فيشكل جريانه

* شرح:

بلکه این يك امری است که اگر دليل بر آن باشد مطلوب مولوی نفسی عبادی می باشد نه آنکه محل کلام ما مطلوب ارشادی طریقی بواقع عبادی است و عقل استقلالاً حکم بحسن احتیاط نمی نماید در این موارد و همچنین ادله نقلیه دلالت بر آن نمی کند که عملی که بدون قصد قربت باشد آن عمل احتیاط عقلی یا نقلی باشد بله اگر دليل بر ترغیب احتیاط در خصوص عبادات باین معنایی که بیان شد باشد چاره ای نیست بدلیل اقتضاء و آنکه کلام مولی حمل بر صحت باید بشود قهراً باید قصد قربت و قصد امر را در آن عمل لازم بدانیم به آن وجهی که ذکر شد.

قوله: على ان المراد به ذاك المعنى الخ.

علاوه بر آن اشکالی که نمودیم این معنی که بیان شد بنا بر اینکه ممکن نباشد قصد امر را در عبادات گرفتن به معنای حقیقی آن این بیانی که شد التزام باشکال است و اینکه احتیاط در عبادات ممکن نیست و هو كما ترى.

عبادی بودن واجب سه قسم می شود

قوله: قلت لا يخفى ان منشأ الاشكال الخ.

مخفی نماند اقوال در عبادی بودن واجب سه قول است.

ص: ۸۹

حينئذ لعدم التمكن من اتيان جميع ما اعتبر فيها و قد عرفت انه فاسد و انما اعتبر قصد القربه فيها عقلا لاجل ان الغرض منها لا يكاد يحصل بدونها و عليه كان جريان الاحتياط فيه بمكان من الامكان ضروره التمكن من الاتيان بما احتمل وجوبه بتمامه و كماله غايه الامر انه لا بد ان يؤتى به على نحو لو كان مأمورا به لكان مقربا بان يؤتى به بداعي احتمال الامر او احتمال كونه محبوبا له تعالى فيقع حينئذ على تقدير الامر به امثالاً لامره تعالى و على تقدير عدمه انقيادا لجنابه تبارك و تعالى و يستحق الثواب على كل حال اما على الطاعه او الانقياد.

* شرح:

اول آن چیزی است که اختیار کرده آن را صاحب کفایه که فرق بین عبادات و توصلیات از ناحیه متعلق یکی است و متعلق هر دو نفس عمل خارجی است و فقط در عبادات به واسطه آنکه غرض حاصل نمی شود الا آنکه آن عمل را با قصد قربت و یا قصد امر آورده شود از این جهت عقل حکم می کند که قصد امر لازم است چون بدون آن قصد غرض مولی حاصل نمی شود پس قصد امر آوردن آن عقلی است من باب تحصیل غرض مولی.

دوم آنکه عبادیت واجب بدو امر محقق می شود اول امر بذات عمل امر دوم به عملی که متعلق است امر بآن.

سوم آنکه ما اختیار نمودیم در باب تعبدی و توصلی قصد امر و قربت در متعلق امر گرفته می شود نظیر سائر شرائط دیگر و تحقیق در آنها در باب توصلی و تعبدی گذشت در جلد دوم-مصنف می فرماید منشأ اشکال آنست که خیال شده است قربتی که معتبر است در عبادات مثل سائر شروطی است که معتبر در عبادت است و متعلق امر واقع می شود از این جهت اشکال شده است ممکن نیست جمیع آنچه که معتبر است در عبادت حتی قصد امر و قصد قربت را و قبلاً شناختی در بحث امر تعبدی و

توصلی

ص: ۹۰

* شرح:

که این معنی فاسد است چون موجب دور است و آنچه را که معتبر است آوردن قصد قربت عقلی می باشد بجهت آنکه غرض مولی بدون قصد قربت حاصل نمی شود.

و از این جهت قصد قربت لازم است در عبادات عقلا نه به واسطه متعلق بودن آن به یک امر یا دو امر.

بنابراین بیان جریان احتیاط در باب عبادات ممکن است بجهت آنکه ضروری است که متمکن است مکلف از آوردن به چیزی که احتمال وجوب دارد بتمام اجزائه و شرائطه حتی قصد قربت غایه الامر لا بد است آنکه فعل را بیاورد بقصد احتمال امر شرعی و احتمال آنکه آن فعل محبوب مولی باشد پس بنا بر تقدیر آنکه آن فعل واقعا امر شرعی داشته باشد امتثال آن امر است و بتقدیر بر عدم امر انقیادا لجنابه تبارک و تعالی می باشد و علی کل حال مستحق ثواب است مکلف یا ثواب اطاعت و امتثال و یا ثواب انقیاد.

مخفی نماند اصل اشکال در احتیاط کما آنکه مصنف بیان نمود این بود که در هر عبادتی امر جزمی و قطعی از طرف شارع می خواهد چه قطع تفصیلی باشد و چه اجمالی و این بیان مصنف که ذکر شد دفع اشکال را نمی نماید بلکه ممکن است اعتراف به اشکال باشد چون امتثال احتمالی است و حق در مسئله آنست که ما اگر رجوع کنیم به بناء عقلا و عرف احتیاطات در اعمال و افعال آنها مسلم است و هیچ شبهه ای نیست در آنها.

مثلا- اگر عبادی احتمال بدهد فعلی را مولی خواسته است یا ترک آن را و احتیاطا آن فعل را بجا بیاورد در جایی که احتمال محبوبیت مولی باشد و ترک آن را در جایی که احتمال مبعوضیت آن باشد و لو در ظاهر دلیل بر وجوب فعل یا حرمت آن از طرف مولی نرسیده است بآن عبد در امثال این موارد احتیاط در آنها حسن عقلی و عقلانی

* شرح:

و عرفی و شرعی دارد کما آنکه مصنف و غیره اعتراف بآن دارند.

بنابراین بیان اصلا لازم نیست امر یقینی از طرف شارع در عبادات باشد بلکه دلیل بر آن نداریم و امر احتمالی ایضا کافی نیست بلکه در احتمال وجوب یا حرام اگر مکلف احتیاط کرد مقام عمل ارقی و اعلی از امثال تفصیلی و یقینی می باشد بجهت آنکه امثال امر یقینی کثیری از موارد ممکن است بجهت خوف از عقاب باشد ولی در موارد احتمال وجوب یا حرام بلا اشکال عقابی نیست پس اصلا اشکال به اینکه حتما لازم است در عبادات امر یقینی باشد برداشته می شود و ما قبلا بیان نمودیم که شخص مکلف با اینکه می تواند اجتهاد کند یا تقلید باین حال جایز است ترک طریقین و احتیاط در اعمال خود بنماید علاوه بر این ها امثال تفصیلی در جائی لازم است بنا بر لزوم آنکه ممکن باشد امثال تفصیلی و اگر ممکن نباشد بلا اشکال امثال احتمالی کافی است.

و اما آنکه مصنف بیان نمود که در عبادت یا علم تفصیلی یا اجمالی لازم است در علم اجمالی نظیر اشتباه قبله به چهار طرف نقض می شود در مقام امثال اطراف و هر طرفی را که مکلف امثال می کند با احتمال امر است نه امر یقینی بلکه اگر یک طرف را امثال کرد یقین بامر ندارد و لو اثر علم باقی است که لازم است تمام اطراف را انجام دهد.

و ایضا اشکالی در توصیلات نیست که اگر مکلف بقصد احتمال وجوب آورد آنها را مسلم ثواب دارد و عبادی می شود و فرق بین امر توصیلی و تعبدی نیست مگر آنکه امر توصیلی به هر قسمی که واقع شود فعل صحیح است بخلاف امر تعبدی که قرب الهی در آن لازم است پس بنابراین بیان ما اشکالی در عبادی بودن احتیاط نیست کما لا یخفی.

و قد انقدح بذلك انه لا- حاجه في جريانه في العبادات الى تعلق امر بها بل لو فرض تعلقه بها لما كان من الاحتياط بشيء بل كسائر ما علم وجوبه او استحبابه منها كما لا يخفى فظهر انه لو قيل بدلاله اخبار من بلغه ثواب علي استحباب العمل الذي بلغ عليه الثواب و لو بخبر ضعيف لما كان يجدي في جريانه في خصوص ما دل علي وجوبه او استحبابه خير ضعيف بل كان عليه مستحبا كسائر ما دل الدليل علي استحبابه.

* شرح:

قوله و قد انقدح بذلك أنه لا حاجه الخ.

مصنف می فرماید بعد از اینکه عبادی بودن احتیاط را به واسطه تحصیل غرض مولی ما بیان نمودیم احتیاجی بامر دیگر در احتیاطات نمی باشیم کما آنکه نسبت بمرحوم شیخ داده اند که قربت در احتیاطات به واسطه اخبار من بلغ ثابت می شود بلکه اگر فرض شود امری در احتیاطات وارد شده است در موارد خودش احتیاط نیست بلکه مثل سایر مواردی است که علم بوجوب آن می باشد یا استحباب آن و از احتیاط بیرون می رود چون موارد احتیاط جائی است که شک در امر شارع باشد نه جائی که علم بآن امر از شارع باشد.

پس از این بیان ما ظاهر شد اگر گفته شود که اخبار من بلغه ثواب اگر این اخبار دال بر استحباب عملی باشد که ثواب در آن باشد بخبر ضعیف هرآینه این اخبار فائده ندارد در جریان احتیاط در خصوص آن مواردی که خبر ضعیفی دلالت کند بر وجوب آن شیء یا استحباب آن بلکه در این مواردی که اخبار من بلغ دال بر استحباب آن باشد موارد احتیاط خارج می شود و استحباب آن مثل سائر استحبابات دیگر مثل استحباب صلاه اللیل و غیر آنکه شک در آن نیست می شود چون قبلا گذشت که احتیاط در آن مواردی است که شک در آن امر باشد نه یقین در آن.

ص: ۹۳

لا يقال هذا لو قيل بدلالتها على استحباب نفس العمل الذي بلغ عليه الثواب بعنوانه و اما لو دل على استحبابه لا بهذا العنوان بل بعنوان انه محتمل الثواب لكانت داله على استحباب الاتيان به بعنوان الاحتياط كاوامر الاحتياط لو قيل بانها للطلب المولوى لا الارشادى.

فانه يقال ان الامر بعنوان الاحتياط و لو كان مولويا لكان توصليا مع أنه لو كان عباديا لما كان مصححا للاحتياط و مجديا فى جريانه فى العبادات كما اشرنا اليه آنفا.

* شرح:

قوله لا يقال هذا لو قيل بدلالتها الخ.

اگر اشکال شود که اخبار من بلغ اگر استحباب آن بر نفس عملی که بلغ علیه الثواب باشد و باین عنوان باشد البته مستحبی از مستحبات می باشد و از مورد احتیاط بیرون می رود.

و اما اگر دلالت اخبار من بلغ بر استحباب نه باین عنوان باشد بلکه بعنوان آنکه این عمل احتمال ثواب را دارد و بر جاء ثواب آورده شود کما آنکه در بعض اخبار است در این حال دلالت بر استحباب احتیاط می نماید مثل اوامر احتیاط که اگر گفته شود آن اوامر برای طلب مولوی است نه ارشادی و حاصل باین عنوان آوردن شیئی که احتمال ثواب دارد این عنوان احتیاط است قریبی بودن آن عمل ثابت می شود به اوامر من بلغ و مثل آنست که امر قریبی به دو امر ثابت شود کما آنکه یک قول در عبادیت عبادات همین بود.

قوله فانه يقال ان الامر بعنوان الاحتياط الخ.

جواب آنکه اوامر من بلغ بعنوان احتیاط که بیان شد و لو مولوی باشد هرآینه آن اوامر توصلی است و امر توصلی عبادی نمی باشد و بر فرض آن اوامر عبادی

ص: ۹۴

ثم إنه لا يبعد دلالة بعض تلك الاخبار على استحباب ما بلغ عليه الثواب فان صحيحه هشام بن سالم المحكيه عن المحاسن عن ابي عبد الله(ع) قال من بلغه عن النبي(ص) شىء من الثواب فعمله كان اجر ذلك له و ان كان رسول الله(ص) لم يقله.

* شرح:

باشند در اين حال مصحح احتياط و كافي نمى باشند در جريان احتياط در عبادات كما آنكه اشاره بآن نموده ايم ما قبلا و حاصل آنكه مصنف در باب تعبدى و توصلى عبادى بودن عمل را به يك امر يا دو امر رد نموده است و باطل مى داند و فقط علت عبادى بودن عمل عقلى است بنظر ايشان من باب تحصيل غرض مولى و تفصيل آنها در باب تعبدى و توصلى گذشت و جواب آنها از ما داده شد.

بيان اخبار من بلغه الثواب و چهار احتمال در دلالت آنها

قوله ثم إنه لا يبعد دلالة بعض تلك الاخبار الخ.

در اينجا مصنف بيان مى كند اخبار من بلغ را من جمله از آن اخبار صحيحه هشام بن سالم المحكيه عن المحاسن عن ابي عبد الله عليه السلام قال من بلغه عن النبي صلى الله عليه و آله شىء من الثواب فعمله كان اجر ذلك له و ان كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم يقله.

روايت دوم المروى عن صفوان عن الصادق عليه السلام قال من بلغه شىء من الثواب على شىء من الخير فعمل به كان له اجر ذلك و ان كان رسول الله صلى الله عليه و آله لم يقله.

روايت سوم عن محمد بن مروان عن ابي عبد الله عليه السلام قال من بلغه عن النبي صلى الله عليه و آله شىء من الثواب ففعل ذلك طلب قول النبي صلى الله عليه و آله كان له ذلك و ان كان النبي صلى الله عليه و آله لم يقله.

روايت چهارم ايضا ما رواه محمد بن مروان قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول من بلغه ثواب من الله على عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتيه و ان لم يكن الحديث كما بلغه.

روايت پنجم ما رواه الصدوق عن محمد بن يعقوب بطرقه الى الاثمه من بلغه

* شرح:

شیء من الخیر فعمل به کان له من الثواب ما بلغه و ان لم یکن الامر کما نقل الیه.

روایت ششم ما رواه فی الاقبال عن الصادق علیه السلام قال من بلغه شیء من الخیر فعمل به کان له ذلک و ان لم یکن الامر کما بلغه.

روایت هفتم ما رواه هشام بن سالم ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له و ان لم یکن علی ما بلغه و اخباری که وارد شده است در این باب مستفیض است علی ما نقل و مضمون آنها متقارب است و اشکالی از جهت سند آنها نیست با اینکه بعضی از آنها از اخبار صحاح است کما آنکه ذکر شده و مشهور عمل به آنها نموده اند و فتوی برطبق آنها داده اند پس از جهت سند اشکالی در آنها نیست ولی از جهت دلالت چند احتمال در آنها می باشد.

اول: آنکه عنوان بلوغ قید موضوع باشد یعنی کسی که برسد بآن ثوابی- این عنوان مصلحت دارد و اقتضاء می کند استحباب آن عمل را شرعا بعنوان ثانوی نظیر امر والدین و قضاء حوائج مؤمنین.

احتمال دوم: آنست که مفاد این اخبار و معنای آنها آن باشد که اسقاط شرائط حجیت خبر واحد در مستحبات و توسعه حجیت آن خبر در هر کجائی که احتمال ثواب داده می شود و آنکه در مستحبات لازم نیست از عدالت راوی و وثاقت آن کما آنکه مشهور این معنی را قائلند و نسبت داده شده است به آنها و لذا گفته می شود تسامح در ادله سنن یعنی لازم نیست در مستحبات آن شرائطی که در خبر واحد می باشد.

سوم: آنکه این اخبار ارشاد است بحکم عقل و بحسن انقیاد و مترتب شدن ثواب بر عملی که بمکلف رسیده و بلوغ ثواب در این مورد لازم است یا وجدانی باشد یا تعبدی صحیح که معنای بلوغ حقیقه همین معنی است و شک و ظن غیر معتبر بسند روایت بلوغ شرعی نمی باشد.

ظاهره فی ان الاجر کان مترتبا علی نفس العمل الذی بلغه عنه(ص) انه ذو ثواب.

و کون العمل متفرعا علی البلوغ و کونها الداعی الی العمل غیر موجب لاین یکون الثواب انما یکون مترتبا علیه فیما اذا اتی برجاء انه مامور به و بعنوان الاحتیاط بداهه ان الداعی الی العمل لا یوجب له وجها و عنوانا یؤتی به بذاک الوجه و العنوان.

* شرح:

چهارم از احتمال آنکه مفاد و معنای آن اخبار، اخبار از فضل خدای تبارک و تعالی می باشد و آنکه اگر عملی را بجا آورد آن عمل ثواب الهی می باشد بر آن و نظر این اخبار بحال عمل قبل از صدور نمی باشد این احتمالات اربعه در اخبار داده شده است و مخفی نماند ظهور این اخبار در احتمال اولی می باشد کما آنکه بیان نموده است آن را مصنف.

قوله ظاهره فی ان الاجر کان مترتبا الخ یعنی ثواب مترتب است بر نفس آن عمل آن عملی که بلغه الثواب و نفس عمل مستحب است و اعتبار عرفی و عقلانی دال بر آن می باشد بجهت آنکه شخص بزرگ کریم اگر نسبت اعطاء و احسانی به او داده شد عمل بآن می کند و لو آن نسبت کذب و بدون مدرک باشد کما لا یخفی.

دو اشکال بر اخبار من بلغ رد دلالت آنها و رد آنها

قوله و کون العمل متفرعا الخ.

دو اشکال بر آن معنایی که بیان نمودیم شده اول آنکه نفس عمل مستحب نیست بلکه مقید ببلوغ ثواب است یعنی موضوع استحباب عملی که مقید است ببلوغ ثواب و این معنی ظهور دارد در عمل انقیادی و احتیاطی نه نفس عمل مستحب باشد جواب آنکه بلوغ ثواب قید موضوع نیست بلکه داعی و غرضی برای آوردن عمل می باشد و داعی و غرض شیء تقیید موضوع نمی کند مثل آنکه اگر کسی برنجی خرید برای مهمانی

ص: ۹۷

و اتيان العمل بداعي طلب قول النبي (ص) كما قيد به في بعض الاخبار و ان كان انقيادا الا ان الثواب في الصحيحه انما رتب على نفس العمل و لا موجب لتقيدها به لعدم المنافاه بينهما.

بل لو أتى به كذلك او التماسا للثواب الموعود كما قيد به في بعضها الآخر لأوتى الاجر و الثواب على نفس العمل لا بما هو احتياط و انقياد.

* شرح:

و مهمانی واقع نشده معامله باطل نیست و لو اگر بناء مهمانی نبود برنج نمی خرید و حاصل آنکه بلوغ ثواب وجهه تعلیلی است نه وجهه تقيیدی بجهه آنکه بدیهی است که داعی عمل و غرض از آوردن فعل وجه و عنوانی برای فعل نمی شود که بدون قصد آن عمل باطل باشد کما آنکه گذشت.

قوله و اتيان العمل بداعي طلب الخ اشكال دوم در چند روایت ذکر شده در حین آوردن عمل قصد طلب ثواب و رجاء آن را دارد مکلف و این معنی با اشکال اول می رساند که اخبار حمل بر ارشاد و تاکید حکم عقل است و استحباب شرعی ندارد و حمل مطلق بر مقید می شود و چون یک حکم و وحدت آن می باشد کما آنکه نسبت به مرحوم شیخ داده اند این معنی را و احتمال سوم معنای اخبار بود کما آنکه گذشت.

جواب آنکه و لو در بعض اخبار ظهور ثواب ثواب انقیادی می باشد ولی در صحیحه هشام ابن سالم ثواب مترتب است بر نفس عمل و آنکه نفس عمل استحباب دارد نه ثواب احتیاطی و دلیل بر تقيید صحیحه نداریم و منافات ندارد بعض اخبار دال بر استحباب نفس عمل باشد و بعضی دیگر دال بر ارشاد عقلی باشد و حکم ارشادی عقلی سبب نمی شود تقيید روایتی که دال است بر حکم مولوی شرعی.

قوله بل لو أتى به كذلك الخ.

بلکه اگر عمل را بعنوان استحباب نفسی و یا بقصد درک ثواب و احتیاط بیاورد

فیکشف عن کونه بنفسه مطلوبیا و اطاعه فیکون و زانه و زان من سرح لحيته او من صلی او صام فله کذا و لعله لذلك افتي المشهور بالاستحباب فافهم و تأمل.

* شرح:

ثواب بر نفس عمل می باشد نه آنکه عمل بما هو احتیاطی و انقیادی باشد بلکه در مستحبات یقینی مکلف عمل را برای درک ثواب می آورد غالباً بخلاف عمل واجب که غالباً از خوف عقاب است و ممکن است گفته شود قوله علیه السلام که می فرماید من بلغه ثواب یعنی عملی که در آن ثواب باشد و عمل بدون آنکه قرب الی الله داشته باشد و نیت قربه در آن نباشد ثوابی ندارد چون ثواب مترتب است بر عبادی بودن آن عمل و ذکر ثواب در روایات می رساند بدلیل انی که قصد قربه لازم است.

کما آنکه در بعض اخبار دیگر که امام می فرماید طلب قول نبی را بنماید مکلف یا التماس ثواب موعود داشته باشد این ها تماماً دال بر قصد قربت است و عبادی بودن نفس آن عمل است چون عبادی بودن عمل نسبت آن را بوجهی به خدا داده شود کافی است پس اخبار مطلقاً دال بر استحباب نفس آن عمل می باشد که عمل قربی باشد نه آنکه بعضی از آنها حمل بر ارشاد عقلی باشد.

قوله فیکشف عن کونه بنفسه مطلوبیا الخ.

از بیانات سابق ظاهر می شود که نفس فعل مطلوب شرعی مولوی می باشد پس وزان من سرح لحيته او من صلی او صام فله کذا می باشد یعنی این جملات و لو جمله خبریه و شرطیه می باشد ولی در مقام انشاء است که حکم انشائی از آن استفاده می شود کما آنکه در باب اعاده صلاه امام می فرماید بجملة خبریه یعید صلاته و غیر آنها و شاید باین بیانی که ما ذکر نمودیم مشهور فتوی داده اند به استحباب مواردی که خبر ضعیف در آن باشد و نفس عمل را مستحب دانسته اند نه آنکه بعنوان احتیاط و رجاء درک واقع باشد و نه آنکه خبر ضعیف حجت است باخبار من بلغ فافهم و تأمل.

ص: ۹۹

* شرح:

مخفی نماند بعد از اینکه اخبار احتیاط را حمل بر استحباب شرعی مولوی نمودیم کما آنکه گذشت اخبار من بلغ یکی از موارد احتیاط را بیان می کند و بنا بر قول ما عمل به اخبار من بلغ استحباب نفسی دارد ایضا باخبار احتیاط.

بله بنا بر قول کسانی که قائلند اخبار احتیاط ارشادی و تاکید حکم عقلی است و استحباب نفسی ندارد اخبار من بلغ دال بر استحباب نفس عمل می باشد شرعا بآن بیانی که ذکر شد و ایضا فرق بین استحباب نفسی و ارشادی عقلی عملا نمی باشد چون ثواب علی کل حال داده می شود بمکلف چه ثواب اطاعتی و چه انقیادی و لو فی الجملة نتیجه و فرق ذکر شده مثل فتوی به استحباب و عدم آن فراجع المطولات

و اما معنای اخبار احتمال دوم باشد یعنی شرائط حجیت خبر واحد لازم نیست در مستحبات و آنکه خبر ضعیف کافی است در آنها این معنی منافات دارد با حجیت خبر واحد چون ادله خبر واحد اثبات واقع می کند و آنکه ظن بخبر واحد حکم قطعی بواقع است و لسان اخبار من بلغ فرض عدم اثبات واقع است و آنکه اگر خبر ضعیف مطابق واقع نباشد مانعی ندارد پس این معنی ابعاد احتمالات است فافهم.

و اما احتمال چهارم که ذکر شد از مفاد اخبار از همه بعیدتر از معنای آنها می باشد.

مخفی نماند امور چند متعلق باخبار من بلغ است بعضی اعلام ذکر نموده اند ما مختصر آنها را ذکر می کنیم.

اول آنکه اخبار من بلغ معارض است با ادله ای که لازم می داند شرائط حجیت خبر را در حجیت خبر واحد.

جواب آنکه اخبار من بلغ اخص مطلق است از اخبار حجیت خبر واحد

* شرح:

چون این ها فقط اختصاص دارد به مستحبات و چهار قسم دیگر از احکام را شامل نمی شود و فقط یکی از احکام خمس را شامل است.

و ثانياً اگر فرض کنیم دلیلی رسیده است در خصوص مستحبات که راوی آن لازم است دارای شرائط حجیت خبر واحد را باشد و تعارض بین آن دو دسته واقع شود تعارض بالتباین در این حال ادله تسامح مقدم است چون مشهور عمل بآن نموده اند و خبر صحیح در آنها می باشد بلکه در هاشم و سائل ذکر شده است که آن اخبار مقطوع الصدور است بلکه متواتر است.

و جواب سیم آنکه بنا بر آنچه که ما بیان نمودیم اصلاً تعارض نیست چون استحباب عمل بعنوان ثانوی می باشد و آن بلوغ ثواب است بر عمل و خبر ضعیف اثبات می کند موضوع بلوغ را.

و اما استحباب عمل اثبات آن باخبار تسامح است نه بخبر ضعیف کما لا یخفی دوم اخبار من بلغ اخبار آحاد است و جایز نیست تمسک به آنها در مسئله اصولیه جواب اولاً دانستی که اخبار من بلغ برای کثرت و تظافر آنها بعید نیست مقطوع الصدور باشد کما آنکه ادعا شده و ثانياً قبول نداریم جایز نباشد تمسک بخبر واحد در مسئله اصولیه بجهت آنکه یکی از مسائل اهم اصولیه استصحاب است و مدرک و دلیل آن اخبار آحاد است کما آنکه بیان می شود ان شاء الله تعالی بلکه تمسک بخبر واحد بر حجیت خبر واحد جایز نیست چون مستلزم دور است کما آنکه تمسک بخبر واحد در اصول عقائد صحیح نیست چون مطلوب در آنها علم است نه ظن کما آنکه گذشت در حجیت ظن.

امر سیم بلوغی که ذکر شده است در اخبار اختصاص ندارد به دلالت مطابقه بلکه دلالت التزامیه را می گیرد و شامل می شود بنابراین بیان اگر خبر ضعیفی دلالت کرد

* شرح:

بر وجوب عملی استحباب آن عمل باخبر من بلغ ثابت می شود چون هر وجوبی ثواب بر آن مترتب می شود غایه الامر عقاب بر ترک آن نمی باشد چون دلیل بر آن نداریم و آیا شامل خبری که دال بر حرام و ضعیف است می شود و گفته شود ترک آن مستحب است باخبر من بلغ ظاهر اخبار عدم شمول است چون قوله علیه السلام می فرماید فعله یا صنعه و امثال آن ظهور در فعل دارد نه ترک فعل.

از ما ذکر ظاهر شد ادله تسامح مکروهات را نمی گیرد چون شامل فعل می شود نه ترک فعل و اما اگر کسی تمسک بتنقیح مناط کند و آنکه اخبار مطلق مقام اطاعت را شامل می شود چه فعل باشد و چه ترک این دلیل قطعی نیست بلکه ظنی است و الظن لا یغنی من الحق شیئا و در این مواردی که اخبار تسامح شامل نمی شود احتیاط در آنها عقلا و شرعا حسن است چه فعل باشد و چه ترک فعل و ثواب انقیادی بمکلف داده می شود و لو مستحب مولی شرعی نباشد کما آنکه کرارا گذشته.

از موارد التزامیه بشواب قول فقیه و فتوای آنست چون قول او فلا من عمل مستحب است دلالت التزامی دارد بشواب در آن و صدق عنوان بلوغ ثواب بر آن می شود اما در جائی که معلوم باشد فتوای فقیه موافق متون روایات باشد اشکالی در آن نیست کما آنکه نقل شده فتوای ابن بابویه رحمه الله علیه در مقنع مجموع اخباری است که حذف شده اسناد آنها تا ثقیل نباشد حمل آنها و سخت نباشد حفظ کردن آنها اما در غیر آنها نظیر فتوای متعارفه در زمان ما مشکل است مخصوصا در جائی که بدانیم فتوی از روی مقدمات عقلیه بدون اخبار است بلکه مطلقا چون اخبار تسامح ظهور در خبر حسی دارد و اخبار از حدس را شامل نمی شود نظیر حجیت اجماع حدسیه که گذشت و ادله حجیت خبر واحد آنها را شامل نمی شود فتأمل.

اخبار من بلغ شامل فضائل و مصائب ائمه علیهم صلوات الله نمی شود

امر چهارم اختصاص دارد من بلغ شبهات حکمیه و شامل شبهات موضوعیه نمی شود مثلا اگر خبر ضعیفی وارد شد که فلان مکان مخصوص مسجد است اثبات

الثالث انه لا يخفى ان النهى عن شىء اذا كان بمعنى طلب تركه فى زمان او مكان بحيث لو وجد فى ذاك الزمان او المكان و لو دفعه لما امثل اصلا كان اللازم على المكلف احراز انه تركه بالمره و لو بالاصل فلا يجوز الاتيان بشىء يشك معه فى تركه الا اذا كان مسوقا به ليستصحب

* شرح:

نمی کند استحباب صلاه در آن مکان را و اثبات مسجد بودن بر آن مکان ثابت نمی شود بجهت آنکه ظهور بلوغ ثواب در جائی است که بیان آن از وظیفه شارع مقدس باشد و بیان موضوعات و تطبیق کبریات بر صغریات آنها وظیفه نبی و امام علیهم السلام نمی باشد در جائی که موضوعات عرفیه باشد کما لا یخفى و ظاهر اخبار ایضا شامل نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام و مصائب آنها نمی شود در جائی که دلیل معتبری بر آنها نباشد بجهت آنکه اگرچه به ادله قطعیه ثابت شده است رجحان نقل فضائل ائمه به آنچه که جاری شده است بر آنها از ظلم و عدوان ولی ظاهر نشده است در جائی که مدرک صحیح نباشد استحباب نقل آنها.

پس در این موارد مذکوره اگر کسی قائل شود استحباب نقل آنها را تمسک بآن در شبهه موضوعیه است و جایز نیست و در موردی نقل نشده است خبر ضعیفی بر استحباب بیان فضیلت آنها و یا مصیبت آنها تا آنکه آن روایت به ادله تسامح تصحیح شود علاوه بر آنها اگر فرض شود مواردی مثل ما ذکر می باشد ادله اربعه که ثابت می کند قول بغیر علم محرم شرعی است مقدم است و ممکن نیست دفع ید از دلیل حرمت بخبر ضعیف پس کسانی که اراده نیل مصائب اهل بیت علیهم السلام و فضائل آنها را دارند در جائی که مدرک آن صحیح نباشد نقل آنها بعنوان روی یا علی المشهور و امثال آن ذکر شود تا از حرمت شرعی بیرون رود کما لا یخفى.

برائت در شبهات موضوعیه مطلقا جاری نیست

قوله الثالث انه لا يخفى ان النهى عن شىء الخ.

در این امر ثالث مصنف بیان می کند همچنان که برائت در شبهات حکمیه چه

* شرح:

وجوبیه باشد و چه تحریمیه جاری است همچنین برائت جاری است در شبهات موضوعیه چه تحریمیه باشد و چه وجوبیه ولی برائت مطلقاً جاری نیست بلکه در بعض موارد کما آنکه ذکر می شود و این کلام مقابل بعضی از اصولیین است که در شبهات موضوعیه برائت جاری نمی کند چون در مقام امتثال است و شک در امتثال لازم است احتیاط چون اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد بخلاف شبهات حکمیه مطلقاً که شک در آنها شک در اصل تکلیف است.

و این معنی حکایت شده است از مرحوم شیخ انصاری از بعض اصولیین از این جهت مصنف می فرماید اگر نهی از طرف شارع رسید در زمان مخصوص مثل نواهی در صوم و تروک آن یا مکان مخصوص نهی رسیده است مثل تروک احرام در حج و عمره و تروک در صلاه و غیره در این حال اگر در آن زمان مخصوص یا مکان معلوم اگر مکلف مخالفت نمود و لو یک مرتبه باشد امتثال نهی نشده است و مخالفت نهی مولی نموده است و لازم است بر مکلف احراز و بدانند که ترک آن منهی را نموده است بالمره و لو ترک آن منهی به اصل باشد.

پس در موارد مذکور لازم است احتیاط و جایز نیست آوردن چیزی که شک در آن دارد که با آن مشکوک آیا امتثال نهی شده است یا نه چون شک در امتثال می باشد الا مواردی که آن شیء قبل از نهی یقیناً متروک بوده و بعد از نهی شک در آن ترک می شود و استصحاب آن می رساند جواز ارتکاب مشکوک را.

قوله مع الاتیان به الخ.

یعنی اگر استصحاب نباشد لازم است مشکوک را بیاورد چون شک در امتثال دارد.

نعم لو كان بمعنى طلب ترك كل فرد منه على حده لما وجب الا ترك ما علم انه فرد و حيث لم يعلم تعلق النهي الا بما علم انه مصداقه فاصله البراءه في المصاديق المشتببه محكمه

فانقدح بذلك ان مجرد العلم بتحريم شيء لا يوجب لزوم الاجتناب عن افراده المشتببه فيما كان المطلوب بالنهي طلب ترك كل فرد على حده او كان الشيء مسبوقا بالترك و الا لوجب الاجتناب عنها عقلا لتحصيل الفراغ قطعاً

* شرح:

قوله نعم لو كان بمعنى طلب ترك الخ.

بله اگر نهی مولی طلب ترک هر فردی از افراد منهی عنه باشد علی حده و آنکه هر فردی از افراد طبیعت مورد نهی مولی مستقلاً باشد نظیر اکثر محرمات شرعیه مثل شرب خمر و غیبت و کذب و غیره در این موارد شک در آن فرد برائت است مگر آنکه یقین پیدا بکند انسان مثل آنکه آن مایع خمر است مثلاً پس در قسم اول که ذکر شد قاعده اشتغال است نه برائت چون شک در اسقاط تکلیف و امثال است.

و در قسم دوم از متعلق نهی برائت است چون شک در مصادیق شبهه حکمیه است و شک در تکلیف است و برائت در آن جاری است.

قوله فانقدح بذلك ان مجرد العلم الخ.

از بیان ما ظاهر شد مجرد علم بحرام بودن شیء و آنکه مورد نهی مولی است آن شیء سبب نمی شود که اجتناب کند مکلف از افراد مشتبه آن در جائی که مطلوب مولی نهی از فردی علی حده باشد مثل افراد شرب خمر که افراد مشکوک آن لازم نیست اجتناب و احتیاط در آنها بلکه برائت جاری است یا آنکه آن شیء منهی مسبوق بترك باشد یعنی استصحاب ترك که می رساند آن مشکوک جایز است ارتکاب آن و باستصحاب ترك امثال تعبدی شده منهی عنه و غیر از این ها که ذکر شد واجب است

ص: ۱۰۵

فكما يجب فيما علم وجوب شيء احراز اتيانه اطاعه لامره فكذلك يجب فيما علم حرمة احراز تركه و عدم اتيانه امثالاً لنهيه
غايه الامر كما يحرز وجود الواجب بالاصل كذلك يحرز ترك الحرام به

و الفرد المشتبه و ان كان مقتضى اصاله البراءه جواز الاقتحام فيه الا ان قضيه لزوم احراز الترك اللازم وجوب التحرز عنه و لا
يكاد يحرز الا بترك المشتبه ايضاً فتفتن

* شرح:

اجتناب و احتياط در مقام عمل عقلاً برای تحصیل فراغ از اشتغال يقيني لازم است فراغ يقيني اين كلام رد است بر قول مرحوم
شيخ به آنکه موارد شبهه موضوعيه مطلقاً برائت است كما آنکه حکايت شده و ايضاً رد است بقول بعض که قائل باشغال
است مطلقاً كما حکي.

قوله: فكما يجب فيما علم وجوب شيء الخ.

يعني همچنان که لازم است عقلاً در جائي که واجب باشد شيء احتياط و آنکه در مقام امثال آن علم لازم است همچنان لازم
است در جائي که حرام باشد شيء احراز و علم بامثال آن عقلاً و مشکوک لازم است آوردن آن برای حصول علم بامثال
غايه الامر همچنانی که امثال واجب و لازم نیست بعلم وجدانی باشد بلکه بعلم تعبدی و اصول و امارات مسقط تکليف است
مثل قاعده فراغ و استصحاب و غيره همچنين ترك حرام و امثال آن به یکی از ما ذکر کافی است.

قوله و الفرد المشتبه و ان كان مقتضى اصاله البراءه الخ.

فرد مشتبه در مواردی که متعلق نهی تمام افراد باشند من حيث المجموع و لو اصاله البراءه در آن جاری است الا آنکه علم به
امثال و ترك آن شيء موجب می شود که فرد مشتبه را ترك کند مکلف و برائت جاری نکند چون بدون آن علم بامثال
ندارد و از این جهت لازم است احتياط كما آنکه ذکر شد فتفتن.

ص: ۱۰۶

* شرح:

متعلق نواهی سه قسم است و جریان برائت در امر بسیط

مخفی نماند متعلق نهی چند قسم است اول آنکه متعلق آن افراد من حیث المجموع می باشند بنحو عام و افراد خارجی اجزاء ضمنی منهی می باشد و شک در بعض افراد شک در تکلیف می باشد و برگشت آن بشک بین اقل و اکثر ارتباطی می باشد کما آنکه در واجب بین اقل و اکثر ارتباطی همچنین است و همچنانی که واجب در بین اقل و اکثر برائت است کما آنکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

همچنین در اقل و اکثر ارتباطی حرام برائت است غایه الامر در اقل و اکثر واجب در آنجا اقل متیقن است مثل اجزاء نماز که شک داریم آیا ده جزء آن واجب است یا یازده و متیقن در آنجا اقل است و شک در اکثر برائت است ولی در نواهی که ارتباطی باشد بعکس است اکثر متیقن است و اقل مشکوک و برائت در اقل است و در برائت فرقی نیست واجب یا حرام استقلالی باشد و یا ضمنی.

قسم دوم: متعلق ترک هر فردی از فرد طبیعت است استقلالا که هر کدام از آنها اطاعت و عصیان دارند مستقلا نظیر شرب خمر این قسم ایضا شک در موضوع شک در تکلیف است و برائت جاری است.

قسم سوم: از متعلق نهی امر بسیط است که افراد خارجی محصل آن امر بسیط می باشند و مقدمه آن می باشند و متعلق نهی افراد خارجی نمی باشند بلکه متعلق نهی امر بسیط است در این مورد فرد مشکوک لازم است ترک آن چون شک در امثال آن امر بسیط است و اشتغال یقینی برائت یقینی می خواهد اگرچه ممکن است در این قسم ایضا برائت جاری شود در فرد مشکوک چون امر بسیط اگر از امور عرفیه نباشد نظیر طهارتی که مأمور به باشد شرعا و افعال خارجی و ضوء مأمور به شرعی نباشند بلکه من باب مقدمه و محصل آن امر بسیط که طهارت باشد می باشند.

در این مورد ممکن است برائت و آنکه متیقن از اسباب لازم است امثال آن

* شرح:

و شك در آنها براءت است كما آنكه اين معنى را استادنا الاعظم مرحوم آيه الله العظمى ميرزا عبد الهادى شيرازى در مجلس درس بيان مى فرمودند و نظير اين مطلب قبلا اشكال بمصنف شد كه شك در غرض ايشان قائل باشند بود و ما جواب داديم آن اندازه غرضى كه متيقن است لازم است امثال آن و در مشكوك براءت است.

و حاصل آنكه امر بسيط چه متعلق امر باشد و چه متعلق نهى اگر امر عرفى نباشد در هر دو براءت است شك در محصل آن چون شك در سعه و ضيق آن امر بسيط است و اقل آن يقينى است و در مشكوك براءت است فافهم مخفى نماند متعلق نهى بعض موارد داراى مفسده است كه غالبا نواهى همچنين است و بعض موارد داراى مصلحت است متعلق نهى و لو در ظاهر بصورت نهى است كما آنكه بعيد نيست تروك در احرام از اين قبيل باشد در اين قسم كه نهى داراى مصلحت است سه قسم سابق در آن جارى است.

اول هر فردى داراى مصلحت باشد مستقلا كه انحلال است و هر فردى اطاعت و عصيانى مستقل دارد.

دوم تمام تروك داراى يك مصلحت مى باشند من حيث المجموع.

سوم مطلوب از نهى يك امر بسيط است كه تمام افراد خارجيه محصل از امر بسيط مى باشد و مصلحت قائم بآن امر بسيط است و تمام اقوال جريان براءت و اشتغال گذشته در اين اقسام ايضا جارى است.

مطلب ديگر كه بعض اعلام بيان نموده اند بمناسبت آنكه نزاع معروف در لباس مشكوك مبتنى بر يكي از اقسام نواهى گذشته مى باشد بعد از آنكه استفاده شود مانعيت اجزاء غير مأكول اللحم در صلاه نه آنكه شرط باشد عدم آن كما آنكه ظاهر اخبار مانعيت است و موانعى كه در صلاه معتبر است موارد آنها مختلف مى باشد بعض موارد

الرابع انه قد عرفت حسن الاحتياط عقلا- و نقلا و لا يخفى انه مطلقا كذلك حتى فيما كان هناك حجه على عدم الوجوب او الحرمة او اماره معتبره على انه ليس فردا للواجب او الحرام ما لم يخل بالنظام فعلا فالاحتياط قبل ذلك مطلقا يقع حسنا كان في الامور المهمه كالدماء و الفروج او غيرها

* شرح:

شرط و مانع نفس صلاه است بعض ديگر شرط و مانع لباس مصلى مى باشد بعض ديگر شرط و مانع نفس مصلى مى باشد در جائى كه شرط يا مانع مصلى باشد حالت سابقه دارد و استصحاب آن جارى است چون قبل از پوشيدن لباس مشكوك عدم آن ثابت است پس استصحاب عدم آن مى شود.

و در دو قسم ديگر استصحاب در آنها مشكل است چون حالت سابقه ندارد.

بله بنا بر جريان استصحاب اعدام ازليه كما آنكه حق همين است استصحاب جارى است و در لباس مشكوك آن وقتى كه لباس وجود نداشت غير مأكول بودن آن لباس وجود نداشت نظير قرشيه آن وقتى كه آن زن وجود نداشت انتساب آن بقریش ايضا وجود نداشت و استصحاب عدم غير مأكول و غير قرشى جارى است پس يك جزء موضوع وجدانى است و جزء ديگر تعبدى است.

احتياط حسن عقلى و شرعى دارد چه در موضوعات و چه در احكام

قوله:الرابع انه قد عرفت حسن الاحتياط الخ.

امر چهارم:مصنف بيان مى كند كه احتياط حسن است عقلا- و نقلا كما آنكه كرارا گذشته و اين احتياطى كه بيان نموديم همچنين است حتى در جائى كه دليل بر عدم وجوب شئى يا حرمت آن باشد و يا اماره معتبره شرعى باشد و آن اماره اثبات كند كه اين فرد فرد واجب نيست يا فرد حرام نيست كه اثبات موضوع كند يا نفى آن شرعا و حسن احتياط عقلا و نقلا در جائى است كه اخلال بنظام يا به وسيله وسوسه نرسد.

ص: ۱۰۹

و كان احتمال التكليف قويا او ضعيفا كانت الحجه على خلافه اولا كما ان الاحتياط الموجب لذلك لا يكون حسنا كذلك و ان كان الراجح لمن التفت الى ذلك من اول الامر ترجيح بعض الاحتياطات احتمالا او محتملا فافهم

* شرح:

پس احتياط در جائی که اخلاص بنظام یا وسوسه و امثال آن نشود مطلقا حسن است و نیکو چه آنکه در امور مهمه باشد مثل دماء و فروج یا غیر آنها مثل طهارت و نجاست حاصل قول مصنف آنست که احتياط حسن عقلی و شرعی دارد در تمام مواردی که احتمال ادراک واقع باشد و لو حجت و اماره بر عدم وجوب و یا عدم حرمت باشد در شبهات حکمی و همچنین در شبهات موضوعیه مثل آنکه اماره دلالت کند که زید از افراد علماء که واجب است اکرام آنها نیست و یا حرمت اکرام آنها اگر فاسق باشد و ادله برائت نفی احتياط عقلی و شرعی را نمی نماید بلکه نفی عقاب می کند.

قوله: و كان احتمال التكليف قويا او ضعيفا الخ.

حسن احتياط فرقی در بین آن نیست که احتمال قوی باشد یعنی مظنون باشد به رسیدن بواقع بظن غیر معتبر یا ضعیف باشد مثل موارد شک و احتمال بواقع و ایضا فرقی در بین آن نیست حجت برخلاف آن باشد یا نباشد که آنکه احتیاطی که موجب اخلاص بنظام است و امثال آن این احتیاط حسن عقلی و شرعی ندارد چه در امور مهمه باشد یا احتمال تکلیف قوی یا نباشد و اگرچه راجح برای کسی که التفات بنظام دارد از اول امر آن است که ترجیح بعضی احتمالات را بدهد بحسب قوت و ضعف که آنکه گذشت یا محتملا یعنی از حیث اهمیت شارع بآن شیء و لو بحسب احتمال ضعیف باشد مثل دماء و فروج و امثال آنکه احتیاط در آنها و لو با احتمال ضعیف باشد اهم است نزد شارع فافهم.

مخفی نماند هر فردی از افراد احتیاط موجب اخلاص بنظام نمی شود مگر آنکه انضمام شود با آن باقی احتیاطات بنابراین قبح احتیاط جمع بین آنها است نه

ص: ۱۱۰

فصل اذا دار الامر بين وجوب شىء و حرمة لعدم نهوض حجه على احدهما تفصيلا بعد نهوضها عليه اجمالا ففيه وجوه الحكم بالبراءة عقلا- و نقلا- لعموم النقل و حكم العقل بقبح المؤاخذه على خصوص الوجوب او الحرمة للجهل به و وجوب الاخذ باحدهما تعيينا او تخييرا و التخيير بين الترك و الفعل عقلا- مع التوقف عن الحكم به رأسا او مع الحكم عليه بالاباحه شرعا اوجهها الاخير لعدم الترجيح بين الفعل و الترك و شمول مثل كل شىء لك حلال حتى تعرف انه حرام له و لا مانع عنه عقلا و لا نقلا.

* شرح:

هر فردى بخصوصه پس كسى كه احتياط مى كند اختيار كند اولاً احتیاطات عرضیه را تا لزوم اخلاص بنظام. دوم آنكه اختيار كند بعض افراد احتیاطات طولیه را مادام العمر بلکه این قسم بهتر است چون روایت وارد شده مضمون ان القليل مدوم عليه خير من كثير لا- يدوم این كلام در وجوب و غير حرام از استحباب و مكروه و مباح مى باشد و ايضا در حرام و غير وجوب از مستحب و مكروه و مباح است و غير آن بعدا ذكر مى شود ان شاء الله تعالى.

قوله فصل اذا دار الامر بين وجوب شىء و حرمة الخ اگر شىء امر دائر است كه واجب باشد يا حرام يكي از آنها و دليل و حجت بر يكي از وجوب و حرام تفصيلا بر آنها نباشد و ايضا استحباب بر يكي از آنها نباشد و الا عمل بآن مى شود بلکه دليل اجمالى بر يكي از آنها مى باشد مثل نماز جمعه در اين مسئله بين علماء اختلاف است و وجوهى گفته است.

اول حكم به براءت عقلا و نقلا بجهت عموم نقل و حكم عقل بقبح مؤاخذه بر خصوص وجوب يا خصوص حرمت چون جهل به خصوصيت آنها مى باشد از اين جهت ادله عقلی و نقلی شامل آن مى شود.

و قد عرفت انه لا- يجب موافقه الاحكام التزاما و لو وجب لكان الالتزام اجمالا- بما هو الواقع معه ممكنا و الالتزام التفصيلي باحدهما لو لم يكن تشريعا محرما لما نهض على وجوبه دليل قطعا و قياسه بتعارض الخبرين الدال احدهما على الحرمة و الآخر على الوجوب باطل فان التخيير بينهما على تقدير كون الاخبار حجه من باب السببيه يكون على القاعده و من جهة التخيير بين الواجبين المتزامين و على تقدير انها من باب الطريقيه فانه و ان كان على خلاف القاعده الا ان احدهما تعيينا او تخيرا حيث كان واجدا لما هو المناط للطريقيه من احتمال الاصابه مع اجتماع سائر

* شرح:

دوم: واجب است گرفتن یکی از آن وجوب یا حرام را تعیین یا تخیرا ایضا ابتدائی باشد یا استمراری.

سوم: آنکه مخیر است مکلف بین فعل و ترک فعل عقلا با اینکه حکمی بر آنها نشود نه ظاهرا و نه واقعا و فقط عقلا مخیر است بین فعل و بین ترک فعل.

چهارم: حکم بر اباحه آن شیء شرعا بهترین وجوه وجه اخیر است که اباحه آن باشد چون مرجح بر خصوص فعل یا ترک فعل نداریم و عقلا مخیر است مکلف در فعل و ترک فعل چون تکوینا خالی از یکی آنها نمی باشد و دلالت بر اباحه می کند مثل کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام له امثال این روایت شامل این مورد می شود و مراد به حلیت نفوذ و مضی و جائز بودن ارتکاب آن فعل است و عدم مفسده آن پس مانعی ندارد عقلا و نه نقلا که روایت شامل این موارد بشود مانع عقلی مثل اطراف علم اجمالی و مانع شرعی مثل شبهات قبل از فحص که در این موارد اصول جاری نمی شود.

قوله و قد عرفت انه لا يجب موافقه الخ.

اگر اشکال شود که در مورد لازم می آید که التزام باحکام شرعی از بین برود

ص: ۱۱۲

الشرائط حصل (صار-نسخه) حجه في هذه الصور بادلہ الترجيح تعینا او التخییر تخییرا.

* شرح:

و جریان اصل در این مورد موجب مخالفت قطعی می باشد.

مصنف جواب می دهد اولاً موافقت التزامیه در احکام شرعیه لازم نیست کما آنکه در احکام قطع گذشت و آنچه را که لازم است عمل خارجی است و التزام باحکام از لوازمات اصول دین است که هر مکلفی لازم است احکام الهیه را قبول کند التزام نه آنکه در هر حکمی دو عمل لازم باشد عمل خارجی و عمل قلبی کما آنکه گذشت و برفرض واجب باشد التزام باحکام التزام اجمالی به آنچه را که در واقع هست که یا واجب باشد یا حرام آن التزام اجمالی ممکن و التزام تفصیلی که حتماً مورد یا واجب باشد یا حرام اگر تشریح محرم حرام نباشد دلیل بر آن التزام تفصیلی نداریم بلکه اگر واجب باشد آن التزام اجمالی کافی است و قیاس مورد را بتعارض خبرین که دلالت کند یکی آنها بر حرمت و دیگری بر وجوب باطل است بجهت آنکه تخیر بین خبرین بنا بر تقدیر آنکه حجیت اخبار من باب سببیت و موضوعیت باشد این تخیر علی القاعده است و از جهت تخیر بین واجبین متراحمین می باشد نظیر انقاد احد الغریقین است که هر کدام از آنها مصلحتی دارد بنابراین بیان تخیر علی القاعده می باشد.

اما بنا بر اینکه حجیت اخبار من باب طریقت است نه موضوعیت همچنانی که طریقه عقلاء بر آن می باشد و اصل حجیت اخبار از طریق عقلاء است کما آنکه گذشت در این حال تخیر خلاف قاعده است و قانون اذا تعارضتا تساقطا در این مورد است الا آنکه اخذ یکی از آن دو خبر را تعیناً در جائی که مرجح داشته باشد کما آنکه امام علیه السلام فرموده است خذ بما اشتهر بین اصحابک او اعدلهما یا تخیرا باشد در جائی که مرجع بر یکی خبرین نباشد که امام علیه السلام می فرماید فاذا فتخیر هر کدام از تعیین یا تخیر در جائی است که یکی از خبرین مناط طریقت و احتمال رسیدن بواقع باشد با اجتماع سائر شرائط حجیت خبر واقع هر کدام از تخیر یا تعیین به ادله اخبار علاجیه می باشد و مدرک

ص: ۱۱۳

و این ذلک مما اذا لم يكن المطلوب الا الاخذ بخصوص ما صدر واقعا و هو حاصل و الاخذ بخصوص احدهما ربما لا يكون اليه بموصل.

نعم لو كان التخيير بين الخبرين لاجل ابدائهما احتمال الوجوب و الحرمة و احداثهما التردد بينهما لكان القياس في محله لدلاله الدليل على التخيير بينهما على التخيير هاهنا فتأمل جيدا.

و لا- مجال هاهنا لقاعده قبح العقاب بلا بيان فانه لا قصور فيه هاهنا و انما يكون عدم تنجز التكليف لعدم التمكن من الموافقه القطعيه كمخالفتها و الموافقه الاحتماليه حاصله لا محاله كما لا يخفى.

* شرح:

آنها این اخبار است و آن مدرک در این موارد نمی آید و قیاس بر آنها جایز نیست چون قیاس قطعی نیست و لذا تشریح محرم است.

قوله و این ذلک فیما اذا لم یکن الخ.

یعنی چگونه ممکن است اخبار تخیر بیاید در جائی که مطلوب و لازم است گرفته شود خصوص آن خبری که صادر شده است واقعا نه در ظاهر و گرفتن خبر واقعی حاصل است در ما نحن فیه به آنکه آنچه که واقع است از وجوب یا حرام مکلف اعتقاد کند بآن و خصوص یکی از آنها ممکن است خلاف واقع باشد و بواقع نرسد

قوله نعم لو كان التخيير بين الخبرين الخ.

بله اگر تخیر بین خبرین از جهت مجرد احتمال وجوب و حرمت باشد نه موضوعیت و نه طریقت و در این حال شرائط حجت خبر واحد ملغی می شود ممکن است قیاس شود ما نحن فیه به ادله اخبار تخیر و قیاس آن در محل خودش می باشد بجهت آنکه دلیلی که دلالت بر تخیر می نماید در آن اخبار دلالت بر تخیر ما نحن فیه دارد فتأمل.

قوله و لا مجال هاهنا لقاعده قبح العقاب الخ.

مصنف می فرماید دلیل اباحه شرعیه در ما نحن فیه جاری است کما آنکه بیان

* شرح:

شد ولی قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری نیست کما آنکه از اقوال مذکوره قول اول قائل بود علت عدم جریان آن است که بیان در ما نحن فیه ثابت است و حکم معلوم است برای مکلف بعلم اجمالی غایه الامر علم اجمالی در موارد دیگر اقلا دو فرد دارد و ما نحن فیه یک فرد - و تردید بین دو فرد و یک فرد در اطراف علم اجمالی مانع از آن نمی باشد و از این جهت قصور در بیان نمی باشد و بیان تمام است و عدم تخییر تکلیف برای مکلف بجهت آنست که تمکن از موافقت قطعی ندارد مثل آنکه مخالفت قطعی را ایضا تمکن ندارد و اما موافقت احتمالی حاصل است برای مکلف لا محال کما لا یخفی و حاصل آنکه عدم تمکن مکلف از امتثال اطراف علم اجمالی مانع از بیان شارع نمی شود و بیان برای مکلف ثابت است کما لا یخفی.

مخفی نماند حق همان قول اول است که ادله عقلیه و نقلیه برائت در مقام جاری است بلکه استصحاب ایضا جاری است و فرق بین آنها نمی باشد اما تمسک مصنف به ادله اباحه شرعیه کما آنکه گذشت ادله اباحه شرعیه مختص است بشبهات موضوعیه کما آنکه گذشت در اخبار برائت، و جاری نمی باشد در جائی که امر بین محذورین است در شبهات حکمی پس دلیل اخص از مدعی می باشد بلکه ادله اصالت حل اصلا جاری نیست در مقام ثبوت حکم ظاهری بجهت آنکه اخذ شک در آن می باشد باید احتمال داده شود که در واقع آن شیء مباح باشد و در ما نحن فیه در واقع احتمال اباحه داده نمی شود چون واقع یا واجب است و یا حرام کما لا یخفی:

رد مصنف در برائت شرعیه بدون عقلیه در احتمال وجوب یا حرمت

و اما جواب مصنف که قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری نیست بآن بیانی که شد جواب آنکه علم اجمالی که ممکن نباشد امتثال آن نه عقلا - لازم است عمل بآن و نه شرعا پس علمی که قابل باعیت بر مکلف و عمل به آن را ندارد بیان نمی شود برای مکلف تا بیان تمام باشد اشکال شده بر مختار ما که برائت عقلی و نقلی جاری نیست در مورد بلکه بر تمام اقوالی که اصول جاری می کند در مورد وارد است و آن اشکال از بعض

* شرح:

اعلام ذکر شد بدو وجه.

اول آنکه حکم ظاهری لا بد است که اثر شرعی داشته باشد بلکه در تمام مجعولات شرعی و الالغو و بی فایده است و در ما نحن فیه چون مکلف خالی از فعل یا ترک آن تکوینا نمی باشد و قهرا یکی از آنها را مرتکب می شود پس جعل شرعی بی فایده و لغو است.

دوم آنکه رفع التزام و آنکه براءت از وجوب و یا حرام در مورد در جائی ممکن است که قابل وضع وجوب احتیاط باشد و چون ما نحن فیه قابل وجوب احتیاط نیست قابل رفع احتیاط ایضا نیست.

جواب آنکه حق جریان اصول عملیه است مطلقا در مورد و هیچ مانعی در بین نمی باشد اما در مورد ممکن است شارع مقدس جعل حکمی بخصوص بنماید یا وجوب و یا حرام که هر کدام بخصوصه جعل آن مانعی ندارد و اشکال به آنکه چون جعل احتیاط ممکن نیست پس رفع آنهم ممکن نیست.

جواب در هر حکمی قدرت استقلال مکلف معتبر است نه مجموع احکام مثل آنکه مکلف ترک اکل و نوم و شرب و غیره نموده به آنکه جمع بین آن افعال و ارتکاب آنها در آن واحد ممکن نیست و نظائر آن در تروک روزه و تروک احرام بسیار واضح است و نظائر آن در تیمم ذکر شده که اگر یک آبی باشد بقدر یک وضو و چندین نفر ترک وضوء بآن نمودند معاقب می باشند و در آن حال تیمم باطل است پس آنچه که معتبر است قدرت مکلف است در هر حکمی بخصوصه نه من باب حیث المجموع و از این بیان معلوم شد که جعل حکم بخصوص وجوب یا حرام مانعی ندارد و براءت از هر کدام اشکالی در آن نیست چون شک در تکلیف است نه شک در مکلف به و اگر براءت و اباحه در مورد جعل آن ممکن نباشد برای شارع مقدس لازمه آن آنست که اباحه ظاهریه شرعیه در غیر این مقام ایضا باید لغو و بی فایده

ثم ان مورد هذه الوجوه و ان كان اذا لم يكن واحد من الوجوب و الحرمة على التعيين تعبديا اذ لو كانا تعبديين او كان احدهما المعين كذلك لم يكن اشكال في عدم جواز طرحهما و الرجوع الى الاباحه لانها مخالفه عمليه قطعيه على ما افاد شيخنا الاستاد قدس سره الا ان الحكم ايضا فيهما اذا كانا كذلك هو التخيير عقلا بين اتيانه على وجه قربي بان يؤتى به بداعي احتمال طلبه و تركه كذلك لعدم الترجيح و قبحه بلا مرجح

* شرح:

باشد چون اگر شیء واجب نباشد قهرا مباح است برای مکلف و جائز است ارتکاب آن تکوینا و اباحه شرعی معنی ندارد از این بیان ما معلوم شد که استصحاب در موارد دوران امر بین محذورین مانعی ندارد مثلا اگر علم پیدا کرد مکلف به اینکه قسم خورده است بر ترک سفر یا فعل آن استصحاب عدم حلف بر سفر یا استصحاب عدم آن بر ترک سفر مانعی ندارد و قبلا گذشت اگر در مورد محذورین حالت سابقه بر یک طرف باشد استصحاب جاری است کما لا یخفی.

دوران بین وجوب یا حرمت چهار قسم می شود

قوله ثم ان مورد هذه الوجوه الخ:

مخفی نماند صور دوران امر بین محذورین چهار صورت است اول آنکه هر دو توصلی باشند دوم آنکه هر دو تعبدی باشند یعنی فعل محتاج است بقصد قربت و ترک فعل ایضا بقصد قربت مثل وجوب صلاه حائض با احتمال طهر و حیض و آنکه نفس اجزاء صلاه حرام باشد بر او و صلاه در این حال مردد بین وجوب و حرام است.

سوم آنکه یکی از آنها معینا تعبدی باشد یا فعل و یا ترک فعل. چهارم آنکه یکی از آنها غیر معین تعبدی باشند مصنف می فرماید اگرچه محل بحث یکی از وجوب یا حرمت علی التعین تعبدی نباشند بلکه هر دو توصلی باشند یا یکی از آنها غیر معین تعبدی باشد بجهت آنکه دو قسم دیگر که اگر هر دو تعبدی باشند یا یکی از آنها معین تعبدی باشند اشکالی نیست که جائز نمی باشد طرح هر دو و رجوع شود به اباحه بجهت آنکه

ص: ۱۱۷

فانقدح انه لا وجه لتخصيص المورد بالتوصلين بالنسبه الى ما هو المهم في المقام و ان اختص بعض الوجوه بهما كما لا يخفى.

و لا يذهب عليك ان استقلال العقل بالتخير انما هو فيما لا يحتمل الترجيح في احدهما على التعيين و مع احتمال له لا يبعد دعوى استقلاله بتبعيته (بتعيينه-ح) كما هو الحال في دوران الامر بين التخير و التعيين في غير المقام و لكن الترجيح انما يكون لشده الطلب في احدهما و زيادته على الطلب في الآخر بما لا يجوز الاخلال بها في صورته المزاحمه و وجب الترجيح بها و كذا وجب ترجيح احتمال ذي المزيه في صورته الدوران.

* شرح:

در این دو مورد مخالفت عملیه قطعیه می باشد و مخالفت عملی قطعی جائز نیست عقلا و شرعا بنا بر آنچه را که افاده نموده است شیخ ما و استاد ما شیخ انصاری قدس سره الا آنکه حکم در این دو قسم ایضا تخیر است و لو اباحه شرعی جاری نیست ولی تخیر عقلی بین آوردن فعل علی وجه قریبی به اینکه بیاورد آن فعل را به داعی احتمال طلب آن شرعا و همچنین ترک کند آن فعل را بداعی احتمال ترک آن شرعا و مدرک تخیر عقلی آن است که مرجحی در بین نیست که یکی از آنها مقدم شود و قبیح است ترجیح بلا مرجح كما لا يخفى.

قوله فانقدح انه لا وجه لتخصيص المورد الخ:

از بیان سابق ظاهر شد که تخیر عقلی در تمام صور اربعه می باشد نه آنکه مخصوص آن مواردی است که وجوب یا حرام توصلی باشد كما آنکه مرحوم شیخ قائل است اگرچه مهم در مقام و اختصاص دارد بحث در بعض وجوه بهما یعنی بتوصلین که در آن دو مورد علاوه بر تخیر عقلی ادله اباحه جاری می شود بخلاف سائر وجوه كما لا يخفى.

قوله: و لا يذهب عليك ان استقلال العقل الخ.

مخفی نماند تخیر عقلی که در موارد صور اربعه ذکر شد در جائی است که

ص: ۱۱۸

و لا وجه لترجيح احتمال الحرمة مطلقا لاجل ان دفع المفسده اولی من ترك المصلحه ضروره انه رب واجب يكون مقدا علی الحرام فی صوره المزاحمه بلا كلام فكيف يقدم علی احتماله احتمالہ فی صورہ الدوران بین مثلہما فافہم.

* شرح:

احتمال ترجیح در حرام بخصوصه یا واجب بخصوصه نباشد و اگر احتمال ترجیح در یکی از آنها معینا باشد بعید نیست که استقلالا حکم عقل تعیین آن بنماید و آنکه صاحب ترجیح چه واجب باشد و چه حرام مقدم است کما آنکه همین حال در دوران امر بین تخییر و تعیین در غیر این مقام می باشد در باب تراحم چون عمل بمهم سبب می شود تقویت مصلحت بمقدار اهم را بدون سبب هرکجائی که دو دلیل تعارض کردند آن دلیلی که صاحب مزیت است مقدم است کما آنکه در باب تقلید که احتمال اعلییت در یک طرف باشد بدون طرف دیگر این مطلب آنجا ذکر شده است و لکن ترجیح در ما نحن فیه از قرائنی می باشد که استفاده شود در شدت طلب یکی از امر یا نهی باشد یعنی اهمیت مصلحت یا مفسده در یکی از آنها بیشتر و زیادتیر باشد در دیگری به قسمی که جایز نباشد اخلال بآن طلب اهم در صورت مزاحمت و واجب است ترجیح بآن صاحب مزیت بر دیگری و همچنین لازم است ترجیح احتمال ذی المزیه و لو یقین بآن نباشد بلکه با احتمال هم لازم است ترجیح مخفی نماند ترجیح در جائی است که تخییر عقلی باشد بین محذورین همچنانی که صاحب کفایه قائل است و اما بنا بر قول ما که اصول نافیه و برائت جاری می شود فرقی بین آن نیست که یکی از حکمین احتمال اهمیت در آن باشد یا نباشد چون اهمیت برای مکلف ثابت نشده است شرعا ادله برائت رفع عقاب می کند چه در واقع اهم باشد و یا نباشد.

قوله: و لا وجه لترجيح احتمال الحرمة الخ.

بعضی قائلند که در دوران بین وجوب و حرمت، حرمت مقدم است چون رفع مفسده

ص: ۱۱۹

فصل لو شك فی المكلف به مع العلم بالتكليف من الايجاب او التحريم فتاره لتردده بين المتباينين و اخرى بين الاقل و الاكثر الارتباطيين.

فيقع الكلام في مقامين:المقام الاول في دوران الامر بين المتباينين لا يخفى ان التكليف المعلوم بينهما مطلقا و لو كانا فعل امر و ترك آخر ان كان فعليا من جميع الجهات بان يكون واجدا لما هو العله التامه للبعث او الزجر الفعلى مع ما هو من الاجمال و التردد و الاحتمال فلا محيص عن

* شرح:

اولی است از ترك مصلحت مطلقا مصنف جواب می دهد مقدم بودن حرمت مطلقا صحیح نیست چون ضروری است که بعض موارد واجب مقدم است بر حرام در صورت مزاحمت مثلا- اگر مؤمنی در آب غرق می شود و نجات آن توقف دارد بتصرف ملك غصبی بلا اشكال وجوب و نجات مؤمنی مقدم است بر حرمت فكيف به آنکه با احتمال حرمت، حرمت مقدم باشد بر وجوب مطلقا در صورت دوران بين هر دو فافهم

شك در مكلف به و دوران بين متباينين

قوله:فصل لو شك فی المكلف به مع العلم بالتكليف الخ.

شك در مكلف با علم بتكليف به دو قسم می باشد قسم اول آن تكليف دائر است بين متباينين مثل آنکه علم دارد مكلف در روز جمعه به يك نماز ولی شك دارد که آن صلاه جمعه است و یا صلاه ظهر و بعضی موارد تكليف دائر است بين اقل و اكثر و اقل و اكثر ايضا دو قسم می باشد اقل و اكثر ارتباطی مثل آنکه شك کند مكلف که سوره جزء صلاه است یا نه یعنی اجزاء صلاه که ارتباطی می باشد نه جزء است یا ده جزء است قسم دیگر از اقل و اكثر غير ارتباطی می باشد نظیر آنکه شك دارد مكلف نه دینار مدیون است یا ده دینار این قسم اول و اكثر غير ارتباطی شك در آن شك در اصل تكليف است که نه دینار مسلم مدیون است و در زائد آن شك در اصل تكليف می باشد

قوله فيقع الكلام في مقامين الخ.

پس كلام در دو مقام است شك در مكلف به که مردد بين متباينين باشد مثل

تنجزه و صحه العقوبه على مخالفته و حينئذ لا محاله يكون ما دل بعمومه على الرفع او الوضع او السعه او الاباحه مما يعم اطراف العلم مخصصا عقلا لاجل مناقضتها معه.

* شرح:

صلاه جمعه و ظهر يا ارتباطى بين اقل و اكثر باشد قسم اول كه دوران بين متباينين است مخفى نيست كه تكليف معلوم است بين آن دو مطلقا سواء آنكه بين يكي از فعلين باشد مثل صلاه ظهر يا جمعه و يا آنكه بين يكي از تركيبين باشد مثل و طى اين مرئه يا ديگرى و يا يكي فعل و ديگرى ترك فعل باشد مثل آنكه در آخر ماه رمضان كه مردد بين شوال و آخر رمضان باشد اگر ماه رمضان باشد واجب است روزه آن و اگر اول شوال باشد حرام است روزه آن.

در اين حال اگر تكليف فعلى باشد از جميع جهات و معنای فعلى من جميع الجهات آنست كه اگر مكلف علم بآن تكليف پيدا كرد هر آينه منجز مى شود تكليف بر آن و در اين حال علت تامه است براى آوردن فعل يا زجر و ترك فعل و لو آن تكليف اجمال مردد بين امرين باشد.

پس در اين حال چاره اى نيست از منجز بودن تكليف بر مكلف و صحيح است عقوبت بر مخالفت آن تكليف و در اين حالى كه تكليف معلوم بالاجمال منجز است آن ادله اى كه دال است بعموم خود بر رفع تكليف مثل رفع ما لا يعلمون يا وضع تكليف است مثل ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم يا سعه مثل قوله عليه السلام الناس فى سعه ما لا يعلمون يا ادله اباحه مثل كل شىء لك حلال حتى تعرف انه حرام.

و امثال اين روايات كه عموم دارد و شامل مى شود اطراف علم اجمالى را اين ادله اى كه ذكر شد تخصيص عقلى به آنها خورده است و ممكن نيست اطراف علم اجمالى را شامل بشود بجهت مناقضه آنها با تكليف فعلى معلوم مردد.

ص: ۱۲۱

* شرح:

حاصل قول مصنف آنست که در موارد مذکوره علم اجمالی منجز تکلیف است و اصول در اطراف علم اجمالی جاری نمی شود بجهت مناقضه صدر و ذیل آنها کما آنکه سابقا گذشت بیان آنها.

مخفی نماند در تمام تکالیف شرعیه سواء آنکه علم تفصیلی باشد یا علم اجمالی یا به یکی از ادله شرعیه ثابت شود چه در واجبات و چه در محرمات آنچه که منجز تکلیف است احتمال عقاب می باشد عقلا حتی در علم تفصیلی بجهت آنکه احتمال عفو و مغفرت مولی یا احتمال توبه بعد از آن یا شفاعت نبی اکرم و الائمة علیهم السّلام در آن تکلیف می باشد و با این احتمال حتی در علم تفصیلی منجز تکلیف فقط احتمال عقاب است اگر ممکن شد اصول و ادله برائت در اطراف علم اجمالی یا تمام اطراف را و یا بعض آنها و قانون قبح عقاب بلا بیان هر کدام از آنها جاری شد عقاب برداشته می شود یقینا و لو در واقع احتمال تکلیف باقی است.

پس از بیان ما ظاهر شد که منجز بودن علم اجمالی در حقیقت دائر مدار جریان اصول در تمام اطراف آن یا بعض اطراف آن می باشد یا عدم جریان اصلا اگر اختیار نمودیم جریان اصول را در تمام اطراف علم اجمالی ساقط می شود از تنجیز مطلقا و وجود علم اجمالی و عدم آن مساوی است.

و اما اگر قائل شدیم بجریان اصول در بعض اطراف علم اجمالی در این موارد موافقت قطعیه در علم اجمالی لازم نیست و اگرچه مخالفت قطعیه آن حرام است پس کلام در چند جهت بحث می شود.

اول در مقام ثبوت و آنکه آیا ممکن است جعل حکم ظاهری در تمام اطراف یا بعض اطراف یا جایز نیست و آنچه که مانع است برای شامل شدن علم اجمالی دو چیز است اول شمول ادله در اطراف علم اجمالی موجب ترخیص در معصیت است

* شرح:

و موجب مخالفت تکلیفی که رسیده است بمکلف صغری و کبری آن تکلیف بعلم اجمالی و از این جهت قبیح است و صحیح نیست جریان اصول در اطراف علم اجمالی.

و فرقی بین حکم ظاهری که مخالف علم اجمالی می باشد نیست بین آنکه آن حکم ظاهری به اماره ثابت شود یا به اصل تنزیلی یا باصل غیر تنزیلی و لو جریان اصول تدریجا باشد در جائی که حکم ظاهری نافی تکلیف باشد و ترخیص در معصیت و قبح آن عقلا فرقی بین تکلیفی که معلوم باشد تفصیلا و یا اجمالا نیست و معلوم بودن موضوع تکلیف بخصوصه لازم نیست عقلا و لذا اگر پسر مولا در یکی از سه نفر باشد و عبد اقدام بر قتل تمام آنها بنماید و عذر به اینکه پسر مولی بخصوصه معلوم نبود قبول نمی شود از او و عقلاء مستوجب عقاب می دانند او را و لو تدریجا آنها را بقتل می رساند پس معلوم می شود علم بخصوص موضوع تکلیف لازم نیست.

دوم از مواردی که صحیح نیست اصول در اطراف علم اجمالی تناقض است و آنکه جریان اصول در اطراف علم اجمالی موجب تناقض صدر روایات و ذیل آنها می شود مثلا روایت کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر حتی تعلم شامل علم اجمالی و علم تفصیلی باطلاقه می شود پس جریان اصول در تمام اطراف علم اجمالی موجب تناقض است و تناقض فرقی بین آن نیست که یقینا تناقض باشد و یا ظنا و یا احتمالا چون احتمال تناقض هم عقلا صحیح نیست و در جلد چهارم در صفحه ۸۵ جهاتی که مانع است از جریان اصول در اطراف علم اجمالی در آنجا بیان شده است فراجع.

مخفی نماند این کلام مصنف مخالف کلام سابق است که در قطع گذشت که قائل بود به آنکه علم اجمالی مقتضی برای تکلیف است نه علت تامه فراجع.

و ان لم يكن فعليا كذلك و لو كان بحيث لو علم تفصيلا لوجب امثاله و صح العقاب على مخالفته لم يكن هناك مانع عقلا و لا شرعا عن شمول ادله البراءه الشرعيه للاطراف.

و من هنا انقدح انه لا فرق بين العلم التفصيلي و الاجمالي الا انه لا مجال للحكم الظاهري مع التفصيلي فاذا كان الحكم الواقعي فعليا من سائر الجهات لا محاله يصير فعليا معه من جميع الجهات و له مجال مع الاجمالي فيمكن ان لا يصير فعليا معه لا مكان جعل الظاهري في اطرافه و ان كان فعليا من غير هذه الجهة فافهم.

* شرح:

قوله و ان لم يكن فعليا كذلك الخ.

بيان سابق در جائي بود كه علم اجمالي از جميع جهات و تمام اطراف آن تكليف فعلي باشد كه علم بآن تكليف چه علم تفصيلي باشد و چه علم اجمالي منجز تكليف است چون علم حجيت ذاتي دارد چه تفصيلي باشد و چه اجمالي و اما اگر اين چنين نباشد به اينكه تمام جهات علم اجمالي فعلي نباشد مثل آنكه بعض افراد آن اضطرار به ارتكاب آن يا اكراه برآن يا خروج از محل ابتلاء و غيره برآن باشد در اين موارد مانعي نيست و لو در همين موارد اگر علم تفصيلي براي مكلف حاصل شود واجب است امثال آن و صحيح است عقاب بر مخالفت آن ولي در حال علم اجمالي مانع عقلي در ادله براءت نمي باشد چون علم اجمالي علت تامه براي تنجيز تكليف نمي باشد مثل علم تفصيلي و همچنين شرعا مانعي نيست از شمول ادله براءت شرعيه در اطراف كما آنكه موارد آن بيان مي شود ان شاء الله تعالى.

قوله و من هنا انقدح انه لا فرق الخ.

از بيان ما ظاهر شد فرقي در بين علم تفصيلي و علم اجمالي در تنجيز تكليف

ص: ۱۲۴

ثم ان الظاهر انه لو فرض ان المعلوم بالاجمال كان فعليا من جميع الجهات لوجب عقلا- موافقته مطلقا و لو كانت اطرافه غير محصوره و انما التفاوت بين المحصوره و غيرها هو ان عدم الحصر ربما يلازم ما يمنع عن فعليه المعلوم مع كونه فعليا لولاه من سائر الجهات و بالجمله لا يكاد يرى العقل تفاوتاً بين المحصوره و غيرها في التنجز و عدمه فيما كان المعلوم

* شرح:

نمی باشد مگر آنکه مجالی برای حکم ظاهری از ادله براءت و غیره با علم تفصیلی نمی باشد یعنی در جائی که علم تفصیلی حاصل است ممکن نیست حکم ظاهری برخلاف آن چون حکم واقعی فعلی است از تمام جهات غیر علم بآن و با علم تفصیلی بآن آن تکلیف فعلی می شود از تمام جهات و مخالفت آن ممکن نیست.

و اما اگر علم اجمالی حاصل شود ممکن است تکلیف واقعی از تمام جهات فعلی نباشد و چون تکلیف از تمام جهات فعلی نیست ممکن است جعل حکم ظاهری در اطراف علم اجمالی از براءت و غیره و لو از جهت علم اجمالی و غیر این جهت تکلیف فعلی است.

حاصل آنکه در جائی که حکم واقعی فعلی باشد از تمام جهات غیر جهت جهل بآن علم تفصیلی بآن بعد از آنی که تعلق گرفت آن حکم واقعی از تمام جهات فعلی می شود و منجز می شود بحکم عقل لا محاله و اما در جائی که علم اجمالی تعلق بآن بگیرد موجب رفع جهل بتمامه نمی شود علم اجمالی و ممکن است آن حکم در مورد خودش فعلی من تمام الجهات نباشد و فرض آنست که مرتبه جعل حکم ظاهری که شک باشد در اطراف علم اجمالی محفوظ است پس مانعی نیست جعل حکم ظاهری برخلاف حکم واقعی فافهم.

لازم است موافقت علم اجمالی و لو اطراف غیر محصور باشد

قوله ثم ان الظاهر انه لو فرض الخ.

مصنف می فرماید معلوم بالاجمال اگر از تمام جهات فعلی باشد واجب است

ص: ۱۲۵

اجمالا- فعليا بيعث المولى نحوه فعلا- او يزجر عنه كذلك مع ما هو عليه من كثره اطرافه و الحاصل ان اختلاف الاطراف فى الحصر و عدمه لا يوجب تفاوتاً فى ناحيه العلم و لو اوجب تفاوتاً فانما هو فى ناحيه المعلوم فى فعليه البعث او الزجر مع الحصر و عدمها مع عدمه فلا- يكاد يختلف العلم الاجمالى باختلاف الاطراف قله و كثره فى التنجيز و عدمه ما لم يختلف المعلوم فى الفعلية و عدمها بذلك.

* شرح:

عقلا- موافقت آن علم اجمالى مطلقاً چون علم حجيت ذاتى دارد چه تفصيلى باشد و چه اجمالى و لو اطراف آن معلوم غير محصوره باشد و معنای غير محصور تكليف آن است كه منجز نيست مثل آنكه بعض اطراف علم اجمالى مبتلا به مكلف نباشد و يا عسر و حرج عرفى يا عقلى در امثال آن باشد و غيره كه ذكر نموده اند و خواهد آمد ان شاء الله تعالى.

و تفاوت بين شبهه محصوره و غير محصوره آنست كه شبهه غير محصوره بعض موارد ملازم است با مانعى كه منع از فعليت معلوم مى نمايد با آنكه شبهه غير محصوره از تمام جهات فعلى است مگر از جهت غير محصوره اين كلام رد است بر قول مرحوم شيخ انصارى كه نسبت به ايشان داده اند كه علم اجمالى در شبهات غير محصوره منجز نيست

مصنف جواب مى دهد تفاوت از جهت علم كه اطراف آن محصوره باشد يا غير محصوره در تنجيز حكم نمى باشد فرقى كه مى باشد آنست كه در معلوم مانعى است نه در علم پس در جائي كه علم اجمالى دارد مكلف بتكليف بعث مولى نحو فعل در اوامر و زجر مولى از آن فعل در نواهي يكسان است چه آنكه اطراف علم اجمالى كثرت باشد يا نباشد.

و حاصل آنكه اختلاف اطراف علم اجمالى در شبهه محصوره سبب نمى شود تفاوتى در علم اجمالى پيدا شود بلكه در هر دو يكسان است و اگر تفاوتى باشد از ناحيه معلوم است نه از ناحيه علم در جائي كه غير محصور باشد مانعى از طرف معلوم مى باشد

ص: ۱۲۶

و قد عرفت آنفا انه لا تفاوت بين التفصيلي و الاجمالي في ذلك ما لم يكن تفاوت في طرف المعلوم ايضا فتأمل تعرف.

و قد انقدح انه لا وجه لاحتمال عدم وجوب الموافقه القطعيه مع حرمة مخالفتها ضروره ان التكليف المعلوم اجمالا لو كان فعليا لوجب موافقته قطعا و الا- لم يحرم مخالفته كذلك ايضا و منه ظهر انه لو لم يعلم فعليه التكليف مع العلم به اجمالا اما من جهه عدم الابتلاء ببعض اطرافه او من جهه الاضطرار الى بعضها معينا او مرددا او من جهه تعلقه بموضوع

* شرح:

و آنکه فعلیت ندارد تمام اطراف علم اجمالی چه متعلق آن بعث در فعل باشد یا زجر از فعل و اختلافی پیدا نمی کند علم اجمالی باختلاف اطراف خود قله و کثره در تنجیز و عدم آن مادامی که اختلاف در معلوم نباشد و آنکه مانع از فعلیت آن پیدا شود

حاصل اشکال مصنف بر مرحوم شیخ آنست که اگر اطراف علم اجمالی و حکم واقعی فعلی باشد لازم است احتیاط چه شبهه محصوره باشد و چه غیر محصوره و اگر فعلی نباشد لازم نیست احتیاط چه محصوره و چه غیر محصوره- مخفی نماند قول مصنف از ثم الظاهر الی هنا نصف عبارات تکرار و تأکید است اگر دو ثلث آن نباشد فتدبر فیها جيدا.

قوله و قد عرفت آنفا الخ.

قبلا- ما بیان کردیم که علم حجیت ذاتی دارد و فرق بین علم اجمالی و تفصیلی نیست در تنجیز و عدم آن مادامی که مانع از طرف معلوم نباشد فتأمل تعرف مخفی نماند حق با مرحوم شیخ انصاری است در مورد، چون مادامی که حکم واقعی معلوم فعلیت پیدا نکند نظیر شبهه غیر محصوره و غیره علم اجمالی اثری ندارد کما لا یخفی

قوله. و قد انقدح انه لا وجه الخ.

از بیان سابق ظاهر شد که وجهی ندارد برای احتمال عدم موافقت قطعیه یعنی

ص: ۱۲۷

يقطع بتحقيقه اجمالاً في هذا الشهر كايام حيض المستحاضه مثلاً لما وجب موافقته بل جاز مخالفته و انه لو علم فعليته و لو كان بين اطراف تدريجيه لكان منجز او وجب موافقته فان التدرج لا- يمنع عن الفعلية ضروره انه كما يصح التكليف بامر حالي كذلك يصح بامر استقبالي كالحج في الموسم للمستطيع فافهم.

* شرح:

در اطراف شبهه غير محصوره و لو مخالفت آن حرام است و صحيح نيست ولي موافقت قطعيه لازم نيست كما آنکه نسبت بمرحوم شيخ و غيره داده اند بجهت آنکه ضروري است که تکلیفی که معلوم است اجمالاً اگر فعلی باشد من جميع الجهات يعنى اراده و كراهه مولى فعلی باشد واجب است موافقت آن تكليف قطعاً و حرام است مخالفت آن.

و حاصل آنکه اگر تکلیف ثابت شد و فعلی شد همچنانی که مخالفت آن حرام است موافقت قطعی آن لازم است و از این بیان ظاهر شد که اگر فعلی نباشد تکلیف فعلی نبودن تکلیف یا از جهت عدم ابتلاء مکلف ببعض اطراف آن مثل آنکه یکی از دو ظرف نجس است یکی از آنها محل ابتلائی مکلف است و دیگری در شهر دیگر که محل ابتلائی آن نیست و همچنین اگر بعض اطراف علم اجمالی مکلف اضطرار بارتکاب آن دارد مثل آنکه یکی از آن ظرفها را لازم است آب آن را بیاشامد و الا تلف می شود چه اضطرار آن معین باشد ببعض ظروف یا مردد باشد و یا از جهت دیگر تکلیف فعلی نباشد مثل آنکه یقین دارد بتحقیق تکلیف اجمالاً در این شهر مثل ایام حیض مستحاضه که نمی داند ایام حیض آن اول شهر است یا وسط شهر و یا آخر شهر و دلیل بر تعیین یکی از این ها نداشته باشد در این موارد مذکوره واجب نیست موافقت قطعیه اطراف علم اجمالی بلکه جائز است مخالفت آن.

و اما اگر علم به فعلیت تکلیف پیدا کرد و لو آن تکلیف بین اطراف و افراد تدريجيه

ص: ۱۲۸

تنبيهات:الاول ان الاضطرار كما يكون مانعا عن العلم بفعليه التكليف لو كان الى واحد معين كذلك يكون مانعا لو كان الى غير معين ضروره انه مطلقا موجب لجواز ارتكاب احد الاطراف او تركه تعيينا او تخيرا و هو ينافى العلم بحرمه المعلوم او بوجوبه بينها فعلا.

* شرح:

باشد مثل حیض که بیان شد در این مواردی که علم به فعلیت تکلیف دارد تکلیف منجز است بر آن و واجب است موافقت قطعیه تکلیف بجهت آنکه بتدریج و واقع شدن تکلیف در بین ایام منع از فعلیت نمی کند و بعد از این که تکلیف فعلی شد لازم است موافقت قطعیه آن تکلیف چون ضروری است همچنانی که صحیح است تکلیف بامر فعلی حالی صحیح است تکلیف بامر استقبالی مثل حج در موقع خودش برای کسی که فعلا مستطیع می باشد و یا کسی که نذر کرده است روزه بگیرد یا امروز یا فردا را در این موارد لازم است موافقت قطعیه و احتیاط چون اشتغال یقینی براءت یقینی لازم دارد نه احتمالی فافهم.

قوله:تنبيهات الاول ان الاضطرار الخ.

تنبيهاتی است متعلق است بعلم اجمالی و براءت در اطراف آن.اول از آن تنبيهات آنست که اضطرار به یکی از افراد علم اجمالی مانع است از علم به فعلیت تکلیف اگر اضطرار بفرد معین از افراد علم اجمالی باشد مثل آنکه یکی از دو انائین نجس است و مکلف اضطرار بفرد معین از آنها پیدا کرد که اگر از آن آب مثلا- نیاشامد تلف می شود اضطرار بفرد معین از افراد علم اجمالی تکلیف برداشته می شود و در باقی افراد براءت است.

و اما اضطرار بفرد غیر معین آیا براءت در باقی می باشد یا نه این مسئله را نسبت بمرحوم شیخ داده اند افراد باقیمانده از اضطرار لازم است احتیاط ولی مصنف می فرماید اضطرار مطلقا مانع است از فعلیت تکلیف پس جایز است ارتکاب باقیمانده

ص: ۱۲۹

و كذلك لا فرق بين ان يكون الاضطرار كذلك سابقا على حدوث العلم او لاحقا و ذلك لان التكليف المعلوم بينها من الاول الامر كان محذورا بعدم عروض الاضطرار الى متعلقه فلو عرض على بعض اطرافه لما كان التكليف به معلوما لاحتمال ان يكون هو المضطر اليه فيما كان الاضطرار الى المعين او يكون هو المختار فيما كان الى بعض الاطراف بلا تعيين.

* شرح:

از حرام و ترك باقیمانده از واجب چه تعییننا باشد اضطرار و چه تخیرا و این اضطرار منافات دارد علم به حرمت معلوم در محرمات و علم بوجوب معلوم در واجبات و اضطرار به هر قسمی واقع شود منافی علم اجمالی است چه افراد آن واجب باشد یا حرام.

اضطرار چهار قسم می شود در اطراف علم اجمالی قبل از علم و بعد از آن

قوله: و كذلك لا فرق بين ان يكون الخ.

مخفی نماند اضطرار چهار صورت دارد یا بفرد معین است یا بفرد غیر معین و هر کدام از این ها یا قبل از علم است بتکلیف یا بعد از علم بتکلیف اضطرار پیدا می شود مصنف می فرماید در اینکه اضطرار موجب رفع تکلیف می شود فرقی ندارد بین آنکه سابق بر حدوث علم باشد یا لاحق باشد بجهت آنکه تکلیف بعلم اجمالی در بین افراد چه واجب باشد و چه حرام از اول بحدود و مقید است در واقع به اینکه اضطرار عارض تکلیف نباشد متعلق آن و اگر بعض افراد متعلق علم اجمالی اضطرار بر آن واقع شد تکلیف معلوم از بین می رود چون احتمال می رود آن فردی را که مکلف اضطرار به آن دارد واقعا همان حرام واقعی باشد یا واجب واقعی و افراد دیگر شبهه بدوی می شوند و حاصل آنکه ادله اضطرار و عسر و حرج چون احکام واقعی را تقیید می کنند در این مواردی که اضطرار به یکی از افراد چه معین و چه غیر معین پیدا شود چون از اول تقیید واقعی دارد احکام واقعی مقید می شوند مثل آنکه عامی پیدا شود اکرم العلماء و بعدا خاص دیگری مثل لا تکرّم الفساق منهم که در اینجا بلا اشکال عام تخصیص

ص: ۱۳۰

لا- يقال الاضطرار الى بعض الاطراف ليس الا- كفقدها فكم لا اشكال في لزوم رعايه الاحتياط في الباقي مع الفقدان كذلك لا ينبغي الاشكال في لزوم رعايته مع الاضطرار فيجب الاجتناب عن الباقي او ارتكابه خوفا عن عهده ما تنجز عليه قبل عروضة.

فانه يقال حيث ان فقد المكلف به ليس من حدود التكليف به و قيوده

* شرح:

می خورد چه مخصص قبل از علم بعام باشد و چه بعد از علم بعام.

قوله: لا يقال الاضطرار الى بعض الاطراف الخ.

اشكال شده است در مطلب ما به اينكه اضطرار ببعض افراد علم اجمالی چه متعلق علم اجمالی حرام باشد يا واجب اين اضطرار مثل آنكه بعض افراد مفقود می شود نظير آنكه دو كاسه ای كه یکی از آنها نجس است یکی از آنها ريخته شود يا مثل آنكه بعض اطراف از محل ابتلاء خارج شود يا آنكه بعض افراد را امثال نمود مكلف مثل آنكه علم اجمالی داشت كه قبله یکی از دو طرف است و يك طرف را نماز خواند در اين موارد مذكوره اشكالی نیست كه لازم است رعايت احتياط در اطراف علم اجمالی باقیمانده.

همچنانی كه در اين موارد لازم است احتياط همچنين لازم است احتياط در باقیمانده افراد علم اجمالی بعد از اضطرار پس واجب است اجتناب از باقیمانده در شبهه تحريميه و اجتناب ارتكاب آن در شبهه وجوبيه در تمام موارد مذكوره و احتياط در اين موارد بجهت آنست كه ذمه مكلف مشغول شده است بتكليف قبل از آنی كه موارد مذكوره عارض شود و اشتغال يقيني براءت يقيني می خواهد.

قوله: فانه يقال حيث ان الخ.

جواب آنكه فقد مكلف به يعنى بقاى موضوع در هر حكمی از قيود و از

ص: ۱۳۱

كان التكليف المتعلق به مطلقا فاذا اشتغلت الذمه به كان قضيه الاشتغال به يقينا الفراغ عنه كذلك و هذا بخلاف الاضطرار الى تركه فانه من حدود التكليف به و قيوده و لا- يكون الاشتغال به من الاول الا- مقيدا بعدم عروضه فلا- يقين باشتغال الذمه بالتكليف به الا الى هذا الحد فلا يجب رعايته فيما بعده و لا يكون الا من باب الاحتياط في الشبهه البدويه فافهم و تأمل فانه دقيق جدا.

* شرح:

حدود تكليف نمی باشد بلکه تکلیف مطلق است و وجود موضوع شرط عقلی در هر حکمی می باشد چون حکم عرضی است که بدون موضوع ممکن نیست تحقق پیدا کند پس زمانی که مشغول شد ذمه مکلف بتکلیف در موارد مذکوره اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد و در موارد مذکوره لازم است احتیاط در باقیمانده از طرف علم اجمالی.

و این بیانی که ذکر شد بخلاف اضطرار بترك بعضی افراد علم اجمالی است چون اضطرار بهر تکلیفی چه واجب باشند و چه حرام از قیود تکلیف است و از حدود آن می باشد و تکالیف واقعیه از اول مقید می باشد که اضطرار عارض بر آنها نشود و ادله اضطرار حکومت واقعی دارند بر احکام واقعیه و اجماع مسلم در ادله اضطرار و آیات و اخبار زیاد می باشد در این باب.

من جمله قوله تعالى لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَ قوله عليه السلام ما من شيء الا و قد احله الله لمن اضطر اليه و اخبار در این موارد زیاد است و مشهور است عند الضرورات تبيح المحظورات و حکم عقل در این موارد ایضا جایز می داند ارتکاب اقل القبيحین را پس در این موارد که اضطرار ببعض افراد پیدا می شود چه فرد معین و چه فرد غیر معین اشتغال بدمه یقینا مکلف ندارد پس واجب نیست رعایت

ص: ۱۳۲

الثانی انه لما كان النهی عن الشیء انما هو لاجل ان یصیر داعیا للمکلف نحو ترکه لو لم یکن له داع آخر و لا یکاد یكون ذلك الا- فیما یمکن عاده ابتلاؤه به و اما ما لا ابتلاء به بحسبها فلیس للنهی عنه موقع اصلا ضروره انه بلا فائده و لا طائل بل یكون من قبیل طلب الحاصل کان الابتلاء بجمیع

* شرح:

افراد باقی مانده علم اجمالی بعد از اضطرار و احتیاط در آنها واجب نیست مگر من باب احتیاط در شبهه بدویه که احتیاط در آن مستحب است فافهم و تأمل فانه دقیق جدا.

مخفی نماند بعضی از اعلام نقل نموده اند که مصنف عدول کرده است در این مسئله و در هامش ملترم شده است ببقاء تنجیز علم اجمالی در غیر طرفی که اضطرار بآن دارد و آنکه باقیمانده اطراف علم اجمالی لازم است احتیاط بدلیل آنکه علم اجمالی از اول امر متعلق است به یکی از دو تکلیف که آن تکلیف مردد است بین قصیر و طویل.

نظیر آنکه علم اجمالی دارد بوجوب جلوس در مسجد بمقدار دو ساعت یا جلوس در صحن بمقدار چهار ساعت و علم اجمالی در این موارد موجب تنجیز دو طرف آن می شود و بسقوط تکلیف قصیر که جلوس در دو ساعت در مسجد باشد جلوس چهار ساعت در صحن ساقط نمی شود پس لازم است احتیاط در اطراف علم اجمالی باقیمانده علاوه بر اینکه شک در تکلیف افرادی که غیر اضطرار به آنها می باشد همان شک اول است قبل از اضطرار که اصل در آنها جاری نمی شود و شک حادثی نیست پس مؤمن از عقاب در ارتکاب آنها مکلف ندارد و واجب است اجتناب از آنها فافهم و تأمل تا آنکه بدانی حق با کدام طرف است براءت یا احتیاط کما لا یخفی

قوله:الثانی انه لما كان النهی عن الشیء الخ.

تنبیه دوم: آن است که نهی از شیء از طرف شارع که می رسد به طوری باید

ص: ۱۳۳

الاطراف مما لا بد منه في تأثير العلم فانه بدونه لا علم بتكليف فعلى لاحتمال تعلق الخطاب بما لا ابتلاء به.

و منه قد انقدح ان الملاك في الابتلاء المصحح لفعليه الزجر و انقدح طلب تركه في نفس المولى فعلا هو ما اذا صح انقدح الداعي الى فعله في نفس العبد مع اطلاعه على ما هو عليه من الحال.

* شرح:

باشد که اگر آن نهی نباشد مکلف داعی بر آن فعل داشته باشد و اگر داعی بر آن فعل نداشته باشد عاده مثل مواردی که محل ابتلاء مکلف نیست مثلا اگر دو ظرفی یکی از آنها نجس است یکی از آنها محل ابتلاء مکلف است که در اصفهان است مثلا و دیگری در طهران که محل ابتلاء آن نمی باشد در این موارد نهی در این دو مورد صحیح نیست و ضروری است که نهی در این موارد فائده ای ندارد بلکه از قبیل طلب حاصل می باشد قوله کان ابتلاء جواب لما کان النهی می باشد پس در اطراف علم اجمالی لازم است تمام اطراف محل ابتلاء مکلف باشد عاده تا علم در آنها تأثیر تنجیز داشته باشد و اگر بعض اطراف محل ابتلاء نباشد علم بتکلیف فعل مکلف ندارد بجهت آنکه احتمال می رود آن فردی را که محل ابتلاء مکلف نمی باشد تکلیف واقعی در آن محل باشد.

قوله: و منه قد انقدح الخ.

و از بیان ما ظاهر شد ملاک در ابتلاء فعلیت تکلیف می باشد و ظاهر شد طلب ترک آن نهی در نفس مولى آنست که اگر صحیح باشد داعی بآن فعل در نفس عبد عاده در این موارد تکلیف صحیح است که با اطلاع عبد بر آن تکلیف در این حال.

و حاصل قول مصنف آنست که فعلیت تکلیف در جائی است که مکلف عاده اراده ترک در واجبات و اراده فعل در محرمات داشته باشد و اگر اراده ندارد و عاده محل ابتلاء آن نباشد تکلیف ساقط است.

ص: ۱۳۴

و لو شك في ذلك كان المرجع هو البراءة لعدم القطع بالاشتغال لا اطلاق الخطاب ضروره انه لا مجال للتشبه به الا فيما اذا شك في التقييد بشيء بعد الفراغ عن صحه الاطلاق بدونه لا فيما شك في اعتباره في صحه تامل لعلك تعرف إن شاء الله تعالى.

* شرح:

مخفی نماند این بیان مصنف در مقام فعلیت تکلیف و عدم آن صحیح نیست بلکه زیادی از موارد نواهی شرعیه مکلفین اراده فعل آن را ندارند یا دائما و یا غالبا مثل نکاح امهات و اکل لحوم انسان و قاذورات و نجاسات و نحو این ها با آنکه نواهی شرعیه در این موارد مسلم است و لو بدون نهی مکلفین ترک آنها را می نمایند یا غالبا و یا دائما.

پس ملاک برای فعلیت تکلیف و عدم فعلیت اختیار و قدرت عقلیه است بر فعل که اگر قدرت عقلی و اختیار مکلف بر فعل و ترک آن دارد آن موارد تکلیف فعلی است و لو اراده فعلی مکلف در موارد مذکوره ندارد و اشکال بر اینکه این موارد مذکوره نهی بی فایده است و تحصیل حاصل است چون مکلف اراده فعل آن را ندارد.

جواب آنکه در تمام تکالیف شرعیه غرض از آن تکالیف تکمیل نفوس بشریت است که داعی بر فعل یا بر ترک پیدا کند در اوامر و نواهی تا آنکه حاصل شود برای او تقرب الی المولی و در این موارد مذکوره اراده ترک می کند برای قرب الی الله پس ملاک در فعلیت تکلیف و عدم آن قدرت عقلی و اختیار می باشد نه ابتلاء و غیر ابتلاء بلکه تکالیف عرفیه غیر تکالیف شرعیه همین جهت ابتلاء و غیر ابتلاء را ملاک قرار می دهند چون فقط متعلق تکلیف فعل یا ترک آن غرض می باشد نه تکمیل نفوس.

قوله و لو شك في ذلك كان المرجع هو البراءة الخ.

اگر مکلف شك در این داشته باشد که آیا مورد محل ابتلاء می باشد یا نه

ص: ۱۳۵

الثالث انه قد عرفت انه مع فعلیه التکلیف المعلوم لا- تفاوت بین ان یکون اطرافه محصوره و أن تكون غیر محصوره نعم ربما یکون کثره الا-اطراف فی مورد موجبہ لعسر موافقتہ القطعیہ باجتناہ کلها او ارتکابه او ضرر فیها او غیرهما مما لا یکون معه التکلیف فعلیا بعثا او زجرا فعلا.

* شرح:

در این موارد مصنف می فرماید براءت است چون قطع باشتغال ندارد بلکه شک در آن براءت است نه آنکه در این موارد رجوع به اطلاقات خطاب شود چه اطلاق لفظی و چه اطلاق مقامی بجهت آنکه ضروری است مجالی برای تمسک باطلاق نیست مگر در جائی که شک در تقیید باشد بعد از فراغ از صحت اطلاق یعنی شک در تقیید و تمسک باطلاق در جائی است که مقام ثبوت در اطلاق ثابت باشد و در جائی که شک در مقام ثبوت می باشد و آنکه آیا ممکن است تکلیف یا نه مثل موارد ابتلاء و غیر ابتلاء در این موارد شک در تکلیف است و براءت نه تمسک باطلاق تأمل لعلک تعرف إن شاء الله تعالی.

مخفی نماند مجرد شک در مقام ثبوت است از اطلاق در مقام اثبات برداشته نمی شود مادامی که قطع بخلاف نباشد چون بنای عقلاء بر حجیت ظواهر کلام مولی می باشد مادامی که قرینه عقلیه یا نقلیه قطعی برخلاف آن نباشد مثلا اگر مولی امر کرد اکرم کل عالم و احتمال داده شود که در اکرام عالم فاسق مفسده ای است که موجب عدم امر مولی باشد بمجرد این احتمال که شک در مقام ثبوت است رفع ید از حجیت ظاهر کلام مولی نمی شود در مقام اثبات مادامی که قطع بخلاف نباشد و از این بیان ظاهر شد که شک در ابتلاء و عدم آن رجوع باطلاقات می شود نه رجوع به براءت کما آنکه مصنف بیان نمود.

قوله:الثالث انه قد عرفت انه الخ.

تنبيه سوم: آن است که قبلا- بیان شد با فعلیت تکلیف معلوم بالاجمال و اطراف علم اجمالی تفاوت و فرقی نیست بین آنکه اطراف علم اجمالی محصوره باشد

ص: ۱۳۶

و ليس بموجه لذلك في غيره كما ان نفسها ربما تكون موجه لذلك و لو كانت قليله في مورد آخر فلا بد من ملاحظه ذاك الموجب لرفع فعليه التكليف المعلوم بالاجمال انه يكون او لا- يكون في هذا المورد او يكون مع كثره اطرافه و ملاحظه انه مع آيه مرتبه من كثرتها كما لا يخفى.

* شرح:

يا غير محصوره بله بعض موارد اطراف علم اجمالی موجب می شود عسر و حرج باشد برای مکلف در موافقت قطعی که از تمام اطراف اجتناب کند در محرمات یا ارتکاب و آوردن تمام اطراف در شبهه و جویبه یا ضرری برای مکلف است یا غیر آنها مثل آنکه محل ابتلاء نباشد در این موارد مذکوره تکلیف چه در واجبات باشد و چه در محرمات فعلی نیست چون ادله عسر و حرج و ضرر و امثال آن حکومت بر احکام واقعی دارند و تکلیف فعلی برداشته می شود و از بیان ما ظاهر شد که اطراف غیر محصوره در علم اجمالی در جایی است که تکلیف موجب عسر و حرج و ضرر و امثال آن باشد و در غیر این موارد اطراف شبهه محصوره است و لازم است عمل در آن.

قوله: و ليس بموجه لذلك الخ.

یعنی تکلیف در اطراف علم اجمالی اگر موجب عسر و حرج و ضرر نباشد در آن موارد تکلیف ساقط نیست و لازم است احتیاط کما آنکه نفس موافقت قطعی بعض موارد موجب عسر و حرج است و لو اطراف علم اجمالی قلیل و شبهه محصوره باشد مثل آنکه یکی از بقالهای شهر که پنجاه عدد می باشند دستگاه آن نجس می باشد اجتناب از تمام این ها در جایی که مکلف احتیاج به آنها دارد موجب عسر و حرج است و لو شبهه محصوره باشد پس در هر موردی لازم است ملاحظه شود که رفع فعلیت تکلیف است به واسطه عسر و حرج یا نه و آن مورد از کدام فردین است آیا از موارد شبهه محصوره است یا غیر محصوره و ملاحظه شود که آن مورد

ص: ۱۳۷

و لو شك في عروض الموجب فالمتبع هو اطلاق دليل التكليف لو كان و الا فالبراءه لاجل الشك في التكليف الفعلی هذا هو حق القول في المقام و ما قيل في ضبط المحصور و غيره لا يخلو من الجزاف.

الرابع انه انما يجب عقلا رعايه الاحتياط في خصوص الاطراف مما

* شرح:

به مرتبه غير محصوره رسیده است به واسطه كثره افراد يا نرسیده است كما لا يخفى.

قوله: و لو شك في عروض الموجب الخ.

اگر در موردی شك شود كه آیا این مورد به واسطه كثره افراد آیا بحد عسر و حرج رسیده است یا نه در این موارد متبع اطلاق دليل تكليف است و رجوع باطلاق می شود و شك در تكليف به واسطه اطلاق اثبات تكليف می شود و لازم است احتیاط اگر در مقام اطلاق لفظی یا اطلاق مقامی و حالی باشد و اگر اطلاق نباشد شك در تكليف است مثل آنكه دليل اجماع است و یا اجمال آن باشد رجوع به براءت می شود.

و این معنائی كه برای شبهه غير محصوره نمودیم و آنكه هر موردی كه عمل بتكليف به واسطه كثره اطراف موجب عسر و حرج شود آن مورد تكليف برداشته می شود و لو شبهه محصوره باشد كما آنكه قبلا ذكر نمودیم و هر موردی كه تكليف و امتثال در آن موجب عسر و حرج نباشد آن شبهه محصوره است و لو اطراف آن كثیر باشد از بیان ما ظاهر شد آنچه در تعریف شبهه محصوره و غير محصوره ضبط و بیان شده است خالی از جزاف و اشكال نیست كما آنكه بعضی از اعلام نقل نموده اند در معنای شبهه غير محصوره اقوال خمس را كه هر کدام از آنها اشكالی دارد فراجع المطولات.

ملاقی شبهه محصوره موجب اجتناب است یا نه

قوله:الرابع انه انما يجب عقلا الخ.

در این تنبیه چهارم ذكر می شود كه در ملاقی شبهه محصوره مثل آنكه یکی از

ص: ۱۳۸

یتوقف علی اجتنابه او ارتکابه حصول العلم باتیان الواجب او ترک الحرام المعلومین فی البین دون غیرها.

و ان کان حاله حال بعضها فی کونه محکوما بحکم واقعا.

* شرح:

انائین نجس باشد و شیء دیگری ملاقات با یکی از آنها نباشد آیا شیء سوم لازم است اجتناب از آن یا نه مخفی نماند اگر در حین ملاقات اثری از یکی از طرفین به شیء سوم بنماید مثل آنکه دست شما خشک بود و حین ملاقات تر شد به یکی از دو ظرف بلا- اشکال لازم است اجتناب از دست و مثل آن است که یکی از دو ظرف را دو قسمت کنید کما آنکه شیء سوم و چهارم اگر ملاقات تمام اطراف شبیه را نمودند لازم است اجتناب چون علم اجمالی دیگری پیدا می شود از ملاقات تمام اطراف فافهم.

مصنف می فرماید واجب است عقلا رعایت احتیاط در خصوص اطراف شبیه محصوره از مواردی که توقف دارد اجتناب از اطراف علم اجمالی بترک حرامی که معلوم است واقعا در بین و همچنین لازم است ارتکاب و آوردن اطراف علم اجمالی در جایی که شبیه محصوره واجب باشد مثل آنکه دو لباس یکی از آنها نجس است لازم است احتیاط و عمل به دو نماز تا آنکه علم حاصل شود که نماز در لباس طاهر واقعا امثال شده است در این موارد لازم است اجتناب و ارتکاب بدون غیر این ها.

قوله: و ان کان حاله حال بعضها الخ.

یعنی اگرچه فرد سوم حال آن حال یکی از افراد شبیه محصوره است واقعا یعنی اگر آن فرد سوم واقعا ملاقات با نجس کرده است واقعا نجس است و اگر ملاقات با طاهر نموده واقعا طاهر است ولی باین حال اجتناب از آن فردی که ملاقات نموده است لازم نیست.

ص: ۱۳۹

و منه ینقدح الحال فی مسئله ملاقات شیء مع احد اطراف النجس المعلوم بالاجمال و انه تاره یجب الاجتناب عن دون ملاقیه فیما کانت الملاقاه بعد العلم اجمالا- بالنجس بینها فانه اذا اجتنب عنه و طرفه اجتنب عن النجس فی البین قطعا و لو لم یجتنب عما یلاقیه فانه علی تقدیر نجاسته لنجاسته کان فردا آخر من النجس قد شک فی وجوده کشیء آخر شک فی نجاسته بسبب آخر.

* شرح:

اقسام ملاقی شبهه محصوره قبل از علم و بعد از علم

قوله و منه ینقدح الحال الخ از بیان ما ظاهر می شود حال در مسئله ملاقات شیء با یکی از اطراف نجس معلوم بالاجمال در شبهه محصوره و آنکه بعض موارد لازم است اجتناب از اطراف شبهه محصوره بدون فرد سومی که ملاقات نموده است یکی از آن افراد را بعد از علم اجمالی به نجاست یکی از آنها.

مخفی نماند مسئله ملاقات اقسامی دارد قسم اول آنکه علم اجمالی حاصل است در اطراف شبهه محصوره و ملاقات فرد سوم بعد از علم اجمالی می باشد.

در این مورد مصنف می فرماید فرد دیگری که ملاقات آن یکی از افراد را بعد از علم اجمالی می باشد لازم نیست اجتناب از آن بلکه زمانی که مکلف اجتناب کرد از آن فرد شبهه محصوره و طرف دیگرش که فرد آخر باشد اجتناب کرده است از نجسی که در بین واقعا بود قطعا و لو اجتناب از فرد سومی که ملاقات نموده است ننماید بجهت آنکه فرد دیگری ملاقات کرده است بنا بر تقدیر آنکه ملاقات نجسی را نموده باشد آن فرد سوم آخری می باشد از نجس که در این حال شک در نجاست آن می باشد مثل شیء آخری می باشد که شک در نجاست آن باشد بسبب دیگری و هر موردی که شک در نجاست شود چه این مورد باشد و چه مورد دیگر استصحاب طهارت یا قاعده طهارت است کما لا یخفی.

وجه دیگری برای عدم اجتناب از شیء سوم آنکه در هر شیء که متنجس

و منه ظهر انه لا- مجال لتوهم ان قضيه تنجز الاجتناب عن المعلوم هو الاجتناب عنه ايضا ضروره ان العلم به انما يوجب تنجز الاجتناب عنه لا تنجز الاجتناب عن فرد آخر لم يعلم حدوثه و ان احتمال.

* شرح:

می شود به یکی از نجاسات لازم است علم بملاقات و علم به آنکه ملاقات نجس را نموده است و در مورد علم بملاقات حاصل است ولی علم بنجس معلوم نیست پس شک در نجاست است و مورد با استصحاب طهارت و یا قاعده طهارت می باشد.

وجوه ثلاثه در سرایت نجس بمتنجس و حق در آن

قوله: و منه ظهر انه لا- مجال الخ اشكال شده است در مورد به اینکه شیء سوم لازم است اجتناب از آن مثل اطراف شبهه محصوره که لازم است اجتناب بجهت آنکه بعد از ملاقات شیء سوم علم اجمالی دیگری حاصل می شود که لازم است اجتناب از اطراف آنکه یکی از اطراف آن شیء سوم می باشد و جهت دیگر آنکه نجاستی که در یکی از اطراف شبهه محصوره می باشد به واسطه ملاقات یکی از اطراف توسعه پیدا کرد و مثل آنست که یکی از دو طرف را دو قسمت کنند از این جهت لازم است اجتناب از شیء سوم که ملاقات یکی از اطراف را نموده و این قول را نسبت باین زهره رحمه الله علیه داده اند.

مخفی نماند شیء که متنجس می شود به واسطه نجس سه وجه در آن گفته شده.

اول آنکه متنجس به نجاست آن حکم مستقلی است که شارع مقدس جعل نموده در حین ملاقات مثل جعل نجاست کلب و خنزیر و غیره.

دوم آنکه سرایت نجس بمتنجس است کما آنکه عرف و کلمات فقهاء ظهور در آن دارد و حاصل آنکه نجاست متنجس در طول نجس است نه در عرض آن نظیر سبب و مسبب.

سوم آنکه توسعه در نجاست است و آنکه ملاقات با نجس توسعه آن می باشد و مفصل احکام آنها در فقه است.

ص: ۱۴۱

و اخرى يجب الاجتناب عما لاقاه دونه فيما لو علم اجمالا نجاسته او نجاسته شىء آخر ثم حدث العلم الملاقاه و العلم بنجاسته الملاقى او ذاك الشىء ايضا فان حال الملاقى فى هذه الصوره بعينها حال ما لاقاه فى الصوره السابقه فى عدم كونه طرفا للعلم الاجمالى و انه فرد آخر على تقدير نجاسته واقعا غير معلوم النجاسته اصلا لا اجمالا و لا تفصيلا.

* شرح:

جواب آنکه گذشت و اینکه در اطراف شبهه محصوره به واسطه تعارض اصول در تمام اطراف ساقط می شوند آنها و اما شىء سوم چون معارضی ندارد از این جهت استصحاب طهارت یا قاعده طهارت محکم است و لازم نیست اجتناب از آن و از این جهت مصنف می فرماید ضروری است که علم به نجسی که در یکی از انائین می باشد موجب تنجیز اطراف خود می باشد نه تنجیز از فرد آخری که علم بحدوث آن نداریم و لو احتمال نجاست داده می شود کما لا یخفى.

قوله: و اخرى يجب الاجتناب عما لاقاه الخ.

کلام سابق در جائی بود که اول علم اجمالی در شبهه محصوره به نجاست یکی از آنها حاصل بود و بعدا ملاقات حاصل شد این قسم دوم آنست که دو علم اجمالی در افراد می باشد در این مورد مصنف می فرماید واجب است اجتناب از آن فردی که ملاقات با نجس کرده است بدون آن فرد ملاقاتی بالفتح و آن فردی است که در اطراف علم اجمالی می باشد در جائی که علم اجمالی پیدا شود به نجاست شىء یا نجاست شىء آخر این یک علم اجمالی بعد از علم اجمالی اول علم بملاقات پیدا شود و علم دیگر به نجاست ملاقی که فرد سوم می باشد یا آن شىء می باشد مثال آن علم پیدا شد برای مکلف در روز شنبه به نجاست لباس یا ظرف کبیر بعد از آن در روز یکشنبه علم پیدا کرد به نجاست یکی از دو ظرف که یکی از آن ظرفها همان ظرف کبیر است و دیگری ظرف صغیر این علم دومی در روز یکشنبه علم پیدا کرد بملاقات نمودن آن لباس

ص: ۱۴۲

* شرح:

با ظرف صغیر در روز جمعه در این موارد ظرف صغیر شک در نجاست می باشد و مانعی بر جوع باصل در آن نمی باشد. و علت شک در نجاست آن آنست که علم اجمالی دوم منحل می شود بعلم اجمالی اول و ظرف صغیر شبهه بدوی می شود و در تنجیز اطراف علم اجمالی شرط است که بعض اطراف آن قبلا منجز نباشد.

مثل آنکه اگر ما علم پیدا کنیم ظرف زید بخصوصه نجس است و بعد از آن علم اجمالی پیدا کردیم که یک قطره نجس افتاد یا در ظرف زید یا در ظرف دیگر و علم اجمالی بعد چون قبلا یک فرد آن منجز بوده که ظرف زید باشد از این جهت منجز نیست و منحل می شود و فرد دیگر شبهه بدوی می باشد و ما نحن فیه همین طور است علم اجمالی دوم منحل می شود بعلم اجمالی اول و لازم است اجتناب از ظرف کبیر و لباسی که محتمل نجاست است چون فرد علم اجمالی است و ظرف صغیر شبهه بدویه است.

از این جهت مصنف می فرماید حال ملاقی بالفتح در این صورت بعینها حال آن فرد سومی را دارد که در صورت سابقه گذشت و آنکه این فرد طرف علم اجمالی نمی باشد و بلکه فرد آخری است که اگر واقعا نجس باشد نجاست آن معلوم نیست برای مکلف نه اجمالا معلوم است و نه تفصیلا کما آنکه بیان نمودم.

مخفی نماند آنچه که معتبر است در علم زمان معلوم باید حساب شود نه زمان حدوث و در مثال مذکور اگرچه علم اجمالی اول حدوث آن مقدم است بر علم اجمالی دوم ولی علم اجمالی دوم چون زمان آن مقدم است که روز جمعه باشد بر روز شنبه از این جهت علم اجمالی اول منحل بعلم اجمالی دوم می شود بعکس قول مصنف یعنی علم اجمالی به نجاست لباس یا اناء کبیر منحل بظرفین که یکی از آنها صغیر و دیگری کبیر است می شود از این جهت شک در نجاست لباس شک حادثی

و کذا لو علم بالملاقات ثم حدث العلم الاجمالي و لكن كان الملاقی خارجا عن محل الابتلاء فی حال حدوثه و صار مبتلی به بعده.

* شرح:

می باشد زائد بر معلوم بالاجمال و رجوع باصل می شود مثلا اگر علم اجمالی پیدا شد به یکی از دو ظرف کبیر و یا صغیر در روز جمعه و بعد از آن علم به نجاست ظرف کبیر یا ظرف دیگری پیدا شد در روز پنجشنبه علم اول که جمعه باشد منحل بعلم دوم می شود یعنی ظرف کبیر در علم دوم چون منجز بود به واسطه علم اجمالی اول منجز نمی شود همچنانی که قبلا مثل آن گذشت پس ظرف صغیر خارج می شود از علم اجمالی و حال ملاقات لباس حال ظرف صغیر دارد که خارج می شود از علم اجمالی کما لا یخفی.

قوله و کذا لو علم بالملاقات ثم حدث الخ.

قسم سوم اطراف علم اجمالی در جائی است که اولاً علم بملاقات یکی از افراد حاصل شود بعد از ملاقات علم اجمالی حاصل شود یکی از آنها نجس بود است و لکن حین حدوث علم اجمالی یکی از اطراف علم اجمالی خارج شود از محل ابتلاء مکلف و بعد از خارج شدن مورد ابتلاء مکلف شود که در این حال لازم است احتیاط از یک فرد مانده علم اجمالی و فرد سومی که ملاقات یکی از اطراف را نموده است و آن فردی که طرف علم اجمالی بود و لو بعدا محل ابتلاء مکلف می شود ولی چون قبلا از محل ابتلاء خارج شده بود علم اجمالی از آن فرد برطرف می شود و اصل در آن جاری می شود بخلاف افراد دیگر و لازم است اجتناب از فرد باقی مانده علم اجمالی و فردی که ملاقی بالکسر می باشد.

مخفی نماند عدم جریان اصل در فردی که خارج شده است از محل ابتلاء در جائی است که اثر فعلی نداشته باشد و اگر اثر فعلی دارد مثل آنکه لباس نجسی را به آبی شستند و در حین شستن مکلف غافل بود از طهارت و نجاست آن و بعد از آن آب مفقود شد در این مورد بلا اشکال اصاله الطهاره در آن آب مفقود جاری

ص: ۱۴۴

و ثالثه يجب الاجتناب عنهما فيما لو حصل العلم الاجمالي بعد العلم بالملاقات ضروره انه حينئذ نعلم اجمالا اما بنجاسه الملاقى و الملاقى او بنجاسه الآخر كما لا يخفى فيتنجز التكليف بالاجتناب عن النجس فى البين و هو الواحد او الاثنین.

* شرح:

است برای آنکه اثر فعلی آن طهارت لباسی است که بآن شسته شده است و همچنین آثار دیگری و عکس آن اگر شیء یقینا نجس بود و ملاقات کرد لباسی را که در حین ملاقات غافل بود مکلف از نجاست آن و بعدا معدوم شد آن شیء نجس و احتمال طهارت آن آب را قبل از ملاقات لباس داده شود بلا اشکال استصحاب نجاست در آن شیء معدوم جاری است و اثر آن حکم به نجاست لباسی است که ملاقات بآن نموده است بنابراین بیان فرد علم اجمالی و لو خارج است از محل ابتلاء ولی جریان اصل در آن مانعی ندارد و جریان آن با اصل در طرف دیگر تعارض و تساقط است و اصالت الطهاره یا استصحاب طهارت در ملاقى بالكسر بلا معارض است و لازم نیست اجتناب از آن مثل سابق.

قوله و ثالثه يجب الاجتناب عنهما الخ.

قسم سوم از اقسام شبهه محصوره در اطراف علم اجمالی در جائی که فرد دیگری یکی از اطراف علم اجمالی را ملاقات کند که قسم چهارم ما می شود در جائی است که اول ملاقات حاصل شود مثل آنکه شیء با یکی از دو ظرف صغیر یا کبیر نجس بوده است ملاقات کند و بعد از ملاقات علم حاصل شود در این حال مصنف می فرماید ضروری است که علم داریم ما اجمالا یا به نجاست ملاقى بالكسر و ملاقى بالفتح یا علم به نجاست فرد دیگر که از طرف علم اجمالی می باشد كما لا يخفى پس منجز می شود بعلم اجمالی آن نجسی که در بین می باشد که آن علم اجمالی یا در یک فرد ظرف صغیر یا کبیر می باشد و یا آن نجس در ملاقى بالكسر و ملاقات بالفتح که فرد دیگری صغیر

ص: ۱۴۵

المقام الثانی فی دوران الامر بین الاقل و الاكثر الارتباطیین و الحق ان العلم الاجمالی بثبوت التکلیف بینهما ایضا یوجب الاحتیاط عقلا باتیان الاكثر لتنجزه به حیث تعلق بثبوتہ فعلا.

* شرح:

یا کبیر می باشد و لازم است اجتناب از هر سه ظرف.

شک در اقل و اکثر ارتباطی و آنکه در امر بسیط جاری است

قوله المقام الثانی فی دوران الامر بین الاقل و الاكثر الخ.

مخفی نماند اقل و اکثر دو قسمت داریم یک قسم آن غیر ارتباطی است مثل آنکه مکلف شک کند که آیا ده دینار مقروض است یا دوازده در این موارد اختلافی نیست که شک در زائد از ده دینار براءت است و اختلاف در اقل و اکثر ارتباطی می باشد مثل آنکه شک باشد که آیا اجزاء نماز ده جزء است یا دوازده که جلسه استراحت و سوره جزء نماز باشد از جهت دیگر اختلافی در بین فقها نیست که شک در زائد اگر شک در تکلیف باشد براءت است کما آنکه دسته دیگر مثل مصنف قائلند که شک در زائد از اقل شک در مکلف به است و لازم است احتیاط و نزاع در این بحث نزاع کبروی نیست بلکه نزاع صغروی است و کبری مسلم آنست که هر کجا شک در تکلیف است براءت و اگر شک در مکلف به است اشتغال و احتیاط است از جهت دیگر بحث ما عام است ایضا که اگر مکلف به امر بسیطی باشد نه مرکب مثل طهارت که از غسل یا وضوء حاصل می شود بنا بر اینکه مأمور به نفس طهارت باشد نه اجزاء خارجیة غسل یا وضوء باشد.

در این حال اگر مأمور بهی که بسیط است سعه و ضیق از جهت بعض اجزاء و شرایط بر آن حاصل شود بحث اقل و اکثر می آید که اقل امر بسیط مأمور به است یقینا و شک در زائد آن شک در تکلیف است علی کل بحث ما نه در اجزاء خارجیة فقط باشد بلکه در امر بسیط هم آن بحث جاری است اگر آن امر بسیط مراتبی داشته باشد بعد از وجود و اگر یک مرتبه دارد یا وجود و یا عدم بحث در آن جاری نیست کما لا یخفی.

ص: ۱۴۶

* شرح:

و ایضا اقل و اکثر بعض موارد از قبیل جزء و کل است البته جزئی که از ارکان نباشد و بعض موارد از قبیل شرط و مشروط است که اقسام آنها بعدا بتدریج بیان می شود و در تمام موارد مذکوره یا منشأ شک فقط نص است و یا اجمال نص و یا تعارض آن و یا از جهت امور خارجیه است کما آنکه بیان آنها قبلا گذشت و فعلا بحث بین اقل و اکثری است اجزاء مرکب امور خارجیه باشند مثل اجزاء صلاه در این مورد کلمات علماء بر سه قول است.

سه قول در اقل و اکثر ارتباطی و حق در آن

اول براءت عقلی و نقلی کما آنکه حق همین است و وجه آن بعدا بیان می شود.

قول دوم احتیاط عقلی و نقلی است.

قول سوم لزوم احتیاط عقلا و براءت نقلا که مصنف قائل است می فرماید حق در مسئله آنست که علم اجمالی بثبوت تکلیف بین اقل و اکثر موجب احتیاط است عقلا و لازم است آوردن اکثر را همچنانی که در دوران بین متباینین لازم بود احتیاط چون اکثر به واسطه علم اجمالی منجز شده در جائی که علم اجمالی فعلا متعلق با اکثر و اقل است و اشتغال یقینی احتیاج به براءت یقینی دارد که اگر احتیاط در اکثر شد یقینا از اشتغال یقینی خارج شده است بخلاف عمل به اقل که براءت یقینی بآن حاصل نمی شود و حق در مقام براءت عقلی و شرعی است نه برای آن جهتی که نقل از مرحوم شیخ شده است از بعض اعلام که وجوب اقل مردد بین وجوب نفسی و وجوب غیر معلوم است یعنی اگر واقعا اقل واجب باشد اقل وجوب نفسی دارد و اگر در واقع اکثر واجب باشد وجوب اقل وجوب غیر و وجوب مقدمی دارد برای اکثر و علی کل حال وجوب اقل یقینی است و وجوب اکثر احراز نشده است و شک در آن می باشد و لذا براءت در آن جاری است این معنی صحیح نیست بجهت آنکه اجزاء مرکب دو وجوب ندارند وجوب نفسی و وجوب غیر مقدمی بلکه اجزاء ممکن

* شرح:

نیست مقدمه برای کل باشند چون قبلا در باب مقدمه واجب بیان شد که وجود مقدمه در خارج با ذی المقدمه دو وجود خارجا باید باشند نظیر سیر برای حج و نفس اعمال حج

و اما اجزاء کل عین کل می باشند خارجا و فقط اعتبارا تعدد وجود دارند نه خارجا و این معنی را خود مرحوم شیخ هم قائل نیست جهت دیگر هم نسبت بمرحوم شیخ داده شده است به اینکه آوردن به اقل موجب انحلال علم اجمالی می شود جواب از این جهت هم آنکه خصوص وجوب نفسی که مردد است بین متعلق آن اقل یا اکثر باشد این وجوب نفسی ارتفاع و منحل نمی شود به وجوب جامع بین نفسی و غیره بجهت آنکه ضروری است که انحلال علم اجمالی بعلم تفصیلی از سنخ آن معلوم باجمال باید باشد نه غیر آن چون علم اجمالی اول وجوب نفسی بود بین اقل و اکثر و انحلال آن بوجوب نفسی و وجوب غیره مقدمی می باشد و این صحیح نیست.

و حاصل آنکه وجه برائت که ما قائلیم در اکثر به آنست که تکلیف بمرکب منحل می شود بنفسه بتکلیف کل جزء و هر یک از اجزاء وجوب نفسی ضمنی دارند آن جزء و آن حصه غیر اجزاء دیگر است نظیر حمد و سوره و رکوع و غیره و در جائی که امر دائر است بین اقل یا اکثر تعلق آن امر به اقل معلوم است و متعلق آن به زیاده از اقل مشکوک است و از طرف شارع حجتی بر عقاب آن ثابت نشده است پس عقاب بلا بیان است که جای برائت همین موارد است و به عبارت اخری ترک واجب اگر استناد داده شود بترک اجزاء معلومه عقاب در این حال بعد تمامیت حجت است از طرف شارع بر مکلف و اما ترک اجزاء مشکوک که عقاب بر آن عقاب بلا بیان است چون حجت از طرف شارع بر جزئیت آن ثابت نشده است کما لا یخفی.

بیان اشکالاتی که وارد بر مدعی است و رد آنها

مخفی نماند اشکالاتی بر مدعی ما شده است اول از آن اشکالات قول مصنف که می فرماید.

و توهم انحلاله الى العلم بوجوب الاقل تفصيلا و الشك في وجوب الاكثر بدوا ضروره لزوم الاتيان بالاقل لنفسه شرعا او لغيره كذلك او عقلا و معه لا يوجب تنجزه لو كان متعلقا بالاكثر فاسد قطعا.

لاستلزام الانحلال المحال بدهاه توقف لزوم الاقل فعلا اما لنفسه او لغيره على تنجز التكليف مطلقا و لو كان متعلقا بالاكثر فلو كان لزومه كذلك مستلزما لعدم تنجزه الا اذا كان متعلقا بالاقل كان خلفا.

* شرح:

قوله و توهم انحلاله الى العلم بوجوب الاقل تفصيلا الخ.

كسانی که توهم نموده اند که علم اجمالی منحل می شود بوجوب اقل تفصيلا و شك در اكثر شك بدوی است و براءت جاری می شود و دلیل آنکه ضروری است که آوردن اقل یا واجب است بوجوب نفسی شرعی واقعا و یا وجوب غیر شرعی دارد او عقلا كذلك یعنی امثال اقل وجوب شرعی مقدمی دارد و یا وجوب عقلی مقدمی اختلاف است که وجوب مقدمه آیا شرعی است و یا عقلی و قبلا- گذشت که وجوب آن عقلی است نه شرعی علی کل اگر اكثر واجب باشد واقعا امثال اقل مقدمه برای اكثر است و چه وجوب اقل نفسی باشد و یا مقدمی علم تفصیلی بآن می باشد و اكثر منجز نیست بلکه شك بدوی است قوله فاسد قطعا خبر توهم می باشد و جواب از آن قول است که مرحوم شیخ قائل به براءت است و جواب مدرک آن داده شد و لو مدعی صحیح است.

قوله:لاستلزام الانحلال الخ.

وجه فساد آنکه بدیهی است توقف دارد لزوم اقل فعلا یا وجوب آن نفسی باشد یا غیری بر تنجیز تکلیف بر آن اقل مطلقا و لو متعلق تکلیف اكثر هم باشد و اگر آن اقل مطلقا واجب باشد این معنی مستلزم است عدم تنجیز اقل را در جائی که تکلیف متعلق به اقل باشد و این معنی خلف است بجهت آنکه ما فرض کردیم متعلق تکلیف یا

ص: ۱۴۹

مع أنه يلزم من وجوده عدمه لاستلزامه عدم تنجز التكليف على كل حال المستلزم لعدم لزوم الاقل مطلقا المستلزم لعدم الانحلال و ما يلزم من وجوده عدمه محال.

نعم انما ينحل اذا كان الاقل ذا مصلحه ملزمه فان وجوبه حينئذ يكون

* شرح:

اقل و يا اكثر است که معنی علم اجمالی همین است که یک فرد معینی نداشته باشد و دلیل شما آنست که اکثر از افراد علم اجمالی خارج شود و متعلق تکلیف نباشد و معنای خلف همین است که لا یخفی.

قوله: مع أنه يلزم من وجوده الخ.

اشکال دوم بر مدعای ما که مصنف بیان نموده است آنست که اگر اقل واجب باشد و اکثر را برائت جاری کنیم لازم دارد از وجود آن عدم آن را بیان آن آنکه انحلال لازم دارد منجز نباشد تکلیف علی کل حال یعنی آنکه بیان نمودید شما اقل تکلیف بر آن منجز است علی کل حال این معنی مستلزم است که اقل منجز نباشد علی کل حال بجهت آنکه تکلیف به اقل مطلقا واجب نیست بلکه چون اقل یک فردی از افراد علم اجمالی است تکلیف نفسی و یا مقدمی دارد و اگر اکثر واجب نباشد اقل ایضا واجب نیست چون اقل مقدمه اکثر است و اگر ذی المقدمه واجب نباشد مقدمه ایضا واجب نیست و فقط شک در وجوب نفسی اقل می باشد و این معنی مستلزم است که علم اجمالی منحل نشود چون قوام علم اجمالی اقلا بدو فرد است که یک فرد آن در مورد اقل است و فرد دیگر اکثر پس بنا بر بیان شما علم اجمالی منحل نشده است چون فرد دیگر را که اکثر باشد نیآورده و لازم می آید از وجود انحلال عدم انحلال و آنچه که لازم می آید از وجود آن عدم آن محال است.

نعم در جائی که اقل مصلحت ملزمه نفسی داشته باشد نظیر اقل و اکثر غیر

ص: ۱۵۰

معلوما له و انما كان التردد لاحتمال ان يكون الاكثر ذا مصلحتين او مصلحه اقوى من مصلحه الاقل فالعقل في مثله و ان استقل بالبراءه بلا كلام الا انه خارج عما هو محل النقض و الابرار في المقام.

* شرح:

ارتباطی مثل آنکه مکلف شک دارد دو شبانه روز نماز او قضا شده است یا سه در این مورد وجوب اقل معلوم است تفصیلا و تردید برای احتمال آنست که آیا لازم است تحصیل دو مصلحت یا یک مصلحت که آن مصلحتی که در اکثر است اقوی از مصلحت اقل است و لازم باشد تحصیل آن مصلحت اقوی نه مستحب باشد که اگر مستحب باشد از محل بحث خارج می شود پس در این حال عقل در مثل این موارد و لو استقلالا حکم به برائت می کند بلا کلام الا آنکه این مورد خارج است از آن جائی که محل نقض و ابرار در مقام می باشد.

مخفی نماند جواب مصنف از مرحوم شیخ انصاری توقف دارد به اینکه اجزاء مرکب وجوب مقدمی داشته باشند برای کل و این معنی صحیح نیست همچنانی که در جواب شیخ داده شد و خود مصنف ایضا در وجوب مقدمه واجب اجزاء داخلیه را خارج می داند از مقدمه واجب کما آنکه گذشت بحث آن.

و اما جواب از دو اشکالی که مصنف بر انحلال آورده آورده آنکه بیان ایشان مبنی بر توقف قول به انحلال علم اجمالی است بتنجیز تکلیف بر اقل علی کل حال چه وجوب آن اقل نفسی باشد و چه غیری و مطلب این چنین نیست بلکه کسانی که قائل به انحلالند کما آنکه حق همین است تکلیف بر اجزاء ضمنیه مرکب می باشد و در این حال علم به اقل در بین اجزاء معلومه مسلم است و وجوب آن وجوب نفسی ضمنی می باشد نه غیری و این اندازه مسلم معلوم است غایه الامر آن اجزاء معلومه شک در آنست که آیا بنحو لا بشرط است که شیء دیگری لازم نیست آوردن آن و انضمام بآن اجزاء یا بشرط شیء است که لازم است اجزاء دیگر را انضمام بآن اقل شود

ص: ۱۵۱

هذا مع ان الغرض الداعى الى الامر لا- يكاد يحرز الا- بالا- كثر بناء على ما ذهب اليه المشهور من العدليه من تبعيه الاوامر و النواهي للمصالح و المفساد فى المأمور بها و المنهى عنها.

* شرح:

و شك در شرط و يا در جزء مأمور به بلا اشكال برائت است و در تمام حالات تكليف به اقل معلوم است همان طوري كه بيان شد و تعلق تكليف بزائد از اقل مشكوك است پس برائت در آن جارى است.

و بيان ديگر تكليف معلوم بالاجمال و لو يك تكليف است واقعا مردد بين اقل و اكثر، الا آنكه طرف اقل معلوم است على كل حال و همان اندازه منجز است و لازم است آوردن آن.

و اما زائد بر اقل شك در آنست كه طرف تكليف است يا نه و از طرف شارع حجت تمام نشده است. پس عقاب بر آن عقاب بلا بيان است و برائت در جائي است كه بيان از طرف شارع تمام نشده باشد بر مكلف كما لا يخفى.

اشكال سوم بر مدعى كه تحصيل غرض مولى لازم است

قوله: هذا مع ان الغرض الداعى الخ اشكال سومى كه مصنف بر انحلال علم اجمالى در اقل نموده آنست كه غرضى كه داعى و علت است از براى امر شارع آن غرض احراز و علم بآن پيدا نمى شود مگر آنكه امتثال باكثر باشد نظير ترتيب نهى از فحشاء و منكر بر وجود صلاه بقوله تعالى *أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ غَيْرَهَا مِنَ الْآيَاتِ وَ الْاِخْبَارِ الدَّالَّةِ* بر مصالح و مفساد آنها بنا بر آنچه را كه مشهور قائلند از عدليه شيعه و غير شيعه از معتزله اين ها قائلند تبعيت اوامر و نواهي آنها دائر مدار مصالح و مفساد در مأمور به و منهى عنه مى باشد يعنى هر امرى لازم است داراى مصلحت باشد در متعلق آن و همچنين هر نهى لازم است مفسده در متعلق آن باشد كه آن مصالح و مفساد غرض از اوامر و نواهي شرعيه مى باشد.

ص: ۱۵۲

و كون الواجبات الشرعيه ألقافا في الواجبات العقليه.

و قد مر اعتبار موافقه الغرض و حصوله عقلا في اطاعه الامر و سقوطه فلا بد من احرازه في احرازها كما لا يخفى.

* شرح:

واجبات شرعيه اللطافا در واجبات عقليه و بيان آنها

قوله و كون الواجبات الشرعيه ألقافا الخ.

واجبات شرعيه اللطافا در واجبات عقليه باين معنى كه عقل حاكم است انسان لازم است درك مصالح و ترك مفسد واقعيه بنمايد و مصالح و مفسد و خصوصيات آن براى عقل غالبا واضح و معلوم نيست و شارع مقدس چون عالم بتمام خصوصيات است اوامرى و نواهى روى موضوعات خارجيه برده است براى درك مصالح و ترك مفسد از اين جهت واجبات شرعيه تمام آنها اللطافى مى باشد در واجبات عقليه كه بيان شد كما آنكه ارسال رسل و انزال كتب اللطافى است در وجوب عقلى اطاعت مولى بلکه كلما يقرب العبد الى مولاه و يبعده عن المعصيه فهو لطف كما حقق فى علم الكلام و ممكن است كه واجبات شرعيه اللطاف در واجبات عقليه باشند باين معنى چون شكر منعم وجوب عقلى دارد و عمل بواجبات و ترك محرمات شرعيه مصاديق شكر منعم است كما لا يخفى.

قوله: و قد مر اعتبار موافقه الغرض الخ.

مصنف مى فرمايد قبلا- گذشت در باب اطاعت امر و امثال آنكه تحصيل غرض مولى لازم است عقلا و عبادت عبادت را مصنف كه قصد قربت و قصد امر در آنها معتبر است من باب تحصيل غرض مولى واجب مى دانست نه من باب امر شرعى مولى و جواب آنجا داده شد در باب تعبدى و توصلى كه قصد امر مانعى ندارد متعلق امر باشد فراجع جلد دوم شرح فارسى كفايه.

پس بنا بر اينكه لازم است تحصيل غرض مولى در مقام امثال در جائي كه شك در نقل و اكثر باشد لازم است تحصيل اكثر من باب تحصيل غرض مولى مثلا اگر

ص: ۱۵۳

و لا- وجه للتفصی عنه تاره بعدم ابتناء مسئله البراءه و الاحتیاط علی ما ذهب الیه مشهور العدلیه و جریانها علی ما ذهب الیه الاشاعره المنکرین لذلك.

او بعض العدلیه المکتفین بكون المصلحه فی نفس الامر دون المامور

* شرح:

مولی امر نمود که درب خانه را ببند بر آنکه دشمن از خانه بیرون نرود و این غرض را از خارج فهمیدم اگر راه دیگری که ممکن است دشمن فرار کند غیر از بستن درب خانه آن را هم باید مسدود شود و لو امر روی درب خانه از طرف مولی آمده است و چون غرض از امر فرار نکردن دشمن است لازم است تمام طرفی که احتمال فرار دشمن در آن می باشد مسدود شود کما لا یخفی.

جواب مرحوم شیخ از لزوم تحصیل غرض مولی بدو وجه

قوله: و لا وجه للتفصی عنه تاره الخ.

جواب از لزوم تحصیل غرض را مرحوم شیخ انصاری بدو وجه داده است و آنکه تحصیل غرض مولی لازم نیست. جواب اول به اینکه مسئله براءت یا احتیاط در اقل و اکثر مبتنی بر این نیست که ما قائل شویم کما اینکه مشهور می گویند از عدلیه که متعلقات احکام لازم است مصالح یا مفاسدی در آنها باشد و الا امر و نهی مولی صحیح نیست بلکه بحث براءت و احتیاط عام است حتی آنچه را که مذهب عشائره می باشد شامل می شود و آنکه آنها منکر مصالح و مفاسد اوامر و نواهی مولی می باشند و آنها قائلند اوامر و نواهی مولی لازم است اطاعت آنها چه دارای مصلحت باشد و چه نباشد و همچنین مفاسد.

و لا یخفی جواب اشاعره که منکر مصالح و مفاسد می باشند در احکام شرعیه در طلب و اراده و جبر و تفویض در جلد اول شرح کفایه فارسی گذشت مفصلاً فراجع

قوله او بعض العدلیه مکتفین الخ.

جواب از لزوم تحصیل غرض یا بنا بر قول اشاعره است که گذشت- و یا بنا بر

به و اخرى بان حصول المصلحه و اللطف في العبادات لا يكاد يكون الا باتيانها على وجه الامتثال و حينئذ كان لاحتمال اعتبار معرفه اجزائها تفصيلا ليؤتى بها مع قصد الوجه مجال و معه لا يكاد يقطع بحصول اللطف و المصلحه الداعيه الى الامر فلم يبق الا- التخلص عن تبعه مخالفته باتيان ما علم تعلقه به فانه واجب عقلا- و ان لم يكن في المأمور به مصلحه و لطف راسا لتنجزه بالعلم به اجمالا و اما الزائد عليه لو كان فلا تبعه على مخالفته من جهته فان العقوبه عليه بلا بيان.

* شرح:

قول بعض عدليه كه قائلند مصلحت در نفس امر مي باشد بدون مصلحت در مأمور به كما آنكه در جمع بين حكم ظاهري و واقعي در جلد چهارم شرح فارسي كفايه ما بيان نموديم در صفحه صد و چهل و شش فراجع.

جواب اول: مرحوم شيخ آن بود كه ذكر شد.

جواب دوم: آنست كه حصول مصلحت و لطف در عبادات ممكن نيست تحصيل آن الا- آوردن آن عبادت را بر وجه امتثال يعني قصد وجه كه واجب است در عبادات كما آنكه بعضي قائلند و در اين حال يقين به عبادت آن لازم است و در جائي كه شك در عبادت مي باشد مثل آوردن اكثر در اين موارد ممكن نيست اكثر عبادت شود تا تحصيل مصلحت و لطف در عبادات باشد چون احتمال داده مي شود كه عبادت اجزاء عبادات مفضلا اگر علم به آنها مي باشد عبادتند و اگر علم تفصيلي نباشد احتمال مي برد آن جزء عبادت نباشد و تشریح محرم باشد و با اینکه احتمال می برد که اجزاء تفصیلاً باید معلوم باشند قطع بحصول لطف و مصلحتی که داعی برای امر است حاصل نمی شود پس باقی نمی ماند برای ما الا آنچه را که معلوم است برای ما که متعلق امر است مفضلاً و در مورد اقل را لازم است آوردن چون اقل و جوب عقلی دارد و لو در مأمور به مصلحت و لطف نباشد رأساً یعنی و لو ممکن است امتثال اقل مصلحت و لطف در آن

ص: ۱۵۵

و ذلك ضرورة ان حكم العقل بالبراءه على مذهب الاشعري لا يجدى من ذهب الى ما عليه المشهور من العدليه.

بل من ذهب الى ما عليه غير المشهور لاحتمال ان يكون الداعى الى الامر و مصلحته على هذا المذهب ايضا هو ما فى الواجبات من المصلحه و كونها ألطافا فافهم.

* شرح:

نباشد اگر واقعا اكثر واجب باشد ولى چون اجزاء اقل معلوم است اجمالا و منجز است لازم است عمل به آنها.

اما زائد بر اقل كه اكثر باشد لازم نيست امتثال آن چون شك در آن مى باشد پس عقوبت بر آن بلا بيان است از طرف شارع كما لا يخفى.

جواب مصنف از مرحوم شيخ به هشت وجه در عدم لزوم قصد وجه

قوله: و ذلك ضرورة ان حكم العقل الخ.

جواب اول از مرحوم شيخ آنكه ضرورى است حكم عقل به براءت بنا بر مذهب اشعري فايده اى ندارد براى كسانى كه قائل بقول مشهورند از عدليه و آنكه متعلقات احكام داراى مصلحت و مفسده مى باشند همچنانى كه بيان نموديم پس رد قول عدليه را بر مذهب اشعري صحيح نيست و بى فايده است.

قوله: بل من ذهب الى ما عليه غير المشهور الخ.

جواب دوم از مرحوم شيخ آنكه اين بيان شما صحيح نيست حتى براى كسانى كه قائلند بقول غير مشهور و آنكه مصلحت در نفس امر مى باشد نه متعلق امر چون كسانى كه قائل بقول غير مشهور مى باشند احتمال مى دهند كه مصلحت در متعلق امر باشد و آن واجبات الطاف در احكام عقليه باشند از اين جهت شك در حصول غرض دارند در مقام امتثال در اين حال لازم است احتياط در اكثر در مقام امتثال فافهم

ص: ١٥٦

و حصول اللطف و المصلحه فى العباده و ان كان يتوقف على الاتيان بها على وجه الامتثال الا انه لا مجال لاحتمال اعتبار معرفه الاجزاء و اتيانها على وجهها.

كيف و لا اشكال فى امكان الاحتياط هاهنا كما فى المتباينين و لا يكاد يمكن مع اعتباره.

* شرح:

قوله: و حصول اللطف و المصلحه الخ.

جواب سوم مصنف: آنکه تحصیل لطف و مصلحت در عبادات اگرچه توقف دارد بر آوردن آن عبادت را بر وجه امتثال و نیت وجه که واجب باشد آن عبادت یا مستحب الا آنکه آنهایی که قائلند بلزوم قصد وجه در اصل عبادت قائلند نه معرفت اجزاء عبادت و هر جزئی که از آن آورده می شود لازم است قصد وجه و آنکه آیا واجب است آن جزء یا مستحب پس اگر قصد وجه لازم باشد در اصل عبادت لازم است نه در اجزاء آن.

قوله: كيف و لا اشكال فى امكان الاحتياط الخ.

جواب چهارم مصنف: از مرحوم شیخ آنکه چگونه لازم است قصد وجه و حال آنکه اشکالی نیست و اتفاقی همه علماء است که صحیح است احتیاط در اقل و اکثر ارتباطی و آنکه اگر اکثر را بیاورد بلا- اشکال احتیاط در مسئله نموده است مکلف همچنانی که احتیاط در علم اجمالی که اطراف آن متباين بود اشکالی در آن نبود و با این حرف شما که قصد در هر جزئی لازم است علم تفصیلی به آن جزء که یا واجب باشد یا مستحب ممکن نیست در این موارد مذکوره احتیاط بلکه هر موردی که احتیاط در عبادت می شود این اشکال شما وارد است و لازمه اشکال آنست که اصلا در عبادات احتیاط ممکن نباشد و این معنی را خود مرحوم شیخ هم قائل نیست.

ص: ۱۵۷

هذا مع وضوح بطلان احتمال اعتبار قصد الوجه كذلك و المراد بالوجه في كلام من صرح بوجود ايقاع الواجب على وجهه و وجوب اقترانه به هو وجه نفسه من وجوبه النفسى لا- وجه اجزائه من وجوبها الغيرى او وجوبها العرضى و اتيان الواجب مقترنا بوجهه غايه و وصفا باتيان الا- كثر بمكان من الامكان لانطباق الواجب عليه و لو كان هو الاقل فيتأتى من المكلف معه قصد الوجه و احتمال اشتماله على ما ليس من اجزائه ليس بضائر اذا قصد وجوب المأتي على اجماله بلا تمييز ما له دخل في الواجب من اجزائه و سيما اذا دار الزائد بين كونه جزء لماهيته و جزء لفرده حيث ينطبق الواجب على المأتي حينئذ بتمامه و كما له لان الطبيعى يصدق على الفرد بمشخصاته.

* شرح:

قوله: هذا مع وضوح بطلان احتمال الخ.

جواب پنجم مصنف از مرحوم شيخ آنکه اين معنائى که شما بيان نموديد براى قصد وجه باطل بودن آن واضح است و مراد قصد وجه در کلام کسانى که تصريح نموده اند که واجب است آوردن واجب را بقصد وجه و مقترن باشد واجب بآن قصد وجه آنهائى که قائلند قصد خود واجب را قائلند نه اجزاء واجب را که لازم باشد بدانند مکلف آيا اجزاء واجب وجوب غيرى دارند يا وجوب عرضى يعنى وجوب نفسى ضمنى و اين معنائى که بيان شد که واجب است خود وجوب نفسى را قصد آن را بنمائيم ممکن است آوردن واجب غايه آورده شود مثل آنکه قصد کند صلاه ظهر را مى آورم براى واجب بودن آن و يا وصفا بياورد مثل آنکه قصد صلاه واجب را بنمايد و اين معنائى که ذکر شد براى مکلف ممکن است امثال آن بجهت آنکه منطبق است واجب بر آن مأتى به و لو آن واجب اقل باشد.

باين بيانى ذکر شد متمکن است مکلف قصد وجه را با آن واجب بياورد و احتمال آنکه اين واجبي را که مى آورد مشتمل باشد بر چيزى که از اجزاء مأمور به

ص: ۱۵۸

نعم لو دار بین کونه جزء او مقارنا لما کان منطبقا علیه بتمامه لو لم یکن جزء لکنه غیر ضائر لانطباقه علیه ایضا فیما لم یکن ذاک الزائد جزء غایته لا بتمامه بل بسائر اجزائه.

* شرح:

نباشد مثل آنکه اگر واقعا مأمور به اقل باشد اکثر بلا اشکال مأمور به نیست و از اجزاء واجب نمی باشد این معنی اشکالی ندارد در جائی که قصد وجوب مأتی به را اجمالا بنماید و لو در این حال اجزاء واجب را تمیز نمی دهد که کدام واجب است و کدام غیر واجب ولی همین اندازه ای که در بین آن اجزاء واجب می باشد مسلما قصد وجوب اجمالی مانعی ندارد خصوصا در جائی که آن شیء زائد بر اقل یعنی اکثر ممکن است جزء ماهیت باشد و ممکن است جزء فرد ماهیت باشد اگر تکلیف روی ماهیتی رفته باشد که اقل و اکثر بر آن ماهیت صادق باشد مثل ما نحن فیه و یا مثل آنکه مولی بفرماید تصدق در این مورد بر یک درهم و زیاده از آن صدق صدقه می نماید و لو در زیاده از ده درهم باشد در این موارد که ذکر شد منطبق است واجب بر آن مأتی به و امثال شده است بتمام افراد واجب و کمال آن بجهت آنکه کلی طبیعی صادق است بر فرد خود بمشخصات مثلا انسان صادق است بر زید انه انسان و لو طبیعی با مشخصات دیگری باشد پس اگر تکلیف روی اقل رفته است بدون اکثر زیاده بر اقل جزء مستحبات واجب می باشد اضافه بر اصل طبیعت مأمور به مثل مستحبات صلاه که در نماز مستحب است.

قوله: نعم لو دار بین کونه جزء و مقارنا الخ.

بله اگر امر دایر باشد بین آنکه اکثر یا جزء مأمور به است و یا مقارن غیر مأمور به مثل آنکه بعضی قائلند قنوت در نماز جزء نماز نیست و لو ظرفش در نماز است در این حال مأمور به منطبق نمی شود بر آن اکثری که مکلف می آورد آن را لکن مانعی ندارد در جائی که مأتی به دارای واجب هست و لو بعض اجزاء آن جزء

ص: ۱۵۹

هذا مضافا الى ان اعتبار قصد الوجه من رأس مما يقطع بخلافه.

مع ان الكلام في هذه المسألة لا يختص بما لا بد ان يؤتى به على وجه الامتثال من العبادات.

مع أنه لو قيل باعتبار قصد الوجه في الامتثال فيها على وجه ينافيه التردد و الاحتمال فلا وجه معه للزوم مراعات الامر المعلوم اصلا

* شرح:

جزء واجب نباشد غايه الامر آنکه مأتی به تمام اجزاء آن واجب نیست و قصد وجوب را بسائر اجزاء آن می نماید.

قوله: هذا مضافا الى ان اعتبار الخ.

ششم جواب: شیخ آنکه اعتبار قصد وجه چه قصد وجه در اجزاء واجب باشد و چه در اصل واجب اصلا دلیل بر آن نداریم و قطع بخلاف آن می باشد کما آنکه در باب تعبدی و توصلی گذشت و این معنی را بعض از متکلمین علم کلام قائل بودند و قصد وجه و تمیز از چیزهائی است که غافلند از آن عامه مردم و دلیل از شارع مقدس بر آن نرسیده است کما لا یخفی.

قوله: مع ان الكلام في هذه المسألة لا يختص الخ.

جواب هفتم: از مرحوم شیخ مسئله اقل و اکثر ارتباطی فقط در عبادیات نیست بلکه در توصلیات می آید مثلا در بعض موارد نجاسات مثل کلب یا خنزیر و امثال آن اگر شک شود که طهارت آن به یک مرتبه و دو مرتبه و زیادتیر حاصل می شود یا نه در این مواردی که قصد قربت و عبادی در آن شرط نیست این بحث جاری است.

قوله: مع أنه لو قيل باعتبار قصد الوجه الخ.

جواب هشتم: از مرحوم شیخ اگر گفته شود که لازم است قصد وجه اجزاء واجب در امتثال در عبادات که بدون این جهت عبادت صحیح نیست این معنی

ص: ۱۶۰

و لو باتیان الاقل لو لم يحصل الغرض و للزم الاحتياط باتیان الا-کثر مع حصوله ليحصل القطع بالفراغ بعد القطع بالاشتغال لاحتمال بقاءه مع الاقل بسبب بقاء غرضه فافهم هذا بحسب حکم العقل

* شرح:

منافی تردد و احتمال است که در اقل و اکثر می باشد و در این حال و لو اقل هم آورده شود تحصیل غرض مولی نشده چون شک در حصول غرض است و امثال اکثر ایضا صحیح نیست چون قصد وجه در آن ممکن نیست پس لازم است احتیاط و آوردن اکثر تا حاصل شود غرض و آنکه قطع بفراغ ذمه مکلف شود بعد از آنی که قطع باشتغال یقینی داشت و اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد و اگر امثال اقل را بنماید احتمال بقای تکلیف است به واسطه احتمال بقاء غرض پس یقین بتحصیل غرض در جائی است که اکثر آورده شود فافهم.

رد مصنف در لزوم تحصیل غرض و آنکه شک در آن براءت است

مخفی نماند جواب مصنف در لزوم تحصیل غرض کرا را داده شده در مباحث سابقه و در ما نحن فیه آن غرضی که متعلق می باشد بعض موارد بنفسه آن غرض متعلق امر است یا به دلالت مطابقه و به دلالت التزامیه عرفیه مثل آنکه مولی بفرماید واجب است قتل زید یا اضرب عنقه در این موارد که غرض مولی قتل زید است مکلف لازم است که یقین پیدا بکند غرض مولی حاصل شده است در خارج و لو بهر تعبیری گفته باشد اما در جائی که امر متعلق بنفس فعل است و لو فعل بدون غرض پیدا نمی شود در این حال حکم غرض و حکم مأمور به یکی است یعنی در اقل و اکثر آن غرضی که در ضمن اقل معلوم است مثل نفس اقل لازم است تحصیل آن و اکثر از آن چون مشکوک است و از طرف مولی بیانی بر آن نرسیده است مثل مواردی که احتیاط شرعی واجب است مثل دماء و فروج و اموال و چون احتیاط نرسیده است از طرف شارع عقاب بر آن عقاب بلا بیان است و شک در این موارد براءت است پس شک در غرض و مأمور به یکی است و در هر دو براءت است.

اشکال سوم بر براءت اقل و اکثر ارتباطی که بعض اعلام ذکر نموده اند

ص: ۱۶۱

* شرح:

آنکه وجوبی که معلوم است در مقام مردد است بین متعلق آن اقل باشد یا اکثر و علی التقدیرین فرض آن است که وجوب آن ارتباطی می باشد یعنی در مقام ثبوت که واقع باشد و مقام سقوط یعنی در مقام امتثال از همدیگر جدا نمی شوند و معقول نیست در مقام سقوط بعض اجزاء که اکثر باشد متعلق امر نباشد به عبارت اخری تکلیفی که متعلق است به اقل شک در سقوط آن می باشد و قانون کلی اشتغال یقینی براءت یقینی می خواهد نه براءت احتمالی.

جواب از این اشکال آنکه آنچه که واجب است بحکم عقل آوردن آن تکلیفی است که معلوم باشد برای مکلف فرار از عقابی که مترتب بر ترک آن می باشد و اما سقوط تکلیف بنفسه نه از واجبات عقلیه است و نه از واجبات شرعیه که واجب باشد بر مکلف عمل بآن بلکه سقوط تکلیف از آوردن متعلق تکلیف خارجا می باشد و منتزع می شود از آن و تکلیفی که معلوم است در مورد برای مکلف آن اجزاء اقل می باشد و تکلیف باکثر مجهول است برای مکلف و سقوط تکلیف در واقع منافات ندارد آن اندازه تکلیفی که برای مکلف معلوم شده است بیاورد و زیاده بر آن مجهول است براءت جاری کند و لو واقع تکلیف، تکلیف باکثر بوده است ولی آوردن واقع سه بیان برای تمام نیست از طرف شارع لازم نیست مکلف بیاورد آن اندازه ای که لازم است عمل بآن بحکم عقل قدر اجزاء معلوم است و باقی اجزاء که مجهول است و از طرف شارع بیانی بر آن نیامده است مثل احتیاط و غیره براءت است مادامی که ثابت نشده است برای مکلف.

اشکال در براءت در اقل و اکثر و جواب آن و استصحاب آن

مخفی نماند تمسک باستصحاب شده است علی قولین اشتغال و براءت.

اما استصحاب باشتغال بتقریب آنکه وجوب واجبی که مردد است بین اقل و اکثر این وجوب یا مقطوع البقاء است اگر در واقع تکلیف باکثر باشد و یا مقطوع الارتفاع است اگر واقع تکلیف اقل باشد در این حال استصحاب تکلیف می شود

ص: ۱۶۲

* شرح:

در جائی که اکتفاء به اقل می نماید چون شک در سقوط تکلیف است استصحاب بقاء تکلیف می شود و این معنی جریان استصحاب است در قسم ثانی از کلی بنا بر صحت آن.

مثلاً اگر در خانه ای حیوانی باشد و مردد باشد که آن حیوان آیا پشه است یا فیل که اگر پشه باشد بلا اشکال یقین بارتفاع حیوانیت است در مورد و اگر واقعا فیل باشد یقین ببقاء حیوانیت است باین حال استصحاب اصل وجود حیوان می شود و اثبات وجود آن می شود.

جواب از این استصحاب اشتغال آنکه جریان استصحاب متوقف است به اینکه حادث که حیوان باشد مردد باشد بین قطع بارتفاع و قطع بقاء آن بجهت تعارض اصول در هر یک از این ها.

مثل آنکه حادثی که پیدا شده است برای مکلف مردد است بین حادث اصغر یا حادث اکبر در این مورد اصل عدم تحقق حادث اکبر معارض است باصل عدم حادث اصغر و در مقام تعارض رجوع می شود باستصحاب کلی حادث بعد از وضوء

و اما در ما نحن فیه که تعارض در اصول نمی باشد و فرد اقلی که در خارج است و حادث است بضم وجدان الی الاصل اثبات می کند که مورد تکلیف اقل است و در این موارد موردی برای استصحاب تکلیف نمی باشد چون فرد اقل یقینا مورد تکلیف است و شک در اکثر است که آن برائت است و حاصل آنکه استصحاب کلی در موردی جاری می شود که اصل آخری که آن اصل حاکم است بر استصحاب کلی جاری نباشد و در ما نحن فیه چون اصل برائت حاکم است بر استصحاب کلی از این جهت استصحاب اصل تکلیف جاری نمی شود.

مخفی نماند استصحاب برائت بر تکلیف به چند وجه ذکر شده است مثل آنکه استصحاب عدم لحاظ المولی اکثر را در حین تکلیف او استصحاب عدم جعل جزئیت

و اما النقل فالظاهر ان عموم مثل حديث الرفع قاض برفع جزئيه ما شك في جزئيه فبمثله يرتفع الاجمال و التردد عما تردد امره بين الاقل و الاكثر و يعينه في الاول

لا يقال ان جزئيه السوره المنسيه (المجهوله-نسخه ظ) مثلا ليست بمجعوله و ليس لها اثر مجعول و المرفوع بحديث الرفع انما هو المجعول بنفسه او اثره و وجوب الاعاده انما هو اثر بقاء الامر بعد التذکر (العلم-نسخه) مع أنه عقلي و ليس الامن باب وجوب الاطاعه عقلا.

* شرح:

برای فرد مشکوک او عدم جعل الامر بمرکب و غیر آنها و بیان در آنها رجوع بمطولات شود کما لا یخفی.

برائت نقلیه بقول مصنف در اقل و اکثر ارتباطی

قوله و اما النقل فالظاهر ان عموم مثل الخ.

تا حال بیان مصنف آن بود که دوران تکلیف بین اقل و اکثر ارتباطی لازم است احتیاط عقلا و قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری نمی شود و اما ادله نقلیه برائت مثل رفع ما لا یعلمون و امثال آن عموم آن ادله نقلیه حاکم است برفع جزئیت چیزی که شک در جزئیت آن می باشد. پس بمثل حدیث رفع از ادله برائت نقلیه اجمال تکلیف برداشته می شود و آنکه تکلیف مردد باشد بین اقل یا اکثر معین می شود آن تکلیف در اقل بضم وجدان با اصل یعنی یقینا تکلیف به اقل مسلم است و برائت نقلیه نفی اکثر می نماید پس تکلیف معین می شود در اول که اقل باشد.

قوله: لا يقال ان جزئیه السوره الخ.

اشکال نشود در مورد باین که جزئیت سوره ای که مجهول است این جزئیت جعل شرعی ندارد تا آنکه رفعش هم جایز باشد و کرارا گذشته است که رفع شرعی در جایی است که جعل شرعی داشته باشد و همچنین جزئیت سوره اثر مجعول شرعی

ص: ۱۶۴

لانه يقال ان الجزئيه و ان كانت غير مجعوله بنفسها الا انها مجعوله بمنشأ انتزاعها و هذا كاف في صحه رفعها

لا يقال انما يكون ارتفاع الامر الانتزاعي برفع منشأ انتزاعه و هو الامر الاول و لا دليل آخر على امر آخر بالخالي عنه.

* شرح:

ندارد و آنچه را که مرفوع است بحدیث رفع در جائی است که آن شیء مجهول جعل شرعی داشته باشد یا اثر شرعی و ما نحن فیه نفس جزئیت سوره بنفسه مجعول شرعی نیست و همچنین اثر شرعی هم ندارد این کلام رد است بر قول مرحوم شیخ که قائل است ادله برائت رفع احکام وضعیه را نمی نماید چون احکام وضعیه جعل شرعی ندارند بلکه جعل آنها بتبع جعل احکام تکلیفیه می باشد کما آنکه مفصل آنها خواهد آمد- ان شاء الله تعالی- و اگر کسی ادعاء کند که وجوب اعاده در وقت اثر شرعی جزء می باشد.

جواب آنکه وجوب اعاده اثر بقاء امر اول می باشد بعد از علم باین که امر اول امتثال نشده است و امتثال هر امری وجوب عقلی دارد نه وجوب شرعی و امتثال او امر نیست مگر آنکه من باب وجوب اطاعت است عقلاً.

قوله لانه يقال ان الجزئيه الخ:

جواب آنکه جزئیت مشکوک اگرچه جعل شرعی بنفسها ندارد الا آنکه منشأ جزئیت جعل شرعی دارد که امر شرعی باشد که آن جزئیت انتزاع از آن منشأ می شود و بعد از این که آن منشأ برداشته شد و حدیث رفع جزئیت ایضا بتبع برداشته می شود و این معنی کافی است در صحت رفع جزئیت.

قوله لا يقال انما يكون الخ.

اشکال دیگری پیدا می شود در این حال و آن اشکال اینکه و لو ارتفاع جزئیت

ص: ۱۶۵

لانه يقال نعم و ان كان ارتفاعه بارتفاع منشأ انتزاعه الا ان نسبه حديث الرفع الناظر الى الادله الداله على بيان الاجزاء اليها نسبه الاستثناء و هو معها يكون داله (لا-ظ) على جزئيتها الا مع نسيانها (الجهل بها-نسخه) كما لا يخفى فتدبر جيدا.

* شرح:

بارتفاع منشأ امر اول مى باشد ولى دليل اخري در بين نداريم كه مأمور به مثلا آن اقل است و آن فردى كه باقىمانده است چون ادله برائت رفع جزئيت مى نمايد ولى اثبات باقىمانده بدليل اخري بايد ثابت شود.

رد مصنف در جريان ادله نقليه و عقليه در اقل و اكثر

قوله لانه يقال نعم الخ.

جواب آنكه ارتفاع جزء بارتفاع منشأ آن جزء مى باشد الا آنكه نسبت حديث رفع كه ناظر است بر ادله اى كه دال است بر بيان اجزاء مركب نسبت حديث رفع نسبت استثناء است با اجزاء چون از اول يك اقم الصلاه لدلوك الشمس داريم و امر ثانى كه بيان اجزاء و شرائط را مى نمايد مثل لا صلاه الا بفاتحه الكتاب و همچنين لا صلاه الا بطهور امر ثانى كه اثبات نموده است كه فاتحه جزء صلاه است مطلق است در حال علم و جهل و ذكر و نسيان و غيره و حديث رفع تخصيص مى دهد آن فاتحه را بحال علم و خارج مى كند جزئيت آن فاتحه را در حال جهل بآن فاتحه از اين جهت مستثنا و مستثنا منه اثبات مى كنند كه جزئيت فاتحه در حال علم است نه جهل بآن كما لا يخفى فتدبر جيدا.

مخفى نماند دليلى كه مصنف بيان نمود كه ادله عقليه جارى نيست ولى ادله نقليه برائت جارى است اين معنى صحيح نيست چون اگر تحصيل غرض لازم باشد همچنانى كه ايشان قائلند فرقى بين آن نيست كه ادله برائت عقلى باشد يا نقلى چون بيان براى مكلف از طرف شارع ثابت است و حق آنست كه برائت عقلى و نقلى هر دو جارى است و تحصيل غرض آن اندازه اى كه معلوم است در ضمن اجزاء معلومه لازم است تحصيل آن غرض و اجزائى كه مشكوك است غرض در ضمن آنها ايضا مشكوك

ص: ۱۶۶

و ینبغی التنبیه علی امور: الاول انه ظهر مما مر حال دوران الامر بین المشروط بشیء و مطلقه و بین الخاص کالانسان و عامه کالحيوان و انه لا مجال

* شرح:

است و برائت است کما آنکه گذشت.

و اما جواب از دلیل دوم مصنف که علم اجمالی منحل نمی شود و مردد است بین اقل و اکثر این معنی قبلا گذشت که امر روی اقل بلا اشکال بعلم تفصیلی است و شک در زائد از اقل آن برائت است چون علم به اقل تفصیلی می باشد لذا به واسطه برائت در اکثر لازم است تحصیل امثال اقل را نظیر آنکه مولی امر کند بایجاد خط که مردد باشد بین یک متر یا دو متر که یک متر یقینی است و شک در زائد برائت است.

و از بیان ما ظاهر شد که بعد از برائت اثبات اقل لازم نیست چون امثال اقل علم تفصیلی بآن می باشد و قیاس نمی شود (ما نحن فیه) به مرکبی که یک جزء آن به واسطه اکراه یا اضطرار یا نسیان برداشته شود که باقی مانده محتاج است تکلیف آن بدلیل آخری.

ولی این اشکال بر مصنف وارد است که ادله برائت اثبات باقیمانده نمی کند چون لوازمات اصول حجیت ندارد بخلاف امارات چون بنا بر قول ایشان تکلیف مردد است بین اقل یا اکثر و اقل قدر متیقن تکلیف نمی باشد مگر آنکه بنا بر قول ایشان رفع جزئیت به واسطه اماره باشد که امارات ناظر بواقع می باشند و لوازم آنها حجت است که در این حال تکلیف به اقل ثابت می شود یا آنکه دلیل برائت شرعیه وارد باشد و حکومت داشته باشد در خصوص دوران امر بین اقل و اکثر که در این حال برای حفظ کلام حکیم از لغویت تعیین اقل می شود ولی فیه ما لا یخفی.

قوله و ینبغی التنبیه علی امور: الاول انه الخ.

اموری متعلق است به اقل و اکثر ارتباطی اول از آن امور آنکه ظاهر شد از

ص: ۱۶۷

هاهنا للبراءه عقلا- بل كان الامر فيهما اظهر فان الانحلال المتوهم في الاقل و الاكثر لا يكاد يتوهم هاهنا بدهاه ان الاجزاء التحليليه لا- تكاد تتصف باللزوم من باب المقدمه عقلا- فالصلاه مثلا- في ضمن الصلاه المشروطه او الخاصه موجوده بعين وجودها و في ضمن صلاه اخرى فاقده لشرطها و خصوصيتها تكون متباينه للمأمور بها كما لا يخفى نعم لا بأس بجريان البراءه النقليه في خصوص دوران الامر بين المشروط و غيره دون دوران الامر بين الخاص و غيره لدلاله مثل حديث الرفع على عدم شرطيه ما شك في شرطيه و ليس كذلك خصوصيه الخاص فانها انما تكون منتزعه عن نفس الخاص فيكون الدوران بينه و غيره من قبيل الدوران بين المتباينين فتأمل جيدا

* شرح:

بيانات گذشته ما که اگر امر دائر باشد که شیء مثل رقبه مشروط به شیء دیگر باشد مثل مؤمنه یا آنکه مطلق باشد یا امر دائر باشد بین خاص مثل انسان و بین عام مثل حیوان در این موارد جائی برای برائت نیست عقلا بلکه امر بین مطلق و مقید یا خاص و عام ظاهر است از اقل و اکثر گذشته چون انحلالی که متوهم بود در اقل و اکثر گذشته در عام و خاص یا مطلق و مقید ممکن نیست در آنها جاری بشود چون بدیهی است که اجزاء تحلیلیه عقلیه ممکن نیست متصف شود به آوردن آن من باب مقدمه عقلا

عدم جریان برائت در اجزاء تحلیلیه عقلیه و وجه آن

و حاصل آنکه در اقل و اکثر ارتباطی اقل وجود خارجی داشت غیر از وجود اکثر مثل آنکه اجزاء صلاه ده جزء آن وجود استقلالی داشت و شک در جزء یازدهم بود یا برائت یا اشتغال ولی در این موارد عام یا خاص یا مطلق یا مقید هر کدام وجود خارجی مستقل ندارند بلکه جزئیات آنها من باب اجزاء تحلیلیه عقلیه می باشد و ممکن نیست اجزاء عقلیه مقدمه باشند آوردن آنها را برای اجزاء دیگر مثلا- انسان که خاص است ممکن نیست مقدمه باشد برای وجود عام که حیوان است بخلاف اجزاء خارجی که ده جزء بنا بر قولی مقدمه برای یازده جزء و اکثر می باشند پس صلاه مثلا در

ص: ۱۶۸

* شرح:

ضمن آن صلاتی که مشروط به طهارت است یا خاص موجود است بعین وجود آن صلاه در ضمن صلاتی که دارای طهارت نیست نه آنکه دو وجود برای صلاه باشند در خارج و از جهت خصوصیتی که معتبر است در مأمور به آن صلاه مباین و ضد مأمور به می باشد کما لا یخفی.

بله مانعی ندارد جریان براءت نقلیه در خصوص دوران امر بین آنکه مأمور به مطلق است یا مشروط و شک در شرط براءت نقلیه جاری است در آن بدون براءت عقلیه و این مطلب در دوران امر بین خاص و عام جاری نیست و لازم است در آنجا احتیاط پس مثل حدیث رفع در جائی که شک در شرطیت شیء باشد برداشته می شود آن مشکوک به واسطه حدیث رفع ولی در عام و خاص جاری نیست چون خصوصیت خاص منتزع از نفس خاص می باشد و رفع آن بید شارع نیست مثل آنکه انسانیت انسان شیء زائدی بر نفس انسان نیست پس دوران بین خاص و عام از قبیل دوران بین متباینین می باشد که لازم است احتیاط و براءت جاری نمی شود فتأمل جیدا.

مخفی نماند اقل و اکثر ارتباطی یک قسم از آنها گذشت در مرکبات خارجیه مثل اجزاء صلاه قسم دیگر اقل و اکثر در مرکبات تحلیلیه می باشد و آن بر سه قسم است.

اول آنکه احتمال آن شیء در واجب علی نحو شرطیت است ولی وجود آن شرط مستقل است خارجا مثل شرائط مقدم بر صلاه و مؤخر و مقارن نظیر طهارت و غسلی که معتبر است در صلاه و در این موارد بلا اشکال براءت عقلیه و نقلیه در آنها جاری است و جواب از اشکالات مصنف که تحصیل غرض لازم است قبلا- گذشت و آنچه را که در اقل و اکثر ارتباطی خارجی بود در این موارد بلا اشکال جاری است.

قسم دوم آنکه آن شرط منحاظ و جدا نیست از واجب بلکه نظیر صفت و موصوف و عارض و معروض است بنظر عرف مثل رقبه و رقبه مؤمنه و شک در شرط آن ایضا براءت عقلیه و نقلیه جاری است بخلاف قول مصنف که فقط براءت نقلیه

* شرح:

را جاری می دانست و اشکال بر این مطلب که اقل و اکثر مبنی بر انحلال باید باشد خارجا و آنکه اقل متیقن باشد و در مثل رقبه و رقبه مؤمنه در خارج عین یکدیگر می باشند و انحلال خارجی ندارد پس طبیعی رقبه در غیر مؤمنه مابین و ضد مؤمن است نه آنکه بعض رقبه باشد و آوردن شیئی مابین معنی ندارد رجوع به براءت در آن بلکه مورد، مورد اشتغال یقینی است که براءت یقینی در آن لازم است.

جواب از این اشکال آنکه اصل نافی که جاری می شود در قید معارف دیگری ندارد و لذا تکلیف در مطلق رقبه ثابت می شود و آن اصل معارض باصل براءت از اطلاق نمی باشد چون اطلاق اقتضای توسعه دارد بدون ضیق کما لا یخفی.

قسم سوم از اقل و اکثر ارتباطی تحلیلی در جائی است که واجب و قید آن نظیر جنس و فصل باشد همچنانی که مصنف بیان نمود مثل حیوان و ناطق در این مورد آیا مأمور به مطلق حیوان است یا خصوص حیوان ناطق و همچنین نظیر ذکر رکوع یا سجود مطلق ذکر است یا خصوص تسبیحاتی که وارد شده است که در این موارد امر دائر است بین تعیین و تخییر نظر مصنف آن بود که براءت مطلقا جاری نیست چون نظیر فصل که ذاتی می باشد رفع و وضع آن بید شارع نیست.

از این جهت احتیاط و تعیین تکلیف است در خصوص حیوان ناطق بعضی از اعلام وجه دیگری بیان نموده اند به اینکه جنس در خارج وجود پیدا نمی کند الا در ضمن فصل و معقول نیست آن جنس مأمور به شود الا آنکه معین شود بفصل خاص یا فصل ماء بجهت آنکه حیوانیت حیوان مثلا در خارج بوجود فصل آنکه ناطق باشد می باشد و بدون فصل ممکن نیست وجود حیوان و در این مورد معنی ندارد که کسی قائل شود جنس متیقن از تکلیف است و مقید بودن آن بفصل مجهول است و لذا جاری می شود در فصل مجهول براءت و مأمور به همان جنس مطلق است و بتعبیر بعض از اعلام دیگر آنکه وجود جنس همچنانی که محتاج است در وجود خارجی

* شرح:

آن بفصل آن جنس در خارج متعدد و حصصی پیدا می کند در ضمن هر فردی در افراد خودش حصه ای از آن جنس است در ضمن آن فردی که موجود است بوجود خارجی همچنانی که نفس خود آن جنس در خارج باید منضم و به یک فصلی شود مثل بقر یا غنم یا انسان همچنین وجود آن جنس در خارج در ضمن زید یا بکر یا خالد و امثال آن از حصص متباین یکدیگر می باشند و با این حالی که هر کدام از این افراد متباینند مثل انواع جنس نظیر بقر و غنم و انسان که هر کدام از این ها متباینند چگونه ممکن است براءت از آنها و اصل تکلیف متعلق بجنس مطلق باشد و شک در خصوصیت آن به براءت برداشته شود و در این موارد بلا اشکال امر دائر است بین تعیین یا تخییر و لازم است احتیاط عقلا چون در مقام امثال است.

جواب از این اشکال آنکه قبلا گذشت که ادله براءت در خصوصیت تکلیف جاری است بدون براءت در مطلق و تکلیف در این موارد مطلق جنس و عام است و اما اشکال مصنف و سایر اعلام که ذکر شد این اشکال اگر صحیح باشد اصلا ممکن نیست تمسک بعام در خصوصیات تکلیف در هیچ بابی از ابواب فقه چون بنا بر قول آنها افراد خارجیہ تماما متباین یکدیگر می باشند و جامع مشترکی بین آنها نیست نظیر این اشکال در صحیحی و اعمی در جلد اول در مباحث الفاظ گذشت که هر کدام صحیحی یا اعمی جامعی باید باشد در تکلیف که اگر جامع نباشد تمسک باطلاق یا عموم ممکن نیست بلکه برهان اشتراک در اثر که آن افراد خارجیہ اشتراک در آثاری دارند که آن جهت اشتراک اقتضاء جامعیت می نماید به مقتضای قانون الواحد لا یصدر الا من الواحد و در این موارد بلا اشکال جامعی در بین می باشد افراد را و لو آن جامع امر انتزاعی باشد که آن جامع مأمور به می باشد و شک در خصوصیت آن اگر اطلاق لفظی است یا اطلاق مقامی و یا عموم آن خصوصیت به واسطه اطلاق

* شرح:

یا عموم برداشته می شود و اگر نباشد به ادله عقلیه و نقلیه براءت رفع تکلیف است در آن خصوصیت کما لا یخفی.

جریان براءت در طهارات ثلاث و لو مأمور به بسیط باشد

مخفی نماند قبلاً گذشت که اقل و اکثر ارتباطی در اسباب و محصلات جاری است در جائی که واجب و مأمور به عنوان بسیطی باشد مثل غسلاتی که در باب طهارت حدیثه که غسل و وضوء باشد و یا خبثیه نظیر شستن اشیائی که نجس می شود بنا بر اینکه نفس طهارت حدیثه و خبثیه مأمور به باشد نه شستن و غسلات در این موارد چون آن غسلات محصل طهارت می باشند اگر شک در جزئیت شیء یا قید بودن آن شود مشهور بنا بر قول بعض اعلام قائلند که اشتغال و احتیاط لازم است و ادله براءت جاری نیست چه اسباب شرعیه باشد و یا عقلیه و یا عادیه بجهت آنکه تکلیف بامر بسیط است و حدود آن بتمامه معلوم است و شک در شیء که آیا قید است یا جزء شک در حصول آن امر بسیط می باشد و بلا اشکال در این موارد احتیاط و اشتغال است.

لکن تحقیق آنست که آن امر بسیط اگر به واسطه محصل آنکه غسلات باشند اگر تدریجاً پیدا می شوند حق در آن براءت است و اگر آنی و یک مرتبه وجود پیدا کند و مراتب مختلفه ی نداشته باشد آنجا اشتغال و احتیاط است و بعید نیست که در باب طهارت حدیثه و خبثیه از قبیل آن باشد که بتدریج طهارت حاصل می شود نظیر آنکه اگر چراغی در یک محلی آورده شد بسبب قلت و کثرت آن چراغ نور آن محل مختلف می شود و ظاهر از اخبار و نصوص که وارد شده است در باب غسل جنابت از همین قسم است مثل قوله علیه السّلام (تحت کل شعره جنابه فبلوا الشعر و انقوا البشیره و قوله علیه السّلام فما جرى عليه الماء فقد طهر و قوله علیه السّلام فی الصحیح الآخر و کل شیء أمسسته الماء فقد انقته) و غیر دیگر از اخباری که ذکر شده است و در این حال و لو آن مأمور به امر بسیط است ولی چون مراتب آن مختلف است و بتدریج حاصل

الثانی انه لا- یخفی ان الاصل فیما اذا شک فی جزئیه شیء او شرطیه فی حال نسیانه عقلا و نقلا ما ذکر فی الشک فی اصل الجزئیه او الشرطیه فلو لا مثل حدیث الرفع مطلقا و لا تعاد فی الصلاه یحکم عقلا بلزوم اعاده ما اخل بجزئیه او شرطیه نسیانا کما هو الحال فیما ثبت شرعا جزئیه او شرطیه مطلقا نسا او اجماعا.

* شرح:

می شود شک در جزئیت یا قیدیت برائت جاری است چون شک در سعه و ضیق آن مأمور به می باشد.

و اما اگر آن مأمور به بسیط دفعی الحصول باشد که یک وجود بیشتر ندارد و سعه و ضیق یا شدت و ضعف در آن نباشد در این موارد بلا- اشکال اشتغال و احتیاط است چون شک در حصول مأمور به می باشد و این معنی که بیان نمودیم فرقی بین اسباب عاریه یا عقلیه یا اسباب شرعیه نیست.

قوله الثانی انه لا یخفی ان الاصل الخ.

دوم از اموری که ذکر می شود اصل در آن چیزی که شک داریم در جزئیت آن یا شرطیت آن در حال نسیان عقلا و نقلا همان کلامی است که شک در جزئیت آن و شرطیت آن گذشت یعنی عقلا لازم است احتیاط در حال نسیان همچنانی که حکم همان شک در جزئیت و شرطیت را دارد که اگر مثل حدیث رفع و ادله دیگر برائت نبود در باب صلاه و غیر صلاه از عبادات مثل صوم و حج و اعتکاف و غیره و همچنین اگر روایت لا تعاد نبود که قوله علیه السلام (لا تعاد الصلاه الا من خمسه الوقت و الطهور و القبلة و الركوع و السجود) روایت لا تعاد مخصوص باب صلاه است و لو حدیث رفع عام است اگر روایت لا تعاد و حدیث رفع نبود لازم بود اعاده نماز در آنجائی که جزئی از اجزاء نماز را یا شرطی از شرائط آن را در حال نسیان نیاورد البته اجزاء و شرائط در جائی است که ارکان نماز نباشند و اگر از ارکان باشند بلا اشکال لازم

ص: ۱۷۳

* شرح:

است اعاده صلاه و لو در حال نسيان باشد و حال جزئی که فراموش شده است یا شرط اگر رکن صلاه باشد جزئیت و شرطیت آن مطلقا ثابت است نضا نظیر روایت لا تعداد که پنج چیز را استثناء نموده است و لازم است در نسيان آنها اعاده نماز یا اجماعا باشد نظیر تکبیره الاحرام و سائر ارکان دیگر.

و حاصل آنکه دلیل اولی که اثبات جزئیت یا شرطیت می نماید برای مرکب جزئیت و شرطیت آن شیء مطلقا می باشد و دلیل حدیث رفع و روایت لا- تعداد فقط رکبیت آنها را در جائی که ثابت است استثناء می نماید که لازم است اعاده مطلقا و غیر ارکان در حال نسيان و جهل لازم نیست اعاده. مخفی نماند ظاهر کلام مصنف در حال نسيان جزء همان کلامی است که از ایشان گذشت در حال شك در جزء و آنکه برائت عقلیه در هر دو جاری نیست ولی برائت نقلیه نظیر حدیث رفع و غیر جاری است.

جواب آن قبلا گذشت که تفکیک بین برائت عقلیه و شرعیه ممکن نیست چون بنا بر قول ایشان اگر تحصیل غرض لازم باشد و یا آنکه تکلیف بین اقل و اکثر ارتباطی آن تکلیف منحل نشود معنی ندارد برائت شرعیه بخصوص چون برائت شرعیه لوازم آنها حجیت ندارد که به برائت اکثر، اقل ثابت شود کما آنکه گذشت.

و ایضا مخفی نماند جزئی که غیر ارکان باشد نسيان آن موجب صحت صلاه است و یا شرط صلاه اگر مثل حمد و سوره فراموش شود در آن بلا اشکال نماز صحیح است اشکال در آنست که این نمازی که فاقد جزء است نسيان آیا شخص ناسی مأمور به است این صلاه را یا آنکه صلاه آن من باب وفاء به غرض است نظیر جهل با خفات قرائت یا جهر قرائت که اگر هر کدام جای دیگری واقع شد جهلا آنجا عده ای قائلند که صلاه مسقط تکلیف است و آن شرط بعد از آوردن صلاه ممکن نیست تحصیل آن.

مرحوم شیخ انصاری قائل است صلاتی که جزء یا شرط آن اگر نسيان شود آن

ثم لا يذهب عليك انه كما يمكن رفع الجزئيه او الشرطيه في هذا الحال بمثل حديث الرفع كذلك يمكن تخصيصها بهذا الحال بحسب الادله الاجتهاديه كما اذا وجه الخطاب على نحو يعم الذاكر و الناسى بالخالى عما شكك فى دخله مطلقا و قد دل دليل آخر على دخله فى حق الذاكر.

* شرح:

صلاه مأمور به ليست ولى مسقط تكليف است بجهت آنكه شخص ناسى جزء يا شرط خطاب بآن مثل يا ايها الناسى و امثال آن التفات بموضوع سبب مى شود كه موضوع ناسى مبدل بشخص ذاكر شود از اين جهت خطاب بآن ممكن نيست و لذا صلاه آن مسقط تكليف است نه مأمور به باشد مصنف و عدۀ ديگر قائلند كه شخص ناسى ممكن است خطاب بآن به وجوهى كه بيان آن خواهد آمد.

مخفى نماند در صلاه اگر جزء و يا شرط غير ركنى فراموش شود بلا اشكال باقيمانده بايد آورده شود. و اما در غير صلاه اگر جزء و يا شرط آن نسيان شود اثبات باقيمانده مشكل است چون حديث خطاء و نسيان و لو رفع حكم واقعى را مى نمايد بخلاف ما لا يعلمون كه رفع حكم ظاهرى مى باشد ولى اثبات باقيمانده محتاج است بدليل و ايضا دليل جزء يا شرط با دليل كل يا هر دو اطلاق دارند يا ندارند يا احدهما كه تفصيل آنها رجوع بمطولات شود كما لا يخفى.

بيان امکان خطاب به ناسى جزء يا شرط به وجوهى

قوله ثم لا يذهب عليك انه كما يمكن الخ.

مصنف مى فرمايد همچنانى كه ممكن است رفع جزئيت يا شرطيت در حال نسيان بحديث رفع همچنين ممكن است تخصيص داده شود ادله جزئيت و شرطيت بغير حال نسيان به ادله اجتهاديه يعنى رفع ما لا يعلمون حكم ظاهرى مى باشد و باقى مثل خطاء و نسيان تخصيص احكام واقعيه مى باشد و بيان آن باين قسم كه خطاب از طرف شارع به عموم مكلفين برسد مثل آنكه بفرمايد واجب است بر مكلفين نه جزء از صلاه را بياورد كه اين بيان شامل ذاكر و ناسى هر دو مى شود و دليل ديگرى در خارج

ص: ۱۷۵

او وجه الی الناسی خطاب یخصه بوجوب الخالی بعنوان آخر عام او خاص لا بعنوان الناسی کی یلزم استحاله ایجاب ذلک علیه بهذا العنوان لخروجه عنه بتوجیه الخطاب الیه لا محاله کما توهم لذلك استحاله تخصیص الجزئیة او الشرطیه بحال الذکر و ایجاب العمل الخالی عن المنسی علی الناسی فلا تغفل.

* شرح:

اثبات کند که کسانی که ذاکرند و علم بتکلیف دارند واجب است بر آنها ده جزء از صلاه را بیاورند در این حال کسانی که نسیان جزء و شرط را می نمایند داخل در عموم تکلیف اولند و کسانی که ذاکرند جزء دیگری بر آنها اضافه و واجب است که ده جزء باشد این وجه از وجوهی است که خطاب به ناسی ممکن است باشد.

قوله او وجه الی الناسی خطاب الخ.

وجه دیگر که ناسی مورد خطاب واقع شود آنکه خطاب بنفس خود ناسی نشود بلکه خطاب بلوازم ناسی مثل یا ایها الرجل از طرف شارع واقع شود و یا خاص مثل آنکه خطاب برسد کسانی که حافظه آنها کم است و امثال آن لازم است نه جزء از نماز را بیاورند که اول خطاب بلوازم عموم ناسی بود دوم بخصوص آن را در این قسم دوم ایضا صحیح است خطاب به ناسی و لو بعنوان آنکه (یا ایها الناسی بجزء یا شرط یجب علیک الصلاه فی سائر اجزائه و شرائطه) که این عنوان اگر گفته شود به ناسی مستلزم محال است چون خطاب بعنوان یا ایها الناسی سبب متذکر او می باشد و از این جهت خارج می شود از عنوان ناسی کما آنکه توهم شده است متوهم مرحوم شیخ انصاری می باشد که فرموده محال است تخصیص جزء یا شرط به کسانی که ذاکرند و ناسی آنها مکلف نیست بلکه تکلیف آن باقیمانده غیر منسی است مثل تبدل موضوع مسافر بحاضر و بالعکس کما لا یخفی فلا تغفل.

وجه سوم آنکه مأمور به در تمام مکلفین آن جامع طبیعت صلاه است مثل

ص: ۱۷۶

* شرح:

جامع صحیحها که مصنف قائل بود و اختلاف ذاکر و ناسی نظیر اختلاف مصادیق صلاه صحیح است مثل صلاه مسافر و حاضر و اختلاف صلوات یومیّه و غیره و در این حال ناسی التفات بمأمور به دارد و لو خیال کند صلاه او هم تام است.

بیان شمول حدیث لا تعاد جاهل قاصر و مقصر را

مخفی نماند بمناسبت ذکر حدیث لا تعاد مناسب است معنای آنکه آیا شامل جاهل قاصر بلکه مقصد در نماز می شود یا نه کما آنکه بعض اعلام ذکر نموده اند مشهور آنست که حدیث لا تعاد شامل جاهل مطلقا نمی شود چون جاهل بجزء یا شرط و لو قاصر باشد بهمان امر اولی لازم است اعاده کند نه آنکه بخطاب جدیدی باشد مثل آنکه عمدا اگر جزء یا شرط را ترک کرد امر اولی اقتضاء دارد اعاده نماز را که صحیح نبوده است و لکن حق آنست که معنای اعاده وجود شیئی ثانی است بعد از وجود اول یا حقیقتا آن شیء اولی که وجود پیدا کرد ثانی آن را اعاده کند و یا ادعائاً و تخیلا از این بیان ظاهر شد که عنوان اعاده صادق است در مواردی که مکلف جهل بجزء یا شرط داشته باشد و لو اقتضای تکلیف اولی باقی است.

و حاصل آنکه معنای اعاده شامل جاهل قاصر و مقصر می شود همچنانی که شامل ناسی می شود بلکه شامل مواردی که عمدا و عالما بجزء یا شرط باشد شامل آن می شود مثل قوله علیه السّلام من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده که ظاهر از اعاده عمدی است و مثل قول دیگر علیه السّلام در جائی که جهل در اخفات نموده است یا اخفات در جهل ایّ ذلک فعل متعمدا فقد نقض صلاته و علیه الاعاده فان فعل ساهیا او لا یدری فلا شیء علیه و قد تمت صلاته و منها قوله علیه السّلام در کسی که تمام نموده صلاه را در سفر: انه ان قرأ علیه آیه التقصیر و فسرت له فصلی اربعا اعاده و ان لم یکن قرأت علیه و لم یعلمها فلا اعاده علیه.

این اخباری که ذکر شد دال است بر اینکه لفظ اعاده همچنانی که در نسیان و خطاء استعمال می شود همچنین در جهل در عمد استعمال شده است و استعمال آن در تمام موارد حقیقت

الثالث انه ظهر مما مر حال زياده الجزء اذا شك في اعتبار عدمها شرطا او شطرا في الواجب

* شرح:

است نه آنکه در بعض موارد به غایت و مجاز باشد خصوصا قوله عليه السلام که فرمود فان فعل ساهيا او لا يدري فلا شيء عليه یعنی لا اعاده عليه و کذا قوله عليه السلام و ان لم یکن قرأت علیه الخ.

روایت که شامل است لا تعاد صورت جهل و نسیان را و در تمام این موارد سیاق روایات واحد است و به مقتضای خمس که استثناء شده از لا تعاد الصلاة الا من خمس بلا اشکال جهل و نسیان و عمد در آنها اثری ندارد و لازم است اعاده صلاه باخلال یکی از آنها همچنانی که اجماع مسلم و نصوص خاصه در آنکه عمدا اگر غیر ارکان را اخلالی نمود مکلف لازم است اعاده صلاه از این جهت اطلاق آنها مقید می شود بغير عمد و در صورت جهل و نسیان و لو جاهل مقصر باشد لازم نیست اعاده صلاه و لو جاهل مقصر معصیت کار است بدون جاهل قاصر کما لا یخفی.

قوله الثالث انه ظهر مما مر حال زياده الجزء الخ تنبيه سوم مصنف می فرماید از بیان سابق ظاهر شد حال زياده جزء یعنی جزئی زیاد نشود در مأمور به شک در اعتبار عدم آن شود یعنی جزء زیاد شد شکی در این واقع شود که عدم آن زياده آیا شرط است در مأمور به و یا شرطی است یعنی جزء عدمی در مأمور به و واجب باشد مثلا در رکعت سوم یا چهارم نمازها لازم است حمد تنها خوانده شود یا تسبیحات در این حال اگر حمد را با سوره خواند شک در این می شود که آیا عدم سوره شرط است یا جزء مأمور به جزء عدمی باشد شک در این موارد عینا همان شک در جزء یا شرط می باشد که مأمور به مردد بین اقل و اکثر ارتباطی است و در آنجا مصنف براءت نقلیه را جاری می دانست بدون براءت عقلیه در این موارد ایضا حکم سابق است و شک در زياده شرطا یا شطرا براءت است براءت نقلیه:

ص: ۱۷۸

مع عدم اعتباره فی جزئیه و الا لم یکن من زیاده بل من نقصانه و ذلك لاندر اجه فی الشک فی دخل شیء فیہ جزء او شرطاً فیصح لو أتى به مع الزیاده عمداً تشریعا او جهلاً قصوراً او تقصیراً او سهواً و ان استقل العقل لو لا النقل بلزوم الاحتیاط لقاعده الاشتغال.

* شرح:

جریان براءت در جزء و یا شرط عدمی

قوله مع عدم اعتباره فی جزئیه الخ آن شیئی که شک در زیاده آن داریم که شک در جزئیت آن می باشد یا شرطیت در جائی براءت جاری است که مأمور به لا بشرط از زیاده باشد و اگر بشرط لا باشد یعنی مثل حمد در رکعت سوم یا چهارمی که بیان نمودیم اگر مشروط باشد که سوره با آن نبایست باشد یا مثل رکوع در صلاه که حتماً باید یک رکوع باشد در یک رکعت در این موارد اگر زیاد کرد مکلف زیاده در مأمور به نیست بلکه نقصان مأمور به است چون از دلیل ثابت شده بود که مأمور به چیز دیگری همراه آن زاید نباید باشد و اگر شیء زاید شد آن جزء مأمور به را هم باطل می کند مثل رکوع و حمد و مأمور به ناقص می شود و این مطلبی را که بیان نمودیم در جائی که شک در زیاده باشد آن زیاده چه شرط باشد و چه جزء داخل می شود در باب اقل و اکثر ارتباطی و شک در آن زیاده براءت نقلیه است بقول مصنف و براءت عقلیه و نقلیه است کما آنکه ما بیان نمودیم پس صحیح است مأمور به را بیاورد با این شیء که شک در زیاده آن دارد عمداً تشریعا بیاورد مثل آنکه آن شیء زائد احتمال ضرر آن در مأمور به باشد یا جهلاً بیاورد جهل قصوری مثل آنکه احتمال باطل آن را ندهد در مأمور به او تقصیراً در جائی که احتمال باطل بودن مأمور به را می دهد ولی باین حال می آورد او سهواً در تمام این مواردی که ذکر شد اگرچه عقل مستقلاً حاکم است بلزوم احتیاط بجهت قاعده اشتغال ولی براءت نقلیه رفع آن زیاده را می نماید و عمل صحیح است.

ص: ۱۷۹

نعم لو كان عباده و اتى به كذلك على نحو لو لم يكن للزائد دخل فيه لما يدعو اليه وجوبه لكان باطلا مطلقا او فى صورة عدم دخله فيه لعدم قصد الامتثال فى هذه الصورة مع استقلال العقل بلزوم الاعاده مع اشتباه الحال لقاعده الاشتغال.

و اما لو أتى به على نحو يدعو اليه على اى حال كان صحيحا و لو كان

* شرح:

قوله نعم لو كان عباده و اتى به الخ بله اگر مأمور به تعبدى و عبادى باشد مثل صلاه و بياورد آن جزء یا شرط را در مأمور به به نحوى که اگر این جزء یا شرط که زیاد نموده در مأمور به اگر نبود امتثال امر نمى نمود مکلف و نمى آورد آن را در این موارد عبادت باطل است مطلقا يعنى سواء آنکه آن جزء زائد واقعا جزء مأمور به بوده است یا واقعا جزء مأمور به نبوده است اما اگر واقعا جزء نبوده است بلا اشکال عبادت باطل است چون مأمور به واقعى غير از آن بوده است که آورده است و اگر واقعا جزء مأمور به بوده است چون ثابت نشده است عبادت آن و من باب احتیاط هم نیاورده است آن عمل باطل است این کلام رد است بر قول مرحوم شيخ انصارى ره که زیاده در عبادت را باطل عبادت مى داند.

مصنف فقط قسمی که استثناء شد آن را باطل مى داند نه مطلق زیاده در عبادت را کما آنکه نقل شده پس در این مورد که ذکر شد فقط عبادت باطل است بدون سایر موارد چون امتثال امر مولی را ننموده و آنچه را که آورده مأمور به نبوده با آنکه عقل مستقلا حکم بلزوم اعاده مى نماید در این حالی که اشتباه حال است يعنى واقعا مکلف نمى داند این شیء زائد که بقصد مأمور به مى آورد آیا جزء مأمور به مى باشد یا نه در این حال قاعده اشتغال جاری است و برائت صحیح نیست مطلقا.

قوله و اما لو أتى به على نحو يدعو اليه الخ و اما اگر آن جزء یا شرطی که زیاد نموده در مأمور به بر نحو خطاء بر تطبیق باشد به اینکه داعی و غرض مکلف ایجاد صلاه است لکن خیال مى کند که مأمور به

ص: ۱۸۰

مشرعا في دخله الزائد فيه بنحو مع عدم علمه بدخله فان تشريعه في تطبيق الماتى مع المأمور به و هو لا ينافى قصد الامتثال و التقرب به على كل حال

* شرح:

صلاه در ركعت سوم حمد با سوره است و امتثال مي كند آن امر را به قسمي كه اگر سوره جزء صلاه نبود در ركعت سوم و چهارم ايضا مأمور به را مي آورد على كل حال در اين حال مأمور به صحيح و لو آنكه سوره را تشريعا زياد کرده است در مأمور به در اين مورد تشريع مكلف آن زايد را در تطبيق مأمور به خارجي است با مأمور به و اين معني منافات ندارد قصد امتثال و تقرب بآن عملي را على كل حال مخفي نماند تشريع چند قسم است.

اقسام چهارگانه تشريع محرم در مأمور به

يك قسم: آن همين قسمي است كه خطاء در تطبيق است كه ذكر شد.

قسم دوم: آنكه تشريع در امر مولی است غير امر واقعي و مأمور به را با آن زياده بداعي امري كه خودش ايجاد کرده است مي آورد اين قسم بلا اشكال باطل است.

قسم سوم: تشريع در حدود امر است باين مبني كه مأمور به شرعي ده جزء متعلق آن بوده است و مكلف حدود آن را وسيع قرار مي دهد و يازده جزء قرار مي دهد

چهارم: آنكه تشريع در مأمور به مي كند بدون تصرف در امر در اين موارد بلا اشكال ادله تشريع و حرمت آن عمل مأني به را شامل مي شود و باطل است فقط در قسم اول صحيح است كه نه تصرفي در امر نموده و نه در مأمور به فقط در تطبيق مأمور به بعمل خارجي تشريع نموده است.

مخفي نماند كلام در اقل و اكثر ارتباطي چه نقصان جزء يا شرط باشد و يا زياده يكي از آنها بيان سابق كلام در اصل اوليه بود و اما قاعده ثابويه در مثل صلاه و همچنين طواف كه ملحق به صلوات است اخبار زياد داريم در بطلان زياده في الجملة مثل قوله عليه السلام في خبر أبي بصير من زاد في صلواته فعليه الإعادة.

و قوله عليه السلام در روايتي كه كليني و شيخ قدس سرهما نقل مي كند از زراره

* شرح:

و بکیر بن اعین «اذا استيقن انه زاد في صلاته المكتوبه لم يعتد بها و استقبال صلاته استقبالا اذا استيقن يقينا» و غیر این اخبار که ذکر شده است و مقتضای اطلاق این اخبار فرقی بین زیاده عمدیه یا سهویه و یا جهلیه و ارکان و غیر ارکان نیست که اطلاق این اخبار در تمام موارد می رساند که صلاه باطل ولی مقتضای حدیث لا تعاد در عقد مستثنای منه که می فرماید لا تعاد الصلاه مطلقا آن موارد مذکوره را می گیرد حتی زیادی عمدیه کما آنکه قبلا گذشت و فقط اعاده صلاه را در پنج رکنی که استثناء شده است از روایت اعاده آن را لازم می داند و نسبت بین آن اخبار اگرچه نسبت آن عموم و خصوص من وجه است الا- آنکه حدیث لا- تعاد مقدم است بر آن اخبار در مقام تعارض یا بجهت آنکه حدیث لا تعاد حکومت دارد بر ادله اجزاء و شرایط و موانع و یا آنکه دلالت حدیث لا تعاد اقوی است.

چون به مقتضای استثناء عموم آن اقوی است از سایر اخبار و علی کل روایت لا تعاد مقدم است کما آنکه فقهاء رضوان الله تعالی علیهم بیان نموده اند و روایت لا تعاد نه در خصوص ناقص و کم بودن اجزاء و شرایط را بیان می کند بلکه مطلقا چه اجزاء و شرایط کم شود در مأمور به یا زائد شود و اشکال به اینکه ظهور وقت و قبله که استثناء شده است شامل زیاده نمی شود چون زیاده در آنها معنی ندارد این معنی سبب نمی شود که روایت عموم نداشته باشد بلکه عموم روایت آنچه را که زیاد شود یا کم شود از اجزاء و شرایط و موانع که غیر ارکان باشد تمام را شامل است.

مخفی نماند زیاده شیئی از جنس آن باید باشد مثلا- یک کیلو آب زیاده آن قدری از آب است نه شربت و غیره و اما در مرکبات اعتباریه که هر کدام از اجزاء متباینند خارجا قصد زیاده در آنها معتبر است که اگر قصد اجزاء نماز را نداشته باشد اصلا عمل مرکبی نیست و قصد آنها برای صلاه یک شیئی واحدی قرار داده می شود این معنائی که بیان شد در غیر رکوع و سجود است پس مثل سجده در نماز و لو قصد

ثم إنّه ربما تمسك لصحّه ما أتى به مع الزيادة باستصحاب الصحه و هو لا يخلو من كلام و نقض و ابرام خارج عما هو المهم في المقام و يأتي تحقيقه في مبحث الاستصحاب إن شاء الله تعالى

* شرح:

صلاتیت را ندارد و بعنوان آیه سجده می آورد چون روایت وارد شده است که سجده تلاوت زیاده در فریضه است و مبطل فریضه است و لو قصد جزئیت نماز را ندارد از این جهت رکوع ایضا ملحق به سجده می شود به اولویت قطعیه چون در جائی که سجده و لو بقصد صلاه نباشد صلاه باطل است رکوع در صلاه اولی از سجده می باشد از این جهت جایز نیست صلاه در اثناء صلاه دیگر در غیر مواردی که نص بر آن رسیده است چون رکوع و سجودی که برای صلاه دوم آورده می شود در صلاه اول مبطل صلاه اول است کما لا یخفی.

صحّه استصحاب صلاه در مشکوک المانع

قوله ثم إنّه ربما یتمسک لصحّه الخ در موارد زیاده عمدیه یا سهویه اگر شک در آن شود که آیا موجب باطل بودن نماز می شود یا نه تمسک شده است باستصحاب صحت یعنی قبل از آنی که آن زیاده را بیاورد صلاه یقینا صحیح بوده است و بعد از آوردن زیاده شک در صحت صلاه است و استصحاب صحت صلاه جاری است مصنف می فرماید این استصحاب خالی از نقض و ابرام نیست بجهت آنکه اگر استصحاب اجزاء صحیحه قبل از زیاده را بنماید این استصحاب فائده ندارد و اگر مجموع قبل و بعد از استصحاب صحه آن شود در این مورد حالت سابقه ندارد و علی کل تحقیق آن در بحث استصحاب ان شاء الله تعالی خواهد آمد

مخفی نماند ممکن است جریان استصحاب به اینکه اول جزء مرکب را که می آورد مکلف صحه محقق می شود و آن جزئی را که آورده است اثر فعلی دارد که صحت باشد بعد از آن شیء که احتمال مانعیت آن را می دهد چه وجود آن مانع باشد یا عدم آن در این حال شک در بقاء صحت است که آیا آن صحتی که در جزء

ص: ۱۸۳

الرابع انه لو علم بجزئيه شىء او شرطيته فى الجملة و دار الامر بين ان يكون جزءا او شرطا مطلقا و لو فى حال العجز عنه و بين ان يكون جزءا او شرطا فى خصوص حال التمكن منه فيسقط الامر بالعجز عنه على الاول لعدم القدره حينئذ على المأمور به لا على الثانى فيبقى معلقا بالباقى و لم يكن هناك ما يعين احد الامرين من اطلاق دليل اعتباره جزءا او شرطا او اطلاق دليل المأمور به مع اجمال دليل اعتباره او اهماله لاستقل العقل بالبراءه عن الباقى فان العقاب على تركه بلا بيان و المؤاخذة عليه بلا برهان.

* شرح:

اول بود منقطع شد يا نه پس استصحاب صحت جارى است مثل سائر امور تدريجيه مثل استصحاب صوم يا بقاء حيض در حال حيضيت و امثال آنکه در اين موارد بلا اشکال استصحاب جارى است.

قوله:الرابع انه لو علم بجزئيه شىء الخ.

در تنبيه چهارم مصنف بيان مى کند که اگر علم پيدا شد به جزئيت شىء برای مأمور به يا شرطيت شىء برای آن فى الجملة علم پيدا شد و امر دائر شود بين آنکه آن جزء يا شرط مطلقا باشد برای مأمور به حتى درحالی که مکلف متمکن نباشد از آوردن آن و عاجز باشد و بين آنکه جزئيت يا شرطيت آن در حال تمکن مکلف باشد.

بنا بر قسم اول که اگر متمکن نباشد امر ساقط مى شود چون قدرت بر بعض اجزاء يا شرائط آن ندارد و بنا بر ثانی مأمور به باقى است-و متعلق آن باقیمانده است و در اين حال چیزی نباشد در بين که معین کند احد الامرین را که اگر اطلاق دليل اعتبار جزء يا شرط باشد گرفته مى شود و آن اطلاق مقدم است بر اطلاق مأمور به يا آنکه اطلاق دليل مأمور به در بين باشد مثل اطلاق صلاه که لا يسقط بحال و اطلاق آن در اکثر اجزاء و شرائط و موانع صلاه ثابت است و صلاتی که مأمور به است و لو بعض موارد جزء يا شرط را ندارد بلکه مقترن بمانع مى باشد در اين حال

ص: ۱۸۴

* شرح:

اصل صلاه ساقط نمی شود.

اطلاق دلیل مأمور به در جائی عمل می شود که اجمال دلیل اعتبار جزء یا شرط باشد مثل آنکه دلیل آنها اجماع باشد که اجماع اطلاقی ندارد و متیقن آن لازم است گرفته شود یا مهمل باشد دلیل جزء یا شرط باین معنی که اطلاق دلیل جزء یا شرط در تمام موارد نیست حتی آنجائی که متمکن نباشد مکلف آوردن آن جزء یا شرط را در جائی که اطلاقی نباشد نه برای جزء و نه شرط و نه دلیل مانع و همچنین اطلاق برای مأمور به نباشد در این موارد عقل مستقلا حکم به براءت می کند از باقیمانده و لازم نیست شرعا باقیمانده را مکلف بیاورد چون عقاب بر ترک آن عقاب بلا بیان است و مؤاخذه بر آنکه چرا باقی مانده را نیاوردی بلا برهان است.

حاصل مطلب مصنف آنکه اگر در مقام اصل دلیل جزئیت یا شرطیت نباشد یا مانعیت در این موارد بلا اشکال تکلیف ساقط است چون شرط یا قید آن مفقود است و فرقی در بین آن نیست که دلیل جزء یا شرط بلسان وضع باشد مثل قوله علیه السّلام لا صلاه الا بفاتحه الكتاب و لا صلاه الا بطهور یا آنکه بلسان امر و تکلیف باشد که در این موارد امر بجزء یا شرط امر ارشادی است که مثلا فاتحه الكتاب جزء صلاه است و همچنین طهور شرط صلاه است.

و ایضا فرقی ندارد که امر بمرکب شود مثل آنکه امر به صلات نموده آن صلاتی که دارای قرائت و رکوع و سجود و غیره باشد یا اجزاء و شرائط را بدلیل منفصل بیان کند شارع کما آنکه ذکر شد در این موارد مذکوره اگر دلیل جزء یا شرط اطلاق نداشته باشد و همچنین اگر مأمور به دلیل آن اطلاق نداشته باشد مأمور به ساقط می شود و براءت است مگر آنکه اثبات باقیمانده شود باستصحاب یا قاعده میسور کما آنکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

لا- يقال نعم و لكن قضيه مثل حديث الرفع عدم الجزئيه أو الشرطيه الا في حال التمكن منه فانه يقال انه لا مجال هاهنا لمثله بداهه انه ورد في مقام الامتنان فيختص بما يوجب نفى التكليف لا اثباته.

نعم ربما يقال بان قضيه الاستصحاب في بعض الصور وجوب الباقي في حال التعذر ايضا و لكنه لا يكاد يصح البناء على صحه القسم الثالث من استصحاب الكلّي.

* شرح:

قوله لا يقال نعم و لكن قضيه مثل حديث الرفع الخ.

نتيجه آن شد مركب كه بعض اجزاء يا شرائط آن ممكن نبود بياورد مكلف باقيمانده براءت است و لازم نيست آوردن آن. اشكال شده است كه واجب است باقيمانده را بياورد و مثل حديث رفع يعنى جمله ما اضطروا اليه شامل مى شود در اين موارد عدم جزئيت يا شرطيت آن را در مركب در حال غير ممكن و مقيد مى كند مأمور به را بحال تمكن از آنها در اين حال واجب است باقيمانده آورده شود.

جواب آنكه مجال و محلى براى مثل حديث رفع در اين موارد نيست چون حديث رفع در مقام امتنان است بقوله صلّى الله عليه و آله رفع عن امتى تسع و اين خبر شريف در مقام امتنان است بر امت پس موارد آن مختص است در جائي كه نفى تكليف بنمايد نه آنكه اثبات كند تكليف را چون رفع تكليف منت است بخلاف اثبات تكليف و اثبات تكليف در شك جزئيت و شرطيت بيان آن از مصنف گذشت و همچنين بيان ما فراجع.

قوله: نعم ربما يقال بأن قضيه الاستصحاب الخ.

بعضى اثبات باقيمانده را باستصحاب نموده اند البته بعض صور آن و آنكه در حال تعذر واجب است باقيمانده را بياورد مكلف باستصحاب بعض صور مثل آنكه اول ظهر متمكن از آوردن تمام اجزاء بود و بعدا متعذر شد و اگر اول تكليف متعذر بود

ص: ۱۸۶

او علی المسامحه فی تعیین الموضوع فی الاستصحاب و کان ما تعذر مما یسمح به عرفا بحیث یصدق مع تعذره بقاء الوجوب لو قیل بوجوب الباقی و ارتفاعه لو قیل بعدم وجوبه و یتی تحقیق الکلام فیہ فی غیر المقام.

* شرح:

استصحاب عدم تکلیف است.

جواب آنکه این استصحاب صحیح نیست الا بنا بر صحت قسم ثالث از استصحاب کلی و آن در محل خودش می آید که صحیح نیست مثل آنکه در خانه زید محقق است در ضمنی که زید وجود دارد کلی انسان وجود دارد و بعدا علم پیدا کنیم که زید از خانه بیرون رفته است و احتمال داده شود که در حین خروج زید عمرو داخل در خانه شده است در این موارد بعضی گفته اند استصحاب کلی انسان مانعی ندارد چون سابقا علم بوجود آن بوده و شک در زوال آن می باشد.

جواب آنکه حصه کلی که موجود بود در ضمن زید آن یقینا مرتفع شده است و حصه کلی دیگر در ضمن عمرو حدوث آن مشکوک است و قبلا گذشت که حصصی که در ضمن افراد کلی می باشد آن حصص متباین می باشند- و در ما نحن فیہ وجوبی که در مرکب است وجوب نفسی است بر تمام اجزاء و وجوب غیری و بعض اجزاء را که آورده است مکلف و متعذر از باقی می باشد وجوب نفسی مرتفع است از آنها و وجوب غیری لا حق حالت سابقه ای ندارد.

قوله: او علی المسامحه فی تعیین الموضوع الخ.

یا آنکه استصحاب مرکب شود در جائی که موضوع و لو بعض اجزاء و شرائط را دارا نیست ولی عرفا مستصحب یک موضوع است به قسمی که استصحاب آن موضوعی که بعض شرائط و اجزاء را ندارد همان موضوع است مثل آنکه مثلا از آب کر اگر قدری کم شود همان آب سابقی را می نامند و هر دو یک موضوع است عرفا و همچنین در اجزاء و شرائط نماز مثلا اگر دلیل بر طهارت لباس مصلی نداشتیم

ص: ۱۸۷

كما أن وجوب الباقي في الجملة ربما قيل بكونه مقتضى ما يستفاد من قوله (ص) إذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم وقوله الميسور لا- يسقط بالمعسور وقوله ما لا يدرك كله لا يترك كله و دلالة الاول مبنيه على كون كلمه من تبعيضيه لا بيانیه و لا بمعنی الباء و ظهورها في التبعيض و ان كان مما

* شرح:

صلاتی که با لباس نجس خوانده می شود با آن صلاتی که با لباس طاهر می باشد یک موضوع است عرفا علی کل موضوع متیقن سابق و مشکوک عرفا باید یکی باشد که اگر قائل بوجوب باقی مانده شویم صدق ارتفاع موضوع کند.

حاصل آنکه اگر موضوع متیقن سابق و مشکوک لاحق عرفا یک موضوع باشد واجب است آوردن باقی را بدلیل استصحاب کما آنکه تحقیق در موضوع استصحاب در غیر این مقام خواهد آمد.

مخفی نماند تمسک شده برای وجوب باقیمانده بعمومات اضطرار مثل قوله عليه السلام در خبر زراره و محمد بن مسلم التقيه فی شيء اضطر اليه فقد احله الله او ان التقيه فی كل شيء و كل شيء اضطر اليه ابن آدم فقد احله الله و غیر این اخبار که حکومت و تخصیص آنها می دهند و بناء این تخصیص داده می شود مأمور به و واجب است امثال باقی جواب اثبات باقیمانده محتاج است بدلیل خارج بعد از آنکه مکلف متعذر شد از جزء با شرط که گذشت کما لا يخفى.

تمسک به قاعده میسور و اضطرار در وجوب باقیمانده مرکب

قوله كما ان وجوب الباقي في الجملة الخ.

دلیل دیگری برای وجوب باقی مانده آورده اند که دلیل قاعده میسور است.

مدارک قاعده میسوری اخباری است که ذکر می شود من جمله قوله صلى الله عليه وآله إذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم و قوله عليه السلام در روایت دیگر الميسور لا يسقط بالمعسور و روایت دیگر ما لا يدرك كله لا يترك كله.

و دلالت روایت اول مبنی بر آنست که کلمه من که می فرماید فأتوا منه من تبعيضيه

لا- یکاد یخفی الا ان کونه بحسب الاجزاء غیر واضح لاحتمال ان یکون بلحاظ الافراد و لو سلم فلا محیص عن انه هاهنا بهذا اللحاظ یراد حیث ورد جوابا عن السؤال عن تکرار الحج بعد امره به فقد روى أنه خطب رسول الله (ص) فقال ان الله كتب علیکم الحج فقام عکاشه و یروی سراقه بن مالک فقال فی کل عام یا رسول الله فاعرض عنه حتی اعدا مرتین او ثلاثا فقال و یحک و ما یؤمنک ان اقول نعم و الله لو قلت نعم لوجب و لو وجب ما استطعتم و لو ترکتم لکفرتم فاتر کونی ما ترکتم و انما هلک من کان قبلکم بکثره سؤالهم و اختلافهم الی انبیائهم فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و اذا نهیتکم عن شیء فاجتنبوه.

* شرح:

باشد نه (من) بیانیه و همچنین آن من بمعنی باء نباشد که اگر من در روایت من بیانیه باشد معنی این طور می شود اذا امرتکم بشیء فأتوا ذلك الشیء ما دام تستطیعون الاتیان به نظیر قوله تعالی *أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ*.

حاصل آن می شود واجب است جنس مأمور به را بیاورید مادامی که استطاعت دارید و این معنی از محل بحث ما خارج است چون کلام ما در باقیمانده مأمور به است که لازم است آورده شود یا نه-نه اصل مأمور به و همچنین اگر من بمعنی باء باشد باء تعدیه نظیر قوله تعالی *إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ* که اگر من بمعنی باء تعدیه باشد روایت از محل شاهد ما خارج است ولی باین حال ظهور من در تبعیض از چیزهائی است که مخفی نیست و اشکالی که بر دلالت روایت است. مورد بحث ما در جائی است که کل و مرکبی باشد که دارای اجزاء باشد نه کلی که دارای افراد است و احتمال قوی می باشد که امر فأتوا منه افرادی باشد از کلی که تمام افراد را مکلف قدرت بر آوردن ندارد.

لذا حضرت می فرماید آن افرادی که استطاعت و قدرت در آن داری بیاور و لو

ص: ۱۸۹

* شرح:

تسلیم شویم ما و قبول کنیم قوله علیه السّلام اذا امرتکم بشیء، شیء اعم از کل و کلی است و شامل هر دو می شود ولی چون مورد روایت مورد کلی است که اراده از افراد کلی شده است مورد مخصوص اطلاق شیء است و اگر کلی را شامل نشود و حمل بر کل شود مورد روایت از روایت خارج می شود چون روایت جواب از سؤال راوی است از تکرار حج در هر سالی که حج کلی است و هر سالی حج در آن افراد کلی حج می باشد و این رد جواب بعد از امر بحج است در هر سالی.

روایت از ابی هریره از طرف عامه روایت شده از رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه ای را بیان نمود و فرمود خدای عز و جل واجب نموده است بر شما حج را عکاشه یا سراقه بن مالک بلند شد و عرض کرد یا رسول الله در هر سالی واجب است حج، حضرت از او اعراض کرد و اعتنائی بآن نفرمودند حتی اعاده کرد راوی کلام خودش را مرتین او ثلاث مرات حضرت جواب به او دادند و یحکک چه چیز تو را تأمین نموده است که من بگویم نعم یعنی در هر سالی و الله اگر سؤال تو را قبول کنم که در هر سالی واجب است حج این معنی واجب می شود بر شما مادامی که استطاعت دارید و اگر ترک کنید حج را هرآینه کافر می شوید پس ترک کنید مرا آنچه را که من ترک کردم بر شما و سؤال نکنید از من چیزهایی را که بیان نکردم برای شما و این است و جز این نیست هلاک شدند کسانی که قبل از شما بودند به واسطه کثرت سؤال آنها و اختلاف آنها به انبیاء علیهم السّلام فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و اذا نهیتکم عن شیء فاجتنبوه.

مخفی نماند روایت از جهت سند کما آنکه بعض اعلام ذکر نموده اند از عامه است که بیان شد از ابی هریره است و این روایت باختلاف نقل شده است از عامه

روایت دیگر که از عامه نقل شده است قوله علیه السّلام فاذا امرتکم بالشیء فخذوا به ما استطعتم و اذا نهیتکم عن شیء فاجتنبوه و همچنانی که مختلف روایت شده است از طرق عامه در کتب خاصه ایضا بدو وجه نقل شده است و بعد از آنی که سند روایت

و من ذلك ظهر الاشكال فى دلالة الثانى ايضا حيث لم يظهر فى عدم سقوط الميسور من الاجزاء بمعسورها لاحتمال اراده عدم سقوط الميسور من افراد العام بالمعسور منها.

هذا مضافا الى عدم دلالة على عدم السقوط لزوما لعدم اختصاصه بالواجب و لا مجال معه لتوهم دلالة على أنه بنحو اللزوم الا أن يكون

* شرح:

ضعيف است عمل مشهور بآن روایت معلوم نیست خصوصا با اختلاف روایت که عمل بر کدام از آنها است و اگر عملی باشد جماعتی از متأخرین از علماء می باشند و آن شهرتی که روایت ضعیف بآن منجر می شود شهرت قدمای اصحاب رضوان الله تعالى عليهم می باشد.

قوله و من ذلك ظهر الاشكال الخ.

از اشكال در روایت اول ظاهر شد دلالت روایت ثانى ايضا، روایت ثانى الميسور لا يسقط بالمعسور سند این روایت مثل روایت قبلی غیر معتبر است چون مرسله ایست که نقل شده از کتاب غوالی اللثالی عن علی علیه السلام و اشکالی که در روایت اول است در این روایت وارد است مصنف بیان می کند ظهور ندارد روایت در عدم سقوط ميسور به معسور که آن ميسور دارای اجزاء باشد که محل بحث ما می باشد بلکه احتمال داده می شود احتمال مساوی که اراده شود از عدم ميسور از افراد عام یعنی اگر امر روی افراد عام آمد و مکلف تمکن از تمام افراد عام ندارد آن اندازه ای که می تواند از افراد عام را امتثال کند این ها ساقط نمی شود به واسطه آن افرادی که تمکن ندارد.

حاصل آنکه مراد از ميسور افراد عام می باشد نه اجزاء کل.

قوله هذا مضافا الى عدم دلالة الخ.

اشكال دوم برفرض روایت ظهور در کل و اجزاء آن داشته باشد اختصاص

المراد عدم سقوطه بماله من الحكم وجوبا كان او ندبا بسبب سقوطه عن المعسور بأن يكون قضيه الميسور كناية عن عدم سقوطه بحكمه حيث ان الظاهر من مثله هو ذلك كما أن الظاهر من مثل لا ضرر و لا ضرار هو نفي ما له من تكليف او وضع لا انها عباره عن عدم سقوطه بنفسه و بقاءه على عهده المكلف كي لا يكون له دلالة على جريان القاعده في المستحبات على وجه او لا يكون له دلالة على وجوب الميسور في الواجبات على آخر فافهم.

* شرح:

ندارد بواجبات بلکه شامل مستحبات می شود و با این احتمال مجال و محلی برای روایت نیست که دال بر لزوم و وجوب باشد مگر آنکه اراده شود عدم سقوط موضوع به واسطه حکمی که بر آن می باشد آن حکم واجب باشد یا مستحب بسبب سقوط حکم از معسور و آن اجزائی که تمکن از آوردن آنها ندارد باین معنی که ظهور میسور کنایه باشد از عدم سقوط آن به حکمش یعنی در جائی که بعض اجزاء تمکن از آوردن آن را ندارد مکلف، این معنی سبب سقوط حکم اجزاء دیگر نمی شود بلکه باقیمانده که قدرت بر آوردن آن دارد لازم است امثال آن چون ظاهر از مثل این جمله ها اثبات موضوع است که واقعا اثبات حکم موضوع می باشد کما آنکه ظاهر از مثل لا ضرر و لا ضرار نفی حکم است چه حکم تکلیفی باشد مثل صوم ضرری یا حکم وضعی باشد مثل بیع ضرری.

در این موارد نفی حکم است بلسان نفی موضوع یعنی ضرری در اسلام نیست ضرر که مسلم تحقق دارد معنای آن آنست که حکم ضرری در اسلام جعل نشده است از طرف شارع- نه آنکه عبارت باشد از عدم ثبوت میسور بنفسه و بقاء آن برعهده مکلف که اگر این معنی باشد دال بر وجوب است و دلالت بر جريان قاعده میسور در مستحبات نمی باشد یعنی در این حال شامل مستحبات نمی باشد یا آنکه قاعده میسور دلالت بر وجوب میسور در واجبات نداشته باشد در جائی که حمل بر رجحان فی الجملة شود.

ص: ۱۹۲

و اما الثالث فبعد تسليم ظهور كون الكل في المجموعى لا الافرادى لا دلالة له الا على رجحان الاتيان بباقى الفعل المأمور به واجبا كان او مستحبا عند تعذر بعض اجزائه لظهور الموصول فيما يعمهما و ليس ظهور لا يترك في الوجوب لو سلم موجبا لتخصيصه بالواجب لو لم يكن ظهوره في الا-عم قرينه على اراده خصوص الكراهه او مطلق المرجوحه من النفى و كيف كان فليس ظاهرا في اللزوم هاهنا و لو قيل بظهوره فيه في غير المقام.

* شرح:

و حاصل آنکه روایت دلالت دارد حکم در واجبات که می تواند مکلف امتثال کند ساقط نمی شود و همچنین در مستحبات فافهم.

روایت سوم قاعده میسور و اشکال سند و دلالت آن

قوله و اما الثالث فبعد تسليم ظهور الخ روایت سوم مرسله ایست که حکایت شده است از غوالی اللثالی كما آنکه در عوائد نراقی رحمه الله علیه است كما آنکه ذکر نمودند بعض اعلام عن علی علیه السلام انه قال ما لا- یدرک کله لا- یرک کله اشکالات در سند روایات سابق در این روایت می آید.

روایت سوم مصنف می فرماید بعد از آنی که تسلیم شویم ما که ظهور کل در کل مجموعی است که اجزاء داشته باشد نه کلی و افرادش یعنی اولاً- روایت ظهور در کل مجموعی ندارد بلکه احتمال مساوی ظهور آن در کلی و افراد آن می باشد در این حال دلالت بر روایت نیست الا رجحان آوردن باقی فعل مأمور به که تمکن دارد مکلف از آن و باقیمانده چه واجب باشد و چه مستحب در وقت تعذر بعض اجزاء مأمور به بجهت آنکه ظهور دارد موصولی که در روایت است یعنی قوله علیه السلام ما لا- یدرک کله و لفظ ماء موصول عام است که هم شامل واجب می شود و هم مستحب و ظهوری ندارد تتمه روایت لا یرک در وجوب که گفته شود که این قرینه است که لفظ ماء موصول شامل مستحبات نمی شود اگر تسلیم شویم ما که سبب می شود لا یرک که مخصوص

ص: ۱۹۳

ثم إنه حيث كان الملاك في قاعده الميسور هو صدق الميسور على الباقي عرفا كانت القاعده جاريه مع تعذر الشرط ايضا لصدقه حقيقه عليه مع تعذره عرفا كصدقه عليه كذلك مع تعذر الجزء في الجملة و ان كان فاقد الشرط مبينا للواجد عقلا و لاجل ذلك ربما لا يكون الباقي الفاقد لمعظم الاجزاء او لركنها موردا لها فيما اذا لم يصدق عليه الميسور عرفا و ان كان غير مبين للواجد عقلا.

نعم ربما يلحق به شرعا ما لا يعد بميسور عرفا بتخطته للعرف و ان عدم

* شرح:

بواجبات باشد اگر نگوئیم که ظهور آن در اعم است و این جهت قرینه می شود بر خصوص اراده کراهت یا مطلق مرجوحیت اعم از کراهت و حرمت و کیف کان پس لا- یترک ظهور در لزوم ندارد اینجا و لو گفته شود که ظهور آن جمله در غیر این مقام دال است بر لزوم.

در ميسور بقاء موضوع عرفی می خواهد و موارد آن

قوله ثم إنه حيث كان الملاك الخ مصنف می فرماید ملاك در قاعده ميسور صدق ميسور است بر باقیمانده عرفا چون صدق عرفی باید داشته باشد قاعده جاری است در جائی که متعذر از شرط باشد و تمکن از آوردن نداشته باشد چون در این مورد حقیقتا صدق ميسور می نماید با تعذر شرط عرفا مثل صدق ميسور در جائی که تمکن از جزء نداشته باشد در این موارد و لو ميسور و باقیمانده مباین است و با مأمور به عقلا ولی چون صدق عرفی دارد مانعی ندارد و از این جهتی که صدق عرفی باید داشته باشد اگر باقیمانده به طوری باشد که صدق عرفی نداشته باشد قاعده جاری نیست مثل آنکه معظم اجزاء و ارکان مأمور به نباشد و متعذر از آنها باشد در این موارد صدق ميسور عرفا نمی باشد و اگرچه مباین واجد آن مواردی که دارای معظم اجزاء و ارکان داشته باشد مباین نباشد عقلا مخفی نماند در این مورد عقلا و عرفا مباین است کما لا یخفی.

قوله نعم ربما يلحق به شرعا الخ.

بعض موارد موضوعی ملحق بميسور می شود شرعا و لو عرفا صدق ميسور

العد كان لعدم الاطلاع على ما هو عليه الفاقد من قيامه في هذا الحال بتمام ما قام عليه الواجد او بمعظمه في غير الحال و إلا عد انه ميسوره كما ربما يقوم الدليل على سقوط ميسور عرفي لذلك اي للتخطئه و انه لا يقوم بشيء من ذلك

و بالجمله ما لم يكن دليل على الاخراج و الالحاق كان المرجع هو الاطلاق و يستكشف منه ان الباقي قائم بما يكون المأمور به قائما بتمامه او بمقدار يوجب ايجابه في الواجب و استحبابه في المستحب و اذا قام دليل على احدهما فيخرج او يدرج تخطئه او تخصيصا في الاول و تشرিকা في الحكم من دون الاندراج في الموضوع في الثاني فافهم.

* شرح:

نمی باشد مثل صلاه غرقا که عرفا صدق ميسور نمی باشد ولی شرعا ميسور است از نماز بتخطئه شرع عرف را و آنکه عرف این موارد را ميسور عرفی نمی داند بجهت آنست که اطلاع ندارد بر آن چیزی که فاقد است و آنکه باقیمانده و لو تسيحات اربعه و تکبير و سلام باشد جای نماز را می گیرد و ملاک اصل صلاه را دارا است یا معظم اجزاء صلاه را دارا است. و اگر عرف مطلع بود در این موارد آن را ميسور عرفی قرار می داد کما آنکه بعض موارد دلیل از طرف شارع رسیده است بر سقوط ميسور عرفی و آنکه این موارد ميسور نیست نظیر صوم که یک آنی قبل از مغرب موانعی بر آن پیدا شود مثل حیض و امثال آن در این موارد تخطئه شرع است عرف را و آنکه این موارد ميسور نمی باشد و جای ملاک اصل مأمور به را نمی گیرد.

قوله و بالجمله ما لم يكن دليل على الاخراج الخ حاصل آنکه مادامی که دلیل خارجی نرسیده باشد بر بعض افراد که ميسور نیست نظیر صوم که گذشت که آن را شارح از ميسور عرفی از خارج نموده یا الحاق بعض موارد بميسور نظیر صلاه غرقا که گذشت در غیر این موارد تمسک باطلاق می شود و کشف می شود از اطلاق که باقیمانده دارای ملاک مأمور به را یا بتمامه دارد یا بقدر واجب در واجبات و همچنین تمسک باطلاق می شود در باقیمانده مستحبات و در جائی که

ص: ۱۹۵

تذنیب لا یخفی انه اذا دار الامر بین جزئیه شیء او شرطیه و بین مانعیه او قاطعیه لکان من قبیل المتباینین و لا یکاد یکون من الدوران بین المحذورین لا مکان الاحتیاط باتیان العمل مرتین مع ذاک الشیء مره و بدونه کما هو اوضح من ان یخفی

* شرح:

دلیل وارد شد علی احدهما یعنی یا اخراج و یا الحاق در این مورد خارج می شود در اول و مندرج می شود در میسور دومی یا تخطئه شرع عرف را یا تخصیص در اول به آنکه این موارد موارد میسور عرفی است الا آنکه ملاک مأمور به را دارا نیست در تخصیص و یا آنکه تشریک در حکم می نماید نظیر صلاه غرقا که موضوعا با صلاه جامع شرایط و اجزاء متعدد است ولی حکم صلاه را دارا است فافهم.

مخفی نماند تمسک باطلاق در قاعده میسور در تمام موارد ابواب فقه ممکن نیست و لو موضوع عرفی دارا باشد و لذا تمسک باطلاق در باب قاعده میسور هر کجا شهرت قدماء محقق شد صحیح است و الا فلا کما آنکه در اصل مدرک قاعده میسور که اخبار باشد بیان شد.

قوله تذنیب لا یخفی انه اذا دار الامر الخ.

مخفی نماند اگر شیء، امر دائر شد بین آنکه آن جزء مأمور به باشد یا شرط آن و یا مانع است از مأمور به یا قاطع است - فرق بین قاطع و مانع کما آنکه بعض اعلام ذکر نموده اند آنکه قاطع همیشه اتصالیه مرکب را بهم می زند و در واقع شرط اتصال که در مرکب بوده می رود بخلاف مانع که عدم آن شرط است در مأمور به نظیر لباس غیر مأكول اللحم که عدم آن شرط است در مرکب.

و علی کل در هر موردی بدلیل باید رجوع بشود که قاطع است یا مانع نظیر جهر در صلاه ظهر جمعه که بعضی گفته اند واجب است و بعضی قائل به حرمت آن می باشند در این موارد از قبیل متباینین است و لازم است احتیاط.

و یا این کلام رد است بر قول مرحوم شیخ که قائل بتخیر است کأن امر دائر

خاتمه فی شرائط الاصول اما الاحتیاط فلا یعتبر فی حسنه شیء اصلا بل یحسن علی کل حال الا اذا کان موجبا لاختلال النظام و لا تفاوت فیہ بین المعاملات و العبادات مطلقا و لو کان موجبا للتکرار فیها.

و توهم کون التکرار عبثا و لعبا بامر المولی و هو ینافی قصد الامتثال

* شرح:

بین وجوب و حرمت است که اگر شرط یا جزء باشد واجب است و اگر مانع یا قاطع باشد حرام ولی در جائی که احتیاط ممکن نباشد تخیر است مثل آنکه در رکعت سوم و چهارم سوره واجب است یا مانع است در این موارد لازم است دو مرتبه نماز را بخواند یک مرتبه با سوره و مرتبه دیگر بدون سوره و این موارد محذورین نیست مثل آخر رمضان که مردد است بین وجوب روزه یا حرمت آن اگر عید باشد که در این موارد ممکن نیست احتیاط ولی در ما نحن فیہ ممکن است احتیاط و دو مرتبه عمل را بجا می آورد کما آنکه این واضح است از آنکه مخفی باشد.

خاتمه در شرائط اصول و آنکه احتیاط حسن است مگر بعض موارد

اشاره

قوله خاتمه فی شرائط الاصول.

خاتمه متعلق است باصول اما احتیاط پس معتبر نیست شیء در آن اصلا و احتیاط مطلقا حسن است عقلا و شرعا در تمام حالات مگر آن احتیاط موجب اختلال نظام باشد یا سبب وسوسه مکلف شود و امثال آنکه در این موارد بعنوان ثانوی حرام می شود و تفاوتی در حسن احتیاط نمی باشد بین معاملات که جمع بین محتملات می شود و بین عبادات که در تمام آنها احتیاط حسن است و لو بعض موارد موجب تکرار عبادت می شود مثل آنکه در روز جمعه امتثال به صلوات جمعه می نماید و صلاه ظهر که واقعا یکی از این ها واجب است.

و ایضا در جائی که لباس یقینا نجس است و مردد است بین دو فرد لباس یا سه تکرار نماز می کند مکلف در هر یکی از آن لباسها تا یقین کند صلاه در لباس طاهر امتثال شده است یقینا.

قوله و توهم کون التکرار عبثا و لعبا الخ.

اگر اشکال شود در تکرار عبادت بدون توصلیات موجب عبث و لعب بامر

المعتبر في العبادة فاسد لوضوح ان التكرار ربما يكون بداع صحيح عقلاني مع أنه لو لم يكن بهذا الداعي و كان اصل اتيانه بداعي امر مولاة بلا داع له سواه لما ينافي قصد الامتثال و ان كان لاغيا في كيفية امتثاله فافهم.

* شرح:

مولی می باشد و این معنی منافات دارد قصد امتثال را امتثال امری که معتبر است در عبادات.

جواب آنکه این اشکال فاسد است بجهت آنکه واضح است تکرار عبادت در این موارد بعض موارد بداعی صحیح عقلانی می باشد کما آنکه در امور عقلا- همچنین است علاوه بر آنکه اگر اصل عمل را بداعی امر مولی بیاورد مکلف و لو در مقام امتثال لعب و عبث باشد در کیفیت امتثال این مانع ندارد فافهم.

اشکال در حسن احتیاط و جواب آن

مخفی نماند در جائی که مکلف متمکن نباشد از امتثال تفصیلی لا اشکال در اینکه احتیاط حسن است عقلا برای درک واقع و اما در جائی که متمکن باشد مکلف از امتثال تفصیلی مثل آنکه مکلف با وجود آنکه می تواند در احکام شرعیه تقلید کند و یا اجتهاد و با این حال تارک طریقین است و احتیاط می نماید در این مسئله محل خلاف است بین علماء اقوالی در آن می باشد و قبلا- در باب بحث قطع گذشت که احتیاط مطلقا جائز است حتی در موارد تکرار عمل مگر آنکه تکرار عمل عرفا امتثال بامر مولی نباشد و از همین قبیل است در جائی که مکلف قصد ان امتثال امر مولی می باشد.

ولی در کیفیت امتثال به طوری است که عرفا لعب و عبث می باشد در این مورد و لو مصنف می فرماید صحیح است ولی بی اشکال نیست مثلا اگر مولی امر نمود یک شیشه سکنجین بیاورد مکلف با آنکه می توانست سؤال کند و شیشه سکنجین که علم تفصیلی بآن دارد بیاورد با این حال ده عدد شیشه می آورد نزد مولی که یقینا شیشه سکنجین در آنها می باشد در این موارد اگر توهین بمولی نباشد امتثال امر نمی باشد کما لا یخفی.

ص: ۱۹۸

بل يحسن ايضا فيما قامت الحجة على البراءة عن التكليف لثلا يقع فيما كان في مخالفته على تقدير ثبوته من المفسده و فوت المصلحه.

و اما البراءة العقلية فلا- يجوز اجرائها الا- بعد الفحص و الياس عن الظفر بالحجة على التكليف لما مرت الاشارة اليه من عدم استقلال العقل بها الا بعدهما.

* شرح:

قوله بل يحسن ايضا فيما قامت الحجة الخ احتياط نه در خصوص شبهات بدويه حسن است بلکه در جائي که دليل از طرف شارع رسيد که تکليف در اين مورد برداشته شده مثل جلسه استراحت در نماز و لو بدليل ثابت شد که واجب نيست ولي احتياط در آن حسن است و همچنين در جائي که نهی شرعی برداشته شود مثل آنکه بدليل اثبات شد آب انگوري که جوش می آيد نجس نيست احتياط در اين موارد حسن است که اگر واقعا نهی واقعي و مفسده باشد و همچنين در اوامر اگر واقعا مصلحتی در آن باشد در اين موارد دفع مفسده و درك مصلحت نموده است مکلف.

مخفی نماند قبلا- در جواب اخباريها از ادله احتياط بيان نموديم که اخبار احتياط چون ظهور در وجوب شرعی دارد حمل بر استحباب شرعی می شود به واسطه معارض آنها که يا نص يا اظهارند که اخبار برائت باشد کما لا يخفى.

قوله و اما البراءة العقلية فلا يجوز الخ شرائط برائت عقلية آنست که بعد از فحص از ادله و مأیوس شدن از آن ادله است چون قبلا گذشت که عقل حاکم است بقبیح عقاب بلا بيان در جائي که فحص و تجسس بشود و مأیوس شود مکلف از رسيدن به حجت.

و حاصل آنکه آن اندازه ای که احتمال عقلائی داده شود باید فحص کند مکلف

ص: ۱۹۹

و اما البراءة النقلیه فقضیه اطلاق ادلتها و ان کان هو عدم اعتبار الفحص فی جریانها کما هو حالها فی الشبهات الموضوعیه الا انه استدلال علی اعتباره بالاجماع و بالعقل فانه لا مجال لها بدونہ حیث یعلم اجمالا بثبوت التکلیف بین موارد الشبهات بحیث لو تفحص عنه لظفر به و لا- یخفی ان الاجماع هاهنا غیر حاصل و نقله لوهنه بلا طائل فان تحصیله فی مثل هذه المسأله مما للعقل الیه سبیل صعب لو لم یکن عاده بمستحیل لقوه احتمال ان یكون المستند للجبل لو لا الكل هو ما ذکر من حکم العقل.

* شرح:

و بعد از آن اگر عقاب از طرف مولی واقع شود عقاب بلا بیان است کما آنکه کرارا گذشته است.

در شرایط براءت عقلیه و نقلیه و لزوم فحص در احکام

قوله و اما البراءة النقلیه الخ براءت نقلیه نظیر رفع ما لا- یعلمون و کل شیء مطلق حتی یرد فیہ النهی و امثال آن اگرچه قضیه اطلاق آنها عدم فحص است و لازم نیست جستجو کردن همچنانی که در شبهات موضوعیه براءت جاری می شود و لازم نیست تجسس.

مخفی نماند ظاهر کلام مصنف آنست که لازم نیست در شبهات موضوعیه مطلقا فحص چه تحریمیه باشد و چه وجوبیه کما آنکه از مرحوم شیخ نقل اجماع بر آن شده الا- آنکه در بعض موارد لازم دانسته اند فقهاء فحص و جستجو کردن در موضوعات وجوبیه مثل استطاعت و نصاب در زکات که زیادی از فقهاء لازم دانسته اند فحص در این موضوعات را و بمجرد شک در تکلیف براءت جاری نمی شود خصوصا در جائی که فحص بمجرد رجوع بدفتر باشد و همچنین در اداء دین و همچنین در شبهات تحریمیه

نظیر زنی را که شخص اراده ازدواج می کند احتمال قوی بلکه ظن غیر معتبر دارد که آن زن دختر او باشد یا مادر رضاعی او و امثال آن بخصوص که فقهاء لازم

ص: ۲۰۰

و ان الكلام فى البراءه فيما لم يكن هناك علم موجب للتنجز اما لانحلال العلم الاجمالى بالظفر بالمقدار المعلوم بالاجمال او لعدم الابتلاء الا بما لا يكون بينها علم بالتكليف من موارد الشبهات و لو لعدم الالتفات اليها فالاولى الاستدلال للوجوب بما دل من الآيات و الاخبار على وجوب التفقه و التعلم و المؤاخذة على ترك التعلم فى مقام الاعتذار عن عدم العمل بعدم العلم بقوله تعالى كما فى الخبر هلا تعلمت فيقيد بها اخبار البراءه لقوه ظهورها

* شرح:

مى دانند احتياط در دماء و فروج و اموال را و از موارد شبهه و جوبيه است مثل آنکه مولى امر بفرمايد دشمنان من که اسرايلند از بلد و اين شهر لازم است بيرون روند و على کل حال موارد مختلف است و لو نقل اجماع بر عدم لزوم فحص در موضوعات شده است مطلقا كما آنکه ذکر شد.

و اما فحص در براءت نقلیه لازم دانسته اند به چند وجه اول تمسک باجماع نموده اند که اجماع داريم جايز نيست براءت در شبهات حکميه بدون فحص و تجسس چون لازمه براءت خروج از دين است وجه دوم تمسک بعقل نموده اند چون عقل حاکم است که علم اجمالی مکلف به ثبوت تکاليف واجبه و محرمه در موارد شبهات دارد به قسمی که اگر تفحص کند و جستجو کند هر آينه ظفر پيدا مى کند به آنها.

جواب آنکه نقل اجماع در اين مسئله صحيح نيست و نقل اجماع منقول قبلا گذشت که حجيت ندارد و بدون فائده است بجهت آنکه اجماع محصل در اين موارد که عقل در آن دخالت دارد صعب و مشکل است اگر عاده محال نباشد احتمال قوی دارد که سند اجماع اکثر آنها اگر کل نباشند سند آن حکم عقل است و در جائي که حکم عقل باشد اجماع تبعدي و لو اجماع محصل باشد بلا طائل و بلا فائده است.

قوله و ان الكلام فى البراءه فيما لم يكن الخ.

و اما جواب از علم اجمالی که دليل عقلی است آنکه براءت در جائي جاری

ص: ۲۰۱

فی ان المؤاخذه و الاحتجاج بترك التعلم فيما لم يعلم لا بترك العمل فيما علم وجوبه و لو اجمالا فلا مجال للتوفيق بحمل هذه الاخبار على ما اذا علم اجمالا فافهم.

* شرح:

می شود که قبل از فحص علم اجمالی منحل شود یا بجهت آنکه قبل از فحص بمقدار معلوم بالاجمال ظفر پیدا می کند بآن مکلف و یا آنکه اطراف علم اجمالی محل ابتلاء مکلف نیست در موارد شبهات و لو عدم ابتلاء آن بجهت التفات بآن اطراف ندارد و غافل از آنها می باشد و علی کل علم اجمالی قبل از فحص منحل می شود که تمسک بآن نموده اند و باین حال جایز نیست براءت را جاری کردن.

و اولی آنست که استدلال شود بر وجوب فحص به آیاتی که دال بر وجوب تحصیل علم می باشد بر مکلف مثل قوله تعالی فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ وَ قوله تعالی فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ همچنین اولی آنست که تمسک باخبار شود مثل قوله عليه السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمه و قوله عليه السلام تفقهوا و الا- كنتم اعرابا تمسك بايات و اخباری که ذکر شد برای وجوب تفقه و تعلم است و مؤاخذه بر آنها بر ترك تعلم است در مقام عذر آوردن از عمل که مكلف عذر می آورد که من عالم نبودم باحكام شرعيه.

جواب آن از طرف ذات اقدس الهی داده می شود هلا- تعلمت چرا نرفتی یاد بگیری این تفسیر وارد شده است در قوله تعالی فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ گفته می شود برای عبد در روز قیامت آیا علم داشتی اگر گوید بلی جواب داده شود چرا عمل نکردی در دنیا و اگر جواب دهد که من عالم نبودم جواب بآن داده می شود که چرا نرفتی یاد بگیری احکام را تا عمل کنی.

پس اخبار براءت و لو مطلق است قبل از فحص یا بعد از فحص الا آنکه اخبار براءت مقید می شود به ادله وجوب تحصیل علم و آنکه بعد از آنی که مکلف جستجو و فحص کرد ادله براءت جاری است چون ظهور ادله وجوب علم در مؤاخذه و احتجاج بترك تعلم

ص: ۲۰۲

و لا يخفى اعتبار الفحص فى التخيير العقلى ايضا بعين ما ذكر فى البراءه فلا تغفل.

* شرح:

است در جائى كه علم ندارد مكلف نه آنكه مؤاخذه و عقاب براى ترك عمل باشد در جائى كه علم اجمالى دارد.

مخفى نماند بعضيها عقاب در ترك تعلم را حمل در مواردى مى نموده اند كه مكلف علم اجمالى دارد و ترك عمل نموده است نه در آنجائى كه علم اجمالى ندارد بنا بر اين جمعى كه بيان شد در شبهات بدوى عقابى بر آن نيست در جريان براءت و فقط عقاب در اطراف علم اجمالى مى باشد.

مصنف مى فرمايد اخبار براءت عام است هم موارد اطراف علم اجمالى را شامل مى شود و هم موارد شبهه بدويه و قبل از فحص مطلقا جايز نيست براءت پس محل و جائى ندارد براى توفيق و حمل اخبار براءت را در جائى كه علم اجمالى براى مكلف مى باشد فافهم.

قوله و لا- يخفى اعتبار الفحص الخ مخفى نماند لزوم فحص همچنانى كه در ادله براءت لازم است در تخيير عقلى ايضا لازم است بلكه در تمام اصول عمليه غير از احتياط حتى استصحاب كه بعدا ان شاء الله تعالى مى آيد فحص در آنها لازم است و مدرك همان دليل فحص در براءت است كه ذكر شد چون تسويه بين شيئين در جائى است كه مرجح نباشد و عدم مرجح بعد از فحص است فلا تغفل.

دليل سوم براى وجوب فحص حكم عقل است و آنكه همچنانى كه عقل حاكم است بقبح عقاب بلاء بيان از طرف مولى همچنين حاكم است عقل بوجوب فحص از احكام مولى بجهت آنكه مقتضاي عبوديت و مولويت همين است و سرّ در آن آنست كه همچنانى كه در مطلقات و عمومات شارع مقدس لازم است فحص از مخصصات و مقيدات و بمجرد وجود عموم يا مطلق عمل به آنها صحيح نيست همچنين در اصول

ص: ۲۰۳

* شرح:

عملیه مخصوصاً برائت و این حکم عقلی به منزله قرینه متصله مانعی از انعقاد ظهور در اطلاق و عمومات می باشد در ادله نقلیه برائت کما لا یخفی.

دلیل چهارم که بعضی از اعلام ذکر نموده اند اخباری است که دال بر وجوب توقف است تا ملاقات کند مکلف امام علیه السلام را و چون مورد بعضی از آنها قبل از فحص نسبت بین آن اخبار و اخبار برائت عموم مطلق است پس اخبار برائت تخصیص می خورد جریان آنها بما بعد از فحص.

و حاصل کلام گذشته از آنکه اگرچه اصول شرعیه ادله آنها مطلق است الا آنکه مقید است بما بعد از فحص به قرینه عقلیه متصله و نقلیه منفصله کما آنکه بیان شد.

مخفی نماند آیا مقدار فحص آنست که تفحص کند مکلف تا آنکه قطع بعدم دلیل پیدا کند یا ظن بعدم دلیل یا حصول اطمینان بآن و جوهری است اظهر آنست که حصول اطمینان کافی است بعدم دلیل چون اطمینان حجیت عقلائی دارد اما اعتبار ظن بعدم دلیل چون دلیل بر حجیت آن ظن نمی باشد آن ظن حجت نیست.

و اما تحصیل قطع بعدم، دلیل مستلزم عسر و حرج است علاوه بر آنکه دلیل بر خصوص آن نداریم بلکه اطمینانی که در بین عقلاء علم عادی حساب می شود و عمل بآن دارند آن حجت است و البته فحص در جائی است که مظان وجود دلیل در آن باشد و احتمال عقلائی در آن موارد داده شود.

کلام در تارک فحص از دلیل است و آنکه اگر مکلف در تحصیل علم کوشش نکرد و ترک آن نمود آیا عقابی دارد یا نه محل خلاف است بین علماء آنچه که بعضی اعلام نقل نموده اند سه قول است.

اول منسوب بصاحب مدارک است که استحقاق عقاب دارد مکلف بر ترک فحص و تعلم مطلقاً چه آنکه عمل آن مطابق واقع شود یا مخالف.

دوم نسبت بمرحوم شیخ داده اند و بعضی دیگر بر استحقاق عقوبت بر ترک

و لا بأس بصرف الكلام فى بيان بعض ما للعمل بالبراءه قبل الفحص من التبعه و الاحكام اما التبعه فلا شبهه فى استحقاق العقوبه على المخالفه فيما اذا كان ترك التعلم و الفحص مؤديا اليها فانها و ان كانت مغفوله حينها و بلا- اختيار الا انها منتهيه الى الاختيار و هو كاف فى صحه العقوبه بل مجرد تركهما كاف فى صحتها و ان لم يكن مؤديا الى المخالفه مع احتمال له لاجل التجرى و عدم المبالاة بها.

* شرح:

فحص و تعلم لكن نه مطلقا بلکه در جائى که عمل مکلف مخالف واقع باشد.

سوم نسبت بمشهور داده اند استحقاق عقاب بر مخالفت واقع است اگر اتفاق افتاد نه بر ترک تعلم و فحص مثلا اگر کسی شرب عصير عنبی نمود بدون فحص از حکم آن استحقاق عقاب دارد اگر واقعا حرام باشد و اگر واقعا حرام نباشد عقاب تجرى بر آن می باشد.

قوله و لا بأس بصرف الكلام فى بيان بعض ما الخ.

کلام در تبعه يعنى عقاب و احکام آن می باشد.

مصنف می فرماید: اما التبعه شبهه ای نیست استحقاق عقوبت دارد مکلف بر مخالفت در جائى که ترک تعلم و ترک فحص کند که این ترک مخالف واقع شود در عمل مثلا- در شرب عصير عنبی نرفت یاد بگیرد احکام آن را فحص و تجسس هم ترک نمود و این شربى هم که نموده بعد از عمل معلوم شده است که حرام بوده در این مورد بلا اشکال مستحق عقوبت است مکلف بر مخالفت واقع و لو در حین شرب غافل از مخالفت بوده و بلا اختیار بوده چون شخص غافل قابل تکلیف نیست الا آنکه این مخالفت منتهی می شود باختيار مکلف قبل از عمل و چون قبل از شرب احتمال حرمت و وجوب تعلم و فحص و جستجو در عمل می داد ولی ترک کرد از این جهت موجب عقابست و لو حین عمل غافل بوده و این جهت کافی است در صحت عقوبت.

ص: ۲۰۵

نعم یشکل فی الواجب المشروط و الموقت و لو أدى تركهما قبل الشرط و الوقت الى المخالفه بعدهما فضلا عما اذا لم يؤد اليها حيث لا يكون ح تكليف فعلى اصلا لا قبلهما و هو واضح و لا بعدهما و هو كذلك لعدم التمكن منه بسبب الغفله و لذا التجأ المحقق الاردبيلي و صاحب المدارك قدس سرهما الى الالتزام بوجود التفقه و التعلم نفسيا تهيئا فيكون العقوبه على ترك التعلم نفسه لا على ما ادى اليه من المخالفه فلا اشكال ح في المشروط و الموقت و يسهل بذلك الامر في غيرهما لو صعب على احد و لم تصدق كفايه الانتهاء الى الاختيار في استحقاق العقوبه على ما كان فعلا مغفولا عنه و ليس بالاختيار.

* شرح:

كما آنکه اکثر جهال در احکام شرعیه در اغلب محرمات همین طورند یعنی فعل محرم را مرتکب می شوند و حال آنکه در حین ارتکاب احتمال حرمت نمی دهند و از این جهت اجماع علماء است بر عقاب کفار در فروع دین همچنانی که در اصول دین معاقب می باشند و در این موارد احتمال حرمت و احتمال ضرر کافی است در عقاب مکلف و لو آن احتمال قبل از عمل باشد.

بلکه مصنف می فرماید مجرد ترک تعلم و ترک فحص کافی است در صحت عقاب اگرچه به مخالفت واقع هم نرسد با احتمال خلاف عقاب این وجه اخیر بجهت تجری عبد است و عدم مبالات با احکام شرعیه.

قوله نعم یشکل فی الواجب المشروط و الموقت الخ.

تحصیل علم و وجوب فحص در واجباتی که مطلق است بلا اشکال می باشد نظیر آنکه بعد از استطاعت برای حج و بعد از دخول وقت برای نماز و امثال آن لازم است تحصیل علم به آنها و جستجو کردن از احکام آنها چون ذی المقدمه که واجب شد مقدمه آن واجب است.

ص: ۲۰۶

* شرح:

اما واجب مشروط مثل آنکه قبل از استطاعت احکام آن را یاد نگیرد و بعد از استطاعت وقت یاد گرفتن احکام ممکن نباشد و همچنین نظیر صلوات یومیّه قبل از وقت تحصیل علم به آنها را ترک کرده و بعد از دخول وقت تمکن از تحصیل علم ندارد مصنف می فرماید واجب مشروط و موقت که بیان نمودیم و لو ترک فحوص و تعلم قبل از شرط و قبل از وقت سبب شود مخالفت مأمور به را بعد از حصول شرط و وقت فضلا از آنجائی که ترک آنها به مخالفت واقع نرسد.

و اما در جائی که ترک تعلم و فحوص موجب مخالفت واقع شود آنست که قبل از حصول شرط تکلیفی نیست مثل آنکه قبل از حصول استطاعت وجوب حجی نیست و همچنین قبل از ظهر وجوب نماز ظهری نیست تا واجب باشد مقدمات آنها که یکی از مقدمات آنها وجوب تعلم باشد.

لذا مصنف می فرماید واجب مشروط و موقت قبل از وقت و قبل از شرط تکلیف فعلی نمی باشد و این مطلب واضح است و همچنین بعد از حصول شرط که استطاعت حج باشد و وجوب صلاه بعد از ظهر ایضا وجوب فعلی نیست چون بعد از حصول استطاعت و داخل شدن وقت برای نماز ظهر تمکن ندارد مکلف از یاد گرفتن احکام آنها بسبب غفلت مکلف که قبلا گذشت شخص غافل تکلیف بآن صحیح نیست.

و حاصل آن شد که قبل از وقت و شرط وجوب فعلی نیست و همچنین بعد از حصول شرط و دخول وقت ایضا وجوب فعلی نیست چون متمکن از تحصیل علم به آنها نمی باشد مثلا- اگر کسی قبل از ظهر احکام نماز را یاد نگیرد مثل شکایات و سهویات و صحت قرائت و اذکار آیا ممکن است بعد از ظهر تمام آنها را یاد بگیرد و بعدا نماز ظهر را بخواند از این جهت قائل شده اند محقق اردبیلی و صاحب مدارک قدس سرهما به اینکه وجوب تفقه و تعلم در احکام شرعیه وجوب آن وجوب نفسی تهیی می باشد نه آنکه وجوب مقدمی باشد چون بنا بر بیان سابق مقدمه در جائی واجب است که

و لا يخفى انه لا يكاد ينحل هذا الاشكال الا بذاك او الالتزام بكون المشروط او الموقت مطلقا معلقا لكنه قد اعتبر على نحو لا تتصف مقدماته الوجوديه عقلا بالوجوب قبل الشرط او الوقت غير التعلم فيكون الايجاب

* شرح:

ذی المقدمه وجوب آن فعلی باشد پس بنابراین بیان عقوبت مکلف بر ترک تعلم است قبل از وقت و قبل از شرط استطاعت نه عقوبت بر مخالفت واقع باشد در این حال اشکالی نیست در واجب مشروط و واجب موقت که قبل از حصول شرط و قبل از وقت وجوب یاد گرفتن احکام آنها وجوب نفسی دارد نه وجوب مقدمی.

وجوب تعلم احکام به شش وجه بیان شده

مخفی نماند وجوب فحص و تعلم را بعض اعلام بر چند وجه بیان نموده اند اول وجوب نفسی تهیی که مصنف بیان نمود.

دوم وجوب مقدمی در جائی که وجوب ذی المقدمه فعلی باشد نه مشروط و نه موقت.

سوم وجوب نفسی استقلالی مثل سائر واجبات.

چهارم وجوب طریقی مثل سائر احکام طریقیه در موارد اصول و امارات

پنجم وجوب شرطی که تعلم شرط حجیه احکام و اصول می باشد.

ششم وجوب تعلم وجوب ارشادی است چون حکم عقل بلزوم و فحص می باشد کما آنکه بیان نمودیم لذا اگر امر از طرف شارع مقدس رسید حمل بر ارشاد می شود و حق اخیر است مصنف می فرماید باین بیانی که ذکر شد سهل و آسان می شود اشکال در غیر واجب مشروط و موقت اگر صعب و سخت باشد آن اشکال بر بعضی - و قبول نکنند کفایت عقابی که قبلا گذشت که بالاخره آن عقاب منتهی باختیار مکلف بود و لو در حین عمل غافل از فحص و تعلم و بلا اختیار بود در آن حال.

قوله و لا يخفى انه لا يكاد ينحل الخ.

مخفی نماند اشکال سابق که بیان شد رفع و منحل نمی شود الا باین بیان که

حاليا و ان كان الواجب استقباليا قد اخذ على نحو لا يكاد يتصف بالوجوب شرطه و لا غير التعلم من مقدماته قبل شرطه او وقته.

و اما لو قيل بعدم الايجاب الا بعد الشرط و الوقت كما هو ظاهر الادله و فتاوى المشهور فلا محيص عن الالتزام بكون وجوب التعلم نفسيا لتكون العقوبه لو قيل بها على تركه لا على ما ادى اليه من المخالفه و لا بأس به كما لا يخفى و لا ينافيه ما يظهر من الاخبار من كون وجوب التعلم انما هو لغيره

* شرح:

وجوب تعلم وجوب نفسى شرعى تهيبى باشد يا بوجه ديگر اشكال دفع مى شود باين كه ملتزم شويم واجب مشروط و واجب موقت وجوب آنها فعلى است و لو عمل آنها استقبالى است نظير حج و غسل مستحاضه براى صوم فردا كه اين واجب را واجب معلق مى نامند كما آنكه در مباحث الفاظ در مقدمه واجب گذشت.

و جوهرى كه گفته شده است بر مقدمه واجب قبل از وجوب واجب در صفحه يك صد و هشتاد و سه در مقدمه واجب گذشت فراجع.

مصنف مى فرمايد واجب معلق در اين مقام به طورى است كه مقدمات وجوديه واجب مثل تحصيل طهارت و مقدمات ديگر از نماز متصف بوجوب نمى باشند و قبل از حصول شرط وجوب مثل استطاعت براى حج يا دخول وقت براى نماز واجب آن مقدمات واجب نيست غير از تحصيل علم و تعلم كه آن قبل از شرط و قبل از وقت واجب است براى مكلف پس در اين حال وجوب حالى است و لو زمان واجب استقبالى است و اين واجب معلق به طورى گرفته شده است كه شرط وجوب كه استطاعت باشد واجب نيست تحصيل آن و نه از مقدمات وجوديه ديگر واجب و فقط آنچه كه قبل از وقت و قبل از شرط واجب است براى مكلف تحصيل علم است.

قوله و اما لو قيل بعدم الايجاب الا الخ.

و اگر كسى قائل شود كه مقدمات واجب در وقتى واجب است كه شرط وجوب حاصل باشد

ص: ۲۰۹

لا لنفسه حيث ان وجوبه لغیره لا یوجب کونه واجبا غیریا یتشرح وجوبه من وجوب غیره فیکون مقدمیا بل للتهیؤ لایجابہ فافہم.

* شرح:

مثل استطاعت برای حج یا وقت برای نمازها داخل شود که قبل از شرط و قبل از واجب وجوبی ندارد تا مقدمات آن واجب باشد کما آنکه این معنی ظاهر ادله وجوب تحصیل علم و فتاوی مشهور می باشد در این حال چاره ای نیست از اینکه ملتزم شویم که وجوب تعلم وجوب نفسی است مثل سائر احکام دیگر تا آنکه اگر ترک کرد مکلف عقوبت بر ترک تعلم باشد نه آنکه عقوبت برای مخالفت واقع مثل صلاتی که ترک شد بجهت ترک احکام آن و عدم تمکن مکلف بعد از وجوب این معنائی که بیان شد و لا باس به کما لا یخفی.

تحقیق در مسئله وجوب فحص در تعلم احکام آنست که قدرتی که معتبر است در امثال احکام شرعیه که یکی از شرائط عامه می باشد آن قدرت اگر لزوم آن عقلا- باشد نه من باب شرع از باب استحاله تکلیف بما لا یطاق در این مورد لازم است تحصیل علم و حفظ قدرت بجهت آنکه همچنانی که مخالفت تکلیف فعلی قبیح است بحکم عقل و عقلاء تفویت ملاک آن تکلیف و مصلحت آن را از بین بردن ایضا قبیح است بحکم عقل و عقلاء.

و اما اگر قدرتی که معتبر است در مأمور به اعتبار آن شرعی است و دخیل بودن آن قدرت در ملاک مأمور به می باشد در این مورد لازم نیست تحصیل علم چون قبل از شرط و دخول وقت مثلا مصلحت مأمور به تمام نیست تا لازم باشد حفظ آن و تحصیل زیادی از مقدمات صلاه قبل از وقت همین قسم است.

ظاهر عبارت مصنف وجوب تعلم احکام مطلقا وجوب نفسی است- و این معنائی که بیان شد که وجوب تعلم وجوب نفسی است منافات ندارد آنچه که ظهور اخبار وجوب تعلم وجوب مقدمی و غیری می باشد چون وجوب مقدمی لازم نیست که وجوب آن بعد از وجوب مقدمه باشد و وجوب لنفسه نباشد و لازم نیست که

ص: ۲۱۰

و اما الاحکام فلا- اشکال فی وجوب الاعاده فی صورہ المخالفہ بل فی صورہ الموافقہ ایضا فی العبادہ فیما لا یتأتی منه قصد القربہ و ذلك لعدم الاتیان بالمأمور به مع عدم دلیل علی الصحہ و الاجزاء.

* شرح:

از ذی المقدمه ترشح کند وجوب به مقدمه بلکه در ما نحن فیہ وجوب مقدمی است ولی وجوب مقدمی تهیی که وجوب آن نه از جهت ترشح ذی المقدمه باشد فافهم

در صحه عمل جاهل قاصر و مقصر بحديث لا تعداد

قوله و اما الاحکام کلام در احکام جاهل مقصر است و کسی که تفحص نکرده و یاد نگرفته است احکام شرعیہ را باین حال عملی بجا آورده است از جهت عقاب قبلا گذشت که عقاب آن مسلم است یا بر نفس واقع یا بر ترک تعلم و فحوص.

و اما اعمال آن واجب است اعاده کند یا قضاء در صورتی که عمل آن مخالف واقع باشد بلکه در صورت موافقت هم در عبادات لازم است اعاده آن عبادت در جائی که اخلال بقصد قربت نموده و قصد قربتی که شرط یا جزء مأمور به است نیاورده در تمام این موارد اعاده برای آن است که مأمور به شرعی را نیاورده است و دلیل بر صحت و اجزاء آن عمل نبوده است که آن عمل را تصحیح کند.

مخفی نماند مطابقه بودن عمل جاهل مقصر بلکه جاهل قاصر طریق مطابقه بودن آنست که عمل فعلی آن و قبلی مطابق رأی مجتهد فعلی باشد طریق مطابق واقع همین است و بس.

و اما مطابق بودن عمل آن برای مجتهد سابق که شرائط تقلید در آن نمی باشد مثل موت و غیره در آن مجتهد قبلی حجیت ندارد فعلا رأی آن پس طریق صحت عمل و فساد آن مطابق قول مجتهد فعلی و عدم آن می باشد اما آن عملی را که مخالف قول مجتهد فعلی است اگر مخالفت در یکی از ارکان باشد در مثل نماز بلا اشکال واجب است اعاده آن عمل در وقت یا قضای آن عمل در خارج وقت و اگر مخالفت عمل در غیر ارکان باشد مثل آنکه مجتهد فعلی جلسه استراحت نماز را واجب

ص: ۲۱۱

* شرح:

می داند و مکلف ترک آن نموده و یا تسبیحات اربعه را سه عدد آن را واجب می داند و مکلف یکی از آنها را آورده و امثال این ها در اجزاء و شرائط و موانعی که رکنی نماز باشد در این موارد خلاف است بین علماء که آیا عمل جاهل قاصر بلکه مقصر و لو گناه دارد ولی عمل آن صحیح است یا نه.

قبلا ما بیان نمودیم که روایات لا تعاد الصلاه الا من خمس شامل اعمال جاهل قاصر و مقصر و ناسی بلکه عامد می شود که مخالفت نموده باشند منتهی مراتب در مخالفت عمدی که عالم باشد باجماع و غیر خارج است از روایت و لازم است اعاده اعمال و لو غیر ارکان باشد.

اشکال بعضی اعلام بر حدیث لا تعاد و بیان جواب آن

بعضی از اعلام قائلند که روایت لا تعاد همین قسمی که بیان نمودیم شامل جاهل قاصر و مقصر می شود همچنانی که شامل عمل ناسی مسلم است الا آنکه اشکال خارجی بر روایت نموده اند-به اینکه ادله اجزاء و شرائط و موانع آن ادله امر مولوی نیست بلکه ارشاد است به جزئیت شیء یا شرطیت آن یا مانعیت برای مأمور به مثلا آیه شریفه إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ الخ ظاهر آیه امر است که وضو واجب است ولی در واقع آنست که وضو و طهارت شرط صلاه است.

پس در این موارد اگر ما از روایت لا تعاد خارج کنیم عمل ناسی و جاهل قاصر و مقصر را-تمام این ها اگر از روایت خارج شوند-البته عمل غیر ارکان آنها حمل روایت است بر فرد نادر بجهت آنکه باقیمانده روایت شخص عالمی است که عمدا ترک جزء یا شرط یا مانع را ایجاد کند در مأمور به و این معنی شاید اصلا موردی پیدا نکند یا اگر پیدا شود بسیار نادر است چون شخص مسلمان و لو ممکن است اصلا ترک صلاه کند.

و اما اگر نمازی بخواند که عالم است بشرط یا جزء آن مثل آنکه عمدا ترک طهارت کند یا سوره نماز را ترک کند یا موانعی را ایجاد کند در نماز که این

* شرح:

معنی بسیار نادر بلکه ممکن است در خارج تحقق پیدا نکند و اگر از روایت لا تعداد خارج نمودیم عمل ناسی و جاهل قاصر و مقصر را باقیمانده روایت عمل عالمی است که عمدا جزء و شرط را ترک کند یا ایجاد مانع کند و این حمل روایت است بر نادر پس بنابراین بیان روایت شامل عمل جاهل مقصر نمی شود بلکه شامل عمل ناسی و جاهل قاصر آن هم در غیر ارکان است کما لا یخفی.

مخفی نماند کلمه مستثنی و مستثنی منه که بر امر است چه کلام موجب باشد یا منفی دو جمله از آن استفاده می شود یکی جمله مثبت و دیگری منفی مثلا اگر از طرف مولی وارد شد لا تکریم العلماء الا النحویین دو جمله استفاده می شود.

اول: وجوب اکرام نحویین.

دوم: عدم وجوب غیر نحویین و در ما نحن فیه در روایت لا- تعداد صلاتی که دارای اجزاء و شرائط و موانع است برگشت بآن می شود که اجزاء و شرائط و موانع هر کدام از این ها اگر رکن نماز باشند به هر حالی اخلال به آنها شده باشد در نماز لازم است اعاده نماز یا قضای آن اگر ارکان نماز نباشند لازم نیست اعاده نماز و قضای آن

و لا- اشکال ایضا در عمل خارجی مکلفین اخلال بارکان بیشتر است از غیر ارکان نماز من باب مثل بعض از مقدسین ممکن است برای صحت قرائت و اذکار نماز چند مرتبه نزد کسانی که عالمند حمد و سوره و اذکار را بخوانند ولی وضو و غسل و تیمم و جبیره و غیر آنکه از ارکان نمازند شاید ذکر آنها اصلا نشده و احکام آنها را اصلا غافل است یا آنکه بعض موارد خیلی کم در صدد تصحیح آنها می باشد و علی کل حال اخلال بارکان نماز چه ارکان خمسه که در روایت است یا بغیر روایت ثابت شده است اگر بیشتر از اجزاء دیگر غیر رکنی نباشد کمتر را نیست و از این جهت ممکن است جواب اشکال روایت لا تعداد داده شود شامل جاهل مقصر بشود

ایضا مانع دیگر و لو ظاهر حدیث لا تعداد شامل صحت اعمال جاهل مقصر می شود

الا في الاتمام في موضع القصر او الاجهار او الاخفات في موضع الآخر فورد في الصحيح و قد افتى به المشهور صحه الصلاه و تماميتها في الموضعين مع الجهل مطلقا و لو كان عن تقصير موجب لاستحقاق العقوبه على ترك الصلاه المأمور بها.

* شرح:

ولی اجماع داریم که جاهل مقصر مثل عامد و عالم می باشد و عمل آن باطل است.

جواب آنکه اجماعی که نقل شده اجماع منقول است و قبلا گذشت که اجماع منقول حجیت ندارد و بر فرض اجماع باشد متیقن آن استحقاق عقابست که عقل حاکم بر آن است چون علم اجمالی باحکام داشته و بدون فحص و کوشش در احکام آنها برائت جاری نموده از این جهت مقصر و مستحق عقاب است عقلا و اگر اجماع باشد مدرک آن عقل است علاوه بر آن علماء رضوان الله تعالی علیهم حکم عالم عامد را در تمام احکام بر جاهل مقصر نمی دانند مثلا اگر در ماه مبارک رمضان افطار کرد جاهل مقصر در این موارد کفاره بر او لازم نیست با آنکه اگر جاهل مقصر مثل شخص متعمد باشد و عمدا افطار نموده باشد لازم است بر آن کفاره و موارد زیادی است که علماء جاهل مقصر را حکم عالمی که آن عمل را عمدا مرتکب شود احکام عالم را جاری نمی کند و موارد زیاد آن در احکام حج است فراجع.

وجه صحت صلاه جاهل مقصر در جهر و اخفات و قصر و اتمام

قوله الا في الاتمام في موضع القصر او الاجهار الخ.

مصنف می فرماید عمل جاهل مقصر مطلقا باطل است مگر در جائی که مسافر بوده و لازم بوده بر او صلاه قصر ولی آن صلاه را تماما آورده یا آنکه در صلاه مغرب و عشاء و صبح اخفات در قرائت نموده در این موارد یا جهر قرائت در جائی که اخفات لازم بوده مثل صلاه ظهر و عصر و غیره در این موارد عمل جاهل مقصر صحیح است چون وارد شده در این موارد روایت صحیح و فتوی بآن داده اند مشهور که صحیح است صلاه آنها و تمام است آن صلاه در دو موضع جهر و اخفات و اتمام با جهل بآن مواضع مطلقا

ص: ۲۱۴

لان ما اتى بها و ان صحت و تمت الا انها ليست بمأمور بها.

ان قلت كيف يحكم بصحتها مع عدم الامر بها و كيف يصح الحكم باستحقاق العقوبه على ترك الصلاه التى امر بها حتى فيما اذا تمكن فما امر بها كما هو ظاهر اطلاقاتهم بان علم بوجود القصر او الجهر بعد الاتمام و الاخفات و قد بقى من الوقت مقدار اعادتها قصرا او جهرا ضروره انه لا تقصير هاهنا يوجب استحقاق العقوبه و بالجمله كيف يحكم بالصحه بدون الامر و كيف يحكم باستحقاق العقوبه مع التمكن من الاعاده لو لا الحكم شرعا بسقوطها و صحه ما اتى بها.

* شرح:

و لو جاهل عن تقصير باشد روايت كه وارد شده است براى اتمام در موضع قصر صحيحه زراره و محمد بن مسلم مى باشد قالا قلنا لأبى جعفر عليه السّلام رجل صلى فى السفر اربعا أ يعيد قال عليه السّلام ان كان قرائت عليه آيه التقصير و فسرت له فصلى اربعا اعاد و ان لم يكن قرائت عليه و لم يعلمها فلا اعاده عليه و اما روايت در جهر و اخفات صحيحه زراره است عن ابى جعفر عليه السّلام عن رجل جهر فى ما لا- ينبغى الاجهار فيه و اخفى فى ما لا- ينبغى الاخفات فيه فقال عليه السّلام اى ذلك فعل متعمدا فقد نقض صلاته و عليه الاعاده فان فعل ذلك ناسيا او ساهيا او لا يدري فلا شىء عليه و قد تمت صلاته.

قوله لان ما اتى بها و ان صحت الخ.

در اين مورد جهر و اخفات و اتمام در صلاه مسافر اگرچه صحيح است صلاتى را كه جاهل مقصر آورده است و تمام است صلاه الا آنكه اين صلاتى كه آورده است مأمور به شرعى نبوده است.

در اين ضمن اشكالى وارد مى شود كه مصنف بيان نموده است چگونه حكم به صحت صلاه مى شود شرعا با اينكه امرى ندارد آن صلاه و ايضا چگونه صحيح

ص: ۲۱۵

قلت انما حکم بالصحه لاجل اشتمالها على مصلحه تامه لازمه الاستيفاء فى نفسها مهمه فى حد ذاتها و ان كانت دون مصلحه الجهر و القصر و انما لم يؤمر بها لاجل انه امر بما كانت واجده لتلك المصلحه على النحو الاكمل و الاتم و اما الحكم باستحقاق العقوبه مع التمكن من الاعاده فانها بلا فائده اذ مع استيفاء تلك المصلحه لا يبقی مجال لاستيفاء المصلحه التى كانت فى المامور بها و لذا لو أتى بها فى موضع الآخر جهلا مع تمكنه من التعلم فقد قصر و لو علم بعده و قد وسع الوقت فانقدح انه لا يتمكن من صلاه القصر

* شرح:

است حکم باستحقاق عقاب بر ترك صلاتى که امر بآن شده است در جائى که متمکن است مکلف از اعاده نماز کما آنکه این مطلب ظاهر اطلاق کلمات علماء رضوان الله تعالى عليهم می باشد که اگر جاهل مقصر علم بوجوب قصر صلاه در سفر پیدا کرد و وقت باقى هست لازم نیست اعاده آن صلاه و همچنین لازم نیست اعاده اگر جهر در صلاه اخفاتیه نمود یا اخفات در صلاه جهریه نمود و حال آنکه وقت باقى است مقدار اداء نماز چه قصرا یا جهرا و یا اخفاتا در محل خودش بجهت آنکه بعد از آنکه وقت باقى است و ملتفت شد که اخلال به نماز شده است یا جهرا یا اخفاتا و یا قصرا در این حال تقصیری ندارد مکلف که مستحق عقاب باشد با آنکه می تواند اعاده صلاه را نماید تماما

و بالجمله چگونه ممکن است حکم به صحت صلاه بدون امر که اگر امری نباشد صلاه صحیح نیست و چگونه ممکن است استحقاق عقاب باشد با آنکه متمکن است با اعاده صلاه در وقت که اگر حکم بسقوط صلاه نبود شرعا و صحت آن صلاه حتما باید اعاده کند صلاه را در وقت.

قوله قلت انما حکم بالصحه لاجل اشتمالها الخ.

در این موارد که حکم به صحت صلاه شده است شرعا بجهت آنکه آن صلاه

ص: ۲۱۶

صحيحه بعد فعل صلاه الاتمام و لا من الجهر كذلك بعد فعل صلاه الاخفات و ان كان الوقت باقيا.

* شرح:

دارای مصلحت تامه ای که لازم است استیفاء آن مصلحت فی نفسها می باشد و این مصلحت مهم است فی حد ذاتها و اگرچه مصلحت جهری یا اخفاتی و یا قصری مهم تر و بالا-تر از آن مصلحت می باشد ولی بااین حال چون آن صلاه اول دارای مصلحت مهم است بعدا امر به اعاده صلاه نشده است و اینکه از اول امر به صلات ناقص نشده است بجهت آنست که امر اولی به صلاتی است که دارای مصلحت کامل و اتم می باشد و اما حکم جاهل مقصر باستحقاق عقاب با اینکه متمکن است از اعاده صلاه بجهت آنست که اعاده صلاه و لو وقت باقی است بلا فائده می باشد با آنکه استیفاء مصلحت شده است در صلاه ناقص با این حال باقی نمی ماند مجال و جائی برای استیفاء مصلحتی که در مأمور به کامل می باشد مثلا اگر مولی امر کرد آب سرد برای من بیاورد و عبد مخالفت نمود و آب گرم آورد و مولی آشامید بعد از شرب عطش مولی برطرف شده و لو با آب گرم بوده و بعدا اگر آب سرد بیاورد بی فایده است ولی استحقاق عقاب عبد بجهت آنست که آب سرد را مخالفت نمود و از این جهت اگر مکلف صلاه ناقص را در موضع دیگر بیاورد جهلا با آنکه متمکن است از تعلم احکام در این حال تقصیر نموده است و لو بداند که بعد از عمل وقت وسعت دارد برای اعاده صلاه از بیان ما ظاهر شد که متمکن نیست مکلف از آوردن صلاه قصر صحیحه بعد از آنی که صلاه تمام را آورده است در مسافرت همچنین متمکن نیست از آوردن صلاه جهر در جائی که اخفات نموده بود در صلاه و بالعکس و اگرچه وقت باقی باشد همچنانی که بیان در مثل گذشت.

ص: ۲۱۷

ان قلت على هذا يكون كل منهما في موضع الآخر سببا لتفويت الواجب فعلا و ما هو سبب لتفويت الواجب كذلك حرام و حرمة العباده موجبه لفسادها بلا كلام.

قلت ليس سببا لذلك غايته انه يكون مضادا له و قد حققناه في محله ان الضد و عدم ضده متلازمان ليس بينهما توقف اصلا.

لا- يقال على هذا فلو صلى تماما او صلى اخفاتا في موضع القصر و الجهر مع العلم بوجوبهما في موضعهما لكانت صلاته صحيحه و ان عوقب على مخالفه الامر بالقصر او الجهر.

* شرح:

قوله ان قلت على هذا يكون كل منهما الخ.

اگر اشکال شود که در این حال نماز ناقص سبب فوت صلاه واجب کامل می شود و هر چیزی که سبب تفویت واجب باشد آن شیء حرام است و در این حال صلاه ناقص چون سبب فوت صلاه کامل می باشد آن صلاه حرام است و حرمت عبادت فساد آن عبادت است بلا كلام.

قوله قلت ليس سببا لذلك الخ.

جواب آنکه صلاه ناقص سبب فوت صلاه کامل نمی باشد غایه الامر صلاه کامل با صلات ناقص هر کدام مضاد و ضد دیگری می باشد و قبلا- تحقیق نمودیم ما در محل خودش در باب امر به شیء نهی از ضد آنکه ضد و عدم ضد این دو متلازم یکدیگر می باشند و بین آن دو توافقی و مقدمیتی اصلا نیست مثلا در جائی که ازاله نجاست واجب باشد و فوری ترک صلاه و نفس صلاه مقدمه بر فعل ازاله نمی باشند بلکه ملازم فعل ازاله می باشند فراجع.

قوله لا يقال على هذا فلو صلى تماما الخ.

اشکالی دیگری در بین پیدا می شود و آنکه صلاه ناقص که صلاه تمام باشد

فانه يقال لا باس بالقول به لو دل دليل على انها تكون مشتمله على المصلحة و لو مع العلم لاحتمال اختصاص ان يكون كذلك في صورة الجهل و لا بعد اصلا في اختلاف الحال فيها باختلاف حالي العلم بوجوب شيء و الجهل به كما لا يخفى.

* شرح:

در مسافرت یا اخفات در موضوع جهر یا جهر در موضوع اخفات در این موارد با علم مکلف که واجب است قصر در مسافرت و اخفات در صلاه اخفاتیه و همچنین در جهر با آنکه علم دارد اگر صلاه ناقص را بیاورد بجای صلاه تمام باید آن صلاه ناقص صحیح باشد و لو عقاب دارد بر مخالفت امر به قصر در مسافرت یا امر بجهر یا اخفات در محل خودش.

قوله فانه يقال الخ.

جواب آنکه مانعی ندارد قول به صحت صلاه در این مواردی که ذکر شد اگر دلیل دلالت بر آن داشته باشد که صلاه ناقص مشتمل است بر مصلحت ناقصه و لو مع العلم به اینکه لازم است مصلحت تامه را بیاورد نه صلاه ناقصی که مصلحت آن کمتر است این بیانی که ذکر شد بجهت آنست که ممکن است اختصاص داشته باشد مصلحت ناقصه در صورت جهل همچنانی که بیان شد و بعدی ندارد اصلا در اختلاف حال مصلحت باختلاف حالت علم و جهل مکلف.

و حاصل آنکه ممکن است در حال جهل مکلف و لو جهل مقصر باشد مصلحتی در صلاه باشد که بعد از علم ممکن نباشد تحصیل آن مصلحت کامل را و در حال جهل مکلفی باشد از مأمور به و لو عقاب برای جهل یا خلاف واقع برای مکلف می باشد كما لا يخفى.

ص: ۲۱۹

و قد صار بعض الفحول بصدد بیان امکان کون المأتی فی غیر موضعه مأمور به بنحو الترتیب و قد حققناه فی مبحث الضد امتناع الامر بالضدین مطلقا و لو بنحو الترتیب بما لا مزید علیه فلا نعید.

ثم إنّه ذکر لاصل البراءه شرطان آخر ان احدهما ان لا- یكون موجبا لثبوت حکم شرعی من جهه اخرى ثانيهما ان لا- یكون موجبا للضرر علی آخر

* شرح:

قوله و قد صار بعض الفحول بصدد الخ.

بعضی از اعلام که مرحوم کاشف الغطاء باشد در موارد قصر و اتمام و همچنین جهر و اخفات بیان کرده است که هر کدام از آنها مأمور به شرعی می باشند بنحو ترتب باین قسم که امر اولی به صلات قصر است در مسافر و اگر ترک آن شد امر بتمام است و کذا جهر و اخفات.

مصنف جواب می دهد که این مطلب را بیان نمودیم در بحث ضد که ممتنع است امر بضدین مطلقا و لو بنحو ترتب باشد به بیانی که زیادت از آن لازم نبود فلا نعید.

مخفی نماند در باب امر به شیء نهی از ضد مثل صلاه و ازاله نجاست آنجا ما بیان نمودیم که صلاه امر شرعی دارد و هم ازاله ولی بامر ترتبی آن بیان سابق در ما نحن فیه جاری است و جواب مصنف آنجا داده شد فراجع.

دو شرط دیگر برای جریان براءت از بعضی و رد آنها

قوله ثم إنّه ذکر لاصل البراءه الخ.

دو شرط دیگر که مرحوم فاضل تونی باشد ذکر نموده برای براءت.

اول آنها براءت سبب نشود برای ثبوت حکم شرعی از جهت دیگری مثلا در انائین که مشتبه است و یکی از آنها نجس است جاری کردن براءت در یکی از آنها موجب می شود که ظرف دیگر مسلم نجس باشد بعد از آنکه قبلا نجاست آن احتمال بود و همچنین مثل آنکه نجاستی واقع شد در اینکه شک در کریت آن می باشد

و لا- یخفی ان اصاله البراءه عقلا و نقلا فی الشبهه البدویه بعد الفحص لا محاله تكون جاریه و عدم استحقاق العقوبه الثابت بالبراءه العقلیه و الاباحه او رفع تکلیف الثابت بالبراءه النقلیه لو کان موضوعا لحکم شرعی او ملازما له فلا محیص عن ترتبه علیه بعد احرازه.

* شرح:

اصل عدم کریت موجب می شود که آن آب قلیل باشد و نجس باشد.

و شرط دوم آنکه براءت سبب ضرری برای شخص دیگر نباشد مثلا- اگر انسانی حیوان شخص دیگری را حبس کرد و آن حیوان مرد اصل براءت از ضمان موجب می شود که ضرر بر صاحب حیوان باشد و امثال آنکه ذکر نموده اند.

قوله و لا یخفی ان اصاله البراءه عقلا و نقلا الخ.

مصنف جواب می دهد بعد از آنکه اصل براءت عقلی جاری می شود مثل قبح عقاب بلا بیان و همچنین اصل براءت نقلی مثل رفع ما لا یعلمون در شبهات بدویه بعد از فحص و جستجو کردن در این موارد بلا اشکال اصل براءت جاری است و استحقاق عقاب که احتمال آن بود برداشته می شود به براءت عقلیه و شرعیه- یا رفع تکلیف که ثابت می شود آن رفع به براءت نقلیه اگر آن رفع تکلیف موضوع برای حکم شرعی باشد یا ملازم حکم شرعی باشد در این حال چاره ای نیست از ترتب و اثبات حکم شرعی بر آن رفع بعد از احراز رفع.

مثلا- در آنجائی که براءت رفع حکم شرعی می کند و این رفع موضوع است برای حکم شرعی دیگر مثل آنکه مالی برای استطاعت حج دارد مکلف ولی شک دارد که آیا مدیون است تا آنکه آن مال داده شود بدیان و یا مدیون نیست اصل براءت از دین موضوع می شود برای احراز استطاعت و وجوب حج چون اگر هر موضوع مرکبی یک جزء آن باصل ثابت شد و جزء دیگر بالوجدان واجب است حکم بر آن و اما ملازم حکم شرعی مثل آنکه وقت داخل شود و شک در آن داشته باشد که آیا دینی که بر ذمه مکلف است الآن واجب است اداء کند تا آنکه صلاه

ص: ۲۲۱

فان لم يكن مترتبا عليه بل على نفى التكليف واقعا فهي و ان كانت جاريه الا ان ذاك الحكم لا يترتب لعدم ثبوت ما يترتب عليه بها و هذا ليس بالاشتراط.

و اما اعتبار ان لا يكون موجبا للضرر فكل مقام تعمه قاعده نفى الضرر و ان لم يكن مجال فيه لاصاله البراءه كما هو حالها مع سائر القواعد الثابته بالادله الاجتهاديه الا انه حقيقه لا يبقى لها مورد بداهه ان الدليل

* شرح:

حرام باشد یا آنکه الآن واجب نباشد در این حال جریان براءت از اداء دین خالی موجب می شود صلاه واجب باشد فعلا بعد از دخول وقت.

قوله فان لم يكن مترتبا عليه بل على نفى الخ.

اگر حکم شرعی مترتب بر رفع حکم ظاهری نباشد بلکه بر رفع حکم واقعی باشد چون براءت حکم واقع را تغییر نمی دهد بلکه فعلیت و تنجیز آن را برمی دارد در این حال و لو براءت جاری است الا آنکه آن حکمی که ملازم براءت است یا موضوع آن رفع حکم است مترتب و ثابت نمی شود بر براءت چون براءت نفی حکم واقعی را نمی نماید و این معنی در تمام اصول جاری است چون لوازم واقعیه آنها را اصل مثبت می نامند و این معنائی که ذکر نموده است مرحوم فاضل تونی این شرط اجراء براءت نیست کما لا یخفی.

و اما مثلی که بیان نمودیم در یک فرد مشتبه به نجاست در انائین مشتهین اصلا براءت در این موارد جاری نیست چون تعارض به براءت در فرد دیگر می باشد و بر فرض باشد اثبات فرد دیگر که یقینا نجس باشد باصل مثبت است و آنها هم حجیت ندارد.

قوله و اما اعتبار ان لا يكون موجبا للضرر الخ.

شرط دیگری که بیان نموده بود که اگر اجراء براءت موجب ضرر باشد

ص: ۲۲۲

الاجتهادی يكون بياناً و موجبا للعلم بالتكليف و لو ظاهراً فان كان المراد من الاشتراط ذلك فلا بد من اشتراط ان لا يكون على خلافها دليل اجتهادی لا خصوص قاعده الضرر فتدبر و الحمد لله على كل حال.

ثم إنه لا بأس بصرف الكلام الى بيان قاعده الضرر و الضرر على نحو الاقتصار و توضيح مدرکها و شرح مفادها و ايضاح نسبتها مع الادله المثبتة للاحكام الثابتة للموضوعات بعناوينها الاولى او الثانويه و ان كانت اجنبیه عن مقاصد الرساله إجابیه لالتماس بعض الاحبه فاقول و به استعين انه قد استدل

* شرح:

برای شخص دیگر جاری نیست کما آنکه بیان نمودیم جواب آنکه در هر مقامی که شامل می شود آن را قاعده نفی ضرر مقدم است قاعده لا ضرر و محلی از برای براءت نیست بلکه قاعده لا ضرر با سائر قواعدی که ثابت است به ادله اجتهادیه است و بلا اشکال قاعده لا ضرر مقدم است فکیف به آنکه براءت مقدم باشد الا آنکه آن شرطی را که بیان نموده است فاضل تونی حقیقتاً موردی از برای براءت نیست بجهت آنکه بدیهی است دلیل اجتهادی مثل قاعده لا ضرر آن دلیل بیان است بر حکم واقع و سبب علم مکلف می شود بتکلیف و لو علم عادی ظاهری باشد و اصول مطلقاً در جائی جریان آنها صحیح است که بیان بر واقع نباشد و شک در واقع باشد و اگر مراد اشتراط جریان براءت در جائی است که بیان از طرف شارع نباشد که اگر بیان باشد جاری نیست براءت قبلاً گذشت که اصول عملیه مطلقاً در جائی صحیح است که دلیل اجتهادی و ادله اربعه کتاب و سنت و اجماع و عقل نباشد نه خصوص قاعده لا ضرر فتدبر و الحمد لله على كل حال.

بیان قاعده لا ضرر و مدرک و معنای آن

قوله ثم إنه لا بأس بصرف الكلام الخ.

مصنف می فرماید بمناسبت قاعده لا ضرر و لا ضرر مانعی ندارد بیان کنیم آن را

ص: ۲۲۳

علیها باخبار کثیره منها موثقه زرارہ عن ابی جعفر(ع) ان سمرہ بن جندب کان له عذق فی حائط الرجل من الانصار و کان منزل الانصارى بیاب البستان و کان سمرہ یمر الی نخلته و لا یستأذن فکلمه الانصارى ان یستأذن اذا جاء فابی سمرہ فجاء الانصارى الی النبی(ص) فشکی الیه و اخبره بالخبر فارسل رسول اللہ(ص) و اخبره بقول الانصارى و ما شکاه فقال اذا اردت الدخول فاستأذن فابی فلما ابی ساواه حتى بلغ من الثمن ما شاء اللہ فابی ان یبئعه فقال لک بها عذق فی الجنه فابی ان یقبل فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ للانصارى اذهب فاقلعها و ارم بها الیه فانه لا ضرر و لا ضرار و فی روايه الحذاء عن ابی جعفر(ع) مثل ذلك الا انه فیها بعد الإباء ما اراک یا سمرہ الا مضارا اذهب یا فلان فاقلعها و ارم بها وجهه الی غیر ذلك من الروایات الوارده فی قصه سمره و غیرها و هی کثیره و قد ادعی تواترها مع اختلافها لفظا و موردا فلیکن المراد به تواترها اجمالا بمعنی القطع بصدور بعضها.

* شرح:

بنحو اقتصار و توضیح مفاد و معنای آن و مدرک و سند آن قاعده و بیان نسبت آن قاعده با ادله ای که اثبات احکام می کنند بر موضوعات بعناوین اولیه مثل هر حکمی که به ادله اربعه ثابت شود بر موضوع مثل وجوب صلاه و حج و صوم و غیره و یا حکم ثابت شود بر موضوعات ثانویه مثل احکامی که باصول ثابت شود مثل کل شیء لک الحلال حتی تعرف الحرام و غیره اگرچه بحث از قاعده لا ضرر خارج است از مقاصد رساله و برای اجابت التماس بعضی دوستان می باشد پس می گوئیم و به استعین بتحقیق که استدلال شده است به قاعده لا ضرر باخبار زیادی که دال بر آن می باشد.

و بعضی از آنها است موثقه زرارہ از ابی جعفر علیہ السلام که می فرماید بتحقیق سمره بن جندب برای او عذق یعنی نخله خرما بود در باغی که برای رجل انصارى بود و منزل رجل انصارى درب باغ بود سمره بن جندب مرور می کرد برای نخله

ص: ۲۲۴

* شرح:

خود ولی اجازه نمی گرفت از انصاری رجل انصاری تقاضا نمود که هر وقت می آید اجازه بگیرد سمره ابا و امتناع نمود از اجازه.

رجل انصاری خبر او را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت حضرت فرستادند عقب سمره و شکایت انصاری را بیان نمودند برای او و فرمودند هر وقت اراده دخول داری اجازه بگیر سمره نیز امتناع نمود حضرت فرمودند بفروش آن نخله را، حتی به قیمت زیادی برای او بیان نمودند نیز امتناع نمود سمره- بعد حضرت فرمودند برای تو نخله در بهشت داده می شود و نیز امتناع نمود از قبول آن بعد فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با انصاری برو و بکن نخله او را بینداز نزد او فانه لا ضرر و لا ضرار.

و در روایت حذاء که از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده مثل همین روایت سمره می باشد الا آنکه بعد از ابا و امتناع سمره- حضرت فرمودند من نمی بینم تو را مگر آنکه مضار و ضررزننده، بعد فرمودند برو ای فلانی و بکن نخله او را و بینداز نزد سمره الی غیر ذلک از روایاتی که وارد شده است در قصه سمره و روایتی که وارد شده است در باب قاعده لا ضرر زیاد است و ادعای تواتر آن اخبار شده است از فخر محققین نقل تواتر شده در ایضاح با اختلاف آن روایات لفظا و موردا یعنی مورد هر کدام از این روایات جای مخصوص وارد شده و ادعای تواتر آن اخبار مراد تواتر اجمالی باید باشد باین معنی که قطع بصدور بعضی از اخبار مسلم است.

مخفی نماند تواتر کما آنکه سابقا گذشت سه قسم است تواتر اجمالی که همین قسمی است که بیان شد تواتر معنوی در جایی است که الفاظ روایت مختلف باشد ولی در معنی متحد باشد مثل آنکه در غزوات و جنگهایی که آقا امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام در غلبه آن حضرت بر دشمن باختلاف الفاظ دال بر شجاعت آن حضرت می باشد.

قسم سوم تواتر آن مواردی است که الفاظ روایت و مورد آن متحد و یکی باشد

و الانصاف انه ليس في دعوى التواتر كذلك جزاف و هذا مع استناد المشهور اليها موجب الكمال الوثوق بها و انجبار ضعفها مع ان بعضها موثقه فلا مجال للاشكال فيها من جهة سندها كما لا يخفى.

و اما دلالتها فالظاهر ان الضرر هو ما يقابل النفع مع النقص في النفس او الطرف او العرض او المال تقابل العدم و الملكة كما ان الاظهر ان يكون

* شرح:

مثل آنکه من کنت مولاه فعلى مولاه ادعای تواتر در آن شده است.

قوله و الانصاف انه ليس في دعوى الخ مصنف می فرماید انصاف آنست که ادعای تواتر اجمالی در روایات قاعده لا ضرر جزاف و بیهوده نیست بلکه صحیح است علاوه بر آن استناد مشهور باین روایات است و این جهت موجب کمال وثوق بآن روایات می باشد و در این حال اگر بعض آن روایات ضعیف باشد ضعیف آنها بعمل مشهور منجر می شود با اینکه بعض از آن روایات موثق است مثل موثقه زراره که بیان نمودیم پس جائی اشکال در آن روایات از جهت سند نمی باشد و سند آنها مسلم است بآن بیانی که ذکر شد.

مخفی نماند متن روایات مختلف نقل شده بعض آنها فقط لا ضرر و لا ضرار است بعض دیگر اضافه شد علی مؤمن كما فی روایت ابن مسکان و بعض دیگر اضافه شده لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام كما فی روایت فقیه فی باب میراث اهل الملل كما آنکه بعض اعلام نقل نموده و قانون شک در زیاده روایت و نقیصه آن موجب می شود زیاده صحیح باشد چون اکثر انسان تمام روایت را حفظ نمی کنند و احتمال نقیصه زیادتر از زیاد کردن می باشد كما آنکه در عموم بیان عقلاء می باشد كما لا يخفى.

قوله و اما دلالتها فالظاهر ان الضرر الخ.

مصنف می فرماید دلالت اخبار ظاهر آنست که ضرر چیزی است که مقابل نفع باشد

الضرار بمعنی الضرر جیء به تأکیداً كما يشهد به اطلاق المضار علی سمره و حکى عن النهایه لا فعل الاثنین و ان كان هو الاصل فی باب المفاعله و لا الجزاء علی الضرر لعدم تعاهده من باب المفاعله و بالجمله لم یثبت له معنی آخر غیر الضرر.

* شرح:

از نقص در نفس انسان یا در طرف انسان مثل دست و پا و اعضاء دیگر که ناقص بشود یا عرض انسان یا مال انسان تقابل عدم و ملکه است بین ضرر و نفع.

مخفی نماند دو شیء نسبت بین آنها یا متمثلین و یا متخالفین و یا متقابلین است و اقسام تقابل چهار قسم است تقابل تضایف تقابل تضاد تقابل ایجاب و سلب و تقابل عدم و ملکه، تقابل عدم و ملکه یکی از آنها عدمی و دیگری وجودی است و عدمی جائی استعمال می شود که قابل وجود باشد مثل اعمی و بصیر و فقر و غنی و ضرر و نفع و نحو آنها از این جهت مصنف می فرماید نسبت بین ضرر و نفع تقابل عدم و ملکه است

مخفی نماند مقابل ضرر منفعت است نه نفع که مصنف بیان نموده از این جهت اگر تاجری تجارت نمود بدون منفعت و ضرر در این مورد عدم و ملکه صادق نیست كما آنکه معنای ضرار به معنای ضرر یکی از معانی پنجگانه آن می باشد که بعضی اعلام ذکر نموده اند كما آنکه اظهر آنست که ضرار به معنای ضرر است آورده شده در روایت تأکید برای اولی همچنان که اطلاق و استعمال شده است مضار بر سمره بن جندب و این معنی حکایت شده است از نهاییه ابن اثیر نه آنکه ضرار فعل اثنین و دو نفر باشد اگرچه اصل در باب مفاعله بین اثنین می باشد مثل ضارب زید عمرا و امثال آن و نه آنکه ضرار به معنای جزای بر ضرر باشد که اگر کسی ضرری بشخص دیگری زد و جزای آن را دادند این را ضرار بنامند چون این معنی معهود نبوده است از باب مفاعله همچنانی که در معنای اول که ضرر باشد زیاد استعمال شده است مثل قوله تعالی وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضَرَاراً و قوله تعالی لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِهَا و ایضا قوله تعالی

ص: ۲۲۷

و كما ان الظاهر ان يكون لا لنفى الحقيقه كما هو الاصل فى هذا التركيب حقيقه او ادعاء كناية عن نفى الآثار كما هو الظاهر من مثل لا صلاه لجار المسجد الا فى المسجد و يا أشباه الرجال و لا رجال فان قضيه البلاغه فى الكلام هو اراده نفى الحقيقه ادعاء لا نفى الحكم او الصفه كما لا يخفى.

* شرح:

و لا يضاد كاتب و غير از این هائی که ذکر شد و بالجمله ثابت نشده است معنای دیگری برای ضرر غیر معنای ضرر.

قوله كما ان الظاهر ان يكون لا الخ.

ظاهر لاء لا ضرر نفي جنس است كما آنکه اصل تركيب لا رجل فى الدار حقيقت است يعنى اين تركيب مى رساند که اصل جنس رجل در دار نیست یا حقيقت آن كما آنکه گذشت و یا ادعاء که كناية از نفي آثار موضوع مى باشد چه آثار وضعيه و چه آثار تکليفیه باشد این معنائی که بیان شد ظاهر مثل لا صلاه لجار المسجد الا فى المسجد و يا اشباه الرجال و لا رجال است.

مخفی نماند بهتر آن بود که مصنف مثل، بمثل لا صلاه الا بفاتحه الكتاب بیان کند که نفي حقيقت است ادعائاً نه مثل دو جمله ایشان که نفي کمال را مى نماید علی کل اقتضای بلاغت در کلام آنست که نفي حقيقت شود ادعائاً نه نفي حکم شود مثل لا صلاه صحيحه الا بفاتحه الكتاب و یا نفي صفت شود مثل لا صلاه كامله لجار المسجد الا فى المسجد و در ما نحن فيه گفته شود لا حکم ضرر و یا صفت مثل لا ضرر لا يتدارك و بجمله لا يتدارك صفت لا ضرر شود كما لا يخفى.

ص: ۲۲۸

و نفی الحقیقه ادعاء بلحاظ الحکم او الصفه غیر نفی احدهما ابتداء مجازا فی التقدير او فی الکلمه مما لا یخفی علی من له معرفه بالبلاغه.

و قد انقدح بذلك بعد اراده نفی الحکم الضرری او الضرر الغير المتدارک او اراده النهی من النفی جدا.

* شرح:

قوله و نفی الحقیقه ادعاء بلحاظ الخ مصنف می فرماید نفی حقیقت که ظهور لاء نفی للجنس است نفی حقیقت ادعاء باشد کما آنکه ما بیان کردیم بلحاظ نفی حکم یا نفی صفت کما آنکه ذکر شد این معنی غیر نفی احدهما یعنی حکم یا صفت است ابتداء که احدهما مجازا می باشد اگر تقدیر بگیریم باین معنی که لا حکم ضرر و یا لا ضرر لا یتارک که هر کدام از این ها تقدیر گرفته شود حکم ضرر و یا صفت ضرر محذوف باشد و یا مجاز در کلمه باشد باین معنی که اراده بشود از لفظ لا ضرر حکم ضرر یا صفت ضرر مثل آنکه اراده بشود از لفظ اسد رجل شجاع البته تمام این ها با قرینه این معنی نفی حقیقت ادعائی از معانی است که مخفی نمی باشد بر کسانی که معرفت بلاغت را دارند.

و حاصل آنکه اگر در واقع تقدیر حکم یا صفت برای لا ضرر بگیریم یا مجاز در کلمه باشد که در اول مجاز در حذف است این معنی خارج است از بلاغت کلام کما لا یخفی.

قوله و قد انقدح بذلك بعد اراده الخ.

از بیان سابق ظاهر شد که بعید و دور است اراده نفی حکم ضرری یا اراده نفی ضرر غیر متدارک همچنانی که بیان نمودیم یا اراده بشود از نفی نهی شرعی هر کدام از این معنی ثلاثه بعید است از بلاغت کلام.

مخفی نماند اراده نهی از نفی مثل آنکه آیه شریفه می فرماید لا رفث و لا فسوق و لا جدال ظاهر آیه نفی است ولی در معنی نهی است ای لا یرفث و لا یفسق و لا یجادل.

ص: ۲۲۹

ضروره بشاعه استعمال الضرر وارده خصوص سبب من اسبابه او خصوص الغير المتدارك منه.

و مثله لو ارید ذاک بنحو التقييد فانه و ان لم یکن ببعید الا انه بلا دلالة علیه غیر سدید و اراده النهی من النفی و ان کان لیس بعزیز الا انه لم یعهد من مثل هذا التركيب.

* شرح:

قوله ضروره بشاعه استعمال الخ.

این معنائی که بیان نمودیم که نفی حقیقه ادعائی باشد اگر غیر از این معنی اراده شود که یکی از معانی ثلاثه مذکوره قبلی اراده شود زشت و بی مناسبت است که استعمال شود ضرر و اراده شود خصوص اسباب ضرر که ذکر نمودیم یا اراده شود خصوص ضرر غیر متدارك شرعی.

مخفی نماند ضررهائی که در شریعت وارد می شود بعضی از آنها متدارك است و جبران می شود مثلا اگر بیع غبنی وارد شود جبران ضرر آن با اختیار فسخ بیع است و امثال آنکه در احکام معاملات بیان شده است.

قوله و مثله لو ارید ذاک الخ.

و مثل بیان سابق است و بی مناسبت است اگر اراده شود از جمله لا ضرر یا وصف ضرر و یا حکم ضرر بنحو تقييد همچنانی که بیان نمودیم در مجاز در حذف و یا مجاز در کلمه هر کدام از این معانی اراده شود اگرچه بعید نیست و ممکن است اراده شود یا مجاز در حذف و یا مجاز در کلمه الا آنکه بدون دلالت و بدون قرینه بر یکی از آن معانی غیر سدید است و غیر صحیح است.

و اما اراده نهی از نفی یعنی اراده شود از لا ضرر که نفی است اراده نهی شود همچنانی که بیان نمودیم این معنی اگرچه عزیز نیست و زیاد است در آیات و روایات الا آنکه این معنی معهود و معروف نیست از مثل ترکیب لا ضرر و لا ضرار نزد اهل

ص: ۲۳۰

و عدم امکان اراده نفی الحقیقه حقیقه لا یکاد یکون قرینه علی اراده واحد منها بعد امکان جمله علی نفیها ادعاء بل کان هو الغالب فی موارد استعماله.

ثم الحكم الذی ارید نفیه بنفی الضرر هو الحكم الثابت للافعال

* شرح:

بلاغت و آنچه معهود است و بلاغت کلام از بین نمی رود همان معنائی است که بیان شد که نفی حقیقت است ادعاء.

قوله و عدم امکان اراده نفی الخ.

ممکن است کسی اشکال کند در مثل لا ضرر و لا ضرار چون نفی حقیقت ممکن نیست حقیقتاً این جهت قرینه باشد بر اراده یکی از موارد ثلاثه که بیان شد مصنف جواب می دهد بعد از آنکه ممکن است حمل لا ضرر را بر نفی حقیقت بشود ادعاء بعد از این امکان آن موارد مذکوره محلی برای آنها نیست بلکه غالب در موارد (لا) نفی للجنس اگر حقیقت اراده نشود آن معنائی است که ما بیان کردیم یعنی نفی حقیقت ادعاء من جمله از آن موارد قوله تعالی فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَرْجِ وَ قوله تعالی لا- مَسَاسَ وَ قوله علیه السَّلام لا- خصاء فی الاسلام و لا بنیان کنیسه و قوله لا حمی فی الاسلام و قوله لا ضروره فی الاسلام و لا غش بین المسلمین و قوله لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق و نظائر آن در کتاب و سنت و استعمالات فصحاء نظماً و نثراً زیاد است و تمام موارد نفی حکم است بلسان نفی موضوع مبالغه و ادعاء و از کلمات ما ظاهر شد که آنچه منسوب است بشیخ انصاری که ایشان قائل است لا ضرر ای لا نفی حکم ضرری این معنی صحیح نیست و سائر معانی دیگر که قبلاً بیان شد.

قوله ثم الحكم الذی ارید نفیه الخ.

مخفی نماند حکمی که ثابت است برای موضوعات شرعیه بعنوان اولی دو قسم است.

ص: ۲۳۱

بعناوینها او المتوهم بثبوتها كذا في حال الضرر لا الثابت له بعنوانه لوضوح انه العلة للنفي و لا يكاد يكون الموضوع يمنع عن حكمه و ينفيه بل يثبته و يقتضيه.

* شرح:

ادله لا ضرر شامل احكام اوليه ضرريه مثل خمس و غيره نمي شود

قسم اول از آنها مثل آنكه وضو را بفرمايد واجب است و كذب حرام است قسم ديگر كه آن حكم براي موضوع ثابت مي شود مثل آنكه بفرمايد صومي كه مضر است حرام است يا زكات واجب است و همچنين جهاد و احكام ديگري كه نفس عمل به آنها موجب ضرر است يا ضرر مالي و يا نفسي ادله لا ضرر آن احكامي را برمي دارد كه در حكم اولي موضوع آن ضرري نباشد مثل آنكه وضو واجب است و اگر وضوء ضرري شد حرام است و همچنين كذب حرام است اگر كذبي كه موجب ضرر باشد حرمت آن برداشته مي شود اما مثل امر به زكات و خمس و جهاد و امثال آنكه حكم اولي شارع روي موضوع ضرري رفته است و اين موارد را ادله لا ضرر شامل نمي شود.

و از اين جهت است كه مصنف مي فرمايد آن حكم ضرري كه برداشته مي شود به واسطه نفي ضرر آن حكمي است كه ثابت است براي افعال بعناوين اوليه اش مثل وضوء كه حكم اولي آن واجب است براي نماز واجب و اگر ضرر دارد آن وجوب برداشته مي شود در جائي كه واقعا ضرر داشته باشد آن وجوب برداشته مي شود.

و همچنين در جائي كه مكلف توهم و خيال كند كه در مورد ضرر است آنجا هم وجوب وضوء برداشته مي شود و لو واقع ضرري نباشد نه آنكه ادله لا ضرر نفي حكمي كه ثابت است بر موضوع ضرري آن حكم را بردارد بجهت آنكه واضح است ضرر علت نفي حكم مي شود مثل وضوء ضرري كه گذشت و در جائي كه اصل حكم ضرري باشد ممكن نيست موضوع منع از حكم خودش و نفي آن حكم را بنمايد بلكه موضوع مثبت حكم است پس مثل اوامر زكات و خمس و جهاد و امثال آنها اگر ضرر نفي حكم آنها بنمايد لازمه آن آنست كه اصلا امر به زكات و خمس و جهاد برداشته شود

ص: ۲۳۲

و من هنا لا يلاحظ النسبه بين ادله نفيه و ادله الاحكام و تقدم ادلته على ادلتها مع انها عموم من وجه حيث إنه يوفق بينهما عرفا بان الثابت للعناوين الاوليه اقتضائي يمنع عنه فعلا- ما عرض عليها من عنوان الضرر بادلته كما هو الحال في التوفيق بين سائر الادله المثبتة او النافيه لحكم الافعال بعناوينها الثانويه و الادله المتكفله لحكمها بعناوينها الاوليه.

* شرح:

و صحيح نباشد چون حکم آنها در موضوع ضرری است كما لا يخفى.

قوله و من هنا لا يلاحظ النسبه بين ادله الخ از بيان سابق ظاهر می شود که نسبت بين ادله لا ضرر و ادله احکام اوليه مقدم بودن لا ضرر است بر آن ادله احکام اوليه و لو نسبت بين آنها عموم و خصوص من وجه می باشد بعض اقسام وضوء ضرری است که اجتماع ادله لا ضرر با ادله اوليه در این مورد می باشد و بعض اقسام ديگر وضوء ضرری نیست كما آنکه بعض موارد ضرر در وضوء نیست مثل ضرر در صلاه و غيره و در این موارد نظر عرف آنست که توفيق و جمع بين ادله لا ضرر و ادله اوليه احکام می نماید باین قسم که حکمی که ثابت است برای عناوين و موضوعات اوليه اقتضائي است آن حکم که اگر مانع فعلی پیدا شد و عارض بر آن احکام شد مثل عنوان ضرر این مانع مقدم است بر ادله اوليه اقتضائيه

كما آنکه همین قسم است در توفيق و جمع بين سائر ادله ای که مثبت حکم است یا نافی حکم است برای افعال بعناوين ثانوی با عناوين اوليه اما عناوين ثانويه که مثبت حکم می باشد بر عناوين اوليه مثل وجوب وفاء بشرط یا نذر یا عهد یا یمین و یا وجوب اطاعت والدین یا زوج و یا مولی و نحو آنها که عناوين ثانويه می باشد و واردند بر عناوين اوليه احکام مثل متعلق نذر که باید رجحان و مستحب شرعی باشد این عنوان اولی است و عنوان ثانوی حکم نذر است بآن و اما عناوين ثانويه ای که نفی حکم را بنمایند مثل ادله نفی حرج و ضرر یا دلیل رفع خطاء و نسیان و ما لا يعلمون و امثال آنها

ص: ۲۳۳

نعم ربما يعكس الامر فيما احرز بوجه معتبر ان الحكم فى المورد ليس بنحو الاقتضاء بل بنحو العليه التامه و بالجمله الحكم الثابت بعنوان اولى تاره يكون بنحو الفعلية مطلقا او بالاضافه الى عارض دون عارض بدلاله لا يجوز الاغماض بسبب دليل حكم العارض المخالف له فيقدم دليل ذاك العنوان على دليله.

* شرح:

که نفی حکم عناوین اولیه می نمایند غایه الامر نفی حرج و ضرر حکومت واقعیه دارند بر عناوین اولیه و اما غیر از آنها مثل خطاء و نسیان که گذشت حکومت ظاهریه دارند بر عناوین اولیه بنا بر آنکه این ها حکومت ظاهری و یا واقعی دارند و اما بنا بر قول مصنف جمع عرفی دارند که حکمی که در عناوین اولیه است حکم اقتضائی است که به واسطه عناوین ثانوی که ذکر شد آن حکم اقتضائی برداشته می شود و مانع فعلی مقدم بر آنها است.

قوله نعم ربما يعكس الامر فيما احرز الخ بعضی از موارد امر عکس می شود باین معنی که مانع فعلی که ضرر باشد در این حال موجب رفع حکم اولی نمی باشد بلکه حکم عناوین اولیه بنحو علیت تامه می باشد مثل آنکه در مورد اگر نبیی یا مؤمنی غرق شده است و نجات آن توقف دارد بر ضرر مالی غیر در این مورد بلا اشکال نجات مؤمن یا نبیی واجب است و اهم است و به واسطه ضرر مالی غیر برداشته نمی شود و این حکم ثابت است در هر کجائی که اهم و مهم با یکدیگر تراحم داشته باشند و بالجمله حکمی که ثابت است بعنوان اولی برای موضوعات احکام تاره و بعض موارد بنحو فعلیت ثابت است مطلقا کما آنکه ذکر شد مثل نجات مؤمن و یا فعلیت آن به اضافه بعارض و مانع خاصی است بدون مانع دیگر به دلالتی ثابت است که جایز نیست اغماض و رفع ید بسبب دلیل حکم عارضی که مخالف او می باشد شرب آب نجس حرام است ولی اگر حفظ نفس در آن باشد واجب

ص: ۲۳۴

و اخری یکون علی نحو لو کانت هناك دلالة للزم الاغماض عنها بسببه عرفا حيث كان اجتماعهما قرينه على انه بمجرد المقتضى و ان العارض مانع فعلى هذا و لو لم نقل بحکومه دليله على دليله لعدم ثبوت نظره الى مدلوله كما قيل.

* شرح:

است شرب آن و اغماض و رفع ید از دلیل وجوب حفظ نفس ممکن نیست بشود پس مقدم می شود دلیل حفظ نفس بر ادله لا ضرر.

قوله و اخری یکون علی نحو لو کانت الخ.

یعنی بعض موارد اگر حکم بر موضوع اولی باشد لازم است اغماض و رفع ید از آن بسبب دلیل عارض که ادله لا ضرر باشد در جائی که جمع شود حکم اولی با ضرر و اجتماع آنها قرینه می شود حکم اولی اقتضائی است که بمجرد عارض و مانع فعلی که ضرر باشد برداشته می شود و ادله لا- ضرر مقدم است کما آنکه گذشت بیان آن این بیان در جائی است که قائل نشویم به حکومت ادله لا ضرر بر احکام اولیه چون ثابت نشده است و بیان نظر ادله لا ضرر بر ادله احکام اولیه کما آنکه گفته شده است که ادله لا ضرر حکومت دارد بر ادله اولیه و قائل مرحوم شیخ انصاری می باشد.

مخفی نماند حق با مرحوم شیخ انصاری است اولاً حکم اقتضائی در احکام اولیه که مصنف قائل است اگر مراد جعل حکم شرعی باشد که شامل بعث و زجر نشود این معنی صحیح نیست چون کرارا گذشته است جعل احکام شرعیه بنحو قضیه حقیقیه می باشد و با تحقق موضوعات آنها خارجاً محال است آن احکام فعلی نباشد علاوه بر آن اگر احکام اولیه در موارد ضرر اقتضائی باشد در غیر موارد ضرر امثال آنها لازم نیست چون فعلی نیست و اگر در موارد غیر ضرر فعلی باشد یک دلیل واحد چگونه ممکن است اثبات کند احکام اولیه در جائی که با ضرر جمع می شود اقتضائی است و در غیر ضرر فعلی است و اگر مراد بحکم اقتضائی آن باشد که فعل دارای

ص: ۲۳۵

* شرح:

مصلحت است که در ظاهر و لو امر دارد ولی در واقع اثبات مصلحت فعل را می نماید این معنی هم صحیح نیست چون امثال مواردی که دارای مصلحت است و جوب ندارد بجهت آنکه ممکن است مقترن بمانع باشد و مانع فعلی جلو مصلحت را بگیرد

و اما بیان آنکه ادله لا- ضرر حکومت دارد بر احکام اولیه آنست که حکومت یا در عقد الوضع است و یا عقد الحمل یعنی دلیل حاکم توسعه یا ضیق موضوع را بیان می کند توسعه مثل آنکه قوله علیه السلام الطواف فی البیت صلاه که این معنی می رساند شرائطی که در صلاه لازم است در طواف ایضا لازم است.

و اما ضیق موضوع و تقييد آن مثلا قوله علیه السلام لا سهو للامام اذا حفظ علیه من خلفه که در اینجا امام جماعت اگر حافظ داشته باشد احکام سهو برای او نیست و مقید است بغير امام این موارد در جائی بود که توسعه و ضیق موضوع احکام اولیه را دلیل حاکم بیان می نمود و یا دلیل حاکم تصرف در عقد حمل می نماید مثل در ما نحن فیه که دلیل حرج و دلیل ضرر احکام اولیه که عموم دارد تمام موارد عسر و حرج و ضرر را شامل می شود باطلاق یا عموم آنها بعد از اینکه حکم حرجی یا ضرری غیر مجعول است در شریعت مقدسه و اصلا جعل ندارد نظیر ادله لا حرج و لا ضرر در عقد الحمل احکام است یعنی در واقع تقييد احکام اولیه می نماید.

پس از اینجا معلوم شد که ادله ضرر نظر دارد به احکام اولیه بخلاف قول مصنف که بیان نمود که ادله لا ضرر نظر باحکام اولیه ندارد البته نظر ادله لا ضرر در موضوع نیست بلکه در حکم و عقد الحمل می باشد و ایضا اشکال دیگر بر مصنف آنکه بنا بر قول ایشان روایت لا- ضرر نفی موضوع می نماید البته ادعائا نه حقیقتا و این معنی عین حکومت دلیل لا ضرر است بر موضوعات احکام اولیه که موضوع ضرری را از احکام شرعیه خارج می نماید تعبدا و احکام اولیه مضیق می شود قهرا.

مخفی نماند جمع دیگری شد بین ادله لا ضرر و احکام اولیه به آنکه ادله لا ضرر

ثم انقدح بذلك حال توارد دلیلی العارضین کدلیل نفی العسر و دلیل نفی الضرر مثلا فیعامل معهما معامله المتعارضین لو لم یکن من باب تراحم المقتضیین و الا- فیقدم ما کان مقتضیه اقوی و ان کان دلیل الآخر ارجح و اولی و لا یبعد ان الغالب فی توارد العارضین ان یکون من ذاک الباب بثبوت المقتضی فیهما مع تواردهما لا من باب التعارض لعدم ثبوتہ الا فی احدهما کما لا یخفی.

* شرح:

نسبت به آنها خاص است و تعارض خاص با عام در تمام احکام خاص مقدم است وجود دیگری در جمع گفته شده است رجوع بمطولات شود.

تعارض لا ضرر و لا حرج با یکدیگر و حق در آن

قوله ثم انقدح بذلك حال توارد دلیلی العارضین الخ مصنف می فرماید از بیان سابق ظاهر شد در جائی که دو دلیل عارض مثل نفی عسر و حرج و دلیل نفی ضرر با همدیگر تعارض داشته باشند که این دو دلیل از عناوین ثانویه می باشند مثل آنکه مالک اگر حفر بالوعه کند در خانه خودش و آن چاه را بکند ضرر است کندن آن چاه برای همسایه و قانون لا ضرر و لا ضرار نفی آن می نماید و اگر چاه را در خانه نکند واقع می شود در عسر و حرج شدید و البته آیه می فرماید (وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) در این مورد معامله می شود با این دو قانون معامله متعارضین و قانون تعارض قبلا گذشته است که ملا-ک در یکی از آنها می باشد در این حال رجوع می شود بقانون تعارض دلیلین که راجع گرفته بشود و یا تخیر و یا رجوع باصول عملیه که در محل خودش گفته شده است معامله متعارضین در جائی است که من باب تراحم مقتضیین نباشد یعنی هرکدام از دو دلیل عارض مقتضی برای آن ثابت است و در این حال مقدم می شود از دلیلی که مقتضی آن اقوی است از دیگری اگرچه دلیل آخر ارجح و اولی باشد و بعید نیست در غالب توارد عارضین مثل دلیل نفی عسر و نفی ضرر در

ص: ۲۳۷

هذا حال تعارض الضرر مع عنوان اولی او ثانوی آخر و اما لو تعارض مع ضرر آخر فمجمل القول فيه ان الدوران ان كان بين ضرر شخص واحد او اثنين فلا مسرح الا الاختيار اقلهما لو كان و الا فهو مختار و اما لو كان بين ضرر نفسه و ضرر غيره فالظاهر عدم لزوم تحمله الضرر و لو كان ضرر الآخر اكثر فان نفيه يكون للمنه على الامه و لا منه على تحمل الضرر لدفعه عن الآخر و ان كان اكثر.

* شرح:

هر دو دلیل عارض همچنان که مثل بیان نمودیم نه من باب تعارض باشد که مقتضی در یکی از آنها است کما لا یخفی.

قوله هذا حال تعارض الضرر مع عنوان اولی الخ تا حال کلام در آن بود که قانون لا ضرر اگر تعارض پیدا کرد با عناوین اولیه یا عناوین ثانویه مثل تعارض آن با نفی عسر کما آنکه بیان نمودیم

و اما اگر قانون لا ضرر تعارض پیدا کرد با ضرر دیگری که دو ضرر با همدیگر تعارض دارند مجمل قول در آن آنست که چون مورد تراحم است نه تعارض اگر دو ضرر وارد بر شخص واحد می شود یا وارد بر دو نفر می شود در این دو مورد راهی نیست مگر اختیار شود از آن دو ضرر اقل ضررین را و آن ضرری که کمتر است گرفته شود اگر مساوی نباشند و اگر دو ضرر هر دو مساویند در این حال مکلف مخیر است هر کدام از ضررین را اخذ کند.

و اما اگر آن ضرر بین خود مکلف است و ضرر غیر مکلف مثل آنکه سیل می آید بطرف خانه آن آیا در این مورد که لا محال خرابی دارد سیل یا به خانه مکلف یا به خانه غیر در این مورد مصنف می فرماید اظهر آنست که لازم نیست تحمل کند مکلف ضرر را بر خودش و لو آنکه ضرر غیر مکلف بیشتر باشد مثل آنکه خرابی از سیل زیادتر است از مکلف.

ص: ۲۳۸

نعم لو كان الضرر متوجها اليه ليس له دفعه عن نفسه بايراده على الآخر اللهم الا ان يقال ان نفي الضرر و ان كان للمنه الا انه بلحاظ نوع الامه و اختيار الاقل بلحاظ النوع منه فتأمل.

* شرح:

مراد از ضرر ضرر شخصی است نه ضرر نوعی بخلاف مصنف

قوله نعم لو كان الضرر الخ.

کلام سابق در جایی بود که ضرر ابتدائاً وارد می آید یا بر مکلف یا بر غیر مکلف و اما اگر ابتدائاً ضرر وارد شود بر مکلف مثل آنکه سیل اولاً وارد خانه او می شود آیا جایز است دفع آن کند و راه سیل را بطرف خانه غیر خود کند مصنف می فرماید جایز نیست مگر آنکه گفته شود نفي ضرر اگرچه منت است برای مکلف منت شخصی دارد برای آن و ضرر برای غیر است ولی منتی که در قانون لا ضرر می باشد منت نوعی است و مثل آنکه تمام امت يك شخص واحد می باشند و برگشت آن باین می شود که اگر دو ضرر برای شخص واحد وارد شد اقل ضررین را اختیار کند مکلف فتأمل

مخفی نماند هرکجائی که جایز نشد ضرر بغیر بزند و یا ضرر را از خودش دفع بنماید حکم وضعی ضرر ضمان است و به واسطه جایز بودن ضرر رفع نمی شود و لازم است برای مکلف ضمان آن ضرری که بغیر زده است و لو آن ضرر شرعاً جایز بوده است.

مخفی نماند ضرری که از موضوعات قاعده ضرر می باشد مثل سائر عناوین کلیه که حکم برای آن عنوان و برای آن موضوع در وقتی ثابت است که مصداق آن موضوع در خارج واقع شود و در این حال اگر ما فرض کردیم وضو در زمانی ضرری است بر نوع مکلفین که باید تیمم کنند ولی برای بعضی افراد ضرری نیست در این مورد بر این افرادی که وضو ضرری نمی باشد واجب است حتما وضوء بگیرند و صحیح نیست تیمم آنها بنا بر بیانی که ذکر شد.

ص: ۲۳۹

* شرح:

جواب مصنف داده شد که هر موردی ضرر شخصی ملاحظه می شود نه ضرر نوعی و اگر بیان ایشان صحیح باشد لازمه آن آنست که رفع خطاء و نسیان و ما لا یطاق و غیر آنها اراده نوعیت آنها بشود نه شخصیت آنها و این معنی را هیچ فقیهی تا حال نگفته است کما لا یخفی سزاوار است تنبیه بر اموری شود

اول آنکه ذکر نموده است مرحوم شیخ انصاری کما آنکه بعض اعلام ذکر نموده اند به اینکه کثرت تخصیصاتی که وارد شده است بر قاعده لا ضرر این کثرت موهن است و ضعف می آورد تمسک بآن قاعده در غیر مواردی که نص بر آن وارد شده است به واسطه اخبار.

و حاصل آنکه تخصیص اکثر لازم می آید در قاعده لا ضرر اگر عمل بعموم آن شود بیان آن آنست که احکامی که جعل شده است در ابواب حدود و دیات و قصاص و تعزیرات و ضمانات تمام این ابواب حکم در آنها ضرری است کما آنکه ابواب خمس و زکات و حج و جهاد همچنین است حکم در آنها ضرری است و از همین قبیل حکم ضرری است در جائی که مایعی مثل روغن و شربتها که اگر نجس شود در خیلی موارد آنها سقوط مالیت است و حکم به نجاست آنها ضرری است.

و حاصل آنکه قاعده لا ضرر و لو سند آن قبلا گذشت مسلم و محل وثوق است ولی در دلالت آن عمل مشهور می خواهد.

جواب از این اشکال مرحوم شیخ داده است به اینکه اگر تخصیص بعنوان مختلفه ای باشد این معنی تخصیص اکثری است که صحیح نیست و اگر بعنوان واحدی باشد مثل آنکه شارع مقدس فرموده باشد هر حکم ضرری که جعل آن در مورد ضرر است از قاعده لا ضرر تخصیص خورده و خارج است این معنی مانعی ندارد و لو- افرادی که خارج شده اند از عموم زیادتر از افرادی که باقیمانده تحت عام باشد تحقیقی آنست که عمومی که وارد شده است اگر نظر بخارج دارد و از قبیل قضایای خارجی است

* شرح:

فرقی ندارد بین آنکه بعنوان واحد خارج بشود یا بعنوانین متعدده مثلا- اگر امر آمد از طرف مولی «لا- تکریم علماء البلد الا الهاشمی منهم» و فرض آنست که هاشمی از آنها یک فرد بیشتر نمی ماند این معنی تخصیص اکثر است و لو بعنوان واحد خارج شده است کما آنکه اگر بگوید اکرم کل عالم فی البلد الا زید او عمرا و بکرا و تمام را خارج کند غیر هاشمی که این معنی ایضا کثرت تخصیص است و جائز نیست بلکه اگر عموم بنحو قضیه حقیقه باشد کثرت تخصیص در آن مستهجن و قبیح نیست چون قضیه حقیقه بر نحو فرض و تقدیر است.

رد تخصیص اکثر در قاعده و آنکه تخصیص است حدود و غیره

کلام در آنست که در این موارد مذکوره آیا من باب تخصیص است یا من باب تخصیص و حق آنست که خروج موارد مذکوره از حدود و دیات و غیره از قبیل تخصیص است چون حکم شارع در این موارد اگرچه ضرری است و قاعده لا ضرر نفی آن می نماید ولی چون قاعده لا- ضرر ورود آن امتناعی است بر امت اصلا وارد نمی شود مثلا اگر شخصی مال غیر را تلف کند حکم بضمن آن و لو ضرری است ولی نفی ضمان و آنکه ضامن چیزی بطرف ندهد این معنی موجب ضرر مالک می شود و همچنین باقی موارد که اصلا دلیل لا ضرر شامل نمی شود تا آنکه خارج شود و همچنین خمس و زکات این ها من باب قلت نفع است نه آنکه مالک از اول مالک بشود حتی سهم خمس و زکات را و بعدا خارج بشود بلکه از اول صاحبان خمس و زکات شریک با مالک می باشند پس از این جهت خروج آنها تخصیص است و من باب قلت نفع است.

و شاهد بر این مطلب این احکامی که بیان شد در زمانی که حکم نبی اکرم صلی الله علیه و آله در قضیه سمره در جائی بود که این احکام مسلم بود و هیچ کس از صحابه اعتراض ننمود که این ها ضرر است.

و اما حکم به نجاست مایعی که منتجس شده است و از مالیت افتاده است در جائی که ممکن نباشد تطهیر آن این موارد توقف دارد که نقص در مالیت ضرر باشد کما

* شرح:

آنکه همچنین است الا آنکه به واسطه این موارد تخصص اکثر لازم نمی آید کما لا یخفی.

تنبیه دوم: آنکه لفظ ضرری که وارد است در ادله نفی ضرر و موضوع است برای حکم ضرر مراد از آن ضرر واقعی است کما آنکه الفاظ دیگری که وضع شده اند برای معانی واقعیه بنابراین بیان، هر کجا ضرر واقعی است حکم برداشته می شود چه مکلف عالم باشد یا آن ضرر یا نباشد روی این اصل مواردی اشکال می شود من جمله از آن موارد مسلم بودن ظاهراً بین فقهاء در صحت طهارت مائیه با جهل مکلف بآن ضرر.

و حاصل آنکه اگر مکلف جاهل بضرر بود و وضو گرفت باین حال فقهاء قائلند به صحت وضوء مکلف با آنکه در واقع ضرر داشته است وضو و لازم بوده است تیمم و علم و جهل مکلف تغییر واقع را نمی دهد.

جواب از این اشکال آنکه دلیل لا ضرر قبلاً گذشت که ادله لا ضرر امتنان است بر امت و امتنان آن قرینه قطعیه می شود که مثل مورد را شامل نمی شود بجهت آنکه اگر شامل شود در حال جهل لازمه آن فساد وضوء است و امر به تیمم باید داشته باشد بلکه بعضی موارد اعاده صلاه است و این معانی مخالف امتنان است بر مکلف پس قانون لا ضرر مثل این موارد را شامل نمی شود. مثل آنکه اگر مکلف اضطرار بیع پیدا کرد ممکن نیست گفته شود دلیل اضطرار نفی صحت بیع می نماید بجهت آنکه نفی صحت بیع خلاف امتنان است.

مخفی نماند در مورد مذکور که حکم به صحت وضو ضرری در حال جهل شده است مشروط به آنست که ضرر بنفس جائز باشد و اگر حرام باشد قهراً عملی که متولد می شود مثل وضوء حرام است و باطل و ضرر بنفس در جائی جائز است که به هلاکت نفس و قطع اعضاء نشود بلکه مجرد صحت بدن و عدم آن محل کلام است و این مسئله اختلاف است بین انظار فقهاء.

* شرح:

منقول از شیخ انصاری در رساله قاعده لا ضرر آنست که ضرر بنفس مثل ضرر بغير حرام است به ادله عقليه و سمعیه لکن تحقیق آنست که کلیت آن ثابت نشده است بجهت آنکه عقل محذوری نمی بیند ضرر انسان بنفس خودش در جائی که اموالش را صرف و خرج کند در هرکجائی که باشد مادامی که بحد اسراف و تبذیر نرسد و همچنین ضرر بنفس می زند در جائی که غرض عقلائی باشد کما آنکه متداول است بین عقلاء در سفر تجارات و زیارات و امثال آن.

و حاصل آنکه در این مواردی که ذکر شد عقل حکم به حرمت ضرر بنفس یا مال ندارد و اما روایاتی که استدلال شده است بر اینکه ضرر بنفس حرام است من جمله ادله لا ضرر است بنا بر اینکه اراده نهی بشود از ادله لا ضرر.

جواب از این روایات قبلا گذشت که این روایات نفی احکام ضرریه می نمایند و اجنبی است از حرمت ضرر بنفس و ثانیاً آنچه که استفاده می شود ضرر بغير حرام است کما آنکه قوله صلی الله علیه و آله لسمره بن جندب انک رجل مضارّ و اما حرمت ضرر دلالت ندارد علاوه بر آنکه ضرر بنفس غالباً واقع نمی شود مگر بداعی عقلائی کما آنکه در تجارات و زیارات گذشت و حرام بودن این موارد منافات با امتنان است بلکه ممکن است ضرری که مترتب می شود بر آن منفعت عقلائی کما آنکه ذکر نمودیم اصلاً ضرر نیست چون مقابل آن ضرر نفع زیادی بمکلف می رسد کما آنکه در تمام صنایع عقلاء بهمین قسم است که بعض موارد ضرر دارد و منافی که بعد بدست می آورد جبران آن ضرر می کند و اصلاً آن ضرر را عقلاً ضرر نمی بینند.

مخفی نماند اخبار دیگری ذکر شده است در بابت حرمت ضرر بنفس کما آنکه بعض اعلام بیان نموده اند و چون آن اخبار دلالت بر حرمت ندارد ما ترک آنها را نمودیم هرکه مایل است رجوع بمطولات کند.

تنبيه سوم: آنکه اگر مکلف علم بضرر دارد در وضو گرفتن و یا غسل

* شرح:

درحالی که عالم است عمدا وضو ضرری یا غسل ضرری را امتثال کرد آیا حکم به صحت وضو و غسل صحیح است یا نه البته در جائی که قائل به حرمت ضرر بنفس نباشیم صحت وضوء و غسل در این موارد مبنی بر آنست که قاعده لا ضرر آیا نفی الزام می کند یعنی بیان می کند که وضوء ضرری یا غسل ضرری واجب نیست و یا آنکه نفی اصل تشریح و آنکه هر حکمی که در مورد بوده است و لو حکم استحبابی باشد نفی آن حکم می نماید بنا بر نفی الزام مانعی ندارد حکم به صحت غسل و وضو ضرری چون الزام آن برداشته شده است ولی استحباب نفسی غسل و وضو ایضا کما آنکه در محل خودش ثابت شده است آن استحباب بحال خود باقی است و چون قانون لا ضرر در مورد امتنان و ارفاق بمکلفین است در موارد استحباب رفع آن کلفت و ضرری برای مکلف نیست.

و حاصل آنکه ادله نفی ضرر و لا- حرج در موارد ضرر فقط الزام را برمی دارند نه آنکه استحباب هم اصلا برداشته شود اشکالی از بعض اعلام شده است در این موارد بنا بر بیان سابق مکلف مخیر است بین وضوء و غسل و تیمم از آنها و این معنی جمع بین نقیضین است چون تیمم مشروط بعدم وجدان ماء می باشد کما آنکه به قرینه مقابله آیه شریفه وضو مشروط بوجدان ماء می باشد و این معنی نیست مگر جمع بین متناقضین

جواب آنکه بعد از آنکه الزام و وجوب وضو و غسل برداشته شد حکم استحبابی اگر برداشته شود خلاف منت است و قانون لا ضرر نفی حکم استحبابی را نمی نماید و تکوینا و تشریعا واجد ماء است مکلف از این جهت وضوء صحیح است ارفاقا.

و حاصل آنکه وجوب تیمم وجوب تعینی نیست در آیه شریفه بلکه ممکن است نظیر استحباب تیمم باشد در وقت خواب برای کسی که قبل از خواب متذکر شود که وضو ندارد و لو ممکن است وضو بگیرد و از این جهت وضو و غسل صحیح است.

* شرح:

تنبيه چهارم: اگر اعتقاد پیدا کند مکلف آب برای وضوء و غسل ندارد یا آنکه آب برای او ضرر دارد و تیمم کند و نماز را بخواند بعد از صلاه کشف خلاف شود که آب داشته و یا آنکه ضرر نبوده است آیا صلاه آن صحیح است و بر تقدیر صحت آیا واجب است اعاده صلاه اگر کشف خلاف در وقت باشد نسبت صحت صلاه را داده اند بمشهور و تقریب مدرک آن آنست که موضوع تیمم برای کسی است که متمکن از استعمال آب نباشد و کسی که اعتقاد دارد که آب ندارد بلا اشکال متمکن از استعمال آب نمی باشد عقلا- یا شرعا موضوع تیمم احراز شده است وجدانا از این جهت تیمم صحیح است و همچنین کسی که اعتقاد ضرر آب را دارد آنهم غیر متمکن است.

و حاصل آنکه تمکن مکلف از وضوء و غسل دائر مدار واقع نمی باشد بلکه موضوع آن اعتقاد مکلف است و چه بسا ممکن است انسان از عطش بمیرد و حال آنکه آب نزد آن بوده است و اعتقاد عدم آن را داشته است و ممکن است بگوئیم جواز تیمم و صحت آن بمجرد خوف ضرر و احتمال آن کافی است البته احتمال ضرر عقلائی و لو در واقع ضرری نباشد پس در جائی که احتمال خوف ضرر سبب صحت جواز تیمم می شود با اعتقاد بضرر قطعاً صحیح است.

مخفی نماند انکشاف خلاف در وقت و آنکه مکلف می تواند صلاه را با وضوء یا غسل بیاورد این مسئله محل خلاف است و در باب اجزاء در مباحث الفاظ گذشت که ادله اضطراریه عموم و اطلاق ندارد حتی انکشاف خلاف در وقت را هم بگیرد
فراجع

و اما اگر مقداری آب دارد برای وضو یا غسل و در این حال واجب است بر مکلف صرف آن آب را در غیر وضوء و غسل بنماید مثل حفظ نفس محترمه لکن مخالفت کرد و وضوء گرفت یا غسل کرد این عمل باطل است و صحیح نیست چون ترتب در مثل مقام که مشروط بقدرت شرعی است صحیح نیست و بحث آن در باب ترتب گذشت الحمد لله اولاً و آخراً.

بسم الله الرحمن الرحيم فصل في الاستصحاب و في حجته اثباتا و نفيا اقوال للاصحاب و لا يخفى ان عباراتهم في تعريفه و ان كانت شتى الا انها تشير الى مفهوم واحد و معنى فارد و هو الحكم ببقاء حكم او موضوع ذي حكم شك في بقاءه اما من جهة بناء العقلاء على ذلك في احكامهم العرفيه مطلقا او في الجملة تعبدا او للظن به الناشى عن ملاحظه ثبوت سابقا و اما من جهة دلالة النص او دعوى الاجماع عليه كذلك حسبما يأتى الاشاره الى ذلك مفصلا

* شرح:

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل در استصحاب و حجیت آن اثباتا و نفیا

اشاره

قوله: فصل في الاستصحاب و في حجته الخ كلام در استصحاب است استصحاب مصدر باب استفعال است يقال استصحب الشيء اى لازمه و جعله في صحبته و در حجیت آن اثباتا و نفيا گفته شده است پنجاه و قدری قول است كما آنکه منقول از مرحوم شيخ يازده قول است.

مصنف می فرماید مخفی نماند عبارات علماء در تعريف استصحاب مختلف است مثل آنکه گفته شده است استصحاب ابقاء ما كان او اثبات الحكم في الزمان الثانى تعويلا على ثبوته في الزمان الاول او انه اثبات حكم في زمان لوجوده في

ص: ۲۴۶

و لا يخفى ان هذا المعنى هو القابل لان يقع فيه النزاع و الخلاف فى نفيه و اثباته مطلقا او فى الجملة و فى وجه ثبوته على اقوال ضروره انه لو كان الاستصحاب هو نفس بناء العقلاء على البقاء او الظن به الناشى من العلم بثبوته لما تقابل فيه الاقوال و لما كان النفى و الاثبات واردین على مورد واحد بل موردین.

* شرح:

زمان سابق عليه او انه التمسك بثبوت ما ثبت فى وقت او حال على بقاءه بعد ذلك الوقت او غير تلك الحال او انه كون حكم او وصف يقينى الحصول فى الآين السابق مشكوك البقاء فى الآين اللاحق و غير اين هائى كه ذكر شده است در تعريف استصحاب.

مصنف مى فرمايد اگرچه عبارات مختلف است در تعريف استصحاب همچنانى كه بعض آنها را ما ذكر نمودیم الا آنكه تمام آن تعاريف به يك مفهوم واحد و معنای فارد اشاره مى شود و آن معنای واحد حكم است ببقاء حكم و يا موضوعى كه داراى حكم باشد و شك در بقاء آن شود مثل استصحاب بقاء زید برای وجوب نفقه عيال او و مدرک استصحاب یا بنای عقلاء است در احكام عرفیه عقلاء مطلقا مثل خرید و فروش و تمام اعمال آنها یا فى الجملة نه در تمام اعمالشان این حكم عقلائی یا تعبد است بین آنها یا از جهت ظنى كه پیدا مى شود از ملاحظه نمودن آن شیئی كه متيقن بوده است سابقا و یا از جهت دلالت نص و اخبار بر آن استصحاب و یا اجماع بنا بر آن چیزی كه مى آید تفصیل آن در مدرک و حجیت استصحاب كه يكی از چهار قسمی است كه بیان نمودیم و حق آنست كه دلالت اخبار است بر حجیت استصحاب نه ادله دیگر كما آنكه ذكر خواهد شد ان شاء الله تعالى.

قوله: و لا يخفى ان هذا المعنى هو القابل الخ يعنى حكم متيقن سابقى كه مشكوك است فعلا یا موضوع حكم این معنی قابلیت برای نزاع و خلاف در نفي و اثبات آن مطلقا و یا فى الجملة مى باشد.

ص: ۲۴۷

و تعریفه بما ینطبق علی بعضها و ان کان ربما یوهم ان لا یکون هو الحکم بالبقاء بل ذاک الوجه الا انه حیث لم یکن بحد و لا برسم بل من قبیل شرح الاسم كما هو الحال فی التعریفات غالباً لم یکن له دلاله علی انه نفس الوجه بل للاشاره الیه من هذا الوجه.

* شرح:

تعریف استصحاب و بحث آن اصولی است نه فقهی

مخفی نماند موضوع هر بحثی در فقه یا اصول و غیر آن از علوم باید مشخص و معلوم و متحد باشد و اگر مختلف باشد بحث در یک جهت نیست از این جهت مصنف می فرماید آن حکم یا موضوعی که سابقاً متیقن بوده است و فعلاً شک در بقاء آن می باشد آن موضوع استصحاب است و محل بحث بین علماء است که مدرک آن مختلف است که یکی از آن چهار مدرکی که بیان نمودیم می باشد چون ضروری است که اگر موضوع استصحاب نفس بناء عقلاء بر بقاء باشد یا ظنی که ناشی از آن می باشد اگر موضوع هر یکی این ها باشد در این حال قابل نزاع و اختلاف نیست چون در هر بحثی همچنانی که بیان شد نفی و اثبات باید وارد بر یکی از شیء واحد باشد و اگر موضوع متعدد شد ممکن است نفی بر یک موضوع باشد و اثبات بر موضوع دیگر و این معنی از محل بحث خارج است.

قوله: و تعریفه بما ینطبق علی بعضها الخ اشکال نشود که تعریفی که برای استصحاب نموده اند بعض تعریفها مطابق است با یکی از موردین که بناء عقلاء باشد یا ظنی که از بناء پیدا می شود اگرچه بعض تعاریف موهن و بشک می اندازد که حکم بقاء در موضوع استصحاب غیر آنچه را که ما بیان نمودیم باشد الا آنکه آن تعریف چون حد تام و رسم تام نیست بلکه من قبیل شرح اسم است نظیر سعدان نبت كما آنکه حال در اکثر تعریفات همین است و از این جهت آن تعریف دلالت ندارد که محل بحث همان معرف است بلکه این تعاریف اشاره است به آنچه را که ما بیان نمودیم که موضوع استصحاب حکم یا موضوع ذی حکم است

ص: ۲۴۸

و لذا لا وقع للاشكال على ما ذكر في تعريفه بعدم الطرد او العكس فانه لم يكن به اذا لم يكن بالحد او الرسم بأس فانقدح ان ذكر تعريفات القوم له و ما ذكر فيها من الاشكال بلا حاصل و طول بلا طائل.

ثم لا يخفى ان البحث في حجته مسئله اصوليه حيث يبحث فيها لتمهيد قاعده تقع في طريق استنباط الاحكام الفرعيه و ليس مفادها حكم العمل بلا واسطه و ان كان ينتهي اليه كيف و ربما لا يكون مجرى الاستصحاب

* شرح:

مخفي نماند اختلاف تعاريف موجب آنست که موضوع استصحاب حکم متحد نباشد همچنانی که مصنف قائل است مثلا بعضی قائلند که استصحاب اماره است و درحالی که استصحاب اماره باشد یا بناء عقلاء و موضوعات دیگری که ذکر شد آیا ممکن است تعریف آنها به یک وجه باشد چون بعد از اینکه موضوع مختلف شد قهرا تعریف هم مختلف باید باشد.

قوله: و لذا لا وقع بالاشكال الخ مصنف می فرماید بعد از اینکه بیان نمودیم تعاريف علماء در استصحاب به یک معنی است و این تعاريف حد و رسم نیست بلکه از قبیل شرح الاسم است از این جهت آنچه که اشکال شده است در این تعاريف که مطرد نیست یعنی مانع اغیار نمی باشد یا منعکس نیست یعنی جامع افراد نمی باشد چون در هر تعریفی لازم است جامع افراد و مانع اغیار باشد و چون تعریف حقیقی نیست این تعریفی که ذکر شده است مانعی ندارد جامع و مانع نباشد، و از این بیان ما ظاهر شد تعاريفی که برای استصحاب شده است و اشکالاتی که بر آن تعاريف وارد است تطویل بلا طائل است و بلا فائده است
كما لا يخفى

قوله: ثم لا يخفى ان البحث في حجته مسئله اصولی است یا از مسائل فقهیه است مثل

ص: ۲۴۹

الا- حکما اصولیا کالحجیہ مثلا هذا لو کان الاستصحاب عبارہ عما ذکرنا و اما لو کان عبارہ عن بناء العقلاء علی بقاء ما علم ثبوته او الظن به الناشی من ملاحظہ ثبوته فلا اشکال فی کونه مسئلہ اصولیہ:

* شرح:

قاعدۀ فراغ و تجاوز و قاعدۀ حریت و ید و صحت و امثال آنکہ این ها قاعدۀ فقہی می باشند مصنف می فرماید حجیت استصحاب از مسائل اصولیہ می باشد و مسئلہ اصولی آن بود کہ قاعدہ ای اثبات شود در اصول کہ آن قاعدہ در طریق استنباط احکام فرعیہ واقع شود و بحث استصحاب همچنین است و مفاد حجیت استصحاب حکم عمل بلا واسطہ را ندارد کہ اگر عمل بلا واسطہ باشد آن بحث، بحث فقہی است چون آنچه کہ مشہور است تعریف حکم فرعی بآن نموده اند بانہ ما يتعلق بالعمل بلا واسطہ کما آنکہ بعض اعلام ذکر نموده اند.

و حاصل آنکہ حجیت استصحاب چون در طریق استنباط احکام حکمیہ فرعیہ واقع می شود از این جهت مسئلہ اصولی است و لو منتہی بشود بعمل و چگونہ ممکن است گفته شود کہ بحث استصحاب بحث فقہی است کہ بعض موارد مورد آن حکم کلی اصولی است نظیر آنکہ شک در حجیت شود مثل ظهور عام بعد از متیقن آنکہ بحث حجیت ظواهر بحث اصولی است مثل حجیت خبر واحد و غیرہ این معنی در جائی است کہ بگوئیم استصحاب نفس بقاء حکم سابق باشد کما آنکہ ذکر نمودیم و اما اگر استصحاب بناء عقلاء باشد بر آن شیئی کہ سابقا متیقن بوده و شک در آن باشد و یا آنکہ استصحاب ظنی باشد کہ آن ظن پیدا شود از ملاحظہ ثبوت حکمی کہ قبلا مسلم بوده است در این موارد بلا اشکال بحث استصحاب مورد آن در مسئلہ اصولی می باشد چون حجیت بناء عقلاء و ظنی کہ بحکم سابق پیدا شود حجیت آنها منوط است بمجتہد و ربطی بہ مقلد ندارد.

مخفی نماند اگر ما قائل شدیم کہ استصحاب مورد آن در شبہات موضوعیہ

ص: ۲۵۰

* شرح:

است و استصحاب در احکام کلیه الهیه مثل عدم نسخ و غیره جاری نیست از این جهت بحث استصحاب بحث مسئله فقهیه می باشد مثل قواعد طهارت و قاعده تجاوز و غیره و در این موارد شک و یقین سابق از مقلد باید باشد نه مجتهد مثلاً اگر مقلد متیقن است به طهارت از حدث و شک در رفع دارد و رجوع کرد بمجتهد فتوای مجتهد به آنست که طهارت باقی است باستصحاب و لو مجتهد یقین دارد برفع طهارت مقلد و شک و یقین مجتهد حجیت آن باعتبار خود مجتهد است نه نسبت بمقلد همچنانی که تمام قواعد فقهیه از این قرار است کما آنکه اگر مقلد بعد از فراغ از صلاه شک در رکنی از ارکان نماز نمود و سؤال از مجتهد نمود فتوای مجتهد حکم به صحت صلاه است و لو مجتهد یقین دارد که صلاه آن رکنی از ارکان را ندارد و قول او در این موارد من باب شهادت است اگر عدل واحد صحیح باشد علی قول.

و اما بنا بر قول به حجیت استصحاب در احکام کلیه در این موارد یقین و شک مجتهد معتبر است چون مسئله اصولیه است که منشأ شک یا نرسیدن بیان است از طرف شارع و یا امور خارجی و بنابراین بیان دلیل استصحاب شامل هم احکام را می شود و هم موضوعات را نظیر شامل شدن حدیث رفع در شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه هر دو را و از این جهت مانعی ندارد مسئله بحث استصحاب بحث اصولی باشد و در این موارد شک و یقین مجتهد معتبر است نه شک و یقین مقلد.

پس بعد از یقین سابق و شک لاحق از مجتهد حکم به نجاست آبی می کند که نجس بوده است و متمم کر باشد یعنی اگر آبی کمتر از کر باشد و متمم آن را آب متنجس بریزند و کر تمام شود استصحاب نجاست آن آب موجب نجاست همه آب کر می باشد و این شبهه حکمیه است و همچنین فتوی می دهد مجتهد بحرام بودن وطی حائض بعد از قطع خون قبل از اغتسال و در این موارد رجوع مقلد بمجتهد من باب رجوع جاهل بعالم است کما لا یخفی.

و كيف كان فقد ظهر مما ذكرنا في تعريفه اعتبار امرين في موردہ القطع بثبوت شيء و الشك في بقاءه و لا يكاد يكون الشك في البقاء إلا مع اتحاد القضية المشكوكه و المتيقنه بحسب الموضوع و المحمول هذا مما لا غبار عليه في الموضوعات الخارجيه في الجمله.

* شرح:

لازم است در استصحاب اتحاد موضوع و محمول هر دو

قوله: و كيف كان فقد ظهر مما ذكرنا الخ على اى حال از تعريفى كه ما بيان نموديم براي استصحاب كه آن تعريف نفس حكم است ببقاء آنچه را كه قبلا ثابت بوده است چه حكم باشد و چه موضوع از اين تعريف دو امر استفاده مي شود. اول-قطع بثبوت شيء در سابق. و دوم-شك در بقاء آن شيء و در اين موارد شك در بقاء لازم است متحد بودن قضيه مشكوكه و متيقنه در موضوع و محمول يعنى شئي كه سابق متيقن بوده است و فعلا شك در آن مي باشد بايد متحد و يكي باشد موضوع و محمول آن.

مخفى نماند آنچه كه استفاده مي شود از ادله استصحاب آنست كه واجب است مضي و گذشتن بر عمل سابق كه متيقن بوده است و جايز نيست نقض آن متيقن را بشك فعلى از اين جهت لازم است متحد باشد قضيه متيقنه و مشكوك موضوعا و محمولا مثلا اگر يقين به عدالت زيد قبلا بود و شك فعلى در عدالت عمرو مي باشد.

در اين مورد چون موضوع مختلف است واجب نيست عمل به متيقن سابق و همچنين اگر اختلاف قضيتين باشد در محمول مثل آنكه يقين به عدالت زيد بوده است و شك در علم زيد فعلا مي باشد در اين مورد هم نقض يقين نيست چون محمول مختلف است.

و در جائي كه استصحاب موضوعى باشد بعضى موارد قضيه متيقنه و مشكوكه از قبيل مفاد كان تامه يا ليس تامه مي باشد كه تعبير به آنها مي شود بمحمولات اوليه بجهت آنكه هر شئي كه متصور مي شود يا حمل وجود بر آن مي شود يا حمل عدم، يعنى آن

ص: ۲۵۲

و اما الاحكام الشرعيه سواء كان مدرکها العقل ام النقل فيشكل حصوله

* شرح:

شیء یا موجود است و یا معدوم بجهت آنکه محال است ارتفاع نقيضین مثل اجتماع آنها در این موارد محمول یا وجود است یا عدم که اگر یقین بوجود زید پیدا شد و شک در بقاء آن می باشد استصحاب وجود می شود کما آنکه اگر یقین بعدم زید می باشد و شک در وجود آن فعلا استصحاب عدم آن می شود در این موارد بقاء موضوع در خارج معنی ندارد بلکه موضوع نفس ماهیت است چه محمول وجود باشد یا عدم و اگر علم ببقاء زید پیدا شد فعلا جایی برای استصحاب نیست و در این موارد کان تامه و لیس تامه لازم نیست بقاء موضوع خارجی بلکه موضوع نفس ماهیت است که وجود یا عدم بر آن حمل می شود.

از این جهت اصطلاحاً این محمولات را محمولات اولیه می نامند و اگر کان ناقصه و لیس ناقصه مفاد قضیه باشند در این موارد لازم است وجود موضوع و اصطلاحاً این محمولات را محمولات ثانویه یا ثالثیه و یا رابعیه الخ می نامند.

مثلاً قیام زید در وقتی حمل بر زید می شود که زید وجود داشته باشد که حمل قیام بر او از محمولات ثانویه است و همچنین سرعت حرکت زید توقف دارد اولاً- بر وجود زید. و ثانیاً بر حرکت زید در این موارد بلا- اشکال موضوع لازم است از این جهت مصنف می فرماید: هذا مما لا غبار علیه یعنی اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه در جایی که موضوع خارجی باشد همچنانی که مثل زدیم در کان ناقصه و لیس ناقصه غبار و اشکالی در آن نیست البتة فی الجملة نه در تمام موارد کما آنکه بعداً ذکر می شود.

قوله: و اما الاحكام الشرعيه الخ:

مثل وجوب و حرمت یا احکام وضعیه مثل طهارت و نجاست و شک در آنها برگشت شک در موضوع می باشد و آیا موضوع آنها از موضوع عقلی گرفته می شود

ص: ۲۵۳

فيها لانه لا- يكاد يشك في بقاء الحكم الامن جهة الشك في بقاء موضوعه بسبب تغير بعض ما هو عليه مما احتمل دخله فيه حدوثا او بقاء و الا- لا يتخلف الحكم عن موضوعه الا بنحو البدا بالمعنى المستحيل في حقه تعالى و لذا كان النسخ بحسب الحقيقه دفعا لا رفعا.

* شرح:

يا از دليل لفظي يا از عرف گرفته مي شود يعني هرچه را كه عرف موضوع ناميدند موضوع استصحاب آن مي باشد مثلا اگر در دليل وارد شد الماء المتغير نجس در اين مورد اگر موضوع عقلي باشد بلا- اشكال موضوع مركب است از ماء و تغير كه بدون آن نجاست ثابت نمي شود همچنين اگر موضوع از دليل گرفته شود چون ظاهر دليل متغير است- و اما اگر از عرف گرفته شود موضوع نجاست را عرف آب مي داند و تغير آب را قيد موضوع نمي بيند بلكه از حالات موضوع و حق آنست كه موضوع استصحاب موضوع عرفي است نه عقلي و نه آنكه از دليل گرفته شود.

قوله: و اما الاحكام الشرعيه الخ و اما موضوعات احكام شرعيه سواي آنكه مدرک آن احكام عقل باشد مثل وجوب مقدمه واجب و نهي از ضد و امثال آنكه مدرک آن عقل است و يا مدرک حكم شرعي نقل باشد مثل آن احكام كه از آيات و روايات در شريعت ثابت شود در اين موارد مصنف مي فرمايد اتحاد قضيه متيقنه و مشكوكه در اين احكام اشكالي در آنها است بجهت آنكه ممكن نيست شك در بقاء حكم شود حكمي كه سابقا متيقن بوده است درحالي كه موضوع متيقن و مشكوك متحد باشد و قهرا شك در حكم موجب تغيير و تبديل موضوع مي شود بموضوع ديگر كه آن تغيير از جهت قيد موضوع يا شرط موضوع مي باشد.

مثلا- اگر استصحاب وجوب صلاه جمعه را در زمان ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعين نموديم احتمال حضور امام عليه السلام كه قيد وجوب باشد دارد كه

ص: ۲۵۴

و یندفع هذا الاشكال بان الاتحاد فی القضیتین بحسبهما و ان كان مما لا محیص عنه فی جریانہ الا انه لما كان الاتحاد بحسب نظر العرف کافیا فی تحققہ و فی صدق الحکم ببقاء ما شک فی بقائہ و كان بعض ما علیہ الموضوع من الخصوصیات التي یقطع معها بثبوت الحکم له مما یعد بالنظر العرفی من حالاتہ و ان كان واقعا من قیودہ و مقوماتہ کان جریان الاستصحاب فی الاحکام الشرعیہ الثابته لموضوعاتها عند الشک فیها لاجل طر و انتفاء بعض ما احتمال دخله فیها مما عد من حالاتها لا من مقوماتها بمکان من الامکان.

* شرح:

این قید مغیر موضوع است در این موارد اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه نمی باشد چون بعض اشیاء دخالت آن در حکم حدوثا کافی است مثل اعلمیت در مرجع تقلید اگر آن را لازم بدانیم و لو بعدا اعلم از مرجع تقلید پیدا شود و بعض موارد آن قید حدوثا و بقائا قید موضوع است مثل عاقل بودن مرجع تقلید که اگر عقل از آن زائل شود وجوب تقلید از او برداشته می شود و علی کل حکم شرعی از موضوع خودش تخلف پیدا نمی کند مگر به قیدی که بیان نمودیم و یا بنحو بداء آن بدائی که محال است در حق خدای تعالی و از این جهت نسخ در احکام شرعیه به معنای دفع است نه رفع مثلا نسخ قبله مسلمین از اول خدای تعالی می دانست که بعدا برداشته می شود نه آنکه آینده را نمی دانست و به واسطه جهتی رفع حکم نمود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا.

بقاء موضوع در استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دلیل

قوله و یندفع هذا الاشكال بان الاتحاد الخ اشکالی که شده است و بیان نمودیم که قضیه متیقنه و مشکوکه بحسب موضوع و محمول باید متحد باشند اگرچه این معنی چاره ای از آن نیست در جریان استصحاب که اگر متحد نباشند یا موضوعا و یا محمولا استصحاب جاری نیست الا آنکه این اتحاد بنظر عرف باید باشد و آنچه را که عرف آن را متحد می داند کافی است در تحقق استصحاب

ص: ۲۵۵

ضروره صحه امکان دعوى بناء العقلاء على البقاء تعبدا او لكونه مذنونا و لو نوعا او دعوى دلالة النص او قيام الاجماع عليه
قطعا بلا تفاوت فى ذلك بين كون دليل الحكم نقلا او عقلا.

* شرح:

و جريان آن در جائي كه صادق باشد حكم بقاء آنچه را كه شك در بقاء آن مى باشد و لو بعض جهات از خصوصيات
موضوع يا محمول آنها شرط موضوع يا جزء موضوع مى باشد ولى بعد از آنكه بنظر عرف از حالات موضوع مى باشد در اين
موارد استصحاب آن مانعى ندارد مثلا اگر مولى فرمود الماء المتغير نجس اگرچه تغير بنظر دليل قيد موضوع است ولى عرف
تغير را از حالات موضوع مى داند و از اين جهت حكم بر آب مطلق مى نمايد مثل آنكه اگر زيد ايستاده بود و امر آمد از
طرف مولى اكرم زيد القائم قيام در اينجا را عرف از حالات موضوع مى داند و آنكه وجوب روى ذات زايد است و لو حالات
آن مختلف باشد.

مصنف مى فرمايد قيد مثل تغير در ماء كه بيان نموديم اگرچه واقعا از قيود موضوع و مقومات آن مى باشد عقلا ولى چون
عرف آنها را از مقومات نمى داند استصحاب در احكام شرعيه را كه ثابت است احكام بر آن موضوعات و شك در آن احكام
مى باشد مانعى نمى بيند و قضيه متيقنه و مشكوكه را متحد مى داند عرف و لو عارض بشود بر اين موضوع بعض آنچه را كه
احتمال دخيل در موضوع باشد.

و حاصل آنكه بعد از اينكه عرف موضوع متيقن را متحد مى داند و بعض خصوصيات آنچه را كه دخيل در موضوع بوده
است و فعلا منتفى است از حالات موضوع مى داند نه از مقومات موضوع در اين موارد جريان استصحاب بمكانى من الامكان
است.

قوله: ضروره صحه امکان دعوى الخ بعد از اينكه موضوع استصحاب از عرف گرفته مى شود كما آنكه بيان نموديم

ص: ۲۵۶

اما الاول فواضح و اما الثاني فلان الحكم الشرعي المستكشف به عند طرو انتفاء ما احتمل دخله في موضوعه مما لا يرى مقوما له كان مشكوك البقاء عرفا لاحتمال عدم دخله فيه واقعا و ان كان لا حكم للعقل بدون قطعا.

* شرح:

پس مدرک آن استصحاب صحیح است که گفته می شود بناء عقلاء بر بقاء شیئی که قبلا متیقن بوده است آن بناء عقلاء تعبدا باشد و یا مدرک استصحاب از جهت آنکه آن شیئی که متیقن بوده است فعلا- مظنون است و لو ظن نوعی بر آن باشد و یا مدرک استصحاب ادعای دلالت نص و اخبار بر آن باشد و یا اجماع بر آن استصحاب و تفاوتی نمی باشد بین آنکه دلیل حکم استصحاب نقل و اخبار باشد یا دلیل آن عقل باشد.

مخفی نماند اگر بناء عقلاء و اجماع که ادعا شده است بر دلیل و مدرک استصحاب این ها باشند متیقن بناء عقلاء و اجماع غیر این موارد است چون اطلاقی در بین نیست تا تمسک بآن شود.

استصحاب در احکام شرعیه ردا علی قول مرحوم شیخ

قوله: اما الاول فواضح و اما الثاني الخ استصحاب اگر مدرک آن نقل باشد بلا اشکال جاری و صحیح است و اما اگر مدرک استصحاب حکم عقل باشد اشکال شده است در آنکه حکم عقل شک در آن واقع نمی شود تا استصحاب حکم شرعی که مدرک آن عقلی است شود بجهت آنکه عقل ملاحظه موضوع بجمیع اجزاء و شرائط آن نظر دارد و تمام اجزاء موضوع و شرائط آن اگر حاصل است حکم عقل همچنین حاصل است و اگر شرطی یا قیدی از موضوع منتفی شد بلا اشکال حکم عقل هم منتفی می شود. پس چگونه استصحاب حکم شرعی می شود این اشکال نسبت داده شده بمرحوم شیخ انصاری که استصحاب در مثل این موارد جاری نیست.

مصنف جواب می دهد در جائی که مدرک حکم شرعی مستصحب نقل باشد آن واضح است و اشکالی در آن نیست و اما اگر مدرک حکم شرعی عقل باشد مثل آنکه

ص: ۲۵۷

ان قلت كيف هذا مع الملازمه بين الحكمين.

قلت ذلك لان الملازمه انما تكون في مقام الاثبات و الاستكشاف لا في مقام الثبوت فعدم استقلال العقل الا في حال غير ملازم لعدم حكم الشرع في تلك الحال و ذلك لاحتمال ان يكون ما هو ملاك حكم الشرع من المصلحه

* شرح:

حكم عقل است بقبیح كذب همچنانی كه شرع هم حكم بآن دارد از این جهت مصنف جواب می دهد حكم شرعی كه كشف می شود بحكم عقلي و مدرك آن حكم شرعی عقل است منتفی شدن بعض قیود و شرائط موضوع در جائی كه آن بعض شروط و قیود از مقومات موضوع نباشند بلکه از حالات موضوع باشند در این مورد آن شیئی كه متیقن بوده است سابقا و مشكوك البقاء است عرفا استصحاب آن مانعی ندارد بجهت آنكه ممكن است آن چیزی كه دخیل در موضوع بوده است واقعا جزء موضوع یا شرط موضوع نبوده باشد و اگرچه در ظاهر آن جزء یا شرط اگر نبود حكم عقلي هم قطعا نبود و حاصل آنكه آنچه را كه عقل گمان می كرد كه آن شیء شرط موضوع می باشد آن در مقام اثبات و مقام دلالت است.

و اما در مقام ثبوت و واقع آن جزء و شرط باشد معلوم نیست از این جهت استصحاب آن حكم شرعی كه متیقن بوده قبلا بدلیل حكم عقلي و مشكوك است بقاء آن شرعا مانعی ندارد.

بیان قاعده كلما حكم به العقل حكم به الشرع و رد آن

قوله: ان قلت كيف يكون هذا مع الملازمه بين الحكمين الخ اشكال شده است در این مطلب كه شما بیان نمودید ممكن است حكم شرعی باشد بدون حكم عقل و قانون ملازمه اثبات می كند كه هر كجا حكم عقل باشد حكم شرع هم باید باشد جواب آنكه ملازمه كلما حكم به العقل حكم به الشرع این ملازمه صحیح است اگرچه حكم مولوی شرعی مثل وجوب مقدمه واجب صحیح نیست كما آنكه در باب مقدمه واجب گذشت در باب الفاظ و علی كل ملازمه در قسم اول صحیح

ص: ۲۵۸

او المفسده التي هي ملاك حكم العقل كان على حاله في كلتا الحالتين و ان لم يدرکه الا في إحداهما لاحتمال عدم دخل تلك الحاله فيه او احتمال ان يكون معه ملاك آخر بلا دخل لها فيه اصلا و ان كان لها دخل فيما اطلع عليه من الملاک.

* شرح:

است و اما کلاما لم يحکم العقل لم يحکم الشرع این طرف مسلم صحیح نیست چون عقل احاطه بتمام مصالح و مفسد احکام شرعیه ندارد از این جهت صحیح نیست و مصنف می فرماید این ملازمه در مقام اثبات و دلالت و کشف است برای احکام شرعیه نه ملازمه ثابت باشد در مقام ثبوت و واقع یعنی عقل در مقام ظاهر قطع پیدا می کند بحکم شرعی اما در واقع و مقام ثبوت علت آن حکم فقط همین است که عقل درک کرده یا غیر از آن از این جهت معلوم نیست.

پس در جائی که عقل مستقلا حکم می کند در موردی ملازمه ندارد که اگر حکم عقل برداشته شد حکم شرعی هم برداشته شود در آن حال بجهت آنکه عقل ممکن است بعد از آنکه عقل ملاک را درک کرد از مصلحت یا مفسده و بعد از آنکه درک حکم شرعی نمود ملاک حکم شرعی بحال خود باقی باشد و لو حکم عقل در آن جهتی است که دیده است و خیال می کرده است که مدرک حکم شرعی همان است و بس چون بعد از آنکه شک در حکم شرعی شد احتمال داده می شود که حکم شرعی باقی باشد و لو ملاک آن را عقل درک نکرده باشد یا احتمال دیگری هست که با آن ملاکی که عقل درک کرده بود و حکم شرعی به واسطه آن ملاک متیقن بود ملاک دیگری باشد که آن را درک نکرده بوده است اگرچه در حکم عقل در آنجائی که مطلع است و حکم قطعی دارد لازم است ملاک حکم شرعی را درک نموده باشد.

و حاصل جواب مصنف از مرحوم شیخ آنست که احاطه حکم عقل بتمام ملاکات احکام نمی باشد واقعا همچنانی که بیان نمودیم. و در جائی که قیدی یا شرطی از موضوع

ص: ۲۵۹

و بالجمله حکم الشرع انما يتبع ما هو ملاك حکم العقل واقعا لا ما هو مناط حکمه فعلا و موضوع حکمه كذلك مما لا يكاد يتطرق اليه الاهمال و الاجمال مع تطرقه الى ما هو موضوع حکمه شأننا و هو ما قام به ملاك حکمه واقعا فرب خصوصيه لها دخل في استقلاله مع احتمال عدم دخله فبدونها لا استقلال له بشيء قطعا مع احتمال بقاء ملاك واقعا و معه يحتمل بقاء حکم الشرع جدا لدورانها معه وجودا و عدما فافهم و تأمل جيدا.

* شرح:

حکم عقلی منتفی شد البته حکم عقل هم منتفی است ولی حکم شرعی هم منتفی باشد معلوم نیست و مشکوک است از این جهت استصحاب حکم شرعی که دلیل آن حکم عقلی می باشد مانعی ندارد. مثلا عقل حکم می کند به حرمت شرب خمر چون در حال سکر موجب ضرر جانی و مالی بلکه ناموسی می شود همچنان که حرمت شرعی دارد ولی اگر سکر آن خمر برود بجهتی عقلا حکم به حرمت نمی باشد ولی حرمت شرعی باقی است و لو آن خمر مسکر نباشد.

قوله: و بالجمله حکم شرعی الخ حاصل آنکه حکم شرعی تابع ملاك حکم عقلی می باشد در واقع یعنی اگر عقل احاطه پیدا کرد بملاکات احکام در آن مورد حکم شرعی هم مسلم می باشد در واقع نه در جائی که حکم عقل در ظاهر است و احاطه بواقع ندارد در این موارد اثبات و لو موضوع حکم عقل از چیزهایی است که احتمال اهمال و اجمال در آن نمی باشد و حکم یقینی دارد ولی این در ظاهر است نه در آنجائی که حکم شأنی و واقعی باشد و آنکه ملاك واقع را درک نکند بعض موارد خصوصیتی است که آن خصوصیت دخیل در استقلال حکم عقلی می باشد با اینکه ممکن است واقعا دخیل در حکم شرعی نباشد و بدون این خصوصیت و لو حکم عقلی قطعی نمی باشد ولی واقعا ممکن است آن خصوصیت ملاك حکم شرعی

ص: ۲۶۰

ثم إنه لا يخفى اختلاف آراء الاصحاب في حجيه الاستصحاب مطلقا و عدم حجيته كذلك و التفصيل بين الموضوعات و الاحكام او بين ما كان الشك في الرفع و ما كان في المقتضى الى غير ذلك من التفاصيل الكثيره على اقوال شتى لا يهمننا نقلها و نقل ما ذكر من الاستدلال عليها و انما المهم الاستدلال على ما هو المختار منها و هو الحجيه مطلقا على نحو يظهر بطلان سائرهما فقد استدل عليه بوجه.

الوجه الاول استقرار بناء العقلاء من الانسان بل ذوى الشعور من كافه انواع الحيوان على العمل على طبق الحاله السابقه و حيث لم يردع عنه الشارع كان ماضيا.

* شرح:

نباشد و ملاك حكم شرعى شىء ديگرى باشد كه آن حكم شرعى دوران دارد با آن ملاك وجودا و عدما و لو آن را عقل درك نكرده باشد فافهم و تأمل جيدا.

بيان اداء فقهاء در حجيت استصحاب و حق در آن و رد ادله ديگر

قوله: ثم إنه لا يخفى اختلاف آراء الاصحاب الخ مصنف مى فرمايد اختلاف زيادى در بين اصحاب در حجيت استصحاب مطلقا و مقابل اين قول عدم حجيت استصحاب است مطلقا بعضى تفصيل قائل شده اند كه در موضوعات حجت است استصحاب و در احكام حجت نيست دسته اى ديگر قائلند به حجيت استصحاب در جائي كه شك در رافع باشد مثلا چراغى كه روشن بوده است شك در خاموش شدن آن بجهت آمدن باد باشد و نفت آنكه مقتضى باشد مسلم بوده است و بالعكس اگر شك در مقتضى شود كه چراغ آيا نفت آن خلاص شده است يا نه كه در اينجا حجيت ندارد استصحاب و غير اين از تفصيلي كه ذكر شده است در اقوال زيادى از علماء كه من جمله يازده قول از مرحوم شيخ در رسائل نقل شده نقل آن اقوال اهميت برآى ما ندارد و همچنين نقل ادله آنها و رد آنها و آنچه كه مهم است برآى ما استدلال است بر مختار ما و آنچه كه اختيار نموده ايم حجيت استصحاب است مطلقا

ص: ۲۶۱

و فيه أولًا منع استقرار بنائهم على ذلك تعبدًا بل أما رجاء و احتیاطا و اطمینانا بالبقاء و اطمینان و لو نوعا و غفله كما هو الحال فی سایر الحيوانات دائما و فی الانسان حیانا.

* شرح:

و بعد از آنکه دلیل آن را ما بیان نمودیم ظاهر می شود باطل بودن سائر اقوال و استدلال شده است بر حجیت استصحاب به وجوهی اول از آن وجوه استقرار بناء عقلاء از انسان بلکه هر ذی شعوری از کافه انواع حیوانات عمل برطبق حالت سابقه می نمایند مثلا حیوانی که در محلی چریده و علف خورده است رجوع بآن موضع می نماید و همچنین گاو و گوسفند و غیره این ها اگر رها بشوند برمی گردند به خانه صاحب خود که سابقا در آنجا بوده اند و این عمل بحالت سابقه است و استصحاب است و چون این عمل عقلا ردع و منعی از شارع مقدس نرسیده است بر آن این عمل حجت است شرعا کما لا یخفی.

مخفی نماند عمل بناء عرف و سیره و بناء عقلاء اگرچه لبا برگشت بر عمل مردم می باشد ولی فرق بین آنها می باشد چون بناء عرف متبع است در فهم معانی الفاظ و خطابات و اما سیره باید برسد تا زمان معصوم علیه السلام و ردع بر آن نباشد و اما بناء عقلاء پس مجرد عمل عموم ناس است و لو در غیر دین باشد بر شیئی.

قوله: و فيه أولًا الخ جواب آنکه اولًا ما منع استقرار بناء عقلاء می نماییم که این بناء تعبدًا از عقلاء باشد بلکه بنای آنها یا رجاء و احتیاطا می باشد مثل کسی که درهم و دیناری بفرستد در شهر دیگر برای مخارج فرزند خود و شک در حیوه آن بنماید فرستادن درهم و دینار رجاء و احتیاطا در آنست که اگر فرزند آن حیوه دارد در مضیقه و سختی واقع نشود و یا عمل عقلاء از جهت اطمینان است ببقاء مثل آنکه تاجری مالی را می فرستد در شهر دیگر برای طرف خود بجهت اطمینان به زنده بودن طرف خود دارد نه آنکه مجرد

ص: ۲۶۲

و ثانيا سلمنا ذلك لكنه لم يعلم ان الشارع به راض و هو عنده ماض و يكفى فى الردع عن مثله ما دل من الكتاب و السنه على النهى عن اتباع غير العلم و ما دل على البراءه او الاحتياط فى الشبهات فلا وجه لاتباع هذا البناء فيما لا بد فى اتباعه من الدلاله على امضائه فتأمل جيدا.

* شرح:

حالت سابقه سبب فرستادن اموال شود و لذا اگر اطمینان از بین برود مثل آنکه خبر داده شود که در آن شهر چند نفر از تجار از دنیا رفته اند اموال خود را نمی فرستد و یا آنکه بناء عقلاء از جهت ظن است ببقاء حالت سابقه و لو ظن آن نوعی باشد و یا عمل عقلاء از روی غفلت باشد مثل کسی که از خانه بیرون می آید و برمی گردد به خانه و التفات به آنکه خانه خراب شده است یا نه ندارد و از همین جهت است حالت حیوانات که بلا شعور و بلا التفات عمل می کنند که غفلت حالت سابقه در انسان احیانا می باشد و در حیوانات دائما.

و ممکن است گفته شود در این موارد غفلت از جهت آنست که در موارد حالت سابقه از جهت تکرار عمل است و آنکه انسان اگر عملی را مکرر انجام داد آن عمل عادت او می شود و همچنین حیوانات تا آنکه این عادت مبدل به عادت دیگری شود نه از جهت آنکه یقین سابق و شک در لاحق باشد که اگر این قسم شد عمل باستصحاب است.

قوله: و ثانيا سلمنا ذلك لكنه الخ مصنف می فرماید ثانيا جواب از بنای عقلاء بر استصحاب اگر نه جهت احتیاط است و نه اطمینان و نه غفلت باشد بلکه من باب حالت سابقه و شک در لاحق که استصحاب باشد این بناء عقلاء را شارع مقدس رضایت بآن ندارد تا حجیت شرعی باشد بلکه ردع و منع آن را نموده است از آیاتی که دال است بر حرمت اتباع غیر علم مثل و قوله تعالى إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا .

ص: ۲۶۳

* شرح:

و همچنین آیات دیگر که دال است بر حرمت عمل بظن و همچنین اخباری که دال است بر نهی اتباع غیر علم مثل قوله علیه السلام من افتی الناس بغیر علم و قوله علیه السلام رجل قضی بالحق و هو لا یعلم و غیر این اخبار که قبلا در باب حرمت عمل بظن در حجیت خبر واحد ذکر شد و همچنین دلالت می کند بر حرمت عمل به ظنی که از بنای عقلاء ناشی می شود ادله براءت و ادله احتیاط است مثلا- اگر در مورد حالت سابقه شیئی و جواب است ادله براءت رفع آن را می نماید نه آنکه واجب باشد عمل بآن شیء متیقن سابقی و مشکوک لاحق و همچنین بالعکس اگر حالت سابقه طهارت بوده و فعلا شک در حدث دارد استصحاب حالت سابقه جایز نیست و بلکه ادله احتیاط واجب می کند که لازم است برای مکلف متطهر شود ثانیاً پس وجهی ندارد که لازم باشد تبعیت این بناء عقلاء در جائی که دلیل بر امضاء آن بناء شرعا نداریم فتأمل جيدا.

مخفی نماند حق آنست که بنای عقلاء بر استصحاب جاری نیست چون عمل آنها به چند وجه بیان شد مثل مورد احتیاط یا اطمینان ببقاء سابق یا غفلت آنها کما آنکه بیان نمودیم و مورد استصحاب جائی است که یقین سابق و شک لاحق باشد به شیء و عمل بنای عقلاء بر این جهت نبوده است کما اینکه ذکر شد و اما برفرض که اگر عمل عقلاء بر استصحاب باشد بلا اشکال آن عمل حجت است چون بعد از آنکه بنای عقلاء ثابت است و شارع مقدس با آنکه قدرت بر ردع و منع آن دارد این جهت دال بر رضای شارع می باشد.

و اما آنچه را که مصنف بیان فرمود که برای ردع و منع بنای عقلاء آیات ناهیه از عمل بغیر علم کافی است این معنی منافات دارد با آن فرمایش ایشان در بحث حجیت خبر واحد که آن آیات ناهیه را حمل بر اصول دین نمود و جواب دیگرش آنجا بیان نمود که آیات ناهیه اگر دال بر حرمت عمل بخبر واحد باشد نیست مگر آنکه بر وجه دائر و آنکه مستلزم دور است.

الوجه الثانی ان الثبوت فی السابق موجب للظن به فی اللا-حق و فیه منع اقتضاء مجرد الثبوت للظن بالبقاء فعلا و لا نوعا فانه لا وجه له اصلا الا کون الغالب فیما ثبت ان یدوم مع امکان ان لا یدوم و هو غیر معلوم

* شرح:

و حاصل آنکه آن جوابهایی که در باب حجیت خبر واحد از آیات داده شد همان جوابها در محل بحث جاری است اضافه بر آنکه آیات ناهیه ارشاد بعدم عمل بظن است چون احتمال مخالفت واقع در عمل بظن می باشد و موجب عقاب خواهد شد مکلف کما آنکه حکم عقل بوجوب دفع ضرر محتمل همین قسم است و چون عمل بنای عقلاء حجیت آن قطعی است چون آن عمل را عقلاء بحکم قطع می دانند از این جهت احتمال عقاب در آن نمی باشد.

جواب دیگر از مصنف نقل نموده اند بعضی اعلام در حاشیه کفایه مصنف بیان نموده است اگر کسی قائل شود که تعارض آیات ناهیه با بنای عقلاء باشد و وجه تقدمی نداشته باشند هر کدام از آنها و تساقط شوند استصحاب حجیت خبر واحد می شود این معنی ایضا صحیح نیست چون فعلا- کلام در حجیت استصحاب می باشد و حجیت آن اول کلام است کما آنکه بعض اعلام بیان نموده اند عمل بنای عقلاء برطبق حالت سابقه بالهام الهی می باشد برای حفظ نظام عالم- جواب آنکه کسانی که منکر حجیت استصحاب می باشند آنها اختلال نظام نمی بینند در عالم و اگر عمل بحالت سابقه موجب باشد که اگر آن عمل نباشد نظام عالم بهم می خورد باید این معنی را منکرین استصحاب قبول نمایند و حال آنکه اقوال در حجیت استصحاب اولاً بیان شد که پنجاه قول و قدری زیاده نقل شده است همچنانی که از مرحوم شیخ انصاری یازده قول نقل شده.

قوله:الوجه الثانی ان الثبوت فی السابق الخ وجه ثانی که تمسک نموده اند بر حجیت استصحاب آنست که اگر شیئی در سابق

ص: ۲۶۵

و لو سلم فلا دليل على اعتبارها بالخصوص مع نهوض الحجة على عدم اعتبارها بالعموم.

* شرح:

ثابت و محقق شود ثبوت سابق موجب ظن بآن شیء در لا حق می شود این صغری بحث و کبری آن کلما کان کذلک یجب العمل به-مصنف جواب می دهد از این دلیل اقتضای شیئی ثبوت شیء در سابق سبب ظن ببقاء نمی شود نه ظن شخصی و نه ظن نوعی اما صغری که هر شیئی که سابق ثابت شد موجب ظن شخصی باشد بلا اشکال صحیح نیست و در تمام موارد این طور نیست و اگر مراد از ظن نوعی باشد آنهم ایضا صحیح نیست چون تصور نمی شود جهت جامعی که بین تمام اشیاء باشد از حیث بقاء نوعی مثلا افراد انسان مدت بقاء آنها در دنیا غالبا شصت سال می باشد اما در حیوانات مختلف است بعضی از آنها از شصت سال کمتر است و بعضی زیادتر و از این جهت جامع نوعی بین آنها نمی باشد.

و از این جهت مصنف می فرماید وجهی برای شیئی که سابقا ثابت بوده است موجب ظن ببقاء نمی باشد اصلا مگر آنکه غالب در آن اشیائی که سابقا ثابت شده است ممکن است دوام داشته باشد بقاء آن و ممکن است دوام نداشته باشد و ظن ببقاء آن شیء معلوم نیست و فرض تسلیم شویم ما که شیئی که سابق محقق بوده است سبب ظن ببقاء می شود یا ظن شخصی و ظن نوعی ولی دلیل بر حجیت آن ظن بالخصوص نداریم مگر دلیل ظن انسدادی شامل آن شود و علی کل در باب حجیت خبر واحد گذشت که ادله اربعه دلالت بر حرمت عمل بظن می نماید مطلقا الا مواردی که دلیل بر حجیت آن بالخصوص داشته باشیم مثل ظن حجیت خبر واحد و ظواهر الفاظ و در ما نحن فیه دلیل بر حجیت آن نداریم و لذا عمل بآن از ظنون محرمة می باشد به ادله اربعه

ص: ۲۶۶

الوجه الثالث دعوى الاجماع عليه كما عن المبادئ حيث قال الاستصحاب حجة لاجماع الفقهاء على انه متى حصل حكم ثم وقع الشك في انه طراً ما يزيله ام لا- وجب الحكم ببقائه على ما كان او لا و لو لا القول بان الاستصحاب حجة لكان ترجيحاً لاحد طرفي الممكن من غير مرجح انتهى و قد نقل عن غيره ايضاً.

و فيه ان تحصيل الاجماع في مثل هذه المسألة مما له مبان مختلفة في غايه الاشكال و لو مع الاتفاق فضلاً عما اذا لم يكن و كان مع الخلاف من المعظم حيث ذهبوا على عدم حجتيه مطلقاً او في الجملة و نقله موهون جداً لذلك و لو قيل بحجتيه لو لا ذلك.

* شرح:

قوله. الوجه الثالث دعوى الاجماع عليه الخ وجه سوم برای حجیت استصحاب دعوی اجماع شده است بر حجیت آن كما آنکه نسبت داده اند به مبادی در جائی که گفته است استصحاب حجت است بجهت اجماع فقهاء بر حجیت آن باین بیان که زمانی که ثابت شد حکمی در سابق و بعد از آن شک در آن واقع شود به واسطه موانعی که آیا آن حکم باقی است یا نه واجب است حکم ببقاء حکم سابق شود فعلاً و اگر قول به حجیت آن نباشد هر آینه ترجیح است به یک طرف ممکن بدون مرجح انتهى و این دلیل نقل شده است از غیر غایه المبادی منقول از شیخ انصاری شده که علامه و صاحب معالم و فاضل جواد قائل بآن می باشد.

جواب آنکه تحصيل اجماع محصل در این مسئله ای که مبانی و مدارک مختلفه دارد كما آنکه بیان نمودیم در غایه اشکال است و لو اتفاق باشد چون هر کدام از فقهاء مدرکی از برای استصحاب بیان می کنند که این مدرک فقط نزد صاحب آن صحیح است و سائر فقهاء قبول ندارند پس بعد از آنی که اگر اتفاق تمام فقهاء باشد اجماع مدرکی است نه تعبدی فضلاً از آنکه اصلاً اتفاقی از تمام فقهاء در حجیت

ص: ۲۶۷

الوجه الرابع و هو العمده فى الباب الاخبار المستفيضة منها صحيحه زرارہ قال قلت له الرجل ينام و هو على وضوء أ يوجب الخفقه و الخفقتان عليه الوضوء قال يا زرارہ قد ينام العين و لا ينام القلب و الاذن و اذا نامت العين و الاذن فقد وجب الوضوء قلت فان حرك فى جنبه شىء و هو لا يعلم قال لا حتى يستيقن انه قد نام حتى يجىء من ذلك امر بين و الا فانه على يقين من وضوئه و لا ينقض اليقين بالشك ابدا و لكنه ينقضه بيقين آخر.

* شرح:

استصحاب نمی باشد و حال آنکه زیادى از فقهاء قائل بعدم حجیت استصحاب می باشند یا مطلقا و یا فى الجملة كما آنکه قبلا ذکر شد اقوال در حجیت استصحاب و اگر مراد از اجماع، اجماع منقول باشد موهون و بی ارزش است جدا و لو گفته شود به حجیت اجماع منقول اگر مدرکی در آن نباشد.

وجه رابع اخبار مستفيضة در حجیت استصحاب منها صحيحه زرارہ

قوله: الوجه الرابع و هو العمده فى الباب الخ وجه چهارم و مدرک حجیت استصحاب اخبار مستفيضة است معنای استفاضه آنست که خبر واحد بحد تواتر نمی رسد و از خبر واحد بالاتر و زیادتر است مراد از عمده آنست که مدرک اصلی حجیت استصحاب اخبار است و وجوه دیگری که ذکر شد برای حجیت استصحاب آن اشکالاتی که در آنها بود موجب وهن آنها می باشد

بعضی از آن اخبار صحيحه زرارہ است گفت زرارہ عرض کردم برای آن امام علیه السلام شخصی خواب می رود و درحالی که بر وضوء می باشد مراد از خواب خفقه و خفقتان است آیا این خفقه یعنی چرت و خفقتان سبب وضوء گرفتن بر او می شود یعنی هرکدام خفقه از این ها وضوء را باطل می کنند یا نه فرمودند امام(ع) یا زرارہ بعضی موارد چشم انسان خواب می رود و قلب و گوش انسان خواب نمی رود در جائی که چشم انسان و گوش و قلب آن خواب برود در این مورد واجب است وضوء، وضوء سابق باطل شده است.

ص: ۲۶۸

و هذه الروايه و ان كانت مضمرة الا ان اضمارها لا يضر باعتبارها حيث كان مضمرا مثل زراره و هو ممن لا يكاد يستفتى من غير الامام(ع) لا سيما مع هذا الاهتمام.

* شرح:

زراره عرض می کند خدمت حضرت اگر حرکت کند چیزی در جنب آن و این شخص متوضی علم به حرکت ندارد حضرت فرمودند لا، یعنی لازم نیست تجدید وضوء کند تا آنکه یقین پیدا کند که خواب رفته است و تا آنکه بیاید شیئی که معلوم شود و بیان کند که صاحب وضوء خواب رفته است و الا یعنی اگر یقین به خواب رفتن ندارد و چیزی که مبین خواب شود نباشد در این موارد لازم نیست تجدید وضوء بجهت آنکه شخصی که با وضوء می باشد قبلا یقین بوضوء داشته است و آن یقین سابق را نقض بشک نبایست بنماید یعنی عمل یقین سابق باید بنماید و به واسطه شك فعلی دست از آن یقین بر ندارد لکن آن یقین سابق را بیقین دیگری که بعد پیدا شده است نقض بنماید و دست از آن یقین بردارد.

اشکال در سند و دلالت روایت و بیان رد آنها

قوله: و هذه الروايه و ان كانت مضمرة الخ روایتی که ذکر شد در دو جهت آن بحث می شود.

اول: سند روایت. دوم: دلالت آن.

اما سند ممکن است اشکال شود که روایت مضمراست و معلوم نیست نسبت آن به امام علیه السلام باشد.

جواب آنکه جمله ای از اعلام ذکر نموده اند که روایت مضمراست بلکه سؤال از امام باقر علیه السلام شده است که اصل روایت این طور است قلت للباقر علیه السلام كما آنکه ذکر نموده است آن را سید طباطبائی رحمه الله علیه در فوائد و مرحوم فاضل نراقی بنا بر آنچه را که ذکر نموده است آن را مرحوم شیخ انصاری در تنبیهات استصحاب و غیر از آنها که ذکر نموده اند بعض اعلام آنها را.

ص: ۲۶۹

و تقریب الاستدلال بها انه لا ريب في ظهور قوله (ع) و الا فانه على يقين الخ عرفا في النهي عن نقض اليقين بشيء بالشك فيه و انه عليه السلام بصدد بيان ما هو عله الجزاء المستفاد من قوله عليه السلام لا في جواب.

فان حرك في جنبه الخ و هو اندراج اليقين و الشك في مورد السؤال في القضييه

* شرح:

و ثانيا جواب آنکه زرارہ اجل شأنا می باشد از اینکه سؤال و استفتاء از غیر معصوم بنماید و بعدا نقل کند آن را بر غیر خودش بدون قرینه ای که دلالت کند که آن مسئول چه کسی بوده است چون اگر قرینه نیاورد که مسئول امام است یا غیر امام این معنی خیانت است در روایت و مثل زرارہ اجل شأنا می باشد که این عمل از او صادر شود پس یقینا سؤال از معصوم نموده است غایه الامر علم تفصیلی نمی باشد که آن معصوم امام باقر یا امام صادق علیهما السلام است و از این جهت ضرر بسند روایت نمی خورد و جمیع روایاتی که روایت را نقل نموده اند تمام آنها امامی ثقه می باشند خصوصا مصنف می فرماید با اهتمام این روایت یعنی سؤال و جوابی که زرارہ از امام علیه السلام نموده است از شقوق مسئله پس از جهت سند اشکالی در آن نیست.

قوله: و تقریب الاستدلال بها الخ اما از جهت دلالت روایت شکی در آن نیست که قوله عليه السلام فرموده و الا فانه على يقين الخ این جمله عرفا نهی از نقض یقین است به شیئی که شك فعلی در آن می باشد و آنکه لازم است عمل یقین سابق شود و به واسطه شك فعلی رفع ید از یقین سابق نشود و آنکه امام علیه السلام در بیان علت جزاء می باشد که آن علت جزاء استفاده می شود از قوله عليه السلام که فرمودند لا، یعنی لا یجب در جوابی که سؤال شد.

قوله: فان في حرك جنبه الخ حاصل کلام آنکه قوله عليه السلام و الا شرط در این مورد محذوف است - که آن

ص: ۲۷۰

الکلیه الارتکازیه الغير المختصه بباب دون باب و احتمال ان يكون الجزاء هو قوله فانه على يقين الخ غير سديد فانه لا يصح الا باراده لزوم العمل على طبق يقينه و هو الى الغايه بعيد.

* شرح:

شرط عبارت از این جمله می باشد و ان لا یقین انه قد نام که دلالت بر حذف آن می نماید ما قبل آن و اما جزاء شرط آنهم محذوف است و علت جزاء جای جزاء شرط واقع شده است و آن علت قوله علیه السلام است که می فرماید فانه على يقين من وضوئه و لا- ینقض الیقین بالشک و در مواردی که علت جزاء جای جزاء شرط واقع شده است زیاد است در آیات شریفه و اخبار من جمله قوله تعالی وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ چون و من كفر شرط است و جزای آن محذوف است که در معنی این می شود و من كفر لن يضر الله و علت جزاء جای آن جزای محذوف واقع شده است که علت جزاء قوله تعالی می باشد فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و در ما نحن فيه قوله (ع) که می فرماید فانه على يقين من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک و در مواردی که جزاء شرط محذوف می شود و علت جزاء جای جزاء واقع می شود زیاد نقل شده است.

در کتاب مغنی یک بابی است از این جهت و احتمالاتی که در روایت داده می شود در جائی که جزاء محذوف باشد سه احتمال است.

اول: آنکه مراد از لا- تنقض الیقین بالشک مراد از یقین، یقین بوضوء و شک، شک در نوم بوضوء می باشد که اگر این معنی باشد فقط روایت در یقین بوضوء و شک بوضوء از جهت نوم است و سائر نواقض وضوء را نمی گیرد چون علت معلوم برگشت باین می شود که لا- يجب الوضوء على من یقین بالوضوء و شک فی النوم منه لانه على یقین من وضوئه و لا ینقض یقینه بالوضوء بالشک فی النوم و این معنی بسیار رکیک و بی فایده است.

دوم: از احتمالات روایت آنکه مراد از یقین، یقین بوضوء است و مراد از شک،

ص: ۲۷۱

* شرح:

شک در نواقض وضوء است اعم از آنکه آن ناقض خواب باشد یا حدث دیگری چون بلا- اشکال ناقض وضوء خصوص خواب نیست و برگشت معنی این می شود لا ینقض یقینه بالوضوء بالشک فی الحدث اعم از آنکه حدث نوم باشد یا غیره این معنی موجب قاعده کلی می شود در باب وضوء و آنکه هر ناقضی برای وضوء و شک در آن می باشد لازم است عمل یقین سابق و به واسطه شک فعلی رفع ید از یقین سابق نمی شود.

احتمال سوم مراد از یقین نه یقین بوضوء باشد بلکه مطلق یقین بهر شیئی باشد اعم از آنکه مصداق آن یقین وضوء باشد یا غیر از این جهت است که الف و لام الیقین را الف و لام جنس گرفته است مصنف نه الف و لام عهد ذکری که وضوء باشد که بعدا ذکر می شود و همچنین مراد از شک مطلق شک می باشد اعم از آنکه شک از وضوء باشد یا شک در غیر وضوء و لب معنی این می شود هرکجا یقین پیدا شد برای مکلف و شک در رفع آن یقین می نماید عمل بآن یقین سابق باید بشود و به واسطه شک در آن یقین رفع ید از آن یقین نشود.

این معنی سوم ظهور روایت است و اثبات می کند استصحاب مطلقا حجت است چه در وضوء باشد و چه در غیر وضوء و لذا مصنف می فرماید امام علیه السلام یقین و شک در وضوء را درج و داخل در قضیه کلیه ارتکازیه عرفیه نموده که اختصاص بابی دون بابی ندارد بلکه تمام موارد شک و یقین سابق را شامل می شود و لذا از این جهت روایت دال بر حجیت استصحاب است مطلقا چه در باب وضوء باشد و چه در غیر وضوء

اشکالاتی بر این مدعای ما، شده است کما آنکه منقول از مرحوم شیخ می باشد اول آنها قول مصنف است و احتمال ان یکون الجزاء هو قوله الخ اشکال تا حال در جایی بود که جزاء شرط محذوف باشد و اما اگر محذوف نباشد بلکه قول امام علیه السلام که

و ابعده منه كون الجزاء قوله لا ينقض الخ و قد ذكر فانه على يقين للتمهيد و قد انقدح بما ذكرنا ضعف احتمال اختصاص قضيه لا تنقض الخ باليقين و الشك في باب الوضوء جدا فانه ينافيه ظهور التعليل في انه بامر ارتكازي لا تعبدی قطعاً.

* شرح:

می فرماید فانه على يقين باشد و اگر این معنی باشد فقط استصحاب حجیت آن در وضوء است نه غیر وضوء این معنی را مصنف می فرماید غیر سدید و غیر صحیح است بجهت آنکه فانه على يقين جمله اسمیه است.

اولاً فاء فانه مانع است از آنکه فانه على يقين فاء در جواب شرط واقع نمی شود و مانع است از آنکه این جمله جزاء شرط واقع شود علاوه بر آنکه باید اراده بشود از جمله اسمیه جمله انشائیه و لازم باشد عمل برطبق یقین سابق و این معنی بعید است الی نهایت- بجهت آنکه ما جمله فعلیه که اراده انشائیه بشود زیاد داریم نظیر آنکه امام علیه السلام فرموده است اعاد صلواته او یعید او من زاد فی صلواته استقبال استقبالا و غیر از این ها که اراده انشاء شده است و واجب است اعاده صلواته.

و اما جمله اسمیه مثل زید قائم که اراده بشود به آن یجب علیه القيام برخورد بآن نشده است بله جمله اسمیه که محمول آن اراده انشاء بشود نه تمام جمله داریم آن را در اخبار مثل آنکه انت طالق او انت حر در مقام انشاء طلاق و یا انشاء حریت و اما جمله اسمیه ای که دال بر وجوب مضی باشد نداریم.

قوله: و ابعده منه كون الجزاء قوله الخ اشکال دوم بر مدعی ما آنکه قوله علیه السلام که می فرماید و لا ينقض اليقين این جمله جواب شرط باشد و جمله دیگر که فانه على يقين باشد این جمله برای تمهید و مقدمه بعدی ذکر شده است این معنی هم ابعده است از اشکال اول و بسیار ضعیف و خلاف ظاهر است چون در اینجا يك جهتش آنکه بعید است واوی که ذکر شده است در

ص: ۲۷۳

و يؤيده تعليل الحكم بالمضى مع الشك فى غير الوضوء فى غير هذه الروايه بهذه القضيّه او ما يرافها فتأمل جيداً.

* شرح:

جمله و مى فرمايد و لا ينقض اليقين مانع است از آنكه اين جمله جزاء شرط واقع بشود.

و از بيانات سابق ما ظاهر شد كه اختصاص ندارد روايت بيقين و شك در باب وضوء جدا بلكه شك و يقين عام است و ظهور علت كه امام مى فرمايد فانه على يقين ظهور در عموم دارد بامر ارتكازى عقلاى نه آنكه اين تعليل تعبدى باشد كه فقط يقين و شك در وضوء حجت باشد مثلاً- اگر مولى فرمود اكرم زيدا فانه عالم استفاده عموم حكم مى شود كه هر كه عالم است و جوب اكرام بر آن مى باشد نه خصوص زيد عالم و معنای ارتكازى عقلاى همين است كه مورد مخصص حكم نمى باشد بلكه حكم عام است.

بعضى اشكال نموده اند كه مصنف اول اشكال ببناء عقلاء نمود كه عمل آنها در استصحاب باشد و چگونه در اينجا مى فرمايد اين معنى ارتكازى عقلاى مى باشد.

جواب آنكه فانه على يقين اين علت ارتكازى عقلاء است كه عموم مى فهمند از آن علاوه بر آن كرارا گذشته كه عمل عقلاء تعبدى نيست بلكه يا از جهه اطمينان يا ظن و غير اين ها كه گذشت در جواب تمسك بحجيه استصحاب ببناء عقلاء و تمسك باخبار بر حجيت استصحاب آنست كه در جائي كه عمل عقلاء مى باشد حجيه آن ثابت است و در غير آن تعبداً به واسطه اخبار عمل مى شود.

قوله: و يؤيده تعليل الحكم بالمعنى مع الشك الخ مخفى نماند قبلاً گذشت كه جواب شرط محذوف است و بناء بر حذف جزاء شرط بلا اشكال حجيت استصحاب عموم است نه در خصوص وضوء باشد.

و اما بنا بر اشكالى كه شد كه جواب شرط در خود كلام باشد و محذوف نباشد

ص: ۲۷۴

* شرح:

قوله عليه السلام فانه على يقين من وضوئه يا قول ديگر امام عليه السلام ولا ينقض اليقين بالشك که اگر هر کدام از این ها جزاء شرط واقع شوند در این موارد ایضا استصحاب حجیت آن عام است و خصوص در باب وضوء نمی باشد اگرچه در جائی که جزاء شرط محذوف باشد دلالت روایت اظهر است بر عموم.

و اما بنا بر اینکه یکی از جمله های مذکور جزاء شرط واقع شوند به واسطه قرینه دال بر عموم است ایضا اول قرینه خارجی که مصنف بیان می فرماید در اخبار دیگر که ذکر می شود آنها دال بر عموم است مثل صحیحه زراره دیگر قوله عليه السلام ليس ينبغى لك ان تنقض اليقين بالشك ابدأ.

در صحیحه سوم قوله عليه السلام ولا- ينقض اليقين بالشك که در این موارد مذکوره بلا اشکال دال بر عموم است علت و خصوصیت ندارد بیابی دون باب و این قرینه خارجی دلالت بر عموم روایتی که ذکر شد می نماید و در خصوص وضوء نمی باشد و اما قرینه داخلی چند جهت است.

اول آنکه شک و یقین از صفات ذات الإضافة می باشند مثل حب و بغض و غیر این ها یعنی تحقق آنها در خارج لازم است که متیقن بالکسر باشد و همچنین متیقن بالفتح یعنی متعلق آن در خارج لازم دارد وجود مکلف با شیئی که یقین بآن تعلق گرفته است و هر کدام از آنها اگر در خارج تحقق پیدا نکند یقین وجود خارجی ندارد.

از اینجا ظاهر می شود که قول امام علیه السلام که می فرماید فانه على يقين من وضوئه این خصوصیت تعلق یقین بوضوء برای ناچار بودن است که اگر متعلق یقین نباشد در خارج یقین خارجی محقق نمی شود نه برای آنست که یقین بخصوص وضوء حجت است پس اطلاق قول امام(ع) و لا ينقض اليقين بالشك شامل تمام موارد استصحاب می شود نه خصوص باب وضوء و ذکر وضوء من باب ناچار و لا علاجی

هذا مع أنه لا موجب لاحتماله الا احتمال كون اللام في اليقين للعهد اشاره الى اليقين في فانه على يقين من وضوئه مع ان الظاهر انه للجنس كما هو الاصل فيه و سبق فانه على يقين الخ لا يكون قرينه عليه مع كمال الملاءمه مع الجنس ايضا فافهم

* شرح:

است كما آنکه ذکر شد.

دوم از جوهری که داخل در روایت است قوله عليه السلام ابدا می باشد که می فرماید و لا ینقض اليقين بالشك ابدا و لفظ ابدا اشاره به قاعده کلیه است نه خصوص وضوء و نظیر لا ینبغی می باشد که در روایت دیگر بعدا ذکر خواهد شد ان شاءالله تعالی.

وجه سوم که دال بر عموم است آنکه یقین امر مبرم و مستحکم را می گویند و شک در جای تحیر و غیر مبرم می باشد و بلا اشکال جایز نیست امر مبرم و مستحکم را انسان عاقل دست بردارد به واسطه غیر مبرم و غیر مستحکم و این معنی خصوصیت در وضوء ندارد بلکه در تمام موارد شک و یقین لازم است عمل بآن و یقین مقدم است بر شک فتأمل جيدا.

قوله: هذا مع أنه لا موجب لاحتماله الخ اشکال سوم که از مرحوم شیخ نقل شده است بر مدعای ما آنکه احتمال دارد الف و لام اليقين برای عهد ذکرى باشد و اشاره باشد بقوله (ع) که می فرماید فانه على يقين من وضوئه و آن یقین قبلی الف و لام اشاره است بآن- و بر این حال فقط استصحاب وضوء صحیح است و کلیت ندارد در تمام موارد مصنف می فرماید در جواب که ظاهر الف و لام برای عهد نیست بلکه برای جنس است کما آنکه اصل در الف و لام برای جنس می باشد و سابق بودن قول امام عليه السلام فانه على يقين این جمله ای که مقدم است قرینه نمی شود که الف و لام اليقين الف و لام عهد باشد بلکه با آن جمله ای که متقدم است الف و لام را جنس قرار بدهیم کمال ملائمه دارد با جنس فافهم.

ص: ۲۷۶

مع أنه غير ظاهر في اليقين بالوضوء لقوه احتمال ان يكون من وضوئه متعلقا بالظرف لا بيقين و كان المعنى فانه كان من طرف وضوئه على يقين و عليه لا- يكون الاصغر الا- اليقين لا- اليقين بالوضوء كما لا يخفى على المتأمل و بالجمله لا يكاد يشك في ظهور القضية في عموم اليقين و الشك خصوصا بعد ملاحظه تطبيقها في الاخبار على غير الوضوء ايضا.

* شرح:

قوله: مع أنه غير ظاهر في اليقين الخ جواب دیگر آنکه و لو الف و لام عهد گرفته شود ولی بنفس یقین اشاره است نه یقین بوضوء ولی از طرف دیگر احتمال قوی داده می شود که جار و مجرور من وضوئه متعلق بیقین باشد یعنی متعلق بمجرور نه بحرف جر و در معنی واقع این می شود فانه کان من طرف وضوئه علی یقین و بنابراین در شکل اول اصغر فقط یقین است نه یقین بوضوء چون لازم است در شکل اول بلکه در تمام اشکال صغری بتمام خصوصیات آورده شود در کبری و اگر صغری یقین با وضوء باشد نتیجه خاص است بخلاف آنکه صغری فقط یقین باشد كما آنکه مصنف ذکر نمود كما لا يخفى علی المتأمل.

و بالجمله شکی در آن نیست که ظهور دارد جمله و لا- ینقض الیقین بالشک در عموم نه خصوص فقط در باب وضوء باشد خصوصا بعد از ملاحظه نمودن تطبیق یقین و شکر در اخبار دیگر که ذکر می شود بر غیر وضوء تطبیق شده است كما آنکه ما بیان نمودیم و بیان می شود مفصل آنها پس مقتضای عموم روایت حجیت استصحاب است مطلقا سوای آنکه استصحاب در امور عدمیه باشد یا وجودیه چه احکام وضعیه باشد و چه احکام تکلیفیه و چه در موضوعات یا غیر موضوعات چه شک در مقتضی باشد و چه شک در مانع مطلقا استصحاب حجت است.

ص: ۲۷۷

ثم لا يخفى حسن اسناد النقض و هو ضد الابرار الى اليقين و لو كان متعلقا بما ليس فيه اقتضاء البقاء و الاستمرار لما يتخيل فيه من الاستحكام بخلاف الظن فانه يظن انه ليس فيه ابرام و استحكام و ان كان متعلقا بما فيه اقتضاء ذلك و إلا لصح ان يسند الى نفس ما فيه المقتضى له مع ركاهه مثل نقضت الحجر من مكانه و لما صح ان يقال انتقض اليقين باشتعال السراج فيما اذا شك في بقائه للشك في استعداده مع بداهه صحته و حسنه

* شرح:

وجه عموم استصحاب چه شك در مقتضى باشد و چه در مانع

قوله: ثم لا يخفى حسن اسناد النقض الخ قبلا بيان شد که استصحاب مطلقا حجت است ولى مرحوم شيخ و محقق خونساری کما نسب اليه فقط حجيت آن را در شك رافع می داند و شك در مقتضى را حجت نمی داند مثلا اگر چراغ روشن بود شك در خاموشی آن از دو راه می شود یکی آنکه باد آن را خاموش کرده با يقين به آنکه نفت آن باقى است در اين مورد شك در مانع حجت است و استصحاب روشنی آن باقى است و اگر شك در اصل نفت آن شود که آیا باقى است یا نه در اين مورد شك در مقتضى است و حجيت ندارد استصحاب در آن.

سه احتمال در مقتضى مراد شيخ در عدم حجيت استصحاب آن

مخفى نماند مراد از مقتضى که مرحوم شيخ می فرماید حجيت استصحاب در آن می باشد چند احتمال است.

اول آنکه آیا مقتضى تکوينی است که تعبير می شود از آن بسبب و جزء علت تامه بجهت آنکه علت مرکب است در اصطلاح علماء از امور ثلاثه سبب و شرط و عدم مانع نار سبب برای احراق است و تماس نار که باید شىء متصل به آتش بشود آن شرط است چون دخيل است تماس شىء در فعلیت احراق که اگر متصل نشود شىء به آتش احراق حاصل نمی شود و رطوبت آن شىء مانع از احراق است اگر اين معنى مراد شيخ باشد قطعا آن را اراده نکرده است چون مرحوم شيخ قائل

ص: ۲۷۸

* شرح:

است بجزریان استصحاب در عدمیات و عدم که مقتضی ندارد و همچنین قائل است بجزریان استصحاب در احکام شرعیه و احکام شرعیه مقتضی تکوینی ندارد چون کرارا گذشته است که احکام شرعیه امور اعتباریه ای است که وضع و رفع آنها بدست شارع است.

احتمال دوم آنکه مراد شیخ از مقتضی موضوع باشد که در اصطلاح فقهاء تعبیر می شود از موضوع بمقتضی و هر قید وجودی که معتبر است در آن موضوع آن را شرط می نامند و هر قید عدمی که معتبر است در موضوع آن را مانع می نامند-مثلا در باب حج تعبیر می کنند که مکلف مستطیع است و استطاعت شرط وجوب است و همچنین قائلند که بیع و موت مورث سبب ملکیت است اگر این معنی باشد بلا اشکال این معنی در تمام استصحابات لازم است و اتحاد موضوع متیقن و مشکوک قبلا گذشت که حتما باید عرفا یکی باشد و اگر موضوع استصحاب اصلا نباشد یا مختلف باشد در متیقن و مشکوک بلا اشکال استصحاب جاری نیست و این معنی را شیخ قائل است که باید موضوع متیقن و مشکوک متحد باشد کما لا یخفی.

احتمال سوم ممکن است مراد شیخ از مقتضی ملاکات احکام باشد از مصالح و مفاسد یعنی در هر موردی که مصلحت یا مفاسده ای می باشد استصحاب در آن جاری است و اگر مصلحت یا مفاسده در آن نباشد یا شک در آن باشد استصحاب جاری نیست این معنی ایضا مراد شیخ نیست بجهت آنکه اگر این معنی اراده شود از مقتضی سد باب استصحاب می شود و اصلا در جائی استصحاب جاری نیست بجهت آنکه علم ببقاء ملاک برای غیر علام الغیوب تعالی حاصل نمی شود از مخلوقین مگر موارد خیلی نادره پس این معانی که ذکر شد مراد شیخ از مقتضی نیست کما آنکه توهم شده است بلکه مراد شیخ از مقتضی آنست که اشیائی که وجود پیدا می کند قابلیت بقاء را دارند اگر عارض و مانع نشود از وجود آنها شیء دیگری مثل ملکیت و زوجیت دائمه و طهارت

* شرح:

و نجاست و امثال آنها که اقتضای بقاء را دارند و استعداد بقاء در آنها می باشد و شک در آنها شک در رافع و مانع است استصحاب در آنها جاری است.

و اما اگر شک در اصل اقتضاء آنها و استعداد آنها باشد مثل زوجیت منقطعه و یا خاموش شدن چراغ از جهت تمام شدن نفت و امثال آنها در این موارد استصحاب جاری نیست چون مراد از یقین متیقن است باید اقتضاء و استعداد بقاء را داشته باشد و اگر غیر از این باشد نقض یقین بشک صحیح نیست مصنف جواب می دهد از مرحوم شیخ به اینکه اسناد و نسبت نقض را که معنای نقض ضد ابرام و مستحکم می باشد حقیقت نقض در لغت حل شیء مبرم و باز کردن آن شیء می باشد قولهم نقضت الحبل - یعنی ریسمان را باز کردم بعد از اینکه محکم بود.

از همین معنی است قوله تعالی كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ الْآيَةِ اسناده بنفس یقین داده شود آن اسناد صحیح است و مجاز هم نیست و لازم نیست که اراده یقین متیقن باشد مجازا همچنانی که مرحوم شیخ قائل است و در این حالی که اسناد نقض را بنفس یقین داده شود صحیح است و لو آنکه متعلق یقین اقتضاء بقاء و استمرار در آن نباشد بجهت توهم خیالی که در آن یقین شده است از استحکام ادراکات انسان از یقین و ظن و شک و وهم است و بلا اشکال یقین از تمام آنها مبرم و مستحکم است چون از ماده یقین ثبت است یعنی اگر یقین پیدا شد و لو مطابق واقع نباشد استحکام در یقین ثابت است و لو بخیال مکلف باشد بخلاف ظن به شیء که اگر شیء مظنون شد ظن ابرام و استحکام در آن می باشد نه یقین و لو در واقع متعلق ظن اقتضاء بقاء و دوام در آن باشد و اگر مراد از یقین متعلق یقین که متیقن می باشد اگر آن اراده شود باید صحیح باشد اسناد یقین را به چیزی که مقتضی بقاء و دوام در آن می باشد مثل نقضت الحجره من مکانه با آنکه این نسبت رکیک و صحیح نیست.

و ایضا باید صحیح نباشد که گفته شود انتقض الیقین باشتغال السراج در جائی که

و بالجمله لا- یکاد یشک فی ان الیقین کالیبعه و العهد انما یکون حسن اسناد النقض الیه بملا-حظته لا- بملاحظه متعلقه فلا موجب لاراده ما هو اقرب الی الامر المبرم او اشبه بالمتین المستحکم مما فیہ اقتضاء البقاء لقاعده اذا تعذرت الحقیقه فاقرب المجازات اولی بعد تعذر اراده مثل ذلك الامر مما یصح اسناد النقض الیه حقیقه

* شرح:

شک در بقاء روشنی سراج از جهت استعداد و بقاء نفت آن باشد با اینکه این نسبت صحیح و حسن است و لو در موردی که شک در بقاء اقتضاء و بقاء روشنی باشد و حاصل جواب مصنف از مرحوم شیخ آنکه نسبت نقض را بنفس یقین دادن بلا اشکال حقیقت است و مجاز نیست و لازم نیست اراده شود از یقین متیقن مجازا که امام علیه السلام فرموده است لا- تنقض الیقین بالشک ای لا تنقض المتیقن بالمشکوک در این حال اسناد نقض بیقین در دو حال صحیح و حقیقت است چه شک در مقتضی باشد و چه شک در رافع کما آنکه بیان شد.

رد دلیل مرحوم شیخ در عدم استصحاب در مقتضی

قوله: و بالجمله لا یکاد یشک الخ حاصل آنکه شکی نیست که یقین مثل بیعت و عهد و امثال آن می ماند که اسناد نقض بیعت و عهد نظیر نقض یقین می ماند که ملاحظه خود بیعت و عهد می شود نه متعلق آنها یقین هم همچنین است نقض به خود یقین می خورد نه آنکه نقض به متیقن و به امر خارجی باشد پس در این حال علت و موجبی نیست برای آنچه را که مرحوم شیخ قائل است که امر خارجی متعلق نقض است چون اقرب بامر و یا اشبه است به متین و محکم بودن از چیزهایی که اقتضاء بقاء و استعداد بقاء در آن باشد برای آن قاعده ای که مسلم است که اگر اراده معنای حقیقی متعذر شد و ممکن نشد اراده آن حقیقه پس در این موارد اقرب مجازات اولی است یعنی یقین حقیقه فعلا وجود خارجی

ص: ۲۸۱

* شرح:

ندارد بلکه جای این شک است فعلا و نهی لا تنقض به آثار متیقن می خورد و متیقن در جائی که استعداد بقاء در آن باشد اقرب است مجازیت آن از مجازی که استعداد بقاء در آن نیست در جائی که اراده مثل این امر از چیزهایی است که صحیح نیست اسناد نقض بیقین داده شود حقیقه و چون اراده حقیقی ممکن نیست لازم است اسناد نقض به متعلق یقین مجازا داده می شود کما لا یخفی.

مخفی نماند جوابهایی که از شیخ داده شده است من جمله جواب حلی بود که مصنف و غیر مصنف از مدرک و دلیل شیخ داده شده است و موارد زیادی جواب نقضی بشیخ داده شده است.

چهار مورد نقض بر مرحوم شیخ در جریان استصحاب مقتضی

من جمله از آنها استصحاب عدم نسخ است در حکم شرعی که مرحوم شیخ قائل باین استصحاب است بلکه ادعای اجماع بر آن شده است حتی از کسانی که منکر حجیت استصحاب می باشند بلکه از ضرورت دین شمرده شده است بنا بر آنچه را که منسوب است بمرحوم محدث استرآبادی با اینکه شک در نسخ حکم شرعی از قبیل شک در مقتضی می باشد چون برگشت بآن می شود که جعل حکم شرعی مستمرا جعل شده است الی الابد یا محدود است به غایتی پس نسخ در حکم شرعی فی الحقیقه برگشت بانتهاء امد حکم می شود کما آنکه در باب نسخ گذشت و غیر از این اگر معنی شود لازم می آید بداء که مستحیل است در حق خدای تعالی.

دوم از موارد نقض استصحاب در موضوعات خارجی می باشد نظیر آنکه حیوان فلانی آیا تا پنجاه سال عمر می کند یا کمتر و همچنین استصحاب حیات زید و عدالت عمرو و امثال آنها که احراز و ثابت نشده است استعداد بقاء این افراد خارجی برای ما و شک در حیات شک در استعداد و مقتضی می باشد نه شک در رافع با یقین بمقتضی و اگر استعداد و مقتضی را در جنس بعیده یا قریب یا انواع آنها و یا اصناف آنها گرفته

* شرح:

شود بلا اشکال آن افراد مختلفند باعتبار امزجه و امکانه و سایر جهات اختلاف با اینکه استصحاب در این موارد شک در مقتضی است کما لا یخفی.

سوم از موارد نقض استصحاب عدم غایت است و لو از جهت شبهه موضوعیه باشد مثلاً شک در اول ماه شوال یا طلوع شمس شک در مقتضی است چون در حقیقت برگشت به آنست که ماه مبارک رمضان بیست و نه روز است یا زیادت و در این مورد شک در مقتضی است از اول امر و همچنین شک در طلوع شمس برگشت به آنست که بین طلوعین یک ساعت و نیم می باشد یا زیادت و در این موارد احراز و یقین بمقتضی نمی باشد با آنکه مرحوم شیخ قائل است باستصحاب این موارد بلکه استصحاب با شک در اول ماه شوال منصوص است در روایات مثل قوله علیه السلام صم للزویه و افطر للزویه.

چهارم از موارد نقض آنکه احکام شرعیه یا تکلیفیه است و یا وضعیه احکام وضعیه شک در آنها شک در رافع است نظیر ملکیت و زوجیت و امثال آنها اشکال در استصحاب آنها نیست چون استعداد بقاء در آنها حاصل است و اما احکام تکلیفیه مثل وجوب و حرمت و غیر آنها بنا بر مذهب عدلیه کما آنکه حق همین است در متعلق آنها باید مصلحت و مفسده ای باشد بلا اشکال که اگر مصلحت و مفسده در یکی از آنها نباشد وجوب یا حرمتی نیست و اگر شک در وجوب شد برگشت بشک در مصلحت است.

و همچنین اگر شک در حرمت شد شک در مفسده است و ملاکات و مصالح و مفاسد متعلقات احکام محرز و ثابت نیست نزد ما و شک در آنها شک در مقتضی است با آنکه استصحاب در این موارد را مرحوم شیخ قائل است و اگر بنا باشد شک در مقتضی استصحاب جاری نشود سد باب استصحاب می شود در احکام تکلیفیه الا موارد نادره و حصر اخبار کثیره ای که دال است بر استصحاب بالسنه مختلفه و تأکیدات بلیغه حصر آنها در موارد نادره می شود چون شک در رافع بسیار کم است همچنان که بیان شد

فان قلت نعم و لكنه حيث لا- انتقاض لليقين في باب الاستصحاب حقيقه فلو لم يكن هناك اقتضاء البقاء في المتيقن لما صح اسناد الانتقاض اليه بوجه و لو مجازا بخلاف ما اذا كان هناك فانه و ان لم يكن معه ايضا انتقاض حقيقه الا انه صح اسناده اليه مجازا فان اليقين معه كانه تعلق بامر مستمر مستحکم قد انحل و انفصم بسبب الشك فيه من جهة الشك في رافعه

* شرح:

خصوصا استقرار سيره عرفيه و بناء عقلاء بر لزوم عمل على طبق مقتضى و اعتناء نكردن آنها باحتمال وجود مزاحم اقوى نظير آنکه عمل بعموم عام در بين عقلاء مسلم است تا آنکه مزاحم اقوائى بر آن عام ثابت شود و از اين جهت با احتمال وجود خاص يا معارض در بين اعتناء نمى کنند.

و حاصل آنکه در موارد مذکوره بلا- اشکال يقين بمقتضى برای مکلف حاصل نمى شود تا استصحاب شک در رافع آن را جارى کند و بلا اشکال استصحاب در اين موارد مذکوره مسلم است و خود مرحوم شيخ هم قائل است و لو شک در مقتضى باشد.

قوله: فان قلت نعم و لكنه حيث الخ اگر اشکال شود که نقض متعلق بيقين است نه بمتيقن و متعلق آن لکن انتقاض يقين در باب استصحاب حقيقه صحيح نیست بجهت آنکه فعلا يقينى نیست وجدانا بلکه شک جای آن مى باشد فعلا.

پس اگر اسناد نقض بمتيقن و بامر خارجى داده نشود آن متيقنى که استعداد بقاء را دارد اگر غير از اين باشد صحيح نیست اسناد انتقاض بيقين به هيچ وجهى و لو مجازا باشد بخلاف مواردى که اراده بشود از يقين متيقن که در اين حال و لو نقض يقين حقيقه در اين مورد نمى باشد ايضا الا آنکه صحيح است اسناد نقض را بآن متيقن داده شود مجازا بجهت آنکه يقين با متيقن مثل آنست که تعلق گرفته است يقين به يك امر مستمرى که مستحکم بوده قبلا و انحلال و منفصم شده بسبب شك فعلى در آن از جهت شك در رافع

ص: ۲۸۴

قلت الظاهر ان وجه الاسناد هو لحاظ اتحاد متعلقى اليقين و الشك ذاتا و عدم ملاحظه تعددهما زمانا و هو كاف عرفا فى صحه اسناد النقض عليه و استعارته له بلا تفاوت فى ذلك اصلا فى نظر اهل العرف بينما كان هناك اقتضاء البقاء و ما لم يكن و كونه مع المقتضى اقرب بالانتقاض و اشبه لا- يقتضى تعيينه لاجل قاعده اذا تعذرت الحقيقه فان الاعتبار فى الاقريبه انما هو بنظر العرف لا الاعتبار و قد عرفت عدم التفاوت بحسب نظر اهله.

* شرح:

و حاصل آنکه نقض یقین نه حقیقه صحیح است و مجازا ولی نقض متیقنی که استعداد مقتضی و بقاء را دارد آن مجازا مانعی ندارد و لذا اخبار حمل می شود در جائی که مقتضی در بقاء باشد و شک در رافع نه مطلقا استصحاب حجت باشد حتی شک در مقتضی.

قوله: قلت الظاهر ان الخ جواب از این اشکال آنکه اسناد نقض و نسبت آن را یقین دادن باعتبار آنست که متعلق یقین و شک ذاتا یک شیئی می باشند چون بقاء شیئی همان شیء است و ملاحظه تعدد زمان آنها که یقین مقدم بوده است و شک متأخر است این تعدد را عرفا نظری در آن نمی شود و بعد از آنی که ملاحظه زمان در آنها عرفا نمی شود صحیح است نسبت نقض را به یقین دادن و استعاره آورده شود نقض برای یقین و تفاوتی در بین نمی باشد اصلا بنظر عرف که متیقن اقتضاء بقاء را دارد یا نه بلکه مطلقا نسبت نقض را یقین دادن صحیح است و بودن یقین با مواردی که مقتضی در متیقن موجود است این جهت اقرب الی المجاز نمی شود.

و همچنین این جهت اشبه به حقیقت نمی شود تا حتما نقض در جائی باشد که متعلق یقین مقتضی بقاء در آن باشد این جهاتی را که مرحوم شیخ بیان نموده است که باید حتما متعلق نقض مقتضی در آن باشد بجهت آن قاعده ایست که اذا تعذرت الحقیقه

ص: ۲۸۵

هذا كله في المادة و اما الهيئه فلا- محاله يكون المراد منها النهى عن الانتقاض بحسب البناء و العمل لا الحقيقه لعدم كون الانتقاض بحسبها تحت الاختيار سواء كان متعلقا باليقين كما هو ظاهر القضيه او بالمتيقن او بآثار اليقين بناء على التصرف فيها بالتجوز او الاضمار بداهه انه كما لا يتعلق النقض الاختياري القابل لورود النهى عليه بنفس اليقين كذلك لا يتعلق بما كان على يقين منه او احكام اليقين.

* شرح:

فاقرب المجازات بالحقيقه اولى بجهت آنکه اعتبار در اقربيت در حقيقت آن معنائى است که بنظر عرف مى باشد نه باعتبار استحسانات دليل عقلى و قبلا- شناختى که نظر عرف نسبت نقض را بيقين دادن فرقى نمى گذارند بين جائى که شك در مقتضى باشد يا شك در رافع.

متعلق نقض در استصحاب چهار صورت دارد

قوله: هذا كله في المادة الخ كلام تا حال در ماده نقض بود که بيان نموديم متعلق نقض خود يقين است نه متعلق يقين و اما هيئت نقض که حرمت آن باشد لا محاله مراد از آن هيئت نهى از انتقاض بحسب بناء و عمل مى باشد يعنى آن عملى که براى يقين بوده است نقض آن عمل و دست از آن عمل برندارند نه آنکه نقض يقين حرام باشد حقيقه چون نقض آن يقين حقيقه تحت اختيار مکلف نيست سواى آنکه نقض به نفس يقين باشد کما آنکه ظاهر قضيه و روايت همين است يا نقض بمتعلق يقين و متيقن باشد.

کما آنکه آن را مرحوم شيخ قائل است يا نقض به آثار يقين متعلق باشد بنا بر تصرف در روايت بتجوز يعنى اراده شود از يقين متيقن مثل رأيت اسدا اراده شود از اسد رجل شجاع و يا تجوز در اضمار و محذوف باشد و نقض بآثار يقين باشد يعنى لا تنقض آثار اليقين.

مخفى نماند متعلق نقض چهار قسم تصور مى شود نقض نفس يقين و يا نقض

فلا يكاد يجدى التصرف بذلك فى بقاء الصيغه على حقيقتها فلا مجوز له فضلا عن الملزم كما توهم.

لا يقال لا محيص عنه فان النهى عن النقص بحسب العمل لا يكاد يراى بالنسبه الى اليقين و آثاره لمنافاته مع المورد.

* شرح:

آثار يقين و یا نقض متيقن و یا آثار متيقن اشکالی در آن نیست هر امر و نهی باید متعلق آن اختیاری مکلف باشد و نفس يقين و آثار آن و همچنین متيقن از امور خارجیه است که اثبات و نفی آنها تحت قدرت مکلف نیست تا نهی شرعی بر آن وارد شود بلکه از امور تکوینیه است که به واسطه امور تکوینیه ایجاد و منفی می شود و اما آثار متيقن که طهارت باشد آنهم باختيار مکلف نیست نقض آنها چون طهارت و عدم آن جعل آنها بید شارع است نه بدست مکلف.

از این جهت مصنف می فرماید که بدیهی است همچنانی که نقض اختیاری که قابل وارد شدن نهی بر آن باشد نفس يقين نمی باشد چون امر تکوینی است يقين همچنین نقض متعلق آن متيقن و احکام يقين نمی باشند چون آنها از امور تکوینیه اند کما آنکه بیان نمودیم.

قوله: فلا يكاد يجدى التصرف الخ پس فائده ندارد قول مرحوم شيخ که اگر مراد از يقين متيقن و یا آثار يقين گرفته شود صيغه نهی لا- تنقض بر حقیقه خود می باشد بجهت آنکه قبلا بیان شد که متيقن و یا آثار يقين تحت اختیار مکلف نیست و از امور تکوینیه می باشند از این جهت صيغه نهی بر حقیقت خودش باقی نمی باشد پس مجوزی برای آنچه را که مرحوم شيخ بیان نموده است نداریم فضلا از آنکه لازم باشد کما آنکه توهم نموده است آن را مرحوم شيخ.

قوله: لا يقال لا محيص عنه الخ اشکال نشود که این معنائی که شيخ بیان نموده است که نهی متعلق آن آثار يقين

ص: ۲۸۷

فانه يقال انما يلزم لو كان اليقين ملحوظا بنفسه و بالنظر الاستقلالی لا ما اذا كان ملحوظ بنحو المرآتیه و بالنظر الالی كما هو الظاهر فی مثل قضیه لا تنقض اليقين حیث تكون ظاهره عرفا فی انها کنایته عن لزوم البناء و العمل بالتزام حکم مماثل للمتیقن تعبدا اذا كان حکما و لحکمه اذا كان موضوعا لا عباره عن لزوم العمل بآثار نفس اليقين بالالتزام بحکم مماثل لحکمه شرعا.

* شرح:

است حتما باید گرفته شود بجهت آنکه نقض بحسب عمل و بناء كما آنکه مصنف بیان نموده ممکن نیست اراده شود از یقین و آثار یقین چون اگر یقین و آثار یقین اراده شود منافات دارد با مورد روایت چون مورد روایت طهارت است و یقین و آثار آن اثر شرعی ندارند در مورد تا اراده شود آن آثار شرعی بلکه اثر شرعی متیقن دارد که طهارت است و اثر آن جواز صلاه بآن می باشد.

قوله: فانه يقال الخ این اشکال در جائی لازم می آید که اراده شود یقین اراده استقلالی و ملاحظه شود بنفسه و اما اگر بنظر آلی اراده شود و طریق بواقع باشد كما آنکه ظاهر در مثل قضیه لا تنقض اليقين می باشد در جائی که ظاهر است عرفا کنایه است لازم بودن بناء و عمل به متیقن به اینکه ملتزم شود مکلف که آن حکمی که شک در آن می باشد مثل آن حکم برای متیقن تعبدا جعل شده است اگر مشکوک حکم باشد و اگر مشکوک موضوع باشد جعل حکم مثل حکم آن موضوع جعل شده است نه آنکه عبارت باشد قضیه لا تنقض اذ التزام لزوم عمل بآثار نفس یقین به حکمی که مثل آن حکم ثابت بوده است برای یقین.

ص: ۲۸۸

و ذلك لسرايه الاليه و المرآتيه من اليقين الخارجى الى مفهومه الكلى فيؤخذ فى موضوع الحكم فى مقام بيان حكمه مع عدم دخله فيه اصلا كما ربما يؤخذ فيما له دخل فيه او تمام الدخل فافهم.

ثم إنّه حيث كان كل من الحكم الشرعى و موضوعه مع الشك قابلا- للتنزيل بلا- تصرف و تأويل غايه الامر تنزيل الموضوع بجعل مماثل حكمه و تنزيل الحكم بجعل مثله كما اشير اليه آنفا كان قضيه لا تنقض ظاهره فى اعتبار الاستصحاب فى الشبهات الحكيمه و الموضوعيه و اختصاص المورد بالاخيره لا يوجب تخصيصها بها خصوصا بعد ملاحظه انها قضيه كليه ارتكازيه قد اتى بها فى مورد لاجل الاستدلال بها على حكم المورد فتأمل.

* شرح:

قوله: و ذلك لسرايه الاليه و المرآتيه الخ اين بيانى كه شد از جهت آنست كه سرايت نموده است آليه و مرآتيه از يقين خارجى بمفهوم كلى يقين و آنكه مثلا- شخصى كه يقين بخمر دارد تمام التفات آن بخمر و متيقن است و يقين آن آليه و طريقه براى امر خارجى است.

از اين جهت مصنف مى فرمايد يقينى كه گرفته شده است در حكم واقعا متيقن اراده شده است و آن يقين دخالتى در حكم اصلا ندارد كما آنكه بيان نموديم.

بله بعض موارد نفس يقين دخيل در حكم است يا جزء موضوع يا تمام موضوع همچنانى كه در باب تقسيم يقين قبالا گذشت فافهم.

قوله: ثم إنّه حيث كان كل الخ مصنف مى فرمايد بعد از آنى كه هر كدام از حكم شرعى يا موضوع آن با شك در هر كدام از آنها قابل تنزيل است و جعل شرعى در آنها ممكن است بدون تصرف و تأويل در آنها غايت الامر تنزيل موضوع در مقام شك جعل حكم در طهارت آنست كه

ص: ۲۸۹

و منها صحیحہ اخری لزراره قال قلت له اصاب ثوبی دم رعاف او غیره او شیء من المنی فعلمت اثره الی ان اصیب له الماء فحضرت الصلاة و نسیت ان بثوبی شیئا و صلیت ثم انی ذکرته بعد ذلک قال تعید الصلاة و تغسله قلت فان لم اکن رأیت موضعه و علمت انه قد اصابه فطلبتہ و لم اقدر علیہ فلما صلیت وجدته قال(ع)تغسله و تعید.

* شرح:

فعلا صحیح است نماز با آن طهارت مشکوک همچنانی که یقینا طهارت محقق بود و همچنین تنزیل حکم بجعل حکم شرعی است مثل آن حکم مشکوک مثل آنکه شک در وجوب انفاق زید بر عیالاتش داشته باشد استصحاب وجوب انفاق در مقام شک جعل آن وجوب است تعبدا در مقام شک کما آنکه قبلا اشاره شد بآن پس در این حال قضیه لا تنقض ظهور دارد در حجیت استصحاب در شبهات حکمیه و در شبهات موضوعیه هر دو همچنانی که قبلا بیان شد همچنانی که حجیت خبر واحد شامل موضوع و حکم می شود مثل آنکه بفرماید اعمل بالخبر.

و اشکال به اینکه مورد روایت اختصاص دارد در شبهه موضوعیه مثل طهارت و وضوء و شامل شبهه حکمیه نمی شود این جهت موجب و سبب نمی شود تخصیص روایت بشبهات موضوعیه و مورد روایت که در باب وضوء وارد شده است مخصص حکم نمی شود همچنانی که بیان نمودیم خصوصا بعد از ملاحظه آنکه روایت عموم یقین و شک را بیان می کند آن عموم که ارتکازی عقلاء است و آن قاعده کلیه آورده شده است در غیر آن مورد و در غیر آن روایت همچنانی که بعدا روایات دیگر بیان می شود پس قانون استصحاب کلی است چه شک در حکم باشد یا موضوع یا غیر موضوع و مطلقا استصحاب حجت است فتأمل.

بیان روایت دوم زرارہ بر استصحاب و سؤال از چند جهت

قوله: و منها صحیحہ اخری لزراره قال الخ روایت دوم که برای حجیت استصحاب ذکر شده است صحیحہ دیگری است

ص: ۲۹۰

قلت فان ظننته انه قد اصابه و لم اتيقن ذلك فنظرت فلم أر شيئا فصليت فرأيت فيه قال تغسله و لا تعيد الصلاه قلت لم ذلك قال لانك كنت على يقين من طهارتك فشككت فليس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك ابدا

قلت فاني قد علمت انه قد اصابه و لم ادر اين هو فاغسله قال تغسل من ثوبك الناحيه التي ترى انه قد اصابها حتى تكون على يقين من طهارتك قلت فهل على ان شككت في انه اصابه شيء ان انظر فيه قال لا و لكنك انما تريد ان تذهب الشك الذي وقع في نفسك.

قلت ان رأيت في ثوبي و انا في الصلاه قال تنقض الصلاه و تعيد اذا شككت في موضع منه ثم رأيت و ان لم تشك ثم رأيت رطبا قطعت الصلاه و غسلته ثم بنيت على الصلاه لانك لا تدري لعله شيء اوقع عليك فليس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك.

* شرح:

برای زرارہ و این صحیحہ روایت شدہ در وافی در ابواب طہارت از خبث در باب تطہیر منی - و ایضا روایت شدہ در وسائل الشیعہ در احکام نجاسات متفرقہ و علی کل روایت صحیح است.

زرارہ عرض می کند خدمت امام علیہ السلام رسیدہ است بلباس من خون دماغ یا غیر خون دماغ یا شیئی از منی و دانستم اثر و جای آن را تا آنکہ رسیدم بہ آب و وقت نماز شد و فراموش کردم کہ بلباس من چیزی رسیدہ است از خون و غیرہ و نماز را اداء نمودم و بعد از نماز متذکر آن نجاست شدم.

امام علیہ السلام فرمودند نماز را اعادہ کن و آن لباس را تطہیر کن.

عرض می کند زرارہ اگر ندیدم من جای آن را ولی دانستم کہ نجاست بلباس من رسیدہ است و طلب و جستجو کردم برای جای آن - جای آن را پیدا نکردم و بعد از آنی کہ نماز را اداء کردم محل آن پیدا شد.

ص: ۲۹۱

* شرح:

امام علیه السلام فرمودند محل را بشوی و نماز را اعاده کن.

زراره عرض می کند اگر ظن و گمان پیدا کردم که بلباس من نجاست رسیده و یقین بآن ندارم و نظر و جستجو کردم و چیزی را ندیدم و نماز را بجای آوردم بعد از نماز محل آن معلوم شد.

امام علیه السلام فرمودند محل نجس را تطهیر کن و اعاده نماز لازم نیست.

زراره عرض کرد برای چه جهت اعاده صلاه نشود- در صورت ظن به نجاست.

امام علیه السلام فرمودند بجهت اینکه تو یقین به طهارت داشتی و شک در طهارت پیدا کردی و سزاوار نیست برای تو که نقض یقین را بشک بنمائی ابدأ.

زراره عرض کرد من علم دارم که رسیده است بلباس من نجاستی و محل آن را نمی دانم تا تطهیر کنم.

امام می فرماید تطهیر کن آن ناحیه لباس را که یقین داری نجاست بآن ناحیه رسیده است تا آنکه یقین بطهاره برای تو حاصل شود.

زراره عرض می کند آیا در جائی که شک دارم من که نجاستی بلباس من رسیده است نظر و تفحص در آن بنمایم یا نه.

امام علیه السلام می فرمایند لازم نیست تفحص و جستجوی از نجاست و لکن اگر اراده داری برداشته شود شکی که در بین برای تو حاصل شده است مانعی ندارد.

زراره عرض کرد اگر نجاست را در لباس دیدم و حال آنکه من مشغول نماز می باشم.

امام فرمودند نماز را بشکن و اعاده کن در جائی که شک در محل آن پیدا کردی و بعدا آن موضع نجس معلوم شد و اگر شک نداری ولی یقین داری که لباس تو

* شرح:

نجس است قطع صلاه بنما و تطهیر کن آن محل نجس را در بین نماز و بعد از تطهیر نماز را تمام کن از هر محلی که بوده است بجهت آنکه تو یقین نداری به نجاست در وسط نماز و شاید شیء بوده است واقع شده بر تو در وسط نماز و سزاوار نیست برای تو که نقض یقین کنی بشک.

از شی جهت در صحیحه زراره سؤال شده و بیان آنها

اما فقه حدیث از چند جهت سؤال شده است که مختص آنها را کما آنکه بعض اعلام ذکر نموده اند ما هم بیان می کنیم اول سؤال شده است از نماز با نجاست با نسیان آن نجاست که قبلا علم بآن داشته است.

امام علیه السّلام می فرماید واجب است اعاده صلاه و تطهیر آن محل و این حکم وارد شده در روایات دیگر و در بعض روایات علت آورده شده است به اینکه ناسی نجاست تهاون و بی اعتنائی کرده است در تطهیر آن نجاست بدون جاهل به نجاست و علی کل اشکال در حکم آن نیست.

سؤال دوم از علم اجمالی است به نجاست لباس و نماز با آن نجاست همچنانی که در روایت ذکر شد امام علیه السّلام جواب دادند بوجوب اعاده نماز و آنکه فرق بین علم اجمالی به نجاست و علم تفصیلی نیست.

سؤال سوم از ظن است و صلاه با آن نجاست امام علیه السّلام جواب دادند واجب است تطهیر آن محل و اعاده نماز واجب نیست بجهت آنکه یقین به طهارت بوده است و شک در نجاست آن می باشد این معنی مبنی بر آنست که شک در استصحاب اعم باشد از شیئی که تساوی الطرفین باشد و یا ظن غیر معتبر همچنانی که بعدا ذکر می شود که ظن غیر معتبر حکم شک را دارد.

چهارم از سؤال از کیفیت تطهیر است که چگونه مکلف تطهیر کند محل نجاست را با علم اجمالی به نجاست امام علیه السّلام جواب دادند آن ناحیه و اطراف علم اجمالی لازم

و قد ظهر مما ذكرنا في الصحيحه الاولى تقريب الاستدلال بقوله فليس ينبغي ان تنقض اليقين بالشك في كلا الموردین و لا نعيد.

* شرح:

است تطهیر شود تا یقین به طهارت حاصل شود.

سؤال پنجم از وجوب فحص است در نجاست ثوب و عدم آن امام علیه السّلام جواب دادند که واجب نیست تفحص از نجاست مگر آنکه برای شک مکلف از بین برود مانعی ندارد در جائی که عسر و حرج و مشقت بر آن واقع نشود.

سؤال ششم از رؤیت نجاست است در حال صلاه امام علیه السّلام جواب دادند این نجاستی که معلوم شده است اگر بعد از علم اجمالی است به نجاست و شک در محل آن نجاست است قبل از صلاه واجب است اعاده صلاه و اگر قبلا علم اجمالی نداشته است به نجاست و نجاست را دیده است و حال آنکه در نماز است نمی داند قبل از صلاه بوده است یا در اثناء صلاه پیدا شده است واجب نیست اعاده صلاه بلکه در وسط نماز تطهیر کند آن لباس را و بنا بگذارد در صلاه با تمام آن البته در جائی که آن تطهیر موجب پشت بقبله یا فعل کثیری که نماز را باطل می کند نباشد.

قوله: و قد ظهر مما ذكرنا فالصحيحه الاولى الخ وجه استدلال بصحيحه دوم قوله عليه السّلام است فليس ينبغي ان تنقض اليقين بالشك در دو مورد روایت و بآن وجوهی که در روایت اول گفته شد در این روایت ایضا بآن وجوه استدلال شده است و اعاده آنها را برای عدم تکرار ترک نمودیم بلکه روایت دوم دلالتش از روایت اول بالاتر و اظهر است چون امام علیه السّلام فرموده است لانك كنت على يقين من طهارتك و تصریح نموده است امام علیه السّلام به لام علت و آنکه این معنی امر ارتكازی عقلاء می باشد و سزاوار نیست که نقض یقین بشك شود.

ص: ۲۹۴

نعم دلالتہ فی المورد الاول علی الاستصحاب مبنی علی ان یکون المراد من الیقین فی قوله (ع) لانک کنت علی یقین من طهارتک الیقین بالطهاره قبل ظن الاصابه کما هو الظاهر فانه لو کان المراد منه الیقین الحاصل بالنظر و الفحص بعده الزائل بالرؤیه بعد الصلاه کان مفاده قاعده الیقین کما لا یخفی.

* شرح:

قوله: نعم دلالتہ فالمورد الاول الخ

اخبار استصحاب دلالت بر قاعده یقین ندارد و فرق بین آنها

مصنف بیان می فرماید در مورد اول روایت که امام فرمود لانک کنت علی یقین من طهارتک مراد از این یقین به طهارت قبل از ظن به رسیدن نجاست است بلباس کما آنکه ظاهر روایت همین معنی است چون ظاهر روایت آنست که قبل از صلاه احراز و یقین به طهارت می باشد و بعدا ظن به نجاست پیدا نمود و ظن بنجس بعدا موجب نقض یقین سابق نمی شود و اگر مراد از یقین یقینی که بنظر و فحص پیدا می شود بعد از ظن و نقض آن یقین می شود بعد از صلاه این معنی اگر باشد مفاد قاعده یقین می باشد کما لا یخفی.

مخفی نماند قاعده یقین با استصحاب دو قاعده است چون قاعده یقین آنست که مثل آنکه روز شنبه شک می کند که در روز جمعه یقین به طهارت آیا آن یقین صحیح بوده یا یقین نبوده است بلکه ظن و شک بوده و شک فعلی بر گشت بشک در اصل وجود یقین سابق می باشد این قاعده یقین است و اما قاعده استصحاب فعلا- یقین دارد که سابقا هم یقین به طهارت بوده و شک در اصل یقین فعلا ندارد مکلف بلکه در بقاء یقین است و تحقیق فرق بین آنها مفصلا بعدا ذکر خواهد شد ان شاء الله کما لا یخفی.

ص: ۲۹۵

ثم إنّه اشكل على الروايه بان الاعاده بعد انكشاف وقوع الصلاه ليست نقضا لليقين بالطهاره بالشك فيها بل باليقين بارتفاعها فكيف يصح ان يعلل عدم الاعاده بانها نقض اليقين بالشك نعم انما يصح ان يعلل به جواز الدخول في الصلاه كما لا يخفى.

و لا يكاد يمكن التفصی عن هذا الاشكال الا بان يقال ان الشرط في الصلاه.

* شرح:

قوله: ثم إنّه اشكل على الروايه الخ اشكال شده است بر روايت دوم در جمله اولی از روايت که دلالت بر حجيت استصحاب ندارد چون امام عليه السلام که فرموده است بعد از نماز اعاده نماز را بنمايد در اين موارد نقض يقين بشك نمی باشد بلکه نقض يقين بيقين ديگري است چون قبل از نماز يقين داشته است به طهارت لباس و بعد از نماز يقين حاصل شد که طهارت قبل- لباس نداشته پس در اين موارد نقض يقين سابق است بيقين ديگر بعد از صلاه نه آنکه نقض يقين سابق بشك باشد بلکه صحيح است علت آورده شود برای استصحاب که جاز است دخول در صلاه مادامی که كشف خلاف نشده است چون احراز طهارت شده قبل از صلاه.

طهارت بدن و لباس آیا شرط صلاه است یا مانع است

قوله: و لا يكاد يمكن التفصی عن هذا الاشكال الخ مخفی نمايد اختلاف است بين فقها که آیا طهارت لباس و بدن شرط است در صلاه یا نجاست مانع است برای هریکی از آنها اقوالی است و یا آنکه طهارت شرط صلاه است و نجاست مانع است از صلاه قول اخير ممکن نیست صحت آن بجهت آنکه در باب اجتماع امر و نهی گذشت که اگر شیئی شرط شد محال است ضد آن شیء مانع باشد خصوصا در ضدینی که ثالث بر آنها نمی باشد مثلا ممکن نیست طمأنینه شرط صلاه باشد و حرکت مانع آن و همچنین قیام شرط صلاه باشد

ص: ۲۹۶

فعلا- حين الالتفات الى الطهاره هو احرازها و لو باصل او قاعده لانفسها فيكون قضيه استصحاب الطهاره حال الصلاه عدم اعاتتها و لو انكشف وقوعها في النجاسه بعدها كما ان اعاتتها بعد الكشف تكشف عن جواز النقض و عدم حجيه الاستصحاب حالها كما لا يخفى فتامل جيدا.

* شرح:

و قعود مانع از صلاه در جاي خودش.

پس قول سوم بلا اشكال باطل است و اما آنكه طهارت شرط صلاه باشد طهارت واقعي لازم نيست در صلاه بلكه شرط در صلاه احراز طهارت است و ثبوت آن و لو به اصلي باشد مثل قاعده الطهاره باشد يا قاعده ديگر مثل قاعده يد يا بينه و امثال آن.

و حاصل آنكه اگر طهارت در صلاه احراز شد وجدانا يا به يكي از امارات شرعيه و اصول بلا اشكال صلاه صحيح است از اين جهت است كه مصنف مي فرمايد احراز طهارت شرط است در صلاه نه طهارت واقعيه.

قوله: فعلا حين الالتفات الى الطهاره الخ اين جمله شخص غافل را به طهارت در صلاه خارج مي كند يعني در وقت التفات به نماز و طهارت احراز طهارت بايد بشود و اما اگر غافل از طهارت شد بلا اشكال صلاه صحيح است كما آنكه بعض اعلام بيان نموده اند على كلا القولين چه قول به آنكه طهارت شرط است در صلاه يا آنكه نجاست مانع است پس در جائي كه مكلف غافل بود از نجاست بدن يا لباس و اداء صلاه نمود بعد از صلاه التفات به نجاست پيدا كرد لا اشكال در عدم وجوب اعاده صلاه بجهت اخباري كه وارد شده در اين مقام من جمله همين صحيحه زباره است.

پس باين بياني كه ذكر شد استصحاب طهارت در حال صلاه عدم اعاده صلاه است و لو بعد از صلاه كشف وقوع صلاه شود در نجاست و اينكه نماز در حال

ص: ۲۹۷

لا- يقال لا- مجال ح لاستصحاب الطهاره فانه اذا لم يكن شرطا لم يكن موضوعا لحكم مع أنه ليس بحكم ولا- محيص في الاستصحاب عن كون المستصحب حكما او موضوعا لحكم.

فانه يقال ان الطهاره و ان لم تكن شرطا فعلا- الا- انه غير منغزل عن الشرطيه رأسا بل هو شرط واقعي اقتضائي كما هو قضيه التوفيق بين بعض الاطلاقات

* شرح:

نجاست بوده کما آنکه اعاده صلاه بعد از کشف بیان می کند از جایز بودن نقض طهارت در حال صلاه و آنکه استصحاب طهارت حجیت نداشته باشد در حال صلاه.

و حاصل آنکه طهارت لباس یا بدن به یکی از امارات یا اصول شرعیه اگر ثابت شد برای مکلف صحیح است وارد در صلاه بشود نه آنکه حتما لازم است طهارت واقعی و معنای احراز که مصنف بیان نموده است همین جهت است که ما بیان نمودیم و کشف خلاف از طهارت و آنکه صلاه با طهارت نبوده است این معنی مشترک است در تمام اصول و امارات شرعیه که اگر کشف خلاف شد بعد از عمل تکلیف چیست کما لا یخفی فتأمل جيدا.

اشکالات وارده بر صحیحه دوم زراره و جواب آنها

قوله: لا- يقال لا مجال ح) لاستصحاب الخ اشکال نشود در حالتی که احراز طهارت شرط باشد نه نفس طهارت مجالی برای استصحاب نیست چون مستصحب که احراز باشد نه موضوع ذی حکم است که استصحاب آن بشود نه حکم است مثل وجوب و حرمت و غیر تا استصحاب آن حکم شود و در استصحاب حتما باید آن مستصحب یا موضوع باشد و یا حکم کما آنکه قبلا گذشت.

قوله: فانه يقال الخ جواب آنکه در این حال طهارت اگرچه شرط نیست بلکه احراز طهارت شرط

ص: ۲۹۸

و مثل هذا الخطاب هذا مع كفايه كونها من قيود الشرط حيث إنه كان احرازها بخصوصها لا غيرها شرطا.

لا- يقال سلمنا ذلك لكن قضيه ان يكون عله عدم الاعاده ح بعد انكشاف وقوع الصلاه فى النجاسه هو احراز الطهاره حالها باستصحابها لا الطهاره المحرزه بالاستصحاب مع ان قضيه التعليل أن تكون العله له هى نفسها لا احرازها ضروره ان نتیجه قوله لانك كنت على يقين الخ انه على الطهاره لا انه مستصحابها كما لا يخفى.

* شرح:

است الا- آنکه نفس طهارت منغل و کنار نرفته از شرطیت بالکلی بلکه طهارت شرط واقعی اقتضائی برای صلاه است و این معنائی که برای طهارت بیان شد توفیق و جمع بین اطلاقات روایات وارده در باب طهارت می باشد من جمله همین خطابی که در این صحیحه می باشد.

جواب دوم آنکه مستصحاب لازم نیست حتما تمام موضوع باشد بلکه از قیود و شرایط موضوع ایضا استصحاب صحیح است.

پس در این حال موضوع مستصحاب احراز طهارت است و طهارت قید احراز است و در همین حال استصحاب صحیح است چون احراز طهارت شرط در صلاه است نه شیء دیگر.

قوله: لا يقال سلمنا ذلك الخ گفته نشود صحیح است شرط صلاه احراز طهارت است نه نفس طهارت لکن علتی که امام علیه السلام آورده است بر اینکه اعاده صلاه لازم نیست بعد از آنی که صلاه آورده شده در حال نجاست در این حال احراز طهارت را امام علیه السلام باید بیان کند نه نفس طهارتی که احراز شده است باستصحاب با آنکه در روایت عدم اعاده را امام علیه السلام برای نفس طهارت قرار داده است نه احراز طهارت بجهت آنکه ضروری

ص: ۲۹۹

فانه يقال نعم و لكن التعليل انما هو بلحاظ حال قبل انكشاف الحال لنكته التنبيه على حجيه الاستصحاب و انه كان هناك استصحاب مع وضوح استلزام ذلك لان يكون المجدى بعد الانكشاف هو ذاك الاستصحاب لا الطهاره و الا لما كانت الاعاده نقضا كما عرفت فى الاشكال.

ثم إنه لا يكاد يصح التعليل لو قيل باقتضاء الامر الظاهرى للاجزاء كما قيل ضروره ان العله عليه انما هو اقتضاء ذاك الخطاب الظاهرى حال الصلاه للاجزاء و عدم اعاتها لا لزوم النقض من الاعاده كما لا يخفى.

* شرح:

است که نتیجه قول امام عليه السلام که می فرماید لانك كنت على يقين الخ روایت آنست که شرط در صلاه طهارت محرز است باستصحاب نه احراز طهارت كما لا يخفى.

قوله: فانه يقال الخ جواب آنکه علتی که امام عليه السلام آورده است بلحاظ حال طهارت است قبل از انكشاف نجاست و قبل از صلاه است و آنکه تنبيه نموده امام عليه السلام بر حجیت استصحاب در حال صلاه و آنکه در این موارد لازم بوده که امام عليه السلام تنبيه بر استصحاب کند تا آنکه فائده داشته باشد بعد از كشف خلاف و اگر غیر از این باشد اعاده صلاه نقض یقین بالشك نیست بلکه نقض یقین بیقین است كما آنکه شناختی در اصل اشكال به اینکه اگر استصحاب حال صلاه صحیح نباشد اصلا روایت خارج از محل بحث می باشد چون نقض یقین سابق بیقین دیگری است.

قوله: ثم إنه لا يكاد يصح الخ مصنف می فرماید اگر گفته شود امر ظاهرى طهارت لباس یا بدن در حال نماز دلالت دارد بر اجزاء كما قبل نسبت بمرحوم شريف العلماء داده شده که روایت دال بر اجزاء امر ظاهرى می باشد.

ص: ۳۰۰

اللهم الا- ان يقال ان التعليل به انما هو بملاحظه ضميمه اقتضاء الامر الظاهري للاجزاء بتقريب ان الاعاده لو قيل بوجوبها كانت موجهه لنقض اليقين بالشك في الطهاره قبل الانكشاف و عدم حرمة شرعا و الا للزم عدم اقتضاء ذاك الامر له كما لا يخفى مع اقتضائه شرعا او عقلا فتامل و لعل ذلك مراد من قال بدلاله الروايه على اجزاء الامر الظاهري.

* شرح:

جواب آنکه اگر این معنی باشد روایت لازم است علت آورده شود به آنکه امر ظاهری موجب اجزاء است نه آنکه امام علیه السلام بفرماید لانك كنت على يقين بالخ و بیان این علت می رساند حجیت استصحاب را نه آنکه دلالت کند امر ظاهری دال بر اجزاء است.

و حاصل آنکه عدم اعاده صلاه امام علیه السلام بیان نموده چون یقین سابق بوده لازم نیست نه آنکه چون امر ظاهری دال بر اجزاء است کما لا يخفى.

قوله: اللهم الا- ان يقال الخ الا- آنکه گفته شود علت لا تنقض اليقين بالشك آورده شده در روایت به ملاحظه ضميمه اقتضاء الامر ظاهري للاجزاء یعنی روایت دو جهت را بیان می کند قاعده استصحاب و امر ظاهري موجب اجزاء باشد باین تقریب که اعاده صلاه اگر لازم باشد لازمه آن آنست که نقض یقین بالشك در طهارت جایز باشد در حال صلاه قبل کشف خلاف طهارت و آنکه حرام نباشد نقض یقین بالشك و این معنی خلاف اقتضاء استصحاب است چون دلیل استصحاب اعاده صلاه را لازم نمی داند باقتضاء نهی لا تنقض و ایضا اعاده صلاه لازمه آن است که امر ظاهري مجزی نباشد کما لا يخفى با آنکه امر ظاهري موجب اجزاء است شرعا یا عقلا اما شرعا اگر مصلحت امر ظاهري که قدری از آن فوت شده در جائی که ممکن باشد تدارك ولی شارع مقدس امر بتدارك فرموده قهرا مصلحت امر ظاهري مطابق امر واقعی می باشد و اما عقلا در جائی که

ص: ۳۰۱

هذا غاية ما يمكن ان يقال في توجيه التعليل مع أنه لا يكاد يوجد الاشكال فيه و العجز عن التفصي عنه اشكالا في دلالة الروايه على الاستصحاب فانه لازم على كل حال كان مفاده قاعدته او قاعده اليقين مع بداهه عدم خروجه منهما فتامل جيدا.

و منها صحيحه ثلثه لزراره و اذا لم يدر في ثلاث هو او اربع و قد

* شرح:

مصلحت فوت شده ممكن نباشد تدارك آن و يا مستحب باشد در اين موارد امر ظاهري موجب اجزاء است شرعا و عقلا و مفصل اجزاء در باب الفاظ گذشت فراجع جلد دوم شرح فارسي كفايه صفحه ۶۶ فتامل و شايد مراد كسي كه قائل است به دلالت روايت بر اجزاء امر ظاهري همين معنائى كه ما بيان نموديم مراد او باشد.

قوله: هذا غاية ما يمكن الخ مصنف مي فرمايد اين معنائى كه براي علت بيان نموديم در روايت قول امام عليه السلام لانك كنت على يقين الخ كه ظهور علت در حجيت استصحاب است نه قانون ديگر كه قاعده يقين و يا اجزاء امر ظاهري باشد با آنكه اگر دفع اشكال ممكن نشده و عاجز از آن شديم منافات ندارد كه روايت دال بر حجيت استصحاب باشد چون اشكالي كه ذكر شده وارد بر قانون قاعده يقين و حجيت استصحاب هر دو مي باشد و بديهي است كه آن اشكال خارج از آن دو قاعده نمى باشد فتأمل جيدا.

و حاصل قول مصنف آنكه روايت دال بر حجيت مطلق استصحاب است و تطبيق روايت بر موردى كه راوى سؤال نموده است اگر ممكن شد فبها و اگر ممكن نشد ضررى به عمومياتى كه در روايت ذكر شده است نمى زند بلكه عموم روايت حجيت است در مطلق استصحاب كما آنكه بيان نموديم.

دلالت صحيحه سوم زراره بر استصحاب و اشكالات و رد آنها

قوله: و منها صحيحه ثلثه لزراره الخ صحيحه سوم كه از زراره ذكر شده است روايت نموده آن را در وافي در باب

ص: ۳۰۲

احرز الثلاث قام فاضاف اليها اخرى و لا شىء عليه و لا ينقض اليقين بالشك و لا يدخل الشك فى اليقين و لا يخلط احدهما بالآخر و لكنه ينقض الشك باليقين و يتم على اليقين فينبى عليه و لا يعتد بالشك فى حال من الحالات.

و الاستدلال بها على الاستصحاب مبنى على اراده اليقين بعدم الاتيان بالركعه الرابعه سابقا و الشك فى اتيانها و قد اشكل بعدم امكان اراده ذلك على مذهب الخاصه ضروره ان قضيته اضافه ركعه اخرى موصوله و المذهب قد استقر على اضافه ركعه بعد التسليم موصوله و على هذا يكون المراد

* شرح:

شك در جائى كه زيادتر از ركعتين باشد و روايت نموده آن را در وسائل مقطعه در باب شك در ركعات بين دو و چهار يا سه و چهار.

و تمام آن روايت بنا بر قول بعض از اعلام آنست كه زراره سؤال مى كند از امام باقر يا امام صادق عليهما السلام مى فرمايد عرض كردم خدمت امام كسى كه نمى داند آيا در ركعت چهارم است يا در ركعت دوم و احراز نموده دو ركعت را.

امام عليه السلام مى فرمايد دو ركعت نماز بجا بياورد و چهار سجده آن دو ركعت فاتحه الكتاب در آن ايستاده باشد يعنى دو ركعت ايستاده نه نشسته و تشهد بجا بياورد و بعد از آن چيزى بر آن نيست محل شاهد ما بعد از جملات مذكوره است كه زراره عرض مى كند نمى داند مكلف آيا ركعت سوم است يا چهارم و احراز نموده است ركعت سوم را امام عليه السلام مى فرمايد بايستد و اضافه كند ركعت ديگرى بآن ركعات و شىء بر آن نيست و نقض نكند يقين بشك و داخل نكند شك را در يقين و مخلوط نكند يكى آنها را به ديگرى و لكن نقض نكند شك را بيقين و تمام كند بر يقين و بنا بگذارد بر يقين و اعتناء نكند بشك در حالى از حالات.

قوله: والاستدلال بها على الاستصحاب الخ تمسك به اين روايت مبنى بر آنست كه اراده يقين بشود بعدم اتيان ركعت

ص: ۳۰۳

باليقين اليقين بالفراغ بما علمه الامام(ع) من الاحتياط بالبناء على الاكثر و الاتيان بالمشكوك بعد التسليم مفصوله.

* شرح:

رابعه و شك در آن باشد سابقا باین معنی که سه رکعت نماز خوانده است یقینا و شك در آن دارد که آیا چهارمی است یا نه در این حال امام علیه السّلام می فرمایند بایستد اضافه کند بآن صلاه رکعت دیگری را و بعد از آن چیزی بر آن نیست و اگر این معنی باشد اشکال شده است بر تمسک روایت در حجت استصحاب کما آنکه از مرحوم شیخ نقل شده است این معنی موافق با مذهب خاصه و مذهب شیعه نمی باشد بلکه مطابق مذهب عامه است که نماز احتیاط را متصلا می آورد نه منفصلا چون ضروری است که رکعت دیگری را که باید بیاورد ظاهر روایت متصل بآن رکعات است و آنچه که مذهب شیعه بر آن مستقر است رکعت دیگری است بعد از تشهد و تسلیم درحالی که آن رکعت جدا باشد نه آنکه متصل بر رکعات قبلی باشد بنابراین معنی مراد از یقین سابق یقین بفراغ نماز است یعنی اشتغال یقینی مکلف فراغ آن لازمه دارد که یک رکعت دیگر اضافه کند بعد از آنی که حمل رکعات را بر اکثر نموده باشد اگر واقعا سه رکعت آورده رکعت منفصل متمم چهارم می باشد و مانع ندارد زیاده تکبیر و تشهد و سلام و اگر واقعا چهار رکعت بوده رکعت منفصل نافله می باشد بخلاف آنکه بناء بر سه رکعت گزارد و یک رکعت دیگر بیاورد متصلا که احتمال پنج رکعت داده می شود و اگر حمل بر اکثر نماید احتمال ناقص داده می شود و این معنی را امام علیه السّلام در مقام فراغ ذمه نموده است مثل آنکه فرموده است در روایت دیگر الا اعلمک شیئا اذا صنعته ثم ذکرک انک نقضت او اتممت لم یکن علیک شیء قال الراوی قلت بلی فقال علیه السّلام اذا سهوت فابن علی الاكثر و اذا فرغت و سلمت فقم و صل ما ظننت الخ روایت.

ص: ۳۰۴

و يمكن الذب عنه بان الاحتياط كذلك لا يابى عن اراده اليقين بعدم الركعه المشكوكه بل كان اصل الاتيان بها باقتضائه غايه الامر اتيانها مفصوله ينافى اطلاق النقض و قد قام الدليل على التقييد فى الشك فى الرابعه و غيره و ان المشكوكه لا بد ان يؤتى بها مفصوله فافهم.

و ربما اشكل ايضا بانه لو سلم دلالتها على الاستصحاب كانت من الاخبار الخاصه الداله عليه فى خصوص المورد لا العامه لغير مورد ضروره ظهور الفقرات فى كونها مبنيه للفاعل و مرجع الضمير فيها هو المصلى الشاك و الغاء خصوصيه المورد ليس بذاك الوضوح و ان كان يؤيده تطبيق قضيه لا تنقض اليقين و ما يقاربها على غير مورد بل دعوى ان الظاهر من نفس القضيه

* شرح:

قوله: و يمكن الذب عنه بان الاحتياط الخ مصنف مى فرمايد ممكن است از اشكال مذکور جواب داده شود که روايت در بابت استصحاب است و آنکه يقين ندارد آوردن رکعت چهارم را و شک در آن دارد و از اين جهت يك رکعت ديگر مى آورد تا يقين به آوردن رکعت چهارم بنمايد.

پس اصل روايت آوردن يك رکعت ديگر مسلم است غايه الامر آن رکعت ديگر را مفصوله و جداگانه بياورد منافات با اطلاق نقض دارد و ظهور روايت اطلاق آوردن رکعت چهارم است متصله نه منفصله و دليل در خارج آمده است که شک در رکعت رابعه و غير آن لازم است که آن مشکوک را جداگانه و منفصلا بياورد پس اشكال مرحوم شيخ بر روايت مدفوع است.

قوله: و ربما اشكل ايضا بانه الخ اشكال ديگرى شده است بر روايت مذکوره که اگر ما تسليم کنيم دلالت روايت را بر استصحاب نه آنکه در مقام فراغ از تکليف باشد حجيت استصحاب را

ص: ۳۰۵

هو ان مناط حرمة النقص انما يكون لاجل ما في اليقين و الشك لا لما في المورد من الخصوصية و ان مثل اليقين لا ينقض بمثل الشك غير بعیده.

* شرح:

می رساند در موارد خاصه که فقط در رکعات نماز می باشد بلکه فقط در شک سه و چهار است چون ضمیر قام فاضاف راجع بآن می باشد نه مطلق رکعات نماز و عموم استصحاب را نمی رساند در تمام موارد مسائل فقهیه بجهت آنکه ضروری است که ظهور دارد فقرات سبع یا ست مثل قوله (ع) ینقض و یدخل و یخلط و یتمم الخ جملات ظهور آنها مبنی للفاعل است چون اول کلام امام علیه السلام می فرماید قام فاضاف الیها و مرجع ضمیر در تمام این جملات به شخص مصلی است که شک در رکعت چهارم دارد پس اگر روایت حجیت استصحاب را اثبات کند فقط در رکعات نماز است نه آنکه حجیت استصحاب در تمام موارد فقهیه باشد و اگر کسی ادعا کند که الغاء خصوصیت مورد شود و آنکه و لو روایت در رکعات نماز رسیده است ولی آن رکعات خصوصیت ندارد و مختص حکم نیست بلکه عموم است مثل اکثر موارد فقهیه که مورد روایت خصوصیت ندارد این معنی را مصنف می فرماید واضح نیست و ممکن نیست استظهار عموم استصحاب اگرچه تأیید عموم را می نماید و آنکه خصوصیت مورد مقید نیست تطبیق روایت لا- تنقض اليقين است و آنچه که نظائر آنها است بر غیر رکعات ایضا کما آنکه قبلا- گذشت در طهارت صلاه و غیره بلکه مصنف می فرماید جواب از این اشکال آنست که ظاهر از نفس قضیه لا تنقض اليقين بالشك مناط و حرمت نقض بجهت آن چیزی است که در یقین و شک می باشد و قبلا گذشت که بنای عقلاء فی الجملة در تعارض یقین و شک آنست که عقلاء یقین را مقدم می نماید و به واسطه شک دست از یقین سابق بر نمی دارند و آنکه تطبیق قضیه لا تنقض در مورد مخصص حکم نمی شود پس ظهور نفس قضیه بعید نیست که عموم حکم را برساند و لو بعض موارد تطبیق بر رکعات شده مثل همین روایت یا تطبیق در طهارت شده باشد مثل روایات سابقه

ص: ۳۰۶

و منها قوله من كان على يقين فاصابه شك فليمض على يقينه فان الشك لا ينقض اليقين او بان اليقين لا يدفع بالشك و هو و ان كان يحتمل قاعده اليقين لظهوره في اختلاف زمان الوصفين و انما يكون ذلك في القاعده دون الاستصحاب ضروره امكان اتحاد زمانهما الا ان المتداول في التعبير عن مورد هه مثل هذه العبارة.

* شرح:

و ممكن است تمسك شود بعموم روايت ايضا قوله عليه السلام كه مي فرمايد و لا يعتد بالشك في حال من الحالات كه اين جمله قرينه است شك از چيزهائي است كه جايز نيست نقض يقين بشود بان شك در هيچ حالي از حالات و اين جهت عموم روايت را مي رساند.

روایت چهارم و پنجم بر حجیت استصحاب بدون قاعده یقین

قوله: و منها قوله من كان على يقين فاصابه شك الخ از روایاتی كه نقل شده است بر حجیت استصحاب دو روايت است كه نقل از رسائل شده است عن الخصال بسنده عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال- قال امير المؤمنين صلوات الله عليه من كان على يقين فشك فليمض على يقينه بان الشك لا- ينقض اليقين و في روايه اخرى عنه عليه السلام من كان على يقين فاصابه شك فليمض على يقينه فان اليقين لا يدفع بالشك اين دو روايت اگرچه احتمال قاعده يقين را دارد چون ظهور دارد در اختلاف زمان و صفين يعنى اختلاف شك و يقين كه اول يقين باشد بعد شك پيدا شود و اين معنى در قاعده يقين است بدون استصحاب چون ضرورى است كه ممكن است اتحاد زمان يقين و شك در باب استصحاب كه در آن واحد يقين و شكى پيدا شود و شك در بقاء آن شود الا آنچه كه در آن متداول است تعبيرا مثل اين عبارت است در استصحاب و در جاهای ديگر بلا اشكال وارد شده است روايت در باب استصحاب.

مخفی نماند فرق بين استصحاب و قاعده يقينى گذشت.

ص: ۳۰۷

و لعله بملاحظه اختلاف زمان الموصوفین و سرایته الی الوصفین لما بین الیقین و المتیقن من نحو من الاتحاد فافهم.

هذا مع وضوح ان قوله فان الشك لا ينقض الخ هی القضیه المرتکزه الوارده مورد الاستصحاب فی غیر واحد من الاخبار الباب.

* شرح:

قوله: و لعله بملاحظه اختلاف الخ شاید تعبیر امام علیه السّلام که فرموده است من کان علی یقین فاصابه شک فاء فاصاب دال است بر اینکه اول یقین باید باشد بعد شک در آن یقین که اگر این معنی باشد روایت بلا اشکال قاعده یقین را بیان می کند و قاعده استصحاب لازم نیست که یقین سابق باشد و شک در آن لاحق بلکه در آن واحد هم هر دو موجود شوند مانعی ندارد کما آنکه گذشت پس اختلاف زمان موصوفین که متیقن و مشکوک باشد به واسطه آنست که سرایت کرده است و وصف یقین به متیقن و شک به مشکوک که این ها یک نوعی از اتحاد را دارند فافهم یعنی یقین طریق بمتیقن است و متعارف تعبیر می شود یقین سابق که مراد-متیقن سابق است و در غالب استصحاب یقین مقدم بر شک است- پس روایت دال بر استصحاب است نه قاعده یقین.

قوله: هذا مع وضوح ان قوله الخ علاوه بر این هائی که بیان نمودیم قول امام علیه السّلام که می فرماید فان الشك لا ينقض الیقین این جمله قضیه ای است که مرتکز در ذهن عقلاء می باشد مخصوصا کسانی که وارد باین استعمالات باشند که این طور جمله وارد شده است در بابت حجیت استصحاب نه حجیت قاعده یقین کما آنکه این معنائی که بیان شد در غیر این خبر از اخبار دیگر وارد است.

مخفی نماند روایت خصال که ذکر شد سند آن ضعیف است بنا بر قول بعض

ص: ۳۰۸

و منها خبر الصفار عن علی بن محمد القاسانی قال کتبت الیه و انا بالمدینه عن الیوم الذی یشک فیہ من رمضان هل یصام ام لا فکتب الیقین لا یدخل فیہ الشک صم للرؤیه و افطر للرؤیه حیث دل علی ان الیقین بالشعبان لا یکون مدخولا بالشک فی بقائه و زواله بدخول شهر رمضان و یتفرع علیه عدم وجوب الصوم الا بدخول شهر رمضان.

و ربما یقال ان مراجعہ الاخبار الوارده فی یوم الشک بشرف القطع بان المراد بالیقین هو الیقین بدخول شهر رمضان و انه لا بد فی وجوب الصوم

* شرح:

اعلام چون قاسم بن یحیی در آن می باشد و توثیق اهل رجال بر آن نشده بلکه علامه رحمه الله علیه آن را ضعیف شمردہ است.

قوله: و منها خبر الصفار عن علی بن محمد الخ از اخباری که تمسک شده است بر حجیت استصحاب خبر صفار است گفت نوشتم به امام علیه السلام که من در مدینه ام آن روزی که شک در آن می شود از ماه رمضان یا آخر شعبان است یا اول ماه رمضان آیا آن روز روزه واجب است یا واجب نیست امام علیه السلام جواب آن دادند که یقین داخل در آن نمی شود شک، روزه بگیر هر وقتی که ماه دیده شد و افطار کن از روزه هر وقتی که ماه دیده شد این روایت دلالت دارد بر اینکه یقین به شعبان شک در آن داخل نمی شود و باقی است و زائل نمی شود ماه شعبان بشک بدخول شهر رمضان و متفرع بر این مطلب می شود که واجب نیست روزه الا- یقین بدخول شهر رمضان و آنکه به واسطه شک دخول ماه رمضان استصحاب یقین به شعبان می شود.

قوله: و ربما یقال ان مراجعہ الاخبار الخ ممکن است اشکال شود بر این روایت که این روایت استصحاب را نمی رساند

ص: ۳۰۹

و وجوب الافطار من اليقين بدخول شهر رمضان و خروجه و اين هذا من الاستصحاب فراجع ما عقد في الوسائل لذلك من الباب تجده شاهدا عليه.

* شرح:

كما آنکه اگر مراجعه شود به اخباری که وارد شده است در این باب می رساند این اخبار که مراد از یقین دخول شهر رمضان است نه یقین بشعبان و استصحاب و آنکه لازم است در وجوب صوم و وجوب افطار که یقین پیدا کند مکلف بدخول شهر رمضان و ایضا یقین بخروج شهر رمضان شود و یقین به ماه شوال و این معنی استصحاب را نمی رساند.

پس مراجعه کن آنچه را که در وسائل است که آن باب را بیان نموده است یافت می کنی که شاهد بر مطلب ما می باشد اخباری که وارد شده است در وسائل در باب آنکه علامت شهر رمضان و غیر شهر رمضان رؤیت هلال است من جمله از آنها نقل شده مسندا عن ابراهيم بن عثمان الخزاز عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث قال ان شهر رمضان فريضة من فرائض الله فلا تؤده بالتظني.

روایت دیگر در آن باب مسندا ذکر شده است از سماعه قال صيام شهر رمضان بالرؤية و ليس بالظن الحديث و روایت دیگر در آن باب مسندا عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا رأيتم الهلال فصوموا و اذا رأيتموه فافطروا و ليس بالرأى و التظني و لكن بالرؤية الحديث.

روایت دیگر در آن باب مسندا عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في كتاب على عليه السلام صم للرؤية و افطر للرؤية و اياك و الشك و الظن الحديث این روایات که ذکر شد دال است بر اینکه روزه رمضان که واجب است گرفتن آن لازم است به رؤیت هلال باشد و همچنین افطار از آن و آنکه اول ماه شوال باشد لازم است رؤیت هلال و اصلا ربط باستصحاب ندارد.

مخفی نماند بین قول مصنف در این اخبار و قول مرحوم شیخ انصاری تفاوت

ص: ۳۱۰

و منها قوله (ع) كل شيء طاهر حتى تعلم انه قذر و قوله الماء كله طاهر حتى تعلم انه نجس و قوله كل شيء حلال حتى تعرف انه حرام.

* شرح:

زیادی است کما آنکه نقل شده ظاهر قول مصنف آنست که اخبار صوم دال بر استصحاب نیست کما آنکه تأیید او نشد بخلاف قول مرحوم شیخ انصاری که ایشان کما آنکه نقل شده این اخبار صوم دلالتش بر استصحاب از اخبار دیگر قوی تر است و حق با مرحوم شیخ انصاری است و منافات ندارد روایتی دال بر استصحاب باشد و روایات دیگر در آن موضوع نباشد و تقریب استدلال آنست که امام علیه السلام که جواب داده اند یقین لا یدخله الشک و این معنی همان معنی و مفاهیم گذشته است که کرارا گذشته یقین به شیء و جنس یقین در هر کجا پیدا شود نقض بشک نمی شود و آن را از بین نمی برد و این معنی مرتکز عقلاء است و در ما نحن فیه در آخر شعبان که مشکوک است واجب نیست صوم باستصحاب شعبان و همچنین در آخر رمضان واجب است صوم باستصحاب شهر رمضان و قوله علیه السلام ذیل روایت صم للرؤیه و افطر للرؤیه کنایه از یقین دیگری است البته یقین خاص که یقین سابق نقض به رؤیت هلال می شود کما لا یخفی.

تمسک بر حجیت استصحاب بقوله علیه السلام كل شيء طاهر حتى تعلم انه قذر

قوله: و منها قوله علیه السلام الخ اخبار دیگری که تمسک شده است بر حجیت استصحاب قول امام صادق علیه السلام است در موثقه عمار كل شيء نظيف حتى تعلم انه قذر فاذا علمت فقد قذر و ما لم تعلم فليس عليك فقوله علیه السلام فی خبر حماد الماء كله طاهر حتى يعلم انه قذر و قوله علیه السلام فی خبر مسعده كل شيء هو لك حلال حتى تعلم انه حرام بعینه فتدعه اصل روایات باین قسم نقل شده است و ظاهر قول مصنف که ذکر فرموده ظاهرا نقل بمعنی می باشد.

ص: ۳۱۱

و تقریب دلاله مثل هذه الاخبار علی الاستصحاب ان يقال ان الغایه فیها انما هو لیان استمرار ما حکم علی الموضوع واقعا من الطهاره و الحلیه ظاهرا ما لم یعلم بطرو ضده او نقیضه.

* شرح:

قوله: فتقریب دلاله مثل هذه الاخبار الخ بیان دلاله این اخبار بر حجیت استصحاب آنست که غایتی که در این اخبار بیان شده است برای استمرار آن حکمی است که بر موضوع ثابت است آن حکم واقعی از طهارت باشد یا حلیت ظاهرا و مراد از غایت قوله علیه السلام است که می فرماید حتی تعلم و حتی تعرف یعنی قوله (ع) کل شیء طاهر و این جمله کلام تام است که دلالت می کند اشیاء مثل حجر و شجر و غیره حکم واقعی آنها طهارت است و قوله (ع) حتی تعلم انه قدر استمرار آن حکم واقعی است تا حصول قذاره و جمله اخیر غایت است و دلالت می کند بر استصحاب آن حکم تا علم بصد طهارت و یا نقیض آن بنا بر قول بعض که نجاست عدم طهارت است حاصل شود.

هفت احتمال در روایت کل شیء طاهر داده شده

مخفی نماند احتمالات متصوره ای که در این اخبار داده شده است هفت احتمال است.

اول آنکه مراد از طهارت طهارت واقعیه اشیاء باشد بعنوان اولی و معنی آن می شود کل شیء بعنوانه الاولی طاهر حتی تعرضه النجاسه.

دوم آنکه مراد از طهارت طهارت ظاهریه بر شیء مشکوک است و در این حال علم و غایت قید موضوع می شود نه محمول و معنی آن می شود کل شیء لم تعلم نجاسته طاهر و این معنی را نسبت بمشهور داده اند.

سوم اراده بشود از طهارت قاعده استصحاب و معنی آن می شود کل شیء ثبت طهارته الواقعیه او الظاهریه فطهارته مستمره الی زمان العلم بالنجاسه.

چهارم اراده بشود به طهارت اعم از طهارت واقعیه و ظاهریه و معنی آن می شود

ص: ۳۱۲

* شرح:

کل شیء معلوم العنوان او مشکوک طاهر بالطهاره الواقعيه فی الاول و بالطهاره الظاهريه فی الثاني الى زمان العلم بالنجاسه.

پنجم اراده بشود بالطاهره طهاره ظاهريه و استصحاب كما آنکه نسبت آن را بمرحوم صاحب فصول داده شده است و معنی آن می شود کل شیء مشکوک العنوان طاهر ظاهرا و طهارته مستمره الى زمان العلم بالنجاسه.

ششم مراد از طهارت طهارت ظاهريه است و استصحاب كما آنکه این معنی را مصنف بیان نمود و معنی آن می شود کل شیء بعنوانه الاولی طاهر و قول امام علیه السلام که می فرماید حتی تعلم- این غایت اشاره است با استمرار حکم الى زمان العلم بالنجاسه- و این معنی استصحاب است که بیان شد.

هفتم مراد از طهارت طهارت واقعيه و ظاهريه و استصحاب كما اینکه معنا را ایضا در هامش رسائل نسبت به مصنف داده شده است و احتمالات سبعة در مثل کل شیء حلال حتی تعرف انه حرام جاری است.

اما احتمال ششم که مراد از طهارت طهارت واقعيه و استصحاب باشد كما آنکه مصنف بیان نمود این معنی صحیح نیست بجهت آنکه قول امام علیه السلام که فرموده حتی تعلم این غایت یا قید موضوع است و یا قید محمول و یا قید نسبت و استفاده طهارت واقعيه و استصحاب هر دو ممکن نیست بجهت آنکه حتی تعلم اگر قید موضوع باشد مثل قوله تعالى فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ غایت در آیه قید موضوع و آنکه محل غسل معلوم شود بجهت آنکه ید اطلاق شده است بر جمیع عضو انسان تا منكب و اطلاق شده است تا مرفق و همچنین اطلاق شده است تا زند میچ دست كما آنکه در آیه تیمم شده است و اطلاق شده است بر خصوص اصابع كما آنکه در آیه سرقت.

لا- لتحديد الموضوع كى يكون الحكم بهما قاعده مضروبه لما شك فى طهارته او حليته و ذلك لظهور المغيا فيها فى بيان الحكم للاشياء بعناوينها لا بما هى مشكوكه الحكم كما لا يخفى.

* شرح:

و غایت در آیه شریفه فاغسلوا برای تعیین مراد از ید و مراد از موضوع غسل می باشد پس غایت در آیه تحدید موضوع است نه برای غایت غسل و مراد از قوله علیه السلام کل شیء نظیف حتی تعلم انه نجس آن می شود کل شیء لم تعلم نجاسته فهو طاهر و این معنی قاعده طهارت ظاهریه است برای اشیائی که شک در طهارت آن می باشد چون شیئی که نجاست آن معلوم نیست عباره اخری از شیء مشکوک می باشد و این همان معنائی است که نسبت به مشهور داده اند.

و دوم از معانی هفت گانه است و همچنین اگر غایت حتی تعلم قید محمول باشد و مراد آن می شود الاشياء طاهره ما لم تعلم نجاستها ای ما دام مشکوکا فیها و ما لم تعلم قید و صفت طاهره می باشد که محمول کل شیء می باشد حاصل آنکه حتی تعلم یا صفت و نعت موضوع است و یا صفت محمول و علی ای تقدیر دال بر استصحاب نمی باشد و همچنین اگر قید نسبت باشد چون قید نسبت لثا یا قید موضوع و یا محمول است.

بله اگر در کلام تقدیر باشد و حتی تعلم متعلق بآن باشد ممکن است قول مصنف صحیح باشد ولی اصل عدم تقدیر است و بنا بر تقدیر این می شود کل شیء طاهر و طهارته مثمره حتی تعلم انه نجس و دلیل بر حذف نداریم و لذا روایت اصلا ربطی باستصحاب ندارد و از این بیان بطلان سایر اقوال ششگانه دیگر معلوم شد و التفصیل موكول على المطولات فراجع.

قوله: لا لتحديد الموضوع الخ غایت در کلام مثل حتی تعلم که در کلام امام می باشد برای تحدید موضوع

ص: ۳۱۴

فهو و ان لم يكن له بنفسه مساس بذيل القاعده و لا الاستصحاب الا انه بغايته دل على الاستصحاب حيث انها ظاهره في استمرار ذاك الحكم الواقعي ظاهرا ما لم يعلم بطر و ضده او نقيضه كما انه لو صار مغيا لغايه مثل الملاقاه بالنجاسه او ما يوجب الحرمة لدل على استمرار ذاك الحكم واقعا و لم يكن له ح بنفسه و لا بغايته دلالة على الاستصحاب.

* شرح:

نمی باشد که اگر تحدید موضوع باشد بیان است برای قاعده طهارت و قاعده حلیت و مفاد و معنی آن می شود کل شیء مشکوک طهارته طاهر و کل شیء مشکوک حلیته حلال و این معنایی که بیان نمودیم بجهت آنست که ظهور مغیا در بیان حکم برای اشیاء بعنوانین اولیه آن می باشد نه بما هی مشکوکة الحکم.

و حاصل آنکه کل شیء طاهر این ظهور در حکم اولیه اشیاء می باشد نه حکم مشکوک آنها که دلالت بر قاعده طهارت یا حلیت بنماید کما لا یخفی جواب مصنف داده شد فراجع.

قوله: فهو و ان لم يكن له بنفسه مساس الخ مغیا در روایت که کل شیء طاهر یا کل شیء حلال باشد نفس این مغیا نه دلالت بر قاعده طهارت و حلیت دارد و نه دلالت بر استصحاب بلکه دلالت بر احکام واقعی اشیاء می کند مثل الخمر حرام و الماء طاهر و غیره الا- آنکه غایت که حتی تعلم باشد دال بر استصحاب است در جائی که ظهور دارد آن غایت در استمرار حکم واقعی ظاهرا مادامی که علم بضد حکم واقعی یا نقیض حکم واقعی حاصل نشده باشد همچنانی که حتی تعلم یعنی حکم واقعی استمرار و بقاء دارد تا آنکه نقیض طهارت یا نقیض حلیت حاصل شود کما آنکه اگر جمله مغیا که کل شیء طاهر حتی یلاقی النجس و یا کل شیء حلال حتی یوجب ما یحرمه در این حال بلا اشکال بر استمرار حکم واقعی طهارت یا حلیت می باشد پس همچنانی که در این موارد بلا اشکال غایت

ص: ۳۱۵

و لا- یخفی انه لا- یلزم علی ذلك استعمال اللفظ فی معینین اصلا و انما یلزم لو جعلت الغایه مع كونها من حدود الموضوع و قیوده غایه لاستمرار حکمه لیدل علی القاعده و الاستصحاب من غیر تعرض لبيان الحکم الواقعی للاشیاء اصلا مع وضوح ظهور مثل کل شیء حلال او طاهر فی انه لبيان حکم الاشیاء بعناوینها الاولیه و هكذا الماء کله طاهر و ظهور الغایه فی كونها حدا للحکم لا لموضوعه کما لا یخفی فتأمل جيدا.

* شرح:

دلالت بر استمرار حکم واقعی دارد همچنان در ما نحن فیه که امام فرموده است کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر و لو جمله مغیا که نفس کل شیء طاهر باشد نه بنفسه دلالت بر استصحاب دارد و نه بغایته تنها.

قوله: و لا- یخفی انه لا- یلزم علی ذلك الخ از بیان سابق ما ظاهر شد که اصل مغیا که کل شیء طاهر باشد دال است بر حکم واقعی و ذیل آنکه غایت باشد یعنی حتی تعلم دال بر استصحاب می باشد و این معنائی که بیان نمودیم لازم نمی آید استعمال لفظ فی معینین اصلا کلام مصنف رد است بر قول مرحوم شیخ منقول از ایشان آنست که اراده قاعده طهارت و استصحاب از جمله غایت و مغیا موجب استعمال لفظ است در معینین و قرار داده است غایت را از حدود موضوع و قیود آن و استمرار آن را قرار داده است دال بر استصحاب مغیا و مغیا آن می شود کل شیء مشکوک الطهاره طاهر- و هذه الطهاره مستمره الی زمان العلم بخلافه.

و همچنین حلیت این معنائی که مرحوم شیخ بیان فرموده است متعرض حکم واقعی بر اشیاء نشده است بلکه بیان حکم واقعی مشکوک که قاعده طهارت است می باشد با اینکه واضح است ظهور مثل کل شیء حلال یا کل شیء طاهر ظهور در بیان حکم اشیاء بعناوین اولیه آنها می باشد.

ص: ۳۱۶

* شرح:

جواب آنکه این معنی صحیح است اگر غایت نباشد و ذکر غایت قرینه است که کل شیء طهارت واقعی نیست بلکه ظاهری است و همچنین جمله الماء کله ظاهر تمام این جملات مذکوره ظهور دارد که غایت در آنها حد است برای حکم و محمول نه حد و قیود موضوع باشد تا دلالت بر قاعده بنماید کما لا یخفی فتأمل جيدا.

مخفی نماند جواب مصنف قبلا داده شد فراجع.

اشکالات بر تمسک مصنف به روایت کل شیء ظاهر

و ایضا اشکال استعمال لفظ در جائی وارد است که معنای انشاء ایجاد معنی باشد بلفظ کما آنکه مشهور قائلند چون در این حال ممکن نیست ایجاد نمودن دو شیئی که یکی از آنها در طول دیگری است و آن دو را بجعل واحد انشاء نمایند چون حکم ظاهری در طول حکم واقعی می باشد و اما بنا بر مسلک ما که انشاء ایجاد معنی بلفظ نیست بجهت آنکه لفظ وجودی دارد بنفسه و موجد شیء نمی باشد و معنی اعتبار نفسی است و لذا از ماده عنی یعنی است و عنی ای قصد پس معنی اعتبار نفسانی است که مظهر آن معنی لفظ است و از این جهت قبلا گذشت در مباحث الفاظ در کلام نفسی.

پس همچنانی که خبر مبرز و مظهر امر نفسانی متکلم می باشد همچنین انشاء مظهر آن معنائی است که متکلم اراده کرده است و فرق بین خبر و انشاء از این جهت نیست و آنچه که فرق بین خبر و انشاء است آنست که انشاء مجرد امر نفسانی است و شیء دیگری نیست که انشاء مطابق آن باشد یا مخالف تا آن کلام صادق باشد و یا کاذب بخلاف جمله خبریه که متکلم قصد حکایت شیء خارجی را می نماید که اگر کلام او مطابق خارج شد کلام صادق است و اگر مخالف شد کاذب است و تفصیل خبر و انشاء قبلا گذشت.

و اما ما نحن فیه مانعی ندارد اراده بنماید متکلم حکم واقعی را بر موضوع

و لا يذهب عليك انه بضميمه عدم القول بالفصل قطعا بين الحليه و الطهاره و بين سائر الاحكام لعم الدليل و تم.

* شرح:

خودش و بعد از فرض شك در حكم واقعى را بنمايد كه عبارت باشد از حكم ظاهرى و بعد از آنى كه اين دو اعتبار نمود مبرز و مظهر آن دو معنى را بلفظ واحد مى آورد و محذورى در آن نيست.

مخفى نماند اشكالات ديگرى بر مصنف شده است رجوع بمطولات شود از رواياتى كه نقل شده است از مرحوم شيخ بر حجيت استصحاب روايت عبد الله بن بكير روايت كرده آن را در وسائل در ابواب نجاسات در باب طهارت ثوبى كه عارىه گرفته آن را شخص ذمى از مسلمان.

عن عبد الله بن سنان قال سئل ابي ابا عبد الله عليه السلام و انا حاضر انى اعير الذمى ثوبى و انا اعلم انه يشرب الخمر و يأكل لحم الخنزير و يرده على فاغسله قبل ان اصلى فيه فقال ابو عبد الله عليه السلام صل فيه و لا تغسله من اجل ذلك فانك اعترته اياه و هو طاهر و لم يستيقن عنه نجسه فلا بأس أن تصلى فيه حتى تستيقن انه نجسه و دلالت روايت بر حجيت استصحاب بسيار واضح است الا آنكه فقط در باب طهارت و نجاست ثوب است كما آنكه روايات قبلى هر كدام در بعض موارد وارد شده بود.

روايت ثانيه نقل شده در وسائل اول باب نواقض وضوء مسندا عن عبد الله بن بكير عن ابيه قال قال لى ابو عبد الله عليه السلام اذا استيقنت انك قد احدثت فتوضأ و اياك ان تحدث وضوء ابدا حتى تستيقن انك قد احدثت دلالت روايت بر استصحاب وضوء اشكالى در آن نيست.

قوله: و لا يذهب عليك انه بضميمه الخ اخبارى كه ذكر شد بر حجيت استصحاب و لو هر كدام در مورد خاصى وارد شده بود و عموم حجيت استصحاب را در تمام موارد فقه نمى رساند ولى به ضميمه

ص: ۳۱۸

ثم لا يخفى ان ذيل موثقه عمار فاذا علمت فقد قدر و ما لم تعلم فليس عليك يؤيد ما استظهرنا منها من كون الحكم المغيبي واقعا ثابتا للشيء بعنوانه لا ظاهر يا ثابتا له بما هو مشتبه لظهوره في انه متفرع على الغايه وحدها و انه بيان لها وحدها منطوقها و مفهومها لا لها مع المغيبي كما لا يخفى على المتأمل.

* شرح:

عدم قول بالفصل اثبات عموم حجيه مي شود و هر كه حجيت استصحاب حليت و طهارت را قائل است فرق بين آنها و غيره نمي گذارد پس دليل عام است در تمام موارد.

مخفي نماند قبلا اقوال در حجيت استصحاب گذشت كه دوازده قول منقول از مرحوم شيخ شده با آنكه نقل شده اقوال در آن پنجاه قول است پس چگونه قائل بتفصيل در بين نمي باشد بلكه دليل بر عموم حجيت استصحاب همانا اخبار عامه بود كه گذشت با آنكه حجيت استصحاب في الجملة نزد عقلاء مسلم بود فراجع فيما سبق.

قوله: ثم لا يخفى ان ذيل موثقه عمار الخ مصنف بيان مي كند ذيل موثقه عمار قول امام عليه السلام كه مي فرمايد فاذا علمت فقد قدر و ما لم تعلم فليس عليك اين ذيلي كه ذكر شد تأييد آنچه را كه ما استظهار نموديم از موثقه عمار مي كند از اينكه حكم مغيا حكم واقعي است كه ثابت است براي اشياء بعنوان اولي و مغيا عبارت از كل شيء طاهر و امثال آن مي باشد و اين حكم براي مغيا حكم واقعي است نه حكم ظاهري باشد براي آن موضوعي كه مشتبه باشد طهارت و نجاست آن بجهت آنكه ظهور دارد ذيل روايتي كه ذكر شد كه آن ذيل متفرع بر غايت تنها مي باشد و آن ذيل بيان بر غايت است منطوقا و مفهومها منطوقا مادامي كه علم حاصل نشده است به نجاست استصحاب حكم طهارت بر آن شيء مي شود و مفهومها اگر علم به نجاست حاصل شد طهارت از بين مي رود و حكم به نجاست آن مي شود نه

ص: ۳۱۹

ثم انك اذا حققت ما تلونا عليك مما هو مفاد الاخبار فلا حاجه في اطاله الكلام في بيان سائر الاقوال و النقض و الابرام فيما ذكر لها من الاستدلال.

و لا- باس بصرفه الى تحقيق حال الوضع و انه حكم مستقل بالجعل كالتكليف او متترع عنه و تابع له في الجعل او فيه تفصيل حتى يظهر حال ما ذكر هاهنا بين التكليف و الوضع من التفصيل.

* شرح:

آنکه ذیل روایت بیان برای غایت و معنی هر دو باشد کما لا یخفی علی المتأمل.

مخفی نماند در هر کجائی که ذیل کلام آورده شود به غایت بلا اشکال غایت و مغیا هر دو مفهوم و معنای آن گرفته می شود کما آنکه اشکال بر مصنف شد قبلا نه آنکه غایت یک معنی و مفهومی داشته باشد خلاف معنی و مفهوم مغیا و بنا بر قول بعضی اعلام فما ذكره المصنف رحمه الله عليه سبک اشکال فی اشکال و الله سبحانه العالم بحقیقه الحال.

کلام در جعل احکام وضعیه است که جعل دارند یا نه

قوله: ثم انك اذا حققت ما تلونا عليك الخ مصنف می فرماید آنچه را که تحقیق آن را بیان نمودیم بر تو از اخباری که ذکر شد که آن اخبار بعمومها و یا اطلاقها که دال بر حجیت استصحاب بود مطلقا در این حال احتیاج در طول دادن کلام در بیان سائر اقوال دیگر نمی باشم و آنکه نقض و ابرام در آنچه را که ذکر شده است در استدلال آن اقوال بیان شود.

قوله: و لا بأس بصرفه الى تحقيق حال الوضع الخ مصنف بیان می کند بمناسبت استصحاب در احکام تکلیفیه و وضعیه مانعی ندارد مختصری در تحقیق احکام وضعیه شود مثل طهارت و ملکیت و زوجیت و غیره که آنها غیر احکام تکلیفیه می باشند احکام تکلیفیه عبارتند از وجوب و مستحب و حرام

ص: ۳۲۰

فنقول و بالله الاستعانه لا- خلاف كما لا اشكال في اختلاف التكليف و الوضع مفهوما و اختلافهما في الجملة موردا لبدايه ما بين مفهوم السببيه او الشرطيه و مفهوم مثل الايجاب او الاستحباب من المخالفه و المباينه كما لا ينبغي النزاع في صحه تقسيم الحكم الشرعى الى التكليفى و الوضعى بداهه ان الحكم و ان لم يصح تقسيمه اليهما ببعض معانيه و لم يكد يصح اطلاقه على الوضع الا ان صحه تقسيمه ببعض الآخر اليهما و صحه اطلاقه عليه بهذا المعنى مما لا يكاد ينكر كما لا يخفى.

و يشهد به كثره اطلاق الحكم عليه فى كلماتهم و الالتزام بالتجوز فيه كما ترى و كذا لا وقع للنزاع فى انه محصور فى امور مخصوصه كالشرطيه

* شرح:

و مكروه و مباح.

مخفى نماند حكم شرعى فعل اختيارى است كه صادر مى شود از شارع نه آنكه حكم شرعى عبارت از اراده و كراهت يا رضا و غضب باشد بلكه اين ها از مبادى احكام مى باشند و وجوب بمعنى ثبوت است كه شارع شئى را بر ذمه عبد ثابت مى نمايد و لذا وارد شده دين الله احق ان يقضى و بعض موارد مولى محروم مى نمايد عبد را از شىء مثل آنكه مى فرمايد ان الله حرم الجنه على كل فحاش يعنى از جنت محرومند و يا آنكه رجحان فعل و يا ترك رجحان و يا مساوى كه احكام خمسه معلوم مى شود از آنها و آيا احكام وضعيه استقلالا جعل به آنها تعلق مى گيرد و مستقلا جعل مى شود مثل احكام تكليفيه و يا آنكه احكام وضعيه منتزع از احكام تكليفيه مى باشند و تابع احكام تكليفيه اند در جعل يا آنكه تفصيل در آنها است تا بيان شود حال آنچه را كه ذكر شده است بين حكم تكليفى و وضعى از تفصيلى كه ذكر شده است فنقول و بالله الاستعانه لا خلاف كما آنكه لا اشكال در اختلاف احكام تكليفيه و وضعيه مفهوما و معنا.

ص: ۳۲۱

و السببه و المانعه كما هو المحكى عن العلامه او مع زياده العليه و العلاميه او مع زياده الصحه و البطلان.

و العزيمه و الرخصه او زياده غير ذلك كما هو المحكى عن غيره او ليس بمحصور بل كلما ليس بتكليف مما له دخل فيه او فى متعلقه و موضوعه او لم يكن له دخل مما اطلق عليه الحكم فى كلماتهم ضروره انه لا- وجه للتخصيص بها بعد كثره اطلاق الحكم فى الكلمات على غيرها مع أنه لا- تكاد تظهر ثمره مهمه علميه او عمليه للنزاع فى ذلك و انما المهم فى النزاع هو ان الوضع كالتكليف فى انه مجعول تشريعا بحيث يصح انتزاعه بمجرد انشائه او غير مجعول كذلك بل انما هو منتزع عن التكليف و مجعول بتبعه و بجعله.

* شرح:

و اختلاف احكام تكليفيه كه بيان شد و احكام وضعيه در مورد آنها اشكالى نيست چون بديهى است معنای سببیت یا شرطیت و همچنين معنی و مفهوم ايجاب و استحباب بلا اشكال مخالف يكديگر و مابين باهم می باشند مثلا سبب ديه قتل است و اين معنی غير وجوب است و بالعكس كما آنكه سزاوار نيست نزاع در تقسيم حكم شرعى شود باحكام تكليفيه و وضعيه و صحيح است گفته شود آنچه كه از شارع رسیده است یا احكام تكليفيه است و یا احكام وضعيه و اين معنی بديهى است محتاج بدليل نمی باشد و اگرچه صحيح نيست تقسيم حكم شرعى را ببعض معانى ديگر بحكم وضعى و تكليفى همچنانى كه بيان خطاب الله المتعلق بافعال المكلفين اقتضاء و تخييرا اين قسم حكم وضعى آن نمی باشد وضعى و تكليفى همچنانى كه بيان نموديم اشكالى در آن نيست و اطلاق و استعمال حكم شرعى وضعى باين معنائى كه بيان شد از چيزهائى است كه ممكن نيست انكار آن كما لا يخفى و شهادت به صحت تقسيم حكم بحكم تكليفى و وضعى می دهد كثر اطلاق حكم بر احكام وضعيه در كلمات فقهاء رضوان الله تعالى

ص: ۳۲۲

* شرح:

علیهم بلا اشکال استعمال می کند حکم وضعی و تکلیفی را در بیانات خودشان و اگر کسی قائل شود که استعمال آنها حکم شرعی را بر احکام وضعیه آن استعمال مجاز است کما تری.

و آنکه ممکن نیست حمل کلمات آنها بر مجاز شود و همچنین محل نزاعی نیست در اینکه گفته شود آیا حکم وضعی محصور در امور مخصوصه است مثل شرطیت و سببیت و مانعیت کما آنکه این معنی حکایت شده است از مرحوم علامه که احکام وضعیه در این هائی که بیان شد می باشند یا آنکه اضافه شود علیت مثل آنکه گفته شود قتل علت است از برای دیه یا شیء علامت باشد مثل انقضاء عده علامت برائت رحم زن می باشد که این معنی از مرحوم شهید حکایت شده است یا آنکه صحت و بطلان در صلاه و غیره و یا عزیمت و رخصت در مثل اقامه آنجائی که رخصت و جایز است و عزیمت مثل گفتن آن در نماز جماعت برای مأمون یا غیر این ها کما اینکه حکایت شده است از علماء دیگر.

و حاصل آنکه احکام وضعیه منحصر به آنچه را که ذکر شد نمی باشد بلکه هر حکمی که حکم تکلیفی نباشد آن حکم وضعی است سوای آنکه دخالت در حکم شرعی داشته باشد یا متعلق حکم و یا موضوع آن و یا آنکه اصلاً دخیل در حکم شرعی نباشد از چیزهائی که اطلاق و استعمال می شود بر آن حکم شرعی وضعی در کلمات فقهاء رضوان الله تعالی علیهم بجهت آنکه ضروری است وجهی ندارد تخصیص داده شود حکم وضعی بر آن مواردی که ذکر شد بعد از آنکه کثرت اطلاق حکم در کلمات فقهاء در غیر آن مواردی که ذکر شده است می باشد با آنکه ثمره مهمه علمیه یا عملیه در این نزاع نیست و آنچه را که مهم است نزاع و اختلاف در آنست که آیا احکام وضعیه مثل احکام تکلیفیه خمس می باشند که جعل آنها شرعی است به قسمی که صحیح

و التحقيق ان ما عد من الوضع على انحاء منها ما لا يكاد يتطرق اليه الجعل تشريعا اصلا لا استقلالا و لا تبعا و ان كان مجعولا تكويننا عرضا بعين جعل موضوعه كذلك.

و منها لا يكاد يتطرق اليه الجعل التشريعي الا تبعا للتكليف.

و منها ما يمكن فيه الجعل استقلالا بانشاءه و تبعا للتكليف بكونه منشأ لانتزاعه و ان كان الصحيح انتزاعه من انشاءه و جعله و كون التكليف من آثاره و احكامه على ما يأتي الاشاره اليه.

اما النحو الاول فهو كالسببيه و الشرطيه و المانعيه و الرافعيه لما هو سبب التكليف و شرطه او مانعه و رافعه حيث إنه لا يكاد يعقل انتزاع هذه العناوين لها من التكليف المتأخر عنها ذاتا حدوثا و ارتفاعا كما ان اتصافها بها ليس الا لاجل ما عليها من الخصوصيه المستدعيه لذلك تكويننا للزوم ان يكون في العله باجزائها ربط خاص به كانت مؤثرا في معلولها لا في غيره و لا غيرها فيه و إلا لزم ان يكون كل شيء مؤثرا في كل شيء.

* شرح:

باشد انتزاع احكام وضعيه بمجرد انشاء آنها شرعا مثل آنکه مولى بفرمايد صل انتزاع وجوب صلاه از اين جمله مى شود و يا آنکه احكام وضعيه جعل استقلالی ندارند بلکه احكام وضعيه منتزع از تکليفند و تابع جعل حکم تکليفى مى باشند و استقلالا آنها مجعول نمى باشند كما آنکه اين معنى را نسبت بمرحوم شيخ انصارى داده اند.

قوله: و التحقيق ان ما عد من الوضع على انحاء الخ

احكام وضعيه سه قسم اند

اشاره

مصنف مى فرمايد احكام وضعيه سه قسمند:

اول آنها جعل آنها شرعا ممكن نيست باشد اصلا نه استقلالا جعل شرعى دارند و نه تابع احكام تکليفيه مى باشند بلکه جعل آنها جعل تکوينى خارجى است بعين جعل

ص: ۳۲۴

* شرح:

موضوع آنها كذلك یعنی تکوینا مثلاً- زوجیت اربعه مجعول شرعی نمی باشد نه جعل استقلالی دارد و نه جعل تبعی بلکه بوجود اربعه تکوینا و خارجا آن زوجیت محقق می شود.

قسم دوم از احکام وضعیه آن احکام است که جعل شرعی استقلالی ندارند بلکه جعل آنها به تبع جعل احکام تکلیفیه می باشد که بعدا بیان می شود تفصیل آنها.

قسم سوم از احکام وضعیه آن احکامی می باشند که جعل استقلالی دارند شرعا به انشاء شارع مقدس آنها را و هم جعل تبعی دارند برای احکام تکلیفیه که از هر دو جهت ممکن است آنها مجعول شوند شرعا و اگرچه صحیح آنست که انتزاع شوند آن احکام وضعیه استقلالا از انشاء شارع و احکام تکلیفیه از آثار و تبع آنها باشد بنا بر آنچه را که می آید اشاره به آنها مفصلا.

قسم اول احکام وضعیه جعل شرعی ندارند

اما قسم اول که جعل شرعی ندارند نه جعل استقلالی دارند و نه جعل تبعی مثل سببیت و شرطیت و مانعیت و رافعیت مثل حیض که رافع صوم زن است و همچنین که این ها سبب حکم تکلیفی و یا شرط و یا مانع و رافع حکم تکلیفند و این قسم از احکام وضعیه معقول نیست انتزاع این عناوین از تکلیفی که آن تکلیف متأخر است از آن احکام وضعیه ذاتا و حدوئا.

و حاصل آنکه سببیت و شرطیت از اجزاء علت می باشند و مقدم بودن علت بر معلول اشکالی در آن نیست و سببیت و شرطیت متأخر از حکم تکلیفی می باشند و در این حال لازم می آید که تکلیف علت از برای آنها باشد و این معنی محال است علاوه بر آنچه که ذکر شد اتصاف شیء بسببیت و یا شرطیت و مانعیت موجب و به واسطه خصوصیتی است که تکوینا در آن شیء می باشد نه جعل شرعی باشد مثلاً حرارت آتش خصوصیتی است که در آتش می باشد و آن خصوصیت موجب حرارت آتش است

ص: ۳۲۵

و تلك الخصوصية لا تكاد توجد فيها بمجرد انشاء مفاهيم العناوين و مثل قول دلوك الشمس سبب لوجوب الصلاه انشاء لا اخبارا ضروره بقاء الدلوك على ما هو عليه قبل انشاء السببيه له من كونه واجد الخصوصية مقتضيه لوجوبها او فاقد لها و ان الصلاه لا تكاد تكون واجبه عند الدلوك ما لم يكن هناك ما يدعو الي وجوبها و معه تكون واجبه لا محاله و ان لم ينشأ السببيه للدلوك اصلا و منه انقذح ايضا عدم صحه انتزاع السببيه له حقيقه من ايجاب الصلاه عنده لعدم اتصافه بها بذلك ضروره.

* شرح:

تكوينا و همچنين برودت آب خصوصيتى است در آب که موجب آن می شود و لذا حرارت از ماء پيدا نمی شود و همچنين برودت از آتش ايجاد نمی شود چون در هر علتى خصوصيت تکوينى با تمام اجزاء آن علت ربط خاصى در آن علت باید باشد که اثر کند آن علت در معلول خودش نه غير آن علت اثر در معلول کند.

مثلا- همچنانی که بیان شد ربط خاصى است بين آتش و حرارت و همچنين ربط خاصى است در بين ماء و برودت آن ربط خاصى موجب حصول حرارت است از آتش که از غير آتش حرارت حاصل نمی شود و امثال آن و همچنين برودت حصول آن از ماء به واسطه ربط خاصى تکوينى بين ماء و برودت می باشد و اگر اين معنى اى که بيان نموديم برای علت و معلول اين معنى نباشد لازم می آيد هر شىء مؤثر باشد در هر شىء ديگر و هر چيزى علت باشد برای شىء ديگر و اين معنى ممکن نيست.

و قوله: تلك الخصوصية لا تكاد الخ اين خصوصيتى که بيان نموديم که باید بين علت و معلول تکوينا باشد اين خصوصيت بمجرد انشاء معنای آن عناوين پيدا نمی شود مثلا قول به اینکه دلوك شمس سبب است برای وجوب صلاه لقوله تعالى أقم الصَّلاة لِذُلُوكِ اين معنى

ص: ۳۲۶

* شرح:

سببیت به واسطه انشاء شارع مقدس و یا انشاء غیر شارع ممکن نیست ایجاد بشود.

قوله لا اخبارا یعنی اخبار بآن مانعی ندارد چون خبر حکایت از واقع می نماید ولی انشاء آن سببیت به واسطه امر شارع محال است ضروری است که اگر دلوک شمس سببیت برای وجوب صلاه دارد قبل از انشاء سببیت و دارای آن خصوصیتی است که آن خصوصیت مقتضی برای وجوب صلاه است آن سببیت به واسطه انشاء شارع مقدس ایجاد نمی شود و همچنین اگر دلوک شمس فاقد آن سببیت است ایضا بانشاء شارع ایجاد نمی شود چون صلاه واجب نمی شود در وقت دلوک شمس مادامی که خصوصیت تکوینی برای دلوک شمس و صلاه نباشد و با آن خصوصیت تکوینی صلاه واجب است لا محاله و اگرچه انشاء سببیت از برای دلوک بشود اصلا و از بیان سابق ما ظاهر شد ایضا که صحیح نیست انتزاع سببیت از برای دلوک و آنکه گفته شود دلوک شمس حقیقه سبب است برای وجوب صلاه در وقت آن چون سببیت حقیقی دلوک شمس برای وجوب صلاه ندارد ضروره بآن بیانی که ذکر شد.

مخفی نماند بیان مصنف در امر اول که قائل است بعدم امکان جعل سببیت شرعی در مثل سبب و شرط و مانع و دافع و آنچه را که اجزاء علت نامیده می شود بیان مصنف بر آن دو قاعده ای است که نزد مصنف و غیر مصنف ثابت است آن دو اول الواحد لا یصدر الا من الواحد و قاعده دیگر الواحد لا یصدر منه الا الواحد که این دو قانون در علم فلسفه عالیّه ثابت است نزد آنها و جواب این دو قاعده چندین مرتبه در کتاب داده شده است یک مورد آن در مباحث الفاظ در تعریف علوم که لازم است هر علمی یک غرض داشته باشد نه غرض متعدد.

و همچنین در جائی دیگر جواب داده شد در باب صحیح و اعم که مصنف قائل بود الصلاه معراج المؤمن یک غرض است که لازم است از شیء واحد صادر

* شرح:

شود که آن جامع ذاتی موضوع له صحیحی می باشد در آن موارد بیان نمودیم که مراد از غرض غرض شخصی ممکن نیست باشد و غرض نوعی ذاتی ایضا ممکن نیست مثلاً- آنجا بیان نمودیم علم فقه بعض آنها از مقوله جوهر است مثل الماء طاهر و الدم نجس و بعض دیگر از مقوله وضع است مثل قیام و رکوع و سجود در صلاه و بعض دیگر از امور عدمیه است مثل چیزهایی که در باب صوم و حج باید آنها را ترک کند مکلف و در علم فلسفه عالیّه ثابت است جامع ذاتی واحدی بین جوهر و اعراض ممکن نیست چه رسد بجامع بین وجود و عدم.

بله جامع انتزاعی غیر ذاتی ممکن است رجوع شود در صفحه دوازده جلد اول شرح فارسی کفایه که مفصل جواب آنجا بیان شد.

مخفی نماند در این قسم اولی که مصنف قائل است که احکام وضعیه مثل سببیت و شرطیت و مانعیت و امثال آن ممکن نیست جعل آنها شرعاً، نه استقلالاً و نه تبعاً در این موارد خلط بین شرایط جعل و شرایط مجعول شده بجهت آنکه آنچه را که مصنف بیان نمود آنها اسباب جعل شرعی می باشند چون هر جاعلی در مقام جعل حکم نظر بمصالح و مفاسد و اراده و کراهت و میل و شوق به آنها را می نماید و بعداً جعل حکمی می شود و این ها از امور تکوینیّه اند و مبادی جعل می باشند.

البته همچنانی که مصنف بیان نمود قابل جعل تشریحی نمی باشند چون مصالح و مفاسد از امور خارجیّه تکوینیّه می باشند و کلام ما در حکم شرعی است که آیا شرط حکم یا سبب آن و مانع آن به نسبت الی المجعول شرعی که آن تکلیف باشد آیا جعل شرعی دارند این ها یا نه بلا اشکال جعل شرعی دارند بجهت آنکه مولی تاره جعل می کند تکلیف را بلا قید و این تکلیف مطلق است و بعض موارد مقید می کند آن تکلیف را بوجود شیء در موضوع آنجا تکلیف مطلق نیست بلکه مشروط است مثل وجوب

نعم لا- بأس باتصافه بها عنایه و اطلاق السبب علیه مجازاً كما لا بأس بان يعبر عن انشاء وجوب الصلاه عند الدلوک مثلاً بانه سبب لوجوبها فکنى به عن الوجوب عنده فظهر بذلك انه لا- منشأ لانتزاع السببیه و سائر ما لاجزاء العله للتکلیف الا عما هی علیها من الخصوصیه الموجهه لدخل کل فیہ علی نحو غیر دخل الآخر فتدبر جيداً.

* شرح:

حج که مشروط به استطاعت است و بعض موارد جعل حکم شرعی می نماید بعدم شیء که آن مانع است مثل اجزاء غیر مأکول اللحم در لباس مصلی و در این موارد اجزاء غیر مأکول مانع صلاه است پس در این مواردی که ذکر شد بلا اشکال شرائط و موانع حکم است که آن حکم شرعی که مجعول است از طرف شارع آیا شرط و سببی و یا مانعی دارد یا نه و این ها شرائط مجعولند نه شرائط جعل شرعی.

مخفی نماند فرق بین سبب و شرط مجرد اصطلاح است بین فقهاء چون هر دو یک معنی می باشند بعضی موارد تعبیر می کنند که بلوغ شرط وجوب صلاه است و استطاعت شرط برای وجوب حج است و در احکام وضعیه تعبیر می کنند ملاقات سبب نجاست می شود و همچنین حیازت سبب ملکیت می شود مثل قوله علیه السلام من حاز ملک.

قوله: نعم لا- بأس باتصافه بها عنایه الخ مصنف می فرماید حقیقه دلوک شمس و امثال آن سبب وجوب صلاه باشد ممکن نیست بله عنایه و مجازاً اطلاق سبب بر آن دلوک بشود مانعی ندارد كما آنکه مانعی ندارد تعبیر بشود از انشاء وجوب صلاه نزد دلوک شمس مثلاً- گفته شود دلوک شمس سبب است برای وجوب صلاه در وقت خودش و این تعبیر کنایه باشد از وجوب صلاه- پس ظاهر شد به بیان سابق که منشأ برای انتزاع سببیت و جعل آنها شرعاً و همچنین سائر اجزاء علت برای تکلیف ممکن نیست حقیقه چون سببیت و علیت

ص: ۳۲۹

و اما النحو الثانی فهو كالجزئیة و الشرطیه و المانعیة و القاطعیة لما هو جزء المكلف به و شرطه و مانعه و قاطعه حیث ان اتصاف شیء بجزئیة المأمور به او شرطیه او غیرهما لا یکاد یکون الا بالامر بجمله امور مقیده بامر وجودی او عدمی و لا یکاد یتصف شیء بذلک ای کونه جزء او شرطاً للمأمور به الا- بتبع ملاحظه الامر بما یشتمل علیه مقیداً بامر آخر و ما لم یتعلق بها الامر کذلک لما کاد اتصف بالجزئیة او الشرطیه و ان انشأ الشارع له الجزئیة او الشرطیه و جعل الماهیه و اجزائها لیس الا تصویر ما فیه المصلحه المهمه الموجهه للامر بها فتصورها باجزائها و قیودها لا یوجب اتصاف شیء منها بجزئیة المأمور به او شرطه قبل الامر بها بالجزئیة للمأمور به او الشرطیه له انما ینتزع لجزئته او شرطه بملاحظه الامر به بلا حاجه الی جعلها له و بدون الامر به لا اتصاف بها اصلاً و ان اتصف بالجزئیة او الشرطیه للمتصور او لذی المصلحه کما لا یخفی.

* شرح:

آنها برای تکلیف به واسطه آن خصوصیتی است که در بین علت و معلول تکویناً می باشد که دخالت دارد علت بر معلول خودش نه غیر علت در آن فتدبر جیدا.

مخفی نماند جواب مصنف بدو وجه داده شد فراجع ما تقدم.

قسم دوم احکام وضعیه جعل شرعی بالتبع دارند

قوله: و اما النحو الثانی فهو كالجزئیة الخ قسم دوم از احکام وضعیه مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت و قاطعیت از برای شیء مخفی نماند اگر امری از طرف شارع به یک دسته از اموری وارد شد که آن امور تدریجاً پیدا می شود اگر مقید بوجود شیء شد آن شیء جزء و یا شرط است برای آن مجموع مثل طهارت و سوره برای صلاه و اگر عدم آن شیء شرط شد آن را مانع می نامند مثل اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم در نماز که مانع صحت صلاه

ص: ۳۳۰

* شرح:

است و اگر منافعی اتصالی که معتبر است در آن مجموع باشد آن را قاطع می نمایند مثل ضحک در صلاه و تمام آن مجموع مأمور به را کل می نامند و اجزاء آن را جزء.

همچنانی که بیان شد در جائی که مصنف بیان نموده است اتصاف شیء بجزء مأمور به یا شرط مأمور به یا غیر آنها از مانع و قاطع این اتصاف صحیح نیست مگر بعد از امر شارع مقدس به یک دسته اموری که مقید باشد بامر وجودی یا امر عدمی مثل وجود صلاه که مرکب است از نیت و تکبیره الاحرام و حمد و سوره و رکوع و سجود و غیره که این ها امور وجودیه شیء می باشند و یا امور عدمیه مثل عدم ضحک و اجزاء ماکول که ذکر شد و اتصاف شیء که جزء است یا شرط مأمور به است این اتصاف و اطلاق صحیح نیست الا بتبع ملاحظه امر شارع یعنی جزئیت شیء و یا شرطیت و یا مانعیت در جائی صحیح است که اول امر شارع آمده باشد بآن شیء مرکب و بعد از امر شارع جزئیت و شرطیت و مانعیت انتزاع می شود و بتبع امر شارع آنها وجود پیدا می کنند.

و از اینجا معلوم شد که این قسم از احکام وضعیه بتبع امر شارع جعل دارند و مجعول شده اند نه آنکه استقلالاً آنها جعل شرعی داشته باشند و مادامی که امر شرعی متعلق به آنها نشده است اتصاف هر کدام از آن اجزاء یا شرائط و موانع معنی ندارد و صحیح نیست و اگرچه انشاء شارع بشود بر آنها و جعل شرعی پیدا کند که فلان شیء جزء است یا شرط است و امثال آن از برای موضوع پس ماهیت و اجزاء آن صلاه نمی باشد آن جعل الا تصور آن ماهیت و آن موضوع مثل نفس صلاه تصور آن اجزاء و قیود آن اجزاء موضوع سبب نمی شود که گفته شود مثلاً- حمد جزء صلاه است و همچنین سوره و یا طهارت شرط صلاه است.

و حاصل آنکه جزئیت شیء و شرطیت آن این ها انتزاع می شوند بعد از امر

* شرح:

شارع بآن مرکب و قبل از امر صحیح نیست گفته شود رکوع یا سجود مثلاً جزء صلات اند یا طهارت شرط صلاه است و انتزاع آنها و صحت اطلاق جزء یا شرط بر آنها به ملاحظه امر شارع می باشد که بعد از امر شار و صحیح است گفته شود حمد و سوره جزء صلاه است- و همچنین طهارت شرط صلاه است و قبل از امر شرعی بآن مرکب اصلاً صحیح نیست گفته شود آنها جزئند یا شرط آن شیء که متصور است و دارای مصلحت است کما لا یخفی.

مخفی نماند در قسم اول که مصنف قائل بود مثل سببیت و شرطیت و مانعیت و امثال آنکه ممکن نبود جعل آنها شرعاً آنها نسبت باصل تکلیف بود و سبب و شرط و مانع و وجوب بودند مثل شرائط وجوب حج و اما قسم دوم که بیان شد آنها شرائط واجب و مکلف به می باشند مثل آنکه اصل صلاه آوردن آن لازم است روبه قبله باشد و با طهارت باشد و اجزاء غیر مأکول در آن نباشد و حاصل آنکه الصلاه واجبه قسم اول شرایط وجوب و محمول بود قسم دوم شرائط نفس موضوع و صلاه است کما لا یخفی.

مخفی نماند از کلمات مصنف استفاده می شود که جزئیت و شرطیت و مانعیت و امثال آن بعد از امر شارع این ها انتزاع می شوند و قبل از امر شارع نه جزئیتی و نه کلیتی صادق است و این مطلب صحیح نیست بجهت آنکه نظر بنفس آن عناوین مذکوره می باشد من حیث هی نه باعتبار اضافه آنها به مأمور به و اگر این باشد زمان و مکان و نحو این ها باعتبار امر شارع متأخر از امر می باشند.

و تحقیق در این مطلب آنست که مفهوم جزئیت و معنای آن مثل مفهوم کلیت می باشد انتزاع می شود از اشیائی که یک جهت وحدت عارض بر آنها شود که قبل از آن جهت وحدت نه کلیت صادق است و نه جزئیت بلکه آنها امور متکثره می باشند و جهت وحدت مختلف است بعضی وحدت لحاظ و وحدت تصویری است و بعض موارد دیگر

و اما النحو الثالث فهو كالحجيه و القضاوه و الولاية و النيابة و الحرية و الرقيه و الزوجيه و الملكيه الى غير ذلك حيث انها و ان كانت من الممكن انتزاعها من الاحكام التكليفية التي تكون في موارد كقيل و من جعلها بانشاء انفسها الا انه لا يكاد يشك في صحة انتزاعها من مجرد جعله تعالى او من بيده الامر من قبله جل و علا لها بانشاءها بحيث يترتب عليها آثارها كما تشهد به ضروره صحة انتزاع الملكيه و الزوجيه و الطلاق و العتاق بمجرد العقد او الايقاع ممن بيده الاختيار بلا ملاحظه التكاليف و الآثار و لو كانت

* شرح:

وحدت غرض است مثل اتحاد موضوع هر علمی که دخیل در غرض واحد باشند و بعض موارد وحدت امر است مثل آنکه امر صل روی اجزاء و شرائط صلاه مثل رکوع و سجود و تشهد و طهارت می باشد و بعض موارد دیگر وحدت زمان است و یا وحدت مکان و یا غیر این هائی که ذکر شد پس نفس مفهوم جزئیت توقف ندارد بر امر شارع مقدس بلکه توقف آن بر جهت وحدتی است که من جمله از آنها بیان شد و همچنین شرط و سبب و مانع و قاطع کما لا یخفی.

قسم سوم احکام وضعیه جعل استقلالی دارند شرعا

قوله: و اما النحو الثالث و هو كالحجيه الخ قسم سوم از اقسام احکام وضعیه می باشد مثل حجیت که در علم اصول ثابت است بینه حجت است و همچنین خبر واحد و امثال آن و یا قضاوت یعنی کسی که حق فصل خصومات و نزاعات بین مردم را دارد مثل شخص قاضی و یا ولایت مثل شخصی که حق تصرف در شئون اجتماعی مردم را دارد مثل حفظ اموال صغار و اشخاصی که غائب اند و اموال اموات و امثال آن و نیابت برای شخصی ثابت است که نایب از امام علیه السلام باشد در امور حسبیه و جهاد و اجراء حدود باشد و حریت برای شخصی ثابت است که اختیار تام دارد در امور اموال خود و غیر اموال از مواردی که مباح بودن آن شرعا ثابت است و رقیب برای شخصی ثابت است مثل عبد که تصرف در اموال و غیر آن

ص: ۳۳۳

منتزعه عنها لما كاد يصح اعتبارها الا بملاحظتها و للزم ان لا يقع ما قصد و و وقع ما لم يقصد.

كما لا ينبغي ان يشك في عدم صحه انتزاعها عن مجرد التكليف في موردها فلا ينتزع الملكيه عن اباحه التصرفات و لا الزوجيه من جواز الوطى و هكذا سائر الاعتبارات في ابواب العقود و الايقاعات فانقدح بذلك ان مثل هذه الاعتبارات انما تكون مجعوله بنفسها يصح انتزاعها بمجرد انشائها كالتكليف لا مجعوله بتبعه و منتزعه عنه.

* شرح:

جائز نیست الا- در موارد خاصه و زوجیت برای دو طرف ثابت است از زن و مرد نظر هر کدام به دیگری و امثال آن و وجوب نفقه بر زوج و اطاعت زوجه برای زوج را و ملکیت در مواردی ثابت است برای شخصی که جائز است تصرف در اموال خود الا مواردی که استثناء شده است و غیر از این هائی که ذکر شد اگرچه امثال آنچه را که ذکر شد ممکن است در مقام ثبوت انتزاع آنها از احکام تکلیفیه شود و بعد از حکم شرعی آنها انتزاع و جعل شوند تبعا.

كما آنکه گفته شده است منسوب بمرحوم شیخ انصاری است که ایشان قائل است جعل آنها جعل تبعی از احکام شرعیه دارند مثل آنکه زوجیت انتزاع شود از حکم شارع که جائز است نظر کردن زوج و زوجه به یکدیگر که در این مورد زوجیت انتزاع شده است از حکم تکلیفی و بعد از حکم تکلیفی پیدا شده و همچنین سائر موارد دیگر الا آنکه جعل احکام وضعیه فی نفسها ممکن است جعل شود و تابع احکام شرعیه نباشد چون شکی نیست که صحیح است انتزاع آن احکام وضعیه از مجرد جعل آنها را از طرف ذات اقدس الهی یا کسی که جعل آنها بیدار می باشد و مراد آن کس مطلق کسانی که سلطنت در جعل و انشاء آنها را دارند خواه نبی و یا امام علیهما السّلام باشد و یا مالک و یا ولی و یا وکیل و مطلق کسانی که مأذون هستند در جعل آنها.

ص: ۳۳۴

* شرح:

مخفی نماند احکام وضعیه و همچنین احکام تکلیفیه آنها یک حقیقت خارجی دارند که در خارج وجود تکوینی پیدا می کنند و ایجاد می شوند مثلاً هبه و عطیه خارجی ایجاد اعطاء خارجی است در هبه و همچنین اعطاء اجیر خارجی در اجاره است و هم چنین اعطاء عین مرهونه در رهن و همچنین صلح حقیقی که این ها احکام وضعیه خارجی می باشند یعنی حقیقت آنها تکویناً در خارج ایجاد شده است و کذا حکم تکلیفی مثل وجوب ایجاد نفس فعل است در خارج و همچنین نهی در احکام تکلیفیه ترک فعل است در خارج و هکذا احکام تکلیفیه حقیقت احکام وضعیه و تکلیفیه همین ها بود که بیان شد.

و اما انشاء معانی آنها که بمجرد لفظ ایجاد می شوند و یا لفظ متکلم مظهر آن معنائی است که متکلم اراده نموده است. و ایجاد این مفاهیم حقیقت ادعائی است نه حقیقت تکوینی و منافات ندارد جعل حقیقیه ادعائی با امر اعتباری نظیر رایت اسدا یرمی کما آنکه بیان شد- پس بمجرد انشاء آنها از طرف ذات اقدس الهی و یا از طرف کسی که امر جعل بدست او هست انشاء می شود آن احکام وضعیه به قسمی که بعد از جعل آثار آنها مترتب می شود بر آن احکام کما آنکه شهادت باین بیان ما می دهد ضروری بودن آنکه صحیح است انتزاع ملکیت از مثل بعت ملکیت برای مشتری و انتزاع زوجیت از مثل زوجت و قبلت.

و همچنین انتزاع طلاق که از ایقاعات است و عتق امور مذکوره ایجاد می شوند بمجرد عقد یا ایقاع از کسی که اختیار سلطنت ایجاد آنها را دارد کما آنکه ذکر شد بدون ملاحظه حکم تکلیفی در آنها و آثار آنها و اگر این احکام وضعیه مثل ملکیت و زوجیت و طلاق و عتاق منتزاع از احکام تکلیفیه بودند هر آینه صحیح نبود اعتبار و انتزاع آنها الا به ملاحظه احکام تکلیفیه و بعد از وجود حکم تکلیفی مثلاً اگر

* شرح:

ملکیت را تابع حکم شرعی گرفتیم قول بایع که می گوید بعت اول باید اثبات کنیم که جایز است شرعا برای مشتری تصرف در مبیع و بعد از جواز تصرف ملکیت انتزاع شود.

و حال آنکه ظهور معنای بعت ایجاد معنای ملکیت است برای مشتری و جواز تصرف و سائر تصرفات متفرع بر ملک می شود نه آنکه ملکیت متفرع بر جواز تصرف باشد مثلا- قوله علیه السّلام که می فرماید الناس مسلطون علی اموالهم ظاهر روایت شریف جواز تصرف مسبوق است به ملکیت نه آنکه ملکیت منتزع باشد از جواز تصرف بجهت آنکه حکم بجواز تصرف استفاده می شود از الناس مسلطون علی اموالهم پس ظاهر حدیث شریف آنست که ملکیت مقدمه است بر جواز تصرف تقدم موضوع بر حکم خودش و همچنین عدم جواز تصرف استفاده می شود بر عدم ملک غیر از قوله علیه السّلام لا یحل مال امرئ الا بطیب نفسه عدم تصرف غیر در ملک مردم بجهت آنست که آن شخص متصرف مالک نیست.

و همچنین زوجیت و رقیت از احکام وضعیه دیگر که جواز نظر از دو طرف از آثار زوجیت می باشد و متفرع بر آن می باشد نه آنکه زوجیت منتزع باشد از جواز نظر علاوه بر آنکه ذکر شد نسبت بین ملکیت و جواز تصرف نسبت بین عام و خاص من وجه است بجهت آنکه بعض موارد شخص مالک است ولی تصرف در مال خودش جائز نیست مثل سفیه و عبد بنا بر اینکه عبد مالک بشود و همچنین تصرف مالک در عین مرهونه و بعض موارد تصرف جائز است و لو متصرف مالک نباشد مثل مباحات اصلیه و مواردی که شخص مهمان می باشد و مثل حق الماره و اکل عند المخصه و غیرها و اجتماع هر دو مثل مالک عین که هم مالک است و جائز است تصرف او.

و هم و دفع اما الوهم فهو ان الملكيه كيف جعلت من الاعتبارات الحاصله بمجرد الجعل و الانشاء التي تكون من خارج المحمول حيث ليس بحدائها في الخارج شيء و هي احدى المقولات المحمولات بالضميمه التي لا تكاد تكون بهذا السبب بل باسباب اخر كالتعمم و التعمص و التنعل فالحاله الحاصله منها للانسان هو الملك و اين هذه من الاعتبار الحاصل بمجرد انشائه.

* شرح:

قوله: و هم و دفع اما الوهم الخ اشكال و دفع اشكال است اما اشكال آنکه ملکیت چگونه قرار داده شده است از امور اعتباریه ای که حاصل می شود بمجرد جعل و انشاء آن امور اعتباریه به واسطه لفظ آن امور اعتباریه ای که در اصطلاح فلسفه نامیده شده است خارج محمول معنای خارج محمول آنست که در مقابل آن در خارج شیء نمی باشد مثل زوجیت و ملکیت این ها از امور اعتباریه ای هستند که مقابل آنها شیء خارجی ندارد بلکه منشأ انتزاع آنها مثل زوج و زوجه و عین خارجی این ها منشأ انتزاع می باشد این یک معنای ملکیت معنای دیگر یکی از مقولاتی است که در علم فلسفه آن را محمول بالضمیمه می نامند چون در واقع اشیائی منضم یکدیگر می شوند مثل سواد که انضمام با جسم پیدا می کند این قسم از ملکیت ممکن نیست ایجاد آنها به واسطه لفظ بلکه باسباب خارجیه تکوینیه می باشد مثل تعمم و تعمص و تنعل که هر کدام از این ها حالت حاصله ایست برای انسان چون بعد از اینکه انسان عمامه ای به سر گذاشت یا لباسی را پوشید و یا نعلین بیانمود حالت حاصله ای بر انسان پیدا می کند که قبلاً- این حالت بر انسان موجود نبود این معنی ایضا نامیده می شود ملک ولی اسباب وجود آن امور خارجیه است نه به واسطه لفظ ایجاد شوند.

ص: ۳۳۷

و اما الدفع فهو ان الملك يقال بالاشتراك على ذلك و يسمى بالجده ايضا و اختصاص شىء بشىء خاص و هو ناش اما من جهة اسناد وجوده اليه ككون العالم ملكا للبارى جل ذكره او من جهة الاستعمال و التصرف فيه ككون الفرس لزید برکوبه له و سائر تصرفاته فيه او من جهة انشاءه و العقد مع من اختياره بيده كملك الاراضى و العقار البعيده للمشتري بمجرد عقد البيع شرعا و عرفا فالملك الذى يسمى بالجده ايضا غير الملك الذى هو اختصاص خاص ناش من سبب اختيارى كالعقد او غير اختيارى كالارث و نحوهما من الاسباب الاختياريه و غيرها.

فالتوهم انما نشأ من اطلاق الملك على مقوله الجده ايضا و الغفله عن

* شرح:

قوله: و اما الدفع فهو الخ دفع اشكال آنکه ملک گفته می شود بر هر دو اشتراك لفظی، نه اشتراك معنوی مثل لفظ عين که بیشتر از يك معنی موضوع له دارد و این ملک اصطلاح اهل معقول جده نامیده می شود ايضا جده مصدر و جده مثل عده که مصدر و عد می باشد آن يك معنی و معنای ديگر اختصاص شىء به شىء خاصى می باشد مثل آنکه اختصاص دارد خانه بزید و کتاب بعمر و امثال آن و این اختصاص ناشی و ایجاد می شود از جهت وجود آن بآن شىء مثل آنکه تمام عالم ملک است برای بارى جل ذكره از جهت آنکه تمام عالم از ذات اقدس الهی پیدا شده است و یا اختصاص از جهت استعمال و تصرف در مملوک می باشد مثل آنکه فرس ملک زید است برای رکوب آن و سایر تصرفات ديگر در آن و یا از جهت انشاء و عقد پیدا می شود از کسی که اختیار انشاء را دارد مثل مالک شدن مشتری اراضى و عقار يعنى آب و زمین زراعتی که بسیار دور است بمجرد عقد بيع شرعا و عرفا پس ملكی که نامیده می شود در اصطلاح اهل معقول که بسبب آن امر تکوینی خارجی است که آن را جده می نامند غير آن ملكی است که

ص: ۳۳۸

انه بالاشتراک بينه و بين الاختصاص الخاص و الاضافه الخاصه الاشراقیه کملکه تعالی للعالم او المقولیه کملک غیره لشیء بسبب من تصرف و استعمال او ارث او عقد او غیرهما من الاعمال فیکون شیء ملکا لاحد بمعنی و لآخر بالمعنی الآخر فتدبر.

اذا عرفت اختلاف الوضع فی الجعل فقد عرفت انه لا مجال لاستصحاب دخل ما له الدخل فی التکلیف اذا شک فی بقاءه علی ما کان علیه من الدخل لعدم کونه حکما شرعیا و لا یترتب علیه اثر شرعی و التکلیف و ان کان مترتبا علیه الا انه لیس بترتب شرعی فافهم.

* شرح:

اختصاص خاصی باشد که ناشی می شود از سبب اختیاری مثل عقد یا غیر اختیاری مثل ارث که مالک شدن ورثه امر اختیاری آنها نیست بلکه بمجرد موت مورث وارث مالک می شوند و نحو آنها از اسباب اختیاری ملک یا غیر اختیاری.

پس توهمی که شده است ناشی از اطلاق ملک است و استعمال لفظ ملک بر مقوله جده ایضا و غافل از آنکه ملک اطلاق می شود باشتراک لفظی بر مقوله جده مثل تقمص و تعمیم و غیره و اطلاق بر اختصاص خاصی می شود و اضافه خاصه اشراقیه مثل مالک بودن خدای تبارک و تعالی عالم را جهت لفظ اشراق به واسطه اشراق مبدأ اعلی است بر تمام موجودات کما قیل و یا اضافه مقولیه باشد مثل مالک بودن غیر تبارک و تعالی شیء بسببی که آن سبب ملک یا تصرف و استعمال باشد و یا ارث و یا عقد یا غیر از این ها از اسباب ملک پس اگر شیء گفته شد که ملکی برای شخصی می باشد این به یک معنی است و اگر ملک برای شخص دیگری باشد مثل ذات اقدس الهی آن معنای دیگر است فتدبر.

قوله: اذا عرفت اختلاف الوضع الخ بعد از آنی که معلوم شد برای تو که احکام وضعیه سه قسم می باشند.

ص: ۳۳۹

و انه لا اشكال في جريان الاستصحاب في الوصع المستقل بالجعل حيث إنه كالتكليف و كذا ما كان مجعولا بالتبع فان امر وضعه و رفعه بيد الشارع و لو بتبع منشأ انتزاعه و عدم تسميته حكما شرعيا لو سلم غير ضائر بعد كونه مما تناله يد التصرف شرعا.

* شرح:

قسم اول آنکه نه جعل شرعی استقلالی دارند و نه تبعی مثل سببیت و شرطیت و غیره که در قسم اول گذشت در این قسم مجال و محلی ندارد در استصحاب آنها در جائی که شک در آنها باشد به جهتی که در این قسم اول نه حکم شرعی است و نه موضوع که حکم شرعی بر آنها مترتب بشود و در هر حکمی استصحاب آن لازم است یا حکم شرعی باشد و یا اثر شرعی بر آن موضوع مترتب باشد و در این قسم اول هیچ کدام از آنها مترتب نمی باشد و مثل دلوک شمس اگرچه وجوب صلاه و تکلیف بر آن مترتب می شود الا- آنکه آن مترتب شرعی نیست بلکه ترتب معلول بر علت است- تکوینا فافهم جواب مصنف قبلا داده شد فراجع.

قوله: و انه لا اشكال في جريان الاستصحاب الخ و اما قسم سوم از احکام وضعیه که جعل شرعی استقلالی دارد اشکالی در استصحاب آن نیست مثل زوجیت و ملکیت و امثال آن چون این قسم سوم مثل تکلیف می ماند که استصحاب آن مانعی ندارد و همچنین در قسم دوم که جعل شرعی تبعی داشت نظیر آنکه سوره رکوع جزء صلاه باشند استصحاب این قسم هم ایضا مانعی ندارد چون امر وضع و رفع این قسم از احکام وضعیه بید شارع است و لو به تبع منشأ انتزاع آنها باشد که بیان شد بعد از امر شارع جزئیت از اجزاء مأمور به انتزاع می شود و اگر این قسم دوم را حکم شرعی نامیده نشود مانعی ندارد اگر این معنی را تسلیم کنیم بعد از آنی که تصرف شرعی جعل شرعی دارند و لو به تبع باشند.

ص: ۳۴۰

نعم لا مجال لاستصحابه لاستصحاب سببه و منشأ انتزاعه فافهم.

* شرح:

طهارت و نجاست از احکام وضعیه جعل شرعی دارند یا نه

قوله: نعم لا مجال لاستصحابه الخ بله در این موارد استصحاب نفس جزئیت بعد از آنی که متیقن بوده است صحیح نیست چون استصحاب وجوب صلاه حاکم و مقدم است بر آن مثل آنکه آبی حالت سابقه آن کر باشد و شیء نجس را در آن بشویند استصحاب کریت ماء مقدم است بر استصحاب نجاست آن شیء چون تعارض استصحاب، سبب یا مسبب است و استصحاب سبب مقدم است کما آنکه می آید فافهم.

کلام در بعض احکام وضعیه است که آیا جعل شرعی دارند یا نه من جمله طهارت و نجاست است منقول از مرحوم شیخ انصاری آنست که طهارت و نجاست از امور واقعیه است چون طهارت عبارت است از نظافت واقعیه و نجاست عبارت است از قذارت واقعیه و شارع مقدس کشف آنها را نموده است برای مکلفین مثل خواص بعض ادویه که کشف آنها به واسطه اهل خبره و تجربه می باشد نظیر دکترها و غیره بنابراین معنی طهارت و نجاست جعل شرعی ندارند.

جواب آنکه این معنی خلاف ظاهر بیان شارع است در باب طهارت و نجاست چون بیان آن بما هو شارع می باشد نه آنکه خبر از حقیقت اشیاء بدهد که اهل خبره است و ثانیاً اگر آن معنی صحیح باشد در مثل بول و غائط و کلب و امثال آنها مانعی ندارد.

اما در مثل ولد کافر که حکم به نجاست آن می باشد من باب تبعیت بمجرد اقرار ید آن بشهادتین چگونه ممکن است که نجاست واقعیه مبدل به طهارت واقعیه شود البته در موضوعات احکام خصوصیت و مصالح و مفاسد و ملاکی باید باشد تا حکم آن از طرف شارع بیان شود کما آنکه عدلیه بر این معنی می باشند و حق آنست که طهارت و نجاست مجعول شرعی می باشند غایه الامر طهارت واقعیه جعل شده است برای

ص: ۳۴۱

* شرح:

اشیاء بعنوان اولیه آنها و طهارت ظاهر ید جعل شده است برای اشیاء بعنوان مشکوک.

و از احکام وضعیه که خلاف است که آیا جعل شرعی دارند یا نه صحت و فساد است در معاملات و غیره که آیا آنها مجعول شرعی می باشند مطلقا در عبادات و معاملات یا تفصیل یا آنکه در عبادات صحت و فساد جعل شرعی ندارند منقول از صاحب کفایه تفصیل است باین معنی که صحت و فساد در عبادات عبارت است از مطابقه عملی که در خارج آورده می شود آن عمل مطابق مأمور به باشد و عدم مطابقه آن عمل مطابق مأمور به - و مطابقه و عدم مطابقه دو امر تکوینی می باشند ربط بجعل شرعی ندارند بخلاف معاملات بجهت آنکه صحت و فساد در معاملات عبارت است از ترتب اثر در آن معامله مثل تصرف و اکل و شرب آن مبیع و عدم ترتب اثر در آن مثل ربا و امثال آن بنابراین معنی صحت و فساد در معاملات جعل شرعی دارند و در عبادات از امور تکوینی می باشند.

و حق آنست که صحت و فساد جعل شرعی ندارند نه در عبادات و نه در معاملات بجهت آنکه طبیعت کلی متصف به صحت و فساد نمی باشد بلکه صحت و فساد از عوارض فرد خارجی می باشد.

و لذا گفته می شود بیع فلانی صحیح است چون دارای شرائط است و یا آن بیع فاسد است چون آن بیع واجد شرائط نیست و اوامر و نواهی روی طبایع می باشد و نه روی افراد و این معنی فرقی ندارد بین عبادات و معاملات که جعل شرعی ندارند.

مخفی نماند صحت و فساد ظاهری داریم و واقعی صحت و فساد واقعی همان قسم که بیان شد جعل شرعی ندارند و اما صحت و فساد ظاهری آنها مجعول شرعی می باشند مثل حکم به صحت عبادت و یا معامله شرعا در جائی که تجاوز از محل و یا بعد از فراغ باشد و یا حکم بفساد مثل بعض شکوک در نمازها و غیرها.

ثم ان هاهنا تنبيهات الاول انه يعتبر في الاستصحاب فعليه الشك و اليقين فلا استصحاب مع الغفله لعدم الشك فعلا و لو فرض انه يشك لو التفت ضروره ان الاستصحاب وظيفه الشاك و لا شك مع الغفله اصلا فيحكم بصحة صلاه من احدث ثم غفل و صلى ثم شك في انه تطهر قبل الصلاه لقاعده الفراغ بخلاف من التفت قبلها و شك ثم غفل و صلى فيحكم بفساد صلاته فيما اذا

* شرح:

و من جمله از احكام وضعيه عزيمت و رخصت است كه بعضى ها نقل نموده اند اولا معنای آنها بيان شود تا معلوم شود از احكام وضعيه اند يا تكليفيه معنای عزيمت سقوط امر است بتمام مراتب آنكه اگر آورده شود مأمور به تشریح محرم است نظير سقوط دو ركعت نماز مسافر كه اگر بياورد و نماز را تمام اداء كند آن صلاه باطل است و تشریح محرم است و اما معنای رخصت در جائی است كه امر به شىء بشود و وجوب ساقط شود بعد از آوردن مأمور به رجحانی باشد نظير استحباب اذان و اقامه در بعض موارد صلاه و اين معنای رخصت است و بنا بر اين بيانی كه شد عزيمت و رخصت از احكام وضعيه نمی باشند بلكه دو امری هستند كه راجع بحكم تكليفی می باشند پس سقوط تكليف رأسا عزيمت است و سقوط تكليف ببعض مراتب آن رخصت است.

تنبيهات استصحاب

تنبيه اول: لزوم شك و يقين فعلى

قوله: ثم ان هاهنا تنبيهات الاول الخ تنبيهات چهارده گانه ايست كه مصنف متمم استصحاب قرار داده است و بسيار نافع است.

اول از آن تنبيهات معتبر و لازم است در جريان استصحاب فعليت شك و يقين مكلف كه هر دوى آنها فعلى باشند براى مكلف تا استصحاب جارى شود نه آنكه يكى از آنها شأنى باشد چون ظهور ادله استصحاب در فعليت شك و يقين است نه شأنيست پس صحيح نيست استصحاب در حال غفلة مكلف چون شك فعلى ندارد

ص: ۳۴۳

قطع بعدم تطهيره بعد الشك لكونه محدثا قبلها بحكم الاستصحاب مع القطع بعدم رفع حد الاستصحابي.

لا يقال نعم و لكن استصحاب الحدث في حال الصلاه بعد ما التفت بعدها يقتضى ايضا فسادها.

فانه يقال نعم لو لا قاعده الفراغ المقتضيه لصحتها المقدمه على اصاله فسادها.

* شرح:

و لو اگر التفات پیدا کند شک و یقین برای او حاصل می شود و مادامی که التفات ندارد نه شکی برای او حاصل است و نه یقین چون ضروری است که استصحاب و سایر اصول عملیه و وظیفه شخص شاک می باشد و شک فعلی در آنها جزء موضوع می باشد و شخصی که غافل است اصلا شکی ندارد.

متفرع بر این بیان ما آنست که حکم به صحت صلاه کسی می شود که قبل از صلاه حدثی از آن صادر شده است و بعد از آن غافل شد و نماز خواند و بعد از آن شک می کند که آیا قبل از صلاه طهارت وضوء و غسل حاصل کرده یا نه یک همچو شخصی حکم به صحت صلاه آن می شود برای قاعده فراغ بخلاف کسی که قبل از صلاه التفات پیدا کند که تحصیل طهارت نکرده و بعد از آن غافل شود و نماز بخواند و بعد از نماز شک کند که طهارت حاصل کرده یا نه این شخص دومی حکم بفساد صلاه او می شود در جائی که قطع و یقین دارد که تحصیل طهارت بعد از شک نکرده-چون قبل از صلاه این شخص محدث است بحکم استصحاب درحالی که قطع دارد که حدث استصحابی رفع نشده است و استصحاب حدث قبل از صلاه موجب بطلان صلاه او می باشد.

اشکال نشود که در قسم اول که حکم به صحت صلاه او شد استصحاب حدث در حال صلاه بعد از آنی که بعد از صلاه ملتفت شد که حدث از بین نرفته است استصحاب حدث سبب فساد صلاه اول می شود ایضا پس صلاه هر دو باطل است.

ص: ۳۴۴

الثانی انه هل یکفی فی صحه الاستصحاب الشک فی بقاء شیء علی تقدیر ثبوتہ و ان لم یحرز ثبوتہ فیما رتب علیه اثر شرعا او عقلا- اشکال من عدم احراز الثبوت فلا- یقین و لا- بد منه بل و لا شک فانه علی تقدیر لم یثبت و من ان اعتبار الیقین انما هو لاجل ان التعبد و التنزیل شرعا انما هو فی البقاء لا فی الحدوث فیکفی الشک فیہ علی تقدیر الثبوت فیتعبد به علی هذا التقدير فیرتب علیه الاثر فعلا فیما کان هناك اثر و هذا هو الاظهر و به یمکن ان یدب عما فی استصحاب الاحکام التي قامت الامارات

* شرح:

جواب آنکه این مطلب صحیح است اگر قاعده فراغ که مقدم است و موجب صحت صلاه می شود در بین نبود و قاعده فراغ مقدم است بر اصل فساد صلاه باستصحاب حدث.

اشکالی بر مصنف و قاعده فراغ شده است در استصحاب رجوع بمطلوبات شود.

تنبیه دوم استصحاب در جائی که شک در بقاء شیء باشد علی تقدیر ثبوت آن شیء

قوله:الثانی انه هل یکفی الخ تنبیه دوم آنست که آیا صحیح است استصحاب در جائی که شک در بقاء شیء باشد علی تقدیر ثبوت آن شیء و لو ثبوت وجدانی آن بقطع احراز نشده است.

حاصل کلام در این تنبیه دوم آنست که امارات اگر اطلاق در بقاء حکم نداشته باشند و شک در بقاء باشد آیا استصحاب در امارات جاری است یا نه آن اثری که بر اماره ثابت بوده است اثر شرعی باشد مثل احکام تکلیفیه یا وضعیه و یا اثر عقلی باشد مثل وجوب موافقت و حرمت مخالفت آن حکم و استحقاق عقوبت بر آنکه این ها از امور عقلیه می باشند اشکال است در جریان استصحاب در امارات وجه آنکه استصحاب در آنها صحیح نیست آنست که احراز حکم واقعی نشده است و یقین وجدانی برای مکلف حاصل نیست بلکه ظن بحکم واقع است چون امارات سبب ثبوت حکم

ص: ۳۴۵

المعتبره على مجرد ثبوتها و قد شك في بقائها على تقدير ثبوتها من الاشكال بانه لا يقين بالحكم الواقعي و لا يكون هناك حكم آخر.

فعلى بناء على ما هو التحقيق من ان قضيه حجه الاماره ليست الا تنجز التكاليف مع الاصابه و العذر مع المخالفه كما هو قضيه الحجه المعتبره عقلا كالقطع و الظن في حال الانسداد على الحكومه لا انشاء احكام فعليته شرعيه ظاهريه كما هو ظاهر الاصحاب و وجه الذب بذلك ان الحكم الواقعي الذي هو مؤدى الطريق ح محكوم بالبقاء فتكون الحجه على ثبوته حجه على بقائه تعبدا للملازمه بينه و بين ثبوته واقعا.

* شرح:

واقعي نمی باشند و در استصحاب موضوع آن یقین است و لا بد باید یقین باشد بلکه شک در بقاء نمی باشد چون یقین بواقع که ثابت نشد شک در آن هم ثابت نیست اگرچه ممکن است گفته شود شک در حکم واقعی وجدانا ثابت است و لو یقین بواقع نباشد.

و اما وجه آنکه استصحاب در امارات جاری باشد از جهت آنست که یقین که در استصحاب است بجهت آنست که تعبد و تنزیل شرعی در بقاء حکم است نه در حدوث حکم چون استصحاب بقاء حکم را ثابت می کند پس کافی است شک در بقاء حکم علی تقدیر آنکه واقع ثابت شده باشد باماره، پس تعبد ببقاء و جریان استصحاب صحیح است بر تقدیر ثبوت واقعی.

بنابراین بیان مترتب می شود بر استصحاب اثر فعلی که قبلا در اماره بوده است از آثار شرعی و عقلیه که بیان شد و این وجه اظهر و صحیح است استصحاب در امارات باین معنی که اگر اماره ای اثبات حکمی کرد و اطلاق در بقاء آن حکم نداشته باشد استصحاب آن حکم می شود و باین بیان ممکن است اشکال استصحاب در احکامی که به واسطه امارات معتبره ثابت است برداشته شود چون اماره معتبره اثبات حکم

ص: ۳۴۶

* شرح:

واقعی را می نماید اگر بواقع برسد و فعلا شک در حکم واقعی می باشد که بواقع رسیده یا نه.

و آن اشکال آنست که امارات حکم ظنی واقعی را ثابت می کند و حکم ظاهری اثبات نمی شود به آنها و یقین بحکم واقعی در مورد نمی باشد. پس بر مورد امارات اصلا حکمی نمی باشد بلکه آنچه را که اماره اثبات می کند و تحقیق در آن می باشد حجیت امارات نمی باشد برای حکم واقعی مگر بتخیر تکالیف واقعیه اگر برسند بواقع و عذر است امارات برای مکلف در جائی که مخالف واقع بشود.

همچنانی که اگر مکلف قطع وجدانی بحکم واقع پیدا کرد قطع موجب اثبات حکم نمی شود بلکه به رسیدن قطع بواقع حکم واقعی منجز است و بخلاف واقع اگر برود عذر است برای مکلف و ظن در حال انسداد بنا بر حکومت نه کشف حکم عقل است مثل حجیت قطع می باشد و اثبات حکمی نمی نماید نه آنکه از امارات انشاء احکام فعلیه شرعیه ظاهریه شود کما آنکه ظاهر اصحاب بر این معنی می باشند یعنی بنا بر قول مشهور استصحاب حکم مانعی ندارد و وجه دفع اشکال آنست که حکم واقعی که ثابت می شود به واسطه طریق در حین شک محکوم ببقاء است بدلیل استصحاب پس حجه ثبوت حکم واقعی حجه است بر بقاء آن حکم تعبدا برای ملازمه بین بقاء حکم و ثبوت آن واقعا.

مخفی نماند ملازمه ای که می باشد در کلام مصنف اگر مراد این باشد که ادله استصحاب اثبات می کند ملازمه بین حدوث شیء و بقاء شیئی را این معنی بلا اشکال صحیح نیست اولاً چون اشیائی که وجود پیدا می کنند بقاء آنها مختلف است بعضی یک آن وجود دارند بعضی دیگر یک ساعت و بعض دیگر زیاده تر پس حدوث هر شیء موجب بقاء آن نمی باشد و ثانیاً این معنی مستلزم است که استصحاب از امارات باشد

* شرح:

علاوه بر آنکه دلیل نداریم در استصحاب که دلیل بر ملزوم دلیل است بر لازم و بالعکس نظیر روایاتی که دال است کلمات افطرت قصرت و کلمات افطرت و این معنی انقلاب استصحاب است به اماره.

و حق در مقام آنست که از برای یقین دو فرد است یقین وجدانی و یقین جعلی اعتباری همچنانی که قبلا- ثابت شد طرق و امارات یقین جعلی می باشند و همچنانی که برای یقین وجدانی دو اثر است آثار واقعیه متیقن و آثار نفس یقین کما آنکه نفس یقین موضوع باشد برای حکمی از احکام و این قسم از یقین قطع موضوعی است که اقسام آن در باب قطع گذشت.

پس همچنانی که قطع بحکمی از احکام پیدا شد و شک در بقاء آن رجوع باستصحاب می شود همچنین اگر اماره اثبات حکمی نمود و شک در بقاء آن شد استصحاب آن حکم می شود چون اماره ثابت شده است که حکم یقین وجدانی را دارد و موضوع یقینی که در استصحاب وارد شده است مثل قوله علیه السلام لا- تنقض الیقین بالشک اگرچه یقین، یقین موضوعی است ولی موضوع بودن آن بما هو کاشف از واقع می باشد نه بما هو صفة خاصه.

از اینجا است که در باب قطع گذشت که اماره قائم مقام قطع طریقی و قطع موضوعی می شود و قطع موضوعی من باب کاشفیت و طریقیست می باشد ایضا و هرکجائی که قطع جزء موضوع شد من باب طریقیست است نه بما هو صفة خاصه برای مناسبت حکم و موضوع که عرف می فهمد در آن می باشد.

مثلا اگر گفته شد اگر یقین به نجاست لباس پیدا کردی بعد از صلاه واجب است اعاده صلاه در وقتی که قبل از صلاه ملتفت بوده ای و ظاهر این یقین و لو موضوعیت است ولی من باب کاشفیت و طریقیست است نه من باب صفت خاصه- دلیل بر این مطلب

* شرح:

قول امام علیه السلام است که می فرماید بل تنقضه بیقین آخر و اگر یقین به طهارت شیء پیدا کرد و بینه اثبات کرد که آن نجس است بلا اشکال نجاست آن ثابت می شود و بالعکس اگر یقین به نجاست پیدا کرد انسان و بینه اثبات طهارت آن را نمود بلا اشکال طهارت آن ثابت می شود پس ظاهر شد که اثبات یقین و نقض یقین هر دو بحجه معتبره شرعی است نه مراد از یقین صفت خاصه قطع باشد از این بیان ظاهر شد که طرق و امارات اثبات یقین و نقض یقین به آنها می شود غایت الامر یقین تعبدی.

و اما استصحاب نسبت باصول دیگر غیر از طرق و امارات آیا استصحاب جاری می شود یا نه.

اصول دو قسم است یک قسم از آنها حکمی را که ثابت می کنند در آن اول و ثانی و ثالث همچنین ثابت می کند حکم را تا زمانی که علم بخلاف ثابت شود مثل قاعده طهارت اگر شک شد در مایعی که آن مایع بول است یا آب حکم به طهارت آن مایع می شود برای قاعده طهارت که موجب طهارت آن مایع است و احتیاج با استصحاب نیست چون اگر طهارت واقعیه استصحاب شود یقین به طهارت واقعیه در مورد نمی باشد تا استصحاب شود و اگر طهارت ظاهریه باشد نفس قاعده طهارت اثبات آن را می نماید و شک در ارتفاع آن نداریم و از همین قسم است قاعده حل قوله علیه السلام کل شیء لک الحلال حتی تعلم انه حرام بلکه استصحاب همچنین مثلا- اگر لباس معلوم الطهاره بود و شک در ملاقات آن با بول شود استصحاب طهارت آن جاری است و در این حال اگر شک دیگری پیدا شود که آیا آن لباس ملاقات با خون کرده یا نه استصحاب همان طهارت اولیه کافی است برای دفع ملاقات آن لباس با خون و غیره در این مورد استصحاب حکم بود که آن حکم طهارت است.

و اما اگر استصحاب موضوع شود که آن موضوع استصحاب سببی است

ان قلت كيف و قد اخذ اليقين بالشيء في التعبد ببقائه في الاخبار و لا يقين في فرض تقدير الثبوت.

* شرح:

و مقدم است بر استصحاب مسبب که طهارت باشد و استصحاب موضوع عدم ملاقات لباس است با نجاست و از این جهت عدم ملاقات چون استصحاب سببی است مقدم است بر استصحاب مسبب که طهارت باشد و اما قسم دوم از اصول که اثبات حکم را در آن ثانی و ثالث و رابع نمی کند مثل استصحاب یا قاعده طهارت اگر لباسی را که نجس است به آبی که مشکوک است طهارت و نجاست آن شسته شود اگر این آب حالت سابقه طهارت دارد استصحاب جاری است و اگر ندارد قاعده طهارت بر آن جاری استصحاب طهارت آن آب یا قاعده طهارت در آن آب مقتضی است که لباس نجس که شسته شده است پاک است و بعد از شستن استصحاب نجاست جاری نیست چون استصحاب طهارت یا قاعده طهارت مقدم است بر استصحاب نجاست بجهت آنکه استصحاب سببی است و استصحاب طهارت ماء و یا قاعده طهارت فقط موجب طهارت ثوب می شود نه حالات بعد ثوب را که اگر بعد از آن شک در آن شود که آن لباسی که شسته شده است به آن آب آیا ملاقات نجاست را کرده است یا نه استصحاب طهارت آن لباس جاری است و لو یقین در مورد یقین وجدانی نیست بلکه به واسطه قاعده طهارت و یا استصحاب آن یقین حاصل شده است و یقین تعبدی است نه یقین وجدانی.

قوله: ان قلت كيف و قد الخ اشكال آنست که در استصحاب لازم است که یقین وجدانی باشد چون امام علیه السلام فرموده لا تنقض اليقين و مورد طرق و امارات یقین نیست بلکه یا شک بواقع است و یا ظن و شک و ظن جای یقین را نمی گیرند.

ص: ۳۵۰

قلت نعم و لكن الظاهر انه اخذ كشافا عنه و مرآه لثبوته ليكون التعبد في بقائه و التعبد مع فرض ثبوتها انما يكون في بقائه فافهم.

الثالث انه لا فرق في المتيقن السابق بين ان يكون خصوص احد الاحكام او ما يشترك بين الاثنين منها او الازيد من امر عام.

* شرح:

قوله: قلت الخ جواب آنکه یقین که در استصحاب گرفته شده است یقین موضوعی طریقی است نه یقین موضوعی فقط پس یقین کاشف و مرآت برای ثبوت واقع تعبدا و بعد از ثبوت واقع تعبدا شک در بقاء واقع استصحاب آن می شود فافهم.

مخفی نماند از بیان سابق ما جواب مصنف داده شد و حق در طرق و امارات با استصحاب همان بیان سابق است که گذشت علاوه بر اینکه در باب حجیت قطع مصنف قائل شد که فقط طریقییت دارد در طرق و امارات نه موضوعیت فراجع کلامه.

تنبیه سوم در استصحاب کلی و جزئی و اقسام کلی

اشاره

قوله: الثالث انه لا فرق في المتيقن الخ تنبيه سوم بیان می شود استصحاب کلی و جزئی را و مراد از کلی نه کلی طبیعی است که خلاف است در فلسفه عالی که آیا وجود خارجی دارد یا نه بلکه مطلق مفاهیم کلیه در او است سواء آنکه از کلیات متأصله باشد مثل کلیات خمس و یا از امور اعتباریه باشد مثل احکام تکلیفیه و وضعیه نظیر استصحاب کلی که جامع بین وجوب و ندب باشد و یا آن کلی از امور انتزاعیه باشد مثل عالم که انتزاع بشود از ذات زید و علم و آنچه که وجود جاری دارد فقط زید و علم است نه شیء دیگر و عالم از آنها انتزاع می شود کما آنکه در باب مشتقات گذشت.

مخفی نماند اثر شرعی بعضی موارد مترتب است بر کلی نه بر فرد مثل حرمت مس کتابت قرآن شریف که کلی حدث مانع است از مس سواء آنکه حدث

ص: ۳۵۱

فان كان الشك في بقاء ذاك العام من جهة الشك في بقاء الخاص الذي كان في ضمنه و ارتفاعه كان استصحابه كاستصحابه بلا كلام و ان كان الشك فيه من جهة تردد الخاص الذي في ضمنه بين ما هو باق او مرتفع قطعاً فكذا لا اشكال في استصحابه فيترتب عليه كفه ما يترتب عليه عقلاً او شرعاً من احكامه و لوازمه و تردد ذاك الخاص الذي يكون الكلي موجوداً في ضمنه و يكون وجوده بعين وجوده بين متيقن الارتفاع و مشكوك الحدوث

* شرح:

اكبر باشد يا حدث اصغر و همچنين دخول در صلاه و بعض موارد اثر شرعی مترتب است بر فرد نه کلی مثل مکث در مسجد و عبور از مسجدین که فقط جنابت مانع است نه مطلق حدث از این جهت مصنف می فرماید در استصحاب متیقن سابق فرقی نیست بین آنکه خصوص یکی از احکام شرعیه باشد مثل استصحاب وجوب و یا حرمت و یا مشترک بین دو حکم مثل استصحاب مطلق رجحان که مشترک است بین وجوب و استحباب و یا استصحاب جواز که مشترک است بین احکام اربعه وجوب و ندب و اباحه و کراهه و همچنين استصحاب احکام وضعیه نظیر زوجیت و ملکیت و غیره.

قوله: فان كان الشك في بقاء الخ كلام در استصحاب کلی است:

اول آنکه شك در کلی از جهت شك در جزئی می باشد مثل آنکه یقین بوجود زید در خانه بود و بعداً شك در وجود زید شود که کلی انسان در آن فرد موجود بود در این حال استصحابه یعنی استصحاب عام که انسان باشد در ضمن زید مثل استصحاب خود زید صحیح است بلا كلام.

دوم استصحاب کلی در جائی است که کلی در ضمن دو فردی باشد که یک فرد آنها قطعاً باقی است و فرد دیگر قطعاً مرتفع و وجود ندارد مثل آنکه یقین بوجود انسان باشد در خانه که مردد است انسان بین زید که قطعاً رفته از خانه و بین عمر که

ص: ۳۵۲

المحكوم بعدم حدوثه غير ضائر باستصحاب الكلّي المتحقق في ضمنه مع عدم اخلاله باليقين و الشك في حدوثه و بقائه و انما كان التردد بين الفردين ضائرا باستصحاب احد الخاصين الذين كان امره مرددا بينهما لاخلاله باليقين الذي هو احد ركني الاستصحاب كما لا يخفى.

* شرح:

يقينا باقى است در خانه و مثل ديگر آنكه حيوانى خرطوم دارد در خانه بود بعد از مدتي يقين پيدا شد كه اگر پشه بود يقينا برطرف شده و اگر فيل بوده يقينا باقى است استصحاب اصل حيوان صحيح است كه عام است نه خصوص مثال در حكم شرعى مثل رطوبه مشتبه بين بول و منى كه اگر وضوء گرفت كه اگر بول بوده يقينا حدث برطرف شده و اگر منى بوده يقينا حدث اكبر باقى است و همچنين اگر غسل كند يقينا حدث اكبر برطرف شده ولى حدث اصغر باقى است و به واسطه غسل برطرف نمى شود و لو غسل جنابت مكفى از وضوء است شرعا در اين مورد استصحاب كلّى حدث مى شود نه خصوص حدث اكبر يا اصغر و اثر استصحاب كلّى حدث مس كتابت قرآن جائز نيست و همچنين دخول در صلاه صحيح نيست پس مرتب مى شود بر كلّى كافه آثار شرعيه مثل استصحاب حكم و يا آثار عقليه مثل استصحاب موضوع از احكام و لوازم آن.

اشكالات در استصحاب قسم دوم كلّى و جواب آن

مخفى نماند مطلق آثار شرعيه و عقليه مرتب بر مستصحب نمى شود چون لوازم اصول حجت نيست كما آنكه بيان مى شود ان شاء الله تعالى اشكالاتى بر كلّى قسم دوم شده است.

اول آنها آنكه خاصى كه كلّى در ضمن آن مى باشد و آن خاص مردد است بين آنكه يقينا مرتفع و از بين رفته مثل پشه در مثال قبلى و يا مشكوك است حدوث آن مثل فيل كه اصل عدم حدوث آن مى باشد و بانضمام اين اصل با وجدان حكم بعدم حدث مى شود مطلقا چون حدث اصغر وجدانا مرتفع است و اكبر به اصل.

ص: ۳۵۳

نعم يجب رعايه التكاليف المعلومه اجمالا المترتبه على الخاصين فيما علم تكليف في البين.

و توهم كون الشك في بقاء الكلي الذي في ضمن ذاك المردد مسببا عن الشك في حدوث الخاص المشكوك حدوثه المحكوم بعدم الحدوث باصالة عدمه فاسد قطعاً لعدم كون بقاءه و ارتفاعه من لوازم حدوثه و عدم حدوثه

* شرح:

و حاصل اشكال آنکه اگر فرد قصير مثل پشه باشد آن مردد شك در بقاء آن نیست چون يقينا رفته و اگر فيل باشد يقين سابق نیست چون شك در حدوث آن می باشد پس ارکان استصحاب که يقين سابق و شك لاحق باشد محقق نیست قوله غير ضائر خبر و تردد ذلك الخاص است.

جواب اشكال آنکه استصحاب کلی که در ضمن یکی فردین طویل یا قصير می باشد مانعی ندارد چون يقين سابق که انسان در خانه بود و شك لاحق در بقاء آن بلا اشكال محقق است و اشكال در تردد فردین است که استصحاب هر کدام از آنها بخصوصه صحيح نیست چون يقين سابق که یکی از دو رکن استصحاب است حاصل نیست بلکه شك لاحق ايضاً وجود ندارد کما آنکه بیان شد.

قوله: نعم يجب رعايه التكاليف الخ در دو فرد مردد بين طویل و قصير لازم است احتیاط در هر دو شود و آثاری که در هر دو مترتب است عمل شود چون علم اجمالی در بین می باشد مثلاً مثل بلبل مشتبه بين بول و منی لازم است وضوء و غسل هر دو.

قوله: و توهم كون الشك في بقاء الخ اشكال دوم که بر استصحاب قسم دوم از کلی شده است آنست که کلی که استصحاب می شود آن کلی مسبب است از شك در حدوث خاص یعنی شك در حدوث

ص: ۳۵۴

بل من لوازم كون الحادث المتيقن ذاك المتيقن الارتفاع او البقاء مع ان بقاء القدر المشترك انما هو بعين بقاء الخاص الذى فى ضمنه لانه من لوازمه.

* شرح:

فرد طویل که فیل باشد می باشد و شك در حدوث خاص سبب است و شك در کلی مسبب و بلا اشکال اگر تعارض شد بین استصحاب سببی و مسببی استصحاب سبب مقدم است و از این جهت اصل عدم حدوث فرد طویل مقدم است بر اصل وجود کلی این اشکال را مصنف می فرماید فاسد و قطعا صحیح نیست. بجهت آنکه بقاء و ارتفاع کلی از لوازم حدوث فرد طویل یا عدم حدوث آن نمی باشد بلکه بقاء کلی و ارتفاع آن از لوازم آن حادثی است که متیقن است ارتفاع آن یا بقاء آن یعنی بقاء کلی و ارتفاعش از احد الامرین لا علی الیقین است نه خصوص فرد طویل باشد.

مخفی نماند جواب مصنف صحیح است در جائی که استصحاب عدم ازلی را ما جائز ندانیم و اما بنا بر جواز پس اصل عدم حدوث فرد طویل مقدم است بر استصحاب کلی و لذا بنا گذاردیم در نجسی که آیا بول است یا عرق کافر باصل عدم کونه بولا که آن نجس یک مرتبه غسل آن کافی است چون بول بودن آن ثابت نشده تا دو مرتبه لازم باشد غسل آن.

جواب دیگر از اشکال اینکه بقاء قدر مشترک و استصحاب آن کلی وجود آن بعین وجود خاص می باشد نه آنکه خاص و فرد خارجی مقدمه باشد از برای وجود کلی و آنکه کلی از لوازم فرد باشد و در باب اوامر و نواهی گذشت که وجود طبیعی با فرد آن یک وجودند و در عوض هم می باشند نه آنکه فرد مقدمه برای کلی طبیعی باشد خارجا.

ص: ۳۵۵

علی انه لو سلم انه من لوازم حدوث المشكوك فلا شبهه فی كون اللزوم عقليا و لا یکاد یترتب باصالة عدم الحدوث الا ما هو من لوازمه و احكامه شرعا.

* شرح:

قوله: علی انه لو سلم انه من الخ جواب سوم مصنف از اشکال بر کلی قسم دوم آنکه اگر ما تسلیم شویم و قبول کنیم که وجود کلی از لوازم وجود فرد خارجی است و وجود فرد سبب است برای وجود کلی ولی اشکال و شبهه ای نیست که این لزوم از لوازم عقلیه است نه لوازم شرعیه چون عقلا اگر فرد وجود پیدا کرد کلی طبیعی در آن وجود دارد پس اصل عدم حدوث فرد طویل لوازم شرعیه آن حجت است نه لوازم عقلیه و در مواردی که اصل سببی که مقدم است آثار شرعیه آن حجت است نظیر استصحاب طهارت ماء مشکوک بعد از شستن لباس نجس به آب شک در طهارت لباس نجس می شود و البته این مسبب است و سبب آن طهارت ماء است و استصحاب طهارت ماء که سبب است اثر شرعیه آن طهارت لباس نجس است که شسته شده بآن آب و چون اصل سببی در این مورد اثر شرعی دارد البته مقدم است بخلاف ما نحن فیه که اثر شرعی در آن نمی باشد بلکه آثار عقلیه است و آثار عقلیه و عادیه در اصول حجیت ندارد کما آنکه ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

مخفی نماند استصحاب کلی در جایی است که اصول در یکی از فردین جاری نباشد و اگر جاری باشد استصحاب کلی جاری نیست مثلا اگر مکلف حدث اصغر از او صادر شده است بعد از آن رطوبتی مردد بین بول و منی پیدا شد و وضوء گرفت در این مورد اگرچه مقتضای استصحاب کلی حدث می باشد و باید احتیاط کند بین غسل و وضوء الا آنکه حدث اصغر چون متیقن است استصحاب آن انحلال علم اجمالی می نماید کما آنکه در هر موردی که علم اجمالی باشد بتکلیف و یک طرف

ص: ۳۵۶

و اما اذا كان الشك في بقاءه من جهة الشك في قيام خاص آخر في مقام ذاك الخاص الذي كان في ضمنه بعد القطع بارتفاعه ففي استصحابه اشكال اظهره عدم جريانه فان وجود الطبيعي و ان كان بوجود فرده الا ان وجوده في ضمن المتعدد من افراده ليس من نحو وجود واحد له بل متعدد حسب تعددها فلو قطع بارتفاع ما علم وجوده منها لقطع بارتفاع وجوده و ان شك في وجود فرد آخر مقارنة لوجود ذاك الفرد او لارتفاعه بنفسه او بملاكه كما اذا شك في الاستصحاب بعد القطع بارتفاع الايجاب بملاك مقارنة او حادث.

* شرح:

آن باصل ثابت شود علم اجمالی منحل می شود بله اگر حالت سابقه برای هیچ کدام از فردین نباشد لازم است احتیاط بوضوء و غسل در مورد مذکور لا یخفی.

قوله: و اما اذا كان الشك في بقاءه من جهة الخ قسم سوم از استصحاب کلی آنست که شک در بقاء کلی در جائی است که احتمالی داده شود که فردی که بوده است آن فرد اولی یقیناً مرتفع شده و احتمال داده می شود فرد دیگری در جای آن آمده باشد مثل آنکه زید یقیناً در خانه بود و بعداً یقیناً از خانه بیرون آمد و در ضمن بیرون آمدن احتمال داخل شدن عمرو را در خانه می رود در این مورد استصحاب کلی آیا صحیح است چون یقین بوجود انسان در خانه اول بود و ارتفاع آن شک در آن می باشد و یقین سابق و شک لاحق که از ارکان استصحاب است یقیناً وجود دارد و لو شک در داخل شدن عمرو در خانه می باشد مصنف می فرماید اظهر آنست که جاری نیست استصحاب کلی بجهت آنکه وجود طبیعی اگرچه بوجود فرد آن می باشد مثل کلی انسان چه در ضمن زید باشد و در چه ضمن عمرو الا آنکه وجود طبیعی در ضمن افراد خود یک قسم و متحد نیست بلکه متعدد است بحسب

ص: ۳۵۷

لا- يقال الامر و ان كان كما ذكر الا انه حيث كان التفاوت بين الايجاب و الاستحباب و هكذا بين الكراهه و الحرمة ليس الا بشده الطلب بينهما و ضعفه كان تبدل احدهما بالآخر مع عدم تخلل العدم غير موجب لتعدد وجود الطبيعي بينهما لمساوقه الاتصال مع الوحده فالشك في التبدل حقيقه شك في بقاء الطلب و ارتفاعه لا في حدوث وجود آخر.

* شرح:

تعدد افراد آن طبيعي چون آن حصه طبيعي که وجود کلي در آن می باشد غير حصه ديگري است که کلي در آن وجود دارد نظير زيد و عمرو که کلي انسان در آنها وجود دارد ولي کلي طبيعي مختلف می باشد.

پس در وقتی که يقين به ارتفاع زيد پيدا شد از خانه و آنکه زيد يقينا از خانه بيرون رفت و لو بعدا شك در وجود عمرو می باشد که مقارن رفتن وجود زيد از خانه آیا داخل شد يا نه و يا آنکه احتمال داده شود که عمرو از اول در خانه بوده ارتفاع فرد اول يا بنفسه است مثل زیدی که بيان شد يا بملاکه باشد مثل آنکه وجوب يقينا مرتفع شده است و آیا ملاک استحباب که رجحان باشد باقی است يا نه مثل آنکه اگر شك شود در استحباب بعد از آنکه يقين بارتفاع واجب باشد شك در استحباب يا بملاک آن می باشد و يا استحباب حادث ديگر و علی کل استحباب کلي در اين موارد صحيح نیست.

قوله: لا يقال الامر و ان كان كما ذكر الخ اگر اشکال شود که وجوب و استحباب و لو شدت و ضعف در بين آنها می باشد و همچنين بين کراهت و حرمت شدت طلب است در حرمت و ضعف طلب است در کراهت الا- آنکه تبديل شدن وجوب باستحباب يا حرمت به کراهت چون شدت آنها برداشته می شود سبب نمی شود که وجود طبيعي در آنها دو وجود باشد نظير سواد و بياض که شدت و ضعف در آنها تبدل موضوع نمی باشد بلکه اصل طبيعت و موضوع اتصال

ص: ۳۵۸

فانه يقال الامر و ان كان كذلك الا ان العرف حيث يرى الايجاب و الاستصحاب المتبادلين فردين متباينين لا واحد مختلف الوصف في زمانين لم يكن مجال للاستصحاب لما مرت الاشارة اليه و يأتي من ان قضيه اطلاق اخبار الباب ان العبره فيه بما يكون رفع اليد عنه مع الشك بنظر العرف نقضا و ان لم يكن بنقض بحسب الدقه و لذا لو انعكس الامر و لم يكن نقض عرفا لم يكن الاستصحاب جاريا و ان كان هناك نقض عقلا.

* شرح:

و متحد است پس شك در تبدل آنها حقيقه شك در بقاء طلب است يعنى از اول يقين بطلب بوده چه طلب فعل باشد يا ترك فعل و بعدا شك در ارتفاع آن طلب است نه آنكه شك در وجود و حدوث طلب ديگرى باشد پس استصحاب در اين موارد صحيح است استصحاب كلي طلب.

قوله: فانه يقال الامر و ان كان كذلك الخ جواب آنكه اگرچه وجوب و استحباب و حرمت كراهت از شدت و ضعف طلب مى باشند و صفت يك شىء واحدند مثل سواد شديد و ضعيف عقلا الا آنكه ايجاب و استصحاب وقتى متبادل به ديگرى شدند آنها متباين اند عرفا نه آنكه شىء واحدى باشند كه صفت آنها مختلف باشند در اين حال جاى استصحاب براى آنها نيست براى آنكه قبلا- اشاره شد بآن و بعدا هم مى آيد كه اطلاق اخبار باب استصحاب بنظر عرف بايد باشد هر كجائى كه عرف نقض يقين مى داند با شك آن مورد متبع است و لازم است عمل بآن و لو نقض بحسب دقت عقلى نمى باشد مثل مورد وجوب و استحباب چون اصل رجحان در بين وجوب و استحباب مسلم بوده ولى عرفا آنها را متباين مى بيند و لذا اگر امر منعكس شود باين معنى كه موضوع عرفى صحيح است و نقض نيست در اين موارد استصحاب جارى نيست و لو نقض عقلى دارد مثل آب كرى كه قدرى از آن برداشته شود كه عرفا يك موضوع است ولى استصحاب

ص: ۳۵۹

* شرح:

در آن جاری نیست و یا آنکه آبی نجس شود به واسطه تغیر نجاست و تغیر آن از قبل نفسه برود و علی کل حال موضوع استحباب که نقض یقین بشک باشد عرفا گرفته می شود نه عقلا.

استصحاب فرد مردّد و یا مفهوم مردّد صحیح نیست

مخفی نماند استحباب در فرد لازم است آن فرد مشخص و معلوم باشد و اگر فرد غیر معین شد مثل آنکه زید نمی دانیم زید بن عمرو است یا زید بن بکر در این موارد استصحاب فرد مردّد صحیح نیست و مسئله ایست معروف بشبهه عبائیه و آن مسئله آنست که اگر یک طرف عبا نجس شد و معلوم نیست کدام طرف است و یک طرف معین آن را شستند و بعدا بدن انسان بهر دو طرف ملاقات کرد آیا بدن نجس می شود یا نه مبتنی بر آنست که نجاستی که قبلا یقین بآن بود آیا شسته شده است یا باقی است استحباب نجاست آن فرد مردّد صحیح نیست چون اثر برای فرد مردّد نیست بلکه اثر مترتب است بر فرد معلوم مشخص اشکال در استصحاب آنست که و لو دو طرف را ملاقات کرده بدن الا آنکه یک طرف ملاقات یقینا طاهر بوده و طرف دیگر که ملاقات شده احتمال نجس بودن دارد و ملاقات بعض اطراف نجس بعلم اجمالی نجس نمی شود کما آنکه در محل خودش ثابت است بله چون علم اجمالی قبلا منجز بوده لازم است احتیاط در آن.

و همچنانی که موضوع استصحاب فرد مردّد صحیح نیست، همچنین استصحاب مفهوم مردّد ایضا صحیح نیست مثل آنکه شک شود که آیا کّرّ چهل و سه و جب تقریبا باید باشد یا آبی که ضرب آن مساوی بیست و هفت و جب باشد و آبی پیدا شد بمقدار اول و قدری از آن برداشته شد تا رسید بمقدار بیست و هفت و جب استصحاب کر جاری نیست.

و همچنین شک در آن شود که آیا غروب شمس باستتار قرص است یا بذهاب

و مما ذكرنا في المقام يظهر ايضا حال الاستصحاب في متعلقات الاحكام في الشبهات الحكميه و الموضوعيه فلا تغفل.

الرابع انه لا فرق في المتيقن بين ان يكون من الامور القاره او التدريجيه الغير القاره فان الامور الغير القاره و ان كان وجودها ينصرم و لا يتحقق منه

* شرح:

حمره مشرقيه براي استصحاب نهار صحيح نيست بعد از استتار قرص و همچنين اگر شك در عدالت شود كه آيا معنای عدالت اجتناب كباثر است مطلقا و يا با منافيات مروت كه آنهم بايد ترك بكنند و شخص اجتناب كباثر را نمود و بعدا مرتكب بعض منافيات مروت شد استصحاب عدالت صحيح نيست و همچنين استصحاب در اقل و اكثر و همچنين رضاع كه آيا نشر حرمت ده مرتبه است يا پانزده مرتبه و در تمام موارد آنست كه اين مفهوم يا آن فرد مردد يا يقينا باقى است و يا يقينا مرتفع است و فرد بخصوص اثر بر آن مترتب نيست بلكه اثر بر فرد مردد يا مفهوم مردد است كما لا يخفى.

قوله: و مما ذكرنا في المقام الخ آنچه را كه ذكر نموديم در مقام ظاهر مى شود استصحاب در متعلقات احكام در شبهات حكميه مثل آنكه كفاره روزه شك شود كه واجب آن يك مد است يا دو مد و شبهات موضوعيه شك شود كه آيا چند مدى كه لازم است بدهد آيا براي يك ماه كامل است يا نصف ماه در تمام اين موارد استصحاب آن از قسم سوم كلى مى باشد كه بيان نموديم استصحاب جارى نيست فلا تغفل.

مخفى نماند بعض اعلام قسم رابع براي اقسام كلى ذكر نموده اند رجوع بمطولات شود.

تنبیه چهارم در استصحاب زمان و زمانیات و دفع اشکال آنها

اشاره

قوله: التنبیه الرابع انه الخ تنبيه رابع در آنست كه متيقن سابق فرقى بين آن نيست كه آن متيقن از امور

ص: ۳۶۱

جزء الا بعد ما انصرم منه جزء و انعدم الا انه ما لم يتخلل في البين العدم بل و ان تخلل بما لم يخل بالاتصال عرفا و ان انفصل حقيقه كانت باقيه مطلقا او عرفا و يكون رفع اليد عنها مع الشك في استمرارها و انقطاعها نقضا و لا يعتبر في الاستصحاب بحسب تعريفه و اخبار الباب و غيرها من ادلته غير صدق النقص و البقاء كذلك قطعا.

* شرح:

قارّه باشد یعنی امور ثابتة مثل انسان و شجر و غيره يا آن متيقن از امور تدريجيه و غير قارّه باشد استصحاب در هر دو قسم جاری است بجهت آنکه امور غير قارّه مثل استصحاب زمان و غيره اگرچه وجود آن غير قارّه و منصرم و می گذرد و تحقق پیدا نمی کند جزء آن زمان مگر بعد از انعدام آن جزء اول الا آنکه مادامی که تخلل عدم واقع نشود در بین یعنی جزء معدوم متصل است بجزء وجود بعدی و یا آنکه عدم در بین آنها واقع می شود یعنی فاصله بین وجود و عدم حاصل است ولی عرفا آن را متصل می نامند و اگرچه حقیقه انفصال است بین سابق و لاحق.

نظیر آنکه خون حیض زنانه یک آناتی در بین آن قطع شود و لو یک لحظه باشد که در این حال اتصال حقیقی نیست بلکه منفصل است حقیقه در تمام این موارد مذکوره این امور غير قارّه باقی است حقیقه و یا عرفا و در مقام استصحاب یقین بوجود آنها و شک در استمرار آنها و انقطاع آنها اگر استصحاب جاری نباشد نقض یقین سابق است بشک و این معنی را امام علیه السلام فرمودند لا تنقض اليقين بالشك و در استصحاب بحسب تعریف استصحاب و اخباری که وارد شده است در آن از ادله آنها صدق نقض و بقاء آن شیء عرفا چیز دیگر لازم نیست همچنانی که بیان نمودیم که اگر استصحاب جاری نباشد نقض یقین است بشك قوله كذلك یعنی عقلا یا عرفا.

ص: ۳۶۲

هذا مع ان الانصرام و التدرج في الوجود في الحركة في الاين و غيره انما هو في الحركة القطعيه و هي كون الشئ في كل آن في حد او مكان لا التوسطيه و هي كونه بين المبدأ و المنتهى فانه بهذا المعنى يكون قارا مستمرا فانقدهح بذلك انه لا مجال للاشكال في استصحاب مثل الليل و النهار و ترتيب ما لهما من الآثار و كذا كلما اذا كان الشك في الامر التدريجي من جهة الشك في انتهاء حركته و وصوله الى المنتهى او انه بعد في البين.

* شرح:

قوله: هذا مع ان الانصرام و التدرج الخ.

جواب ديگر از اشکالی که وارد است در امور تدریجیه آنکه حرکت دو قسم است حرکت قطعیه و حرکت توسطیه حرکت قطعیه مثل وجود حرکت حد مثل نمو اشجار که در حدود مخصوص نمو دادند و یا حرکت در مکان که متحرک در هر زمانی در مکان مخصوصی می باشد و غیره که آن بآن وجود و عدم پیدا می شود این معنی در حرکت قطعیه است اما حرکت توسطیه آن این طور نیست بلکه آن یک امری است بین اول و آخر مثلا اگر کسی مسافرت نمود از ایران بعراق اول مسافرت آن و آخر مسافرت آن را یک موضوع می نامند و همچنین تکلم و غیره و این معنی داخل در امور قارّه مستمره می شود و شک در استمرار آن استصحاب جاری است نه آنکه موضوع مسافرت جزء جزء آن حساب شود.

پس ظاهر شد باین بیان ما که جای اشکال نیست در استصحاب مثل لیل و نهار استصحاب نفس آنها و یا استصحاب آنچه را که در آنها واقع می شود نظیر قرائت سوره و تکلم و غیره و همچنین اشکالی در آن نیست در جائی که شک در امر تدریجی شود از جهت شک در انتهاء حرکت و آنکه آن حرکت تمام شد و رسید به منتهی یا آنکه هنوز در بین است در این موارد استصحاب آن حرکت بلا اشکال صحیح است.

و اما اصل اشکال که در زمان و زمانیات شده مثل استصحاب اصل زمان

ص: ۳۶۳

و اما اذا كان من جهة الشك في كميته و مقداره كما في نبع الماء و جريانه و خروج الدم و سيلانه فيما كان سبب الشك في الجريان و السيلان الشك في انه بقى في المنبع و الرحم فعلا شىء من الماء و الدم غير ما سال و جرى منهما فربما يشك في استصحابهما ح فان الشك ليس في بقاء جريان شخص ما كان جاريا بل في حدوث جريان جزء آخر شك في جريانه من جهة الشك في حدوثه.

* شرح:

يا مثل خون عادت زنانه در اين موارد متيقن سابقى نيست چون آنچه را كه تحقق پيدا کرده از زمان يا خون حيض معدوم شده و آنچه را كه بعدا پيدا مى شود شك در آن مى باشد پس متيقن سابق و مشكوك لاحق شىء واحد نمى باشند.

جواب آنكه گذشت كه در مثل اين موارد موضوع عرفى متحد است و لو عقلا منفصل و غير يكديگرند علاوه بر آنكه ممكن است بگوئيم در زمان كه آن يك موجود واحد مستمرى است كه قوام آن بانصرام و معدوم بودن آن به آن مى باشد كما آنكه بعض اعلام بيان نموده اند و در اين حال قضيه متيقنه و مشكوكه بدقت عقلى متحد و يكي است فضلا از نظر عرف و على كل حال استصحاب در زمان و زمانيات اشكال در آن نيست و لو از مرحوم شيخ نقل اشكال شده است.

قوله: و اما اذا كان من جهة الشك الخ اما اگر شك از جهت كميته مستصحب و مقدار آن باشد همچنانى كه شك شود در چشمه آب و جريان آنكه آيا آب در منبع هست يا نيست و همچنين شك در خروج دم حيض شود و سيلان و جريان آن در جائى كه سبب شك در اصل جريان و سيلان آن باشد كه اصلا در منبع آبي هست يا نيست يا در رحم خونى هست فعلا يا نيست غير آنچه را كه خارج شده است از منبع يا رحم در اين قسم استصحاب اشكال مى شود چون شك در بقاء نيست بلكه شك در اصل حدوث است كه اصلا آب در منبع يا خون

ص: ۳۶۴

و لکنه یتخیل بانه لا یختل به ما هو الملائک فی الاستصحاب بحسب تعریفه و دلیلہ حسبما عرفت.

* شرح:

در رحم موجود است یا نه و این قسم استصحاب برگشت بآن می شود که اصلا متیقن سابقی نیست تا شک در آن باشد نظیر اشکال در اصل زمان که بیان شد.

قوله: و لکنه یتخیل بانه الخ جواب این اشکال این خیال است و آنکه قبلا بیان شد ملاک در استصحاب بحسب تعریف و دلیل آن آنست که قبلا بیان نمودیم که متیقن سابق و مشکوک آن موضوع عرفی است و در این مواردی که ذکر شد مثل آب در منبع یا خون در رحم بلا اشکال یقین سابق و شک لاحق حاصل است عرفا پس استصحاب جاری است.

مخفی نماند شک در جریان آب و سیلان دم از سه راه می شود.

اول شک در مقتضی که آیا آب یا خون در محل باقی است یا نه-دوم شک در رافع که آیا مانع جلو آنها گرفته یا نه.

سوم شک در حدوث ماده دیگر با علم بانتفاع اول که بعد از علم بانتفاع اول آیا ماده دیگر حادث شده یا نه در اخیر قسم سوم کلی می باشد استصحاب آن صحیح نیست در این موارد استصحاب جاری است حرکت زمانی مثل آنکه اراده مسافرت داشت مثلا از اصفهان به مکه شک در آن شود که آیا اراده اولیه سفر باقی است یا نه در این مورد شک در مقتضی است کما آنکه اگر یقین به اراده سفر می باشد ولی شک در مانع است که آیا جلو آن گرفته شده است یا نه که در این مورد شک در مانع است و یا آنکه شک در حدوث مقتضی جدید باشد با علم بارتفاع مقتضی اول مثل آنکه یقین بارتفاع اراده اول می باشد و شک در آنکه آیا اراده سفر غیر حج را دارد یا نه در این موارد استصحاب ایضا جاری است غیر اخیر.

ص: ۳۶۵

ثم إنه لا يخفى ان استصحاب بقاء الامر التدريجي اما يكون من قبيل استصحاب الشخص او من قبيل استصحاب الكلّي باقسامه فاذا شك في ان السوره المعلومه التي شرع فيها تمت او بقي شيء منها صح فيه استصحاب الشخص و الكلّي و اذا شك فيه من جهة تردها بين القصيره و الطويله كان من القسم الثاني و اذا شك في انه شرع في اخرى مع القطع بانه قد تمت الاولى كان من القسم الثالث كما لا يخفى هذا في الزمان و نحوه من سائر التدريجيات.

* شرح:

استصحاب امر تدريجي سه قسم كلي در آن جاری است

قوله: ثم إنه لا يخفى ان استصحاب الخ.

مخفی نماند استصحاب امر تدريجي که بیان شد نظیر شک در مسافرت و یا در جریان آب و یا خارج شدن دم حیض یا از قبیل استصحاب شخصی است و یا از قبیل استصحاب کلی باقسام ثلاثه آن می باشد اگر شک در این باشد سوره معلومه ای که شروع در آن کرده است مثل سوره قل هو الله آیا تمام شده است آن سوره یا باقی مانده است صحیح است استصحاب در آن سوره استصحاب شخصی یا استصحاب کلی سوره و اگر شک در این باشد از جهت مردد بودن بین قصیر آن سوره یا طویل مثل آنکه آیا سوره قل هو الله را شروع کرد یا سوره انا انزلناه که طویل است شک در این قسم از اقسام قسم دوم کلی می باشد نظیر شک در اصل حیوان از جهت مردد بودن آن حیوان بین فیل و پشه و اگر شک در آن شود که آیا سوره دیگری را شروع کرده یا نه با یقین به آنکه سوره اول تمام شده است شک در این مورد از اقسام قسم سوم کلی می باشد که صحیح نیست کما آنکه گذشت کما لا- يخفى و این معنائی که بیان شد یعنی استصحاب شخصی یا کلی باقسام ثلثه کلی در تمام تدريجيات می آید نظیر مسافرت و امثال آنکه بیان شد.

ص: ۳۶۶

و اما الفعل المقيّد بالزمان فتارة يكون الشك في حكمه من جهة الشك في بقاء قيده و طورا مع القطع بانقطاعه و انتفائه من جهة اخرى كما اذا احتتمل ان يكون التعبد به انما هو بلحاظ تمام المطلوب لا اصله فان كان من جهة الشك في بقاء القيد فلا بأس باستصحاب قيده من الزمان كالنهار الذي قيد به الصوم مثلا فيترتب عليه وجوب الامساك و عدم جواز الافطار ما لم يقطع بزواله كما لا بأس باستصحاب نفس المقيّد فيقال ان الامساك كان قبل هذا لان في النهار و الآن كما كان فيجب فتأمل.

* شرح:

قوله: و اما الفعل المقيّد بالزمان الخ.

اما فعلى که مقيّد بزمان می باشد مثل روزه ماه رمضان و افطار روز عید و یا بعض احکام حج و امثال آن مواردی که زمان قید آن می باشد و همچنین نمازهای یومیّه شک در آنها بعض موارد از جهت شک در بقاء قید می باشد مثل آنکه شک در آن شود که آیا زمان باقی است یا نه.

مخفی نماند در جائی که تکلیف مقيّد بزمان باشد در آن دو قسم است شبهه موضوعیه و شبهه حکمیّه اما شبهه موضوعیه بعض موارد فعل مقيّد است بعدم مجيء زمان مثل آنکه امساك در ماه مبارك رمضان مقيّد است که غروب شرعی نشده باشد یا آنکه جواز اكل و شرب در ماه مبارك رمضان مقيّد است که طلوع فجر نشده باشد در این موارد استصحاب عدمی یعنی استصحاب عدم غروب شمس موجب است که واجب باشد امساك كما آنکه استصحاب عدم طلوع فجر حکم بجواز اكل و شرب می شود و بعضی موارد مقيّد است فعل در لسان دلیل بوجود زمان نه بعدم ضده كما آنکه اگر امساك مقيّد بنهار باشد و جواز اكل و شرب مقيّد بليل باشد پس در این موارد استصحاب قید که نهار باشد یا لیل صحیح است فتأمل.

و اما شبهه حکمیّه بعضی موارد شک در آن از جهت شبهه مفهومیّه می باشد

ص: ۳۶۷

* شرح:

کما آنکه اگر شک شود که غروبی که شارع قرار داده است برای غایت وجوب امساک و امساک در آن واجب است آیا غروب عبارت است از استتار قرص یا ذهاب حمره مشرقیه که شک در مفهوم غروب می باشد و بعض موارد در شبهه مفهومیه شک از جهت تعارض ادله است مثل آنکه شک در آخر صلاه مغرب و عشاء شود چون مردد است آخر آنکه آیا نصف شب می باشد کما آنکه مشهور قائلند یا آنکه آخر وقت عشاءین طلوع فجر است.

مخفی نماید استصحاب در این قسم صحیح نیست چون متیقن سابقی نیست بلکه یقین باستتار قرص و یا ذهاب حمره مشرقیه است کما آنکه قبلا بیان شد که موضوع مردد استصحاب آن صحیح نیست علی کل فعلی که مقید است بزمان بعض موارد شک در حکم آن از جهت شک در بقاء قید است مثل شک در زمان که امساک در آن زمان ماه مبارک رمضان واجب و یا آنکه شک در آن حکم با قطع بانقطاع زمان می باشد مثل آنکه امر نموده مولی جلوس یوم جمعه را در مسجد و زمان یوم جمعه مسلم منقطع و تمام شده است.

ولی احتمال لزوم جلوس در مسجد می باشد که اصل جلوس چون تمام مطلوب و کمال آن بوده است در روز جمعه ولی بقاء اصل جلوس ممکن است باقی باشد از جهت تعدد مطلوب پس در این حال اگر شک در بقاء قید و زمان شد مانعی نیست باستصحاب آن قید که زمان است مثل استصحاب نهار علی نحو کان تامه برای افطار نمودن که استصحاب نهار موجب حرمت مفطرات روزه می باشد پس مترتب می شود بر این استصحاب وجوب امساک از مفطرات و آنکه جایز نیست افطار مادامی که یقین بزوال نهار نباشد در اینجا استصحاب یوم صحیح است و ممکن است استصحاب نفس مقید و خود فعل استصحاب شود پس گفته شود امساک از تمام مفطرات یک ساعت

* شرح:

قبل بود در نهار و الآن که شك در آن می باشد آن امساک استصحاب می شود پس لازم و واجب است فتأمل.

اشکال در قید بودن زمان در موضوع مرکب شرعی و تحقیق در آن

مخفی نماند استصحاب زمان در جائی صحیح است که زمان مجرد شرط تکلیف و یا وضع و ظرف آن باشد علی نحو کان تامه و اما اگر زمان قید فعل باشد علی نحو کان ناقصه استصحاب زمان مثبت است و صحیح نیست از این جهت مرحوم شیخ و بعضی اعلام دیگر چون استصحاب نهار موجب اصل مثبت است عدول کردند از استصحاب زمان باستصحاب حکم به اینکه مثلاً در ماه مبارک رمضان وجوب امساک که واقع است در نهار قبلاً ثابت بوده و الآن کما کان این جهت ایضا دفع اصل مثبت را نمی نماید بجهت آنکه استصحاب حکم اگر ممکن است اثبات کند که امساک واقع است در نهار اگر این قسم ممکن باشد پس ممکن است استصحاب نفس زمان بلکه استصحاب زمان که موضوع است و سبب برای حکم می شود مقدم بر استصحاب حکم است و اما اگر استصحاب زمان ممکن نیست که اثبات کند امساک واقع شده است در نهار چون این معنی از اصل مثبت است و بعداً بیان می شود ان شاء الله تعالی که اصول مطلقاً چه استصحاب یا غیره لوازم عقلیه و عرفیه آنها حجت نیست و استصحاب وجوب امساک فی النهار لازم عقلی آن بقاء نهار است باین معنی که عقل حکم می کند بعد از امر مولی بوجوب امساک واقع فی النهار که نهار باقی است.

اما استصحاب مصنف که نه استصحاب زمان است و نه استصحاب حکم آن بلکه استصحاب فعل مکلف که مقید است بزمان آن را استصحاب نموده همچنانی که بیان نمودیم امساک قبل از یک ساعت مثلاً واقع بود در نهار و الآن مثل سابق است استصحاب آن این معنی اگرچه صحیح است لکن در تمام موارد جاری است مثلاً کسی که تأخیر بیندازد صلاه ظهر و عصر را و شك در آن نماید که آیا نهار و روز باقی است یا نه

* شرح:

در این موارد استصحاب قبل ندارد چون صلاه قبلا موجود نبوده است تا آنکه استصحاب شود و استصحاب تعلیقی با آنکه فی حد نفسه صحیح نیست کما آنکه بیان می شود ان شاء الله تعالی کسانی که قائل بآن می باشند فقط در احکام است نه در موضوعات.

و حق در مطلب آنست که موضوع مرکبی که در احکام شرعیه وارد است دو قسم است یک قسم از آن مرکب از عرض و معروض است مثل آب کر که موضوع است برای طهارت و عدم انفعال آن در این موضوع مرکب لازم است اثبات عارض و معروض یعنی اثبات آب و کریت آن بنحو مفاد کان ناقصه یعنی اثبات شود که این آب معین متصف است بکریت و این موضوع مرکب یا بالوجدان ثابت است و یا بتعبد و یا احدهما بالوجدان و دیگری بالتعبد و اگر شک در کریت آب شد استصحاب مجرد کریت علی نحو مفاد کان تامه صحیح نیست بلکه همچنانی که بیان نمودیم باید اثبات شود این آب کر بوده قبلا- و الآن هم کما کان در مثل مرکب بودن آب و کر بلا اشکال لازم است علی نحو صفت و موصوف و کان ناقصه ثابت شود.

و اما یک قسم دیگر از مرکبات شرعی است که مجرد اجتماع آنها برای حکم کافی است و لازم نیست یکی از آنها وصف و دیگری موصوف باشد علی نحو کان ناقصه بلکه اثبات هر کدام اجزاء موضوع علی نحو کان تامه صحیح است مثلا- اگر موضوع حکم از دو جوهر شد مثل زید و عمرو یا از دو عرض شد که هر کدام قائم است به موضوعی غیر موضوع دیگر مثل صلاه جماعت موضوع برای صحت جماعت اجتماع رکوع امام و مأموم می باشد در زمان واحد یکی از رکوعین قائم است به امام و دیگری قائم است بمأموم و کذا اگر موضوع مرکب باشد از دو فعل مکلف نظیر صلاه و طهارت که هر کدام عرضی از اعراض مکلف می باشند و در مثل آنها لازم نیست یکی صفت و دیگری موصوف باشد بلکه مجرد اجتماع صلاه با طهارت

و ان كان من الجهه الاخرى فلا مجال الا لاستصحاب الحكم فى خصوص ما لم يؤخذ الزمان فيه الا ظرفا لثبوتة لا قيدا مقوما لموضوعه و الا- فلا- مجال الا لاستصحاب عدمه فيما بعد ذاك الزمان فانه غير ما علم ثبوتة له فيكون الشك فى ثبوتة له ايضا شكا فى اصل ثبوتة بعد القطع بعدمه لا فى بقاءه.

* شرح:

كافى است براى صحت صلاه پس اگر شك در صلاه شد هيئت اتصاليه عرفيه آن استصحاب مى شود و همچنين شك در طهارت استصحاب آن كافى است بنحو كان تامه بله اگر دليل اثبات نمود كه حتما بايد صلاه متصف باشد به طهارت و صفت و موصوف باشند استصحاب طهارت مثبت است و از بيان ما ظاهر شد كه اگر زمان قيد براى تكليف واقع شد از همين قبيل است بجهت آنكه امساک نهاری اجتماع نهار و روز است با امساک مفطرات چون روز يکى از موجودات خارجيه است و امساک از مفطرات عرضى است كه قائم بمكلف است پس شك در نهار و روز استصحاب آن بنحو كان تامه صحيح است بله اگر دليل اثبات كرد كه امساک متصف بنهار و روز لازم است آن استصحاب از اصل مثبت است و صحيح نيست.

قوله: و ان كان من الجهه الاخرى الخ قسم اول شك در آن بود كه آيا زمان باقى است يا نه كما آنكه گذشت.

قسم دوم شك از اين جهت بود بعد از گذشتن زمان مسلم آيا تكليف باقى است يا نه نظير آنكه مولى فرموده باشد جلوس در مسجد در روز جمعه واجب است و روز جمعه مسلم گذشته است ولى شك در آنست كه آيا تكليف باقى است من باب تعدد مطلوب در روز شنبه يا نه در اين مورد مصنف مى فرمايد جائى براى استصحاب حكم در خصوص آن موردى كه قيد است زمان براى موضوع نيست و استصحاب در آن صحيح نيست مگر آنكه زمان ظرف باشد براى حكم و اگر غير از اين باشد استصحاب عدم جارى است بعد از گذشتن آن زمان يعنى قبل از اينكه امر شارع بجلوس در مسجد

ص: ۳۷۱

لا- يقال ان الزمان لا- محاله يكون من قيود الموضوع و ان اخذ ظرفا لثبوت الحكم في دليله ضروره دخل مثل الزمان فيما هو المناط لثبوته فلا مجال الا لاستصحاب عدمه.

فانه يقال نعم لو كانت العبره في تعيين الموضوع بالدقه و نظر العقل و اما اذا كانت العبره بنظر العرف فلا شبهه في ان الفعل بهذا النظر موضوع

* شرح:

روز جمعه باشد مسلم تکلیف نبوده است و استصحاب عدم تکلیف جاری است چون شک در ثبوت تکلیف و آن اندازه ای که تکلیف مسلم بود در زمان روز جمعه در مسجد بود و غیر از آن شک در تکلیف است بعد از اینکه یقین بعدم تکلیف بوده است استصحاب عدم تکلیف جاری است نه استصحاب بقاء تکلیف.

قوله: لا يقال ان الزمان لا محال الخ اشکال نشود که زمان در حکم شرعی مسلم از قيود موضوع می باشد و لو آن زمان گرفته شده است برای ثبوت حکم و ظرف آن در دلیل چون ضروری است که دخالت دارد مثل زمان در مناط و مصالح احکام و از این جهت و لو ظاهرا ظرف برای حکم است ولی در واقع قید موضوع می باشد پس در این موارد مطلقا استصحاب عدم تکلیف جاری است و فرقی بین آنکه زمان قید موضوع باشد یا ظرف برای حکم در واقع نمی باشد.

قوله: فانه يقال نعم الخ جواب از این اشکال آنکه این مطلب شما صحیح است اگر در تعیین موضوع استصحاب بدقت و نظر عقلی باشد.

و اما اگر اخذ موضوع بنظر عرف باشد کما آنکه قبلا گذشت- پس شبهه ای در آن نیست که فعل بنظر عرف دو موضوع است در جایی که زمان قید موضوع باشد

ص: ۳۷۲

واحد فی الزمانین قطع بثبوت الحکم له فی الزمان الاول و شک فی بقاء هذا الحکم له و ارتفاعه فی الزمان الثانی فلا یکون مجال الا لاستصحاب ثبوتہ.

لا یقال فاستصحاب کل واحد من الثبوت و العدم یجری لثبوت کلا النظیرین و یقع التعارض بین الاستصحابین کما قیل.

* شرح:

چون جائی که ظرف گرفته شود یک موضوع است عرفا و ظرف از حالات موضوع می باشد پس استصحاب آن جاری است بخلاف آنکه زمان قید موضوع باشد که عرفا دو موضوع است و استصحاب جاری نیست.

مخفی نماند در مقام ثبوت و در واقع چون محال است کما آنکه کرارا گذشته است و آنکه زمان بنفسه ظرف است و احتیاج بجعل شرعی ندارد پس در احکام شرعی اگر جعل شرعی داشته باشد قهرا قید موضوع است و معنی ندارد یکجا ظرف حکم شود و جای دیگر قید موضوع چون حکم شرعی یا مطلق است و یا مقید و واسطه در بین نمی باشد و معنی بودن زمان قید یا ظرف آنکه آن حکم واجب نیست در غیر آن مورد و معقول نیست یکجا زمان ظرف گرفته شود برای حکم و باین حال اگر زمان مختلف شود حکم باقی باشد پس استصحاب مطلقا جاری نیست چه زمان قید باشد و یا ظرف کما لا یخفی.

قوله: لا- یقال فاستصحاب الخ اشکال نشود در مورد به آنکه همچنانی که استصحاب بقاء تکلیف جاری است همچنین استصحاب عدم تکلیف پس در مثل امر مولی بجلوس در مسجد یوم الجمعة و شک در جلوس یوم السبت استصحاب وجوب جلوس معارض است باستصحاب عدم جلوس چون قبل از جمعه مسلم واجب نبود جلوس و استصحاب عدم آن می شود

ص: ۳۷۳

فانه يقال انما يكون ذلك لو كان في الدليل ما بمفهومه يعم النظرين و الا فلا يكاد يصح الا اذا سبق باحدهما لعدم امکان الجمع بينهما لكمال المنافاه بينهما و لا يكون في اخبار الباب ما بمفهومه يعمهما فلا يكون هناك الا استصحاب واحد و هو استصحاب الثبوت فيما اذا اخذ الزمان ظرفا و استصحاب العدم فيما اذا اخذ قيدا لما عرفت من ان العبره في هذا الباب بالنظر العرفي و لا شبهه في ان الفعل فيما بعد ذاك الوقت معه قبله متحد في الاول و متعدد في الثاني بحسبه ضروره ان الفعل المقيد بزمان خاص غير الفعل في زمان آخر و لو بالنظر المسامحي العرفي.

* شرح:

پس تعارض بين استصحابين است كما قيل قائل منسوب بفاضل نراقی می باشد.

قوله: فانه يقال انما يكون ذلك الخ جواب از این اشکال در جائی صحیح است که دلیل استصحاب شامل موضوع عرفی و موضوع عقلی هر دو بشود و نظر بهر دو داشته باشد که اگر دلیل شامل هر دو شود معامله تعارض و اهم آنها گرفته می شود و یا تخییر و این معنی ممکن نیست که دلیل استصحاب شامل هر دو موضوع عقلی و عرفی باشد چون موجب تناقض است و ممکن نیست جمع بین هر دو چون کمال منافات بین موضوعین می باشد پس دلیلی که شامل بشود هر دو موضوع را نداریم پس در بین نیست مگر استصحاب ثبوت تکلیف در جائی که زمان ظرف حکم باشد یا استصحاب عدم تکلیف در جائی که زمان قید موضوع باشد و قبلا شناختی که اخبار استصحاب در باب موضوع استصحاب بنظر عرفی گرفته می شود نه بنظر عقلی و شبهه ای نیست در اینکه فعل بعد از گذشتن وقت یا قبل از گذشتن متحد است عرفا مثل جلوس که بیان نمودیم در جائی که زمان ظرف فعل باشد و موضوع متعدد است در ثانی در جائی که زمان قید موضوع باشد

ص: ۳۷۴

نعم لا یبعد ان یرکون بحسبه ایضا متحدا فیما اذا کان الشک فی بقاء حکمه من جهه الشک فی انه بنحو التعدد المطلوبی و ان حکمه بتلک المرتبه التی کان مع ذاک الوقت و ان لم یرکن باقیاً بعده قطعاً الا انه یحتمل بقاءه بما دون تلک المرتبه من مراتبه فیستصحب فتأمل جیداً.

ازاحه وهم لا یخفی ان الطهاره الحدیثیه و الخبثیه و ما یقابلها یرکون مما اذا وجدت باسبابها لا یکاد یشک فی بقائها الا من قبل الشک فی الرفع لها لا من قبل الشک فی مقدار تأثیر اسبابها ضروره انها اذا وجدت بها کانت

* شرح:

چون ضروری است که فعل مقید بزمان خاص مثل جلوس در یوم جمعه غیر آن فعلی است که در زمان دیگر باشد مثل جلوس یوم سبت و لو بنظر مسامحی عرفی باشد.

قوله: نعم لا یبعد ان یرکون الخ در قسم دوم که زمان قید موضوع باشد ممکن است گفته شود که موضوع متحد است عرفاً در جائی که شک در بقاء حکم باشد از جهت تعدد مطلوب مثل آنکه احتمال داده شود که جلوس در یوم جمعه و لو یوم جمعه گذشته است ولی یوم سبت باز مطلوب مولی است به قسمی که جلوس در یوم سبت مرتبه آن از روز جمعه پائین تر است در این مورد ایضا استصحاب بقاء تکلیف می شود فتأمل جیداً.

مخفی نماند جواب مصنف گذشت فراجع.

قوله: ازاحه وهم لا- یخفی الخ مخفی نماند طهارت حدیثیه مثل وضوء و غسل و طهارت خبثیه مثل رفع نجاست و امثال آن و مقابل آنها مقابل طهارت حدیثیه حدث اکبر و اصغر است و خبثیه بقاء نجاست است هر کدام از این ها اگر باسباب خود موجود شد و تحقق پیدا کرد شک در بقاء آنها از قبیل شک در رافع است نه آنکه شک در مقتضی باشد که آیا

ص: ۳۷۵

تبقى ما لم يحدث رافع لها كانت من الامور الخارجيه او الامور الاعتباريه التي كانت لها آثار شرعيه.

فلا اصل لاصاله عدم جعل الوضوء سببا للطهاره بعد المذى او اصاله عدم جعل الملاقاه سببا للنجاسه بعد الغسل مره كما حكي عن بعض الافاضل و لا يكون هاهنا اصل الا الاصاله الطهاره او النجاسه.

* شرح:

مقدار تأثير آنها چه اندازه است چون ضرورى است طهارت و نجاست و مقابل آنها در جائي كه موجود شد باقى ماند مادامى كه رافع بر آنها پيدا نشود و فرقى بين آن نيست كه طهارت و نجاست از امور خارجيه باشد كه آنها را شارع مقدس كشف نموده است يا از امور اعتباريه اى كه براى آنها آثار شرعيه است و بحث آنكه طهارت و نجاست از امور واقعيه و يا امور اعتباريه است كه قبلا گذشت فراجع.

قوله: فلا اصل لاصاله عدم جعل الخ اين كلام از اول ازاحه وهم تا آخر تنبيه رد است بر مرحوم فاضل نراقى كما آنكه حكايه شده از ايشان كه اگر مكلف وضوء گرفت بعد از وضوء خارج شد از او مذى، شك در آن مى شود كه آيا مذى ناقض وضوء است يا نه در اين حال تعارض استصحابين است استصحاب طهارت بعد از وضوء و استصحاب عدم جعل وضوء سبب براى طهارت بعد از مذى يعنى قبل از جعل وضوء شك در آنست كه وضوء سبب است مطلقا براى طهارت حتى بعد از مذى يا سبب نيست.

پس استصحاب طهارت و استصحاب عدم طهارت متعارضند نظير استصحاب وجوب جلوس در روز جمعه و استصحاب عدم وجوب جلوس در روز جمعه كما آنكه گذشت.

همچنين زمانى كه شسته شود لباس نجس به آب يك مرتبه و شك در آن شود كه آيا لازم است در شستن آن لباس يك مرتبه يا دو مرتبه در اين مورد ايضا استصحاب

ص: ۳۷۶

الخامس انه كما لا اشكال فيما اذا كان المتيقن حكما فعليا مطلقا لا ينبغي الاشكال فيما اذا كان مشروطا معلقا فلو شك في مورد لاجل طرو بعض الحالات عليه في بقاء احكامه ففيما صح استصحاب احكامه المطلقة صح استصحاب احكامه المعلقة لعدم الاختلال بذلك فيما اعتبر في قوام الاستصحاب من اليقين ثبوتا و الشك بقاء.

* شرح:

نجاست و عدم نجاست يعنى عدم جعل شارع سبب برای نجاست بعد از شستن يك مرتبه که برگشت به طهارت لباس می شود.

همچنین مثالهای دیگر که ذکر نموده است مصنف می فرماید رد بر ایشان اصل عدم جعل وضوء که سبب باشد برای طهارت بعد از مذی یک همچو اصلی نداریم که آیا طهارت آن بعد از مذی باقی است یا نه که شک در مقتضی باشد بلکه اصاله الطهاره در مورد وقوع مذی که آیا رافع وضوء است یا نه آن اصاله الطهاره باقی است و همچنین اصل عدم جعل ملاقات سبب برای نجاست بعد از شستن يك مرتبه نداریم نظیر ما تقدم كما آنکه حکایت شده و منسوب بمرحوم فاضل نراقی داده شده است پس در امثال ما ذکر اصلی نداریم مگر اصاله الطهاره یا اصاله النجاسه در جایی که شک در رافع آنها باشد و اصل دیگری نیست که معارض باشد كما لا يخفى.

تنبیه پنجم استصحاب جاری است در احکام شرعیه مشروط و معلق

اشاره

قوله:الخامس انه كما لا اشكال فيما الخ تنبيه پنجم در آنست که همچنانی که استصحاب جاری می شود در احکام فعلیه منجزه مطلقا همچنین استصحاب جاری است و اشکالی در آن نیست در جایی که آن احکام شرعیه مشروط و معلق باشند سوای آنکه آن احکام شرعیه از قبیل حکم تکلیفی باشد مثل آنکه گفته شود حرام است عنب زمانی که غلیان و جوش بیاید پس شک در حرمت زیب و کشمش شود که اگر جوش آمد آیا حرام است یا نه و یا حکم وضعی باشد كما آنکه بفرماید نجس می شود عنب و انگور زمانی که جوش بیاید پس شک در نجاست

ص: ۳۷۷

و توهم انه لا- وجود للمعلق قبل وجود ما علق عليه فاختر احد ركنيه فاسد فان المعلق قبله انما لا يكون موجودا فعلا لا انه لا يكون موجودا اصلا و لو بنحو التعليق كيف و المفروض انه مورد فعلا- للخطاب بالتحريم مثلا او الايجاب فكان على يقين منه قبل طرو الحاله فيشكك فيه بعده و لا يعتبر في الاستصحاب الا الشك في بقاء شيء كان على يقين من ثبوته و اختلاف نحو ثبوته لا يكاد يوجب تفاوتاً في ذلك.

* شرح:

زیب شود در جائی که جوش بیاید.

و حاصل مطلب مصنف آنست که احکام شرعیه مشروطه و معلقه مثل احکام مطلقه می ماند تمام آنها مجعولات شرعی می باشند و دلیل استصحاب در وقت شک در بقاء آنها شامل تمام آنها می شود و مخصصی نداریم که فقط استصحاب در احکام مطلقه است و در احکام مشروطه و معلقه استصحاب جاری نیست پس اگر شک شود در موردی بجهت عارض شدن بعض حالات بر آن موضوع در بقاء احکام آن نظیر عنب که زیب شود و حالت زیبایی بر آن عارض شود پس همچنانی که صحیح است استصحاب احکام آن موضوعی که مطلق است صحیح است استصحاب احکام معلقه آن مثل آنکه گفته شود العنب اذا غلی و لم یذهب ثلثاه حرام و كذلك الزبيب چون اختلال ببعض حالات موضوع که عنب بوده است و برگشته زیب این اختلال حالات ضرری در قوام استصحاب نمی زند چون قوام استصحاب یقین بوده ثبوتاً و شک در بقاء آن و یقین و شک در احکام مشروطه و معلقه ثابت است.

قوله: و توهم انه لا- وجود الخ اشکال مهمی که بر استصحاب تعلیقی و مشروط شده است آنست که یک معلق داریم مثل حرمت و معلق علیه که آن جوش آمدن زیب باشد فعلا- محقق نیست یعنی در معنای موضوع مرکب است از زیب و جوش آمدن زیب و اگر زیب محقق باشد

ص: ۳۷۸

* شرح:

جوش آمدن آن فعلی نیست بلکه تقدیری است و حکم آنکه حرمت باشد و استصحاب می شود تقدیری است ایضا و هر موضوعی برای اثبات حکم بر آن لازم است اگر آن موضوع مرکب است تمام اجزاء آن فعلی و منجز باشد نه تقدیری بنابراین بیان اگرچه زیب وجود خارجی دارد فعلا ولی جزء دیگران تقدیری است و فعلا وجود ندارد که جوش آمدن باشد و حرمت مترتب است بر جوش آمدن زیب و یقین سابقی که در استصحاب لازم است آن یقین فعلا وجود ندارد بلکه وجود تقدیری است از این جهت یک رکن استصحاب که یقین باشد مختل و محقق نیست پس استصحاب تعلیقی جاری نیست-قوله فاسد:

جواب این اشکال آنکه معلق که حرمت باشد غلیان و جوش آمدن زیب و لو فعلا محقق نیست ولی بنحو تعلیق محقق است نه آنکه اصلا وجود نداشته باشد چگونه ممکن است وجود نداشته باشد و حال آنکه فعلا مورد خطاب بتحريم است از طرف شارع که می فرماید لا- تشرب العصیر اذا غلی و همچنین مورد ایجاب مثل قوله حج ان استطعت بنابراین بیان مکلف یقین بحکم دارد قبل از عارض شدن حالت زبییت پس شک در آن حکم استصحاب آن حکم است.

و حاصل آنکه عصیر زبیبی قبل از غلیان یقین بآن حاصل است و شک در حرمت آن می باشد و اختلاف نحو ثبوت یقین که یکی از آنها یقین فعلی است و دیگری یقین تعلیقی و تقدیری است تفاوتی در استصحاب نمی گذارد چون در استصحاب یقین سابق و شک لا- حق لازم است در آنچه آنکه یقین فعلی باشد یا تقدیری و اطلاق ادله استصحاب هر دو را شامل می شود.

مخفی نماند بعض اعلام صحت جریان استصحاب تعلیقی را بر این قرار داده که قیودی که وارد است در کلام اگر آن قیود راجع بحکم باشد و حکم مقید باشد

* شرح:

مثل ان استطعت فحج پس حکم حصه خاصه می باشد در این موارد صحیح است استصحاب حکم تعلیقی و اما اگر قیود راجع بموضوع باشد و موضوع مقید باشد نظیر المستطیع یجب علیه الحج، در این قسم استصحاب صحیح نیست و در ما نحن فیه چون موضوع مرکب است از عصیر و غلیان آن و فعلیت حکم و لو در قسم اول حاصل است ولی در آنجائی که موضوع مرکب است فعلیت حکم توقف دارد بر وجود موضوع مرکب بتمام اجزاء آن چون نسبت حکم بموضوع نسبت معلول است به علت خود و معلول تحقق خارجی پیدا نمی کند الا بعد از تحقق تمام اجزاء علت آن و چون در ما نحن فیه موضوع مرکب است و یک جزء که غلیان باشد وجود ندارد از این جهت فعلیت حکم ممکن نیست چون موضوع بتمامه حاصل نیست و از آنجائی که شرائط حکم لبا و در واقع برگشت بقیود موضوع است از این جهت استصحاب تعلیقی صحیح نیست چون قیود حکم لبا راجع است بقیود موضوع کما آنکه در محل خودش ثابت شده است و از این جهت فرقی ندارد که مولی بفرماید یجب الحج علی المستطیع بعنوان صفت و موصوف که موصوف مکلف باشد محذوف است یا بعنوان شرط بفرماید مثل آنکه بفرماید یجب الحج علی المکلف ان استطاع.

بله فرق بین دو جمله آنست که جمله شرطیه مفهوم دارد و جمله وصف مفهوم ندارد ولی این جهت فارق نیست تمام قیود حکم برگشت بقیود موضوع می باشد و یک جزء موضوع مرکب علی الفرض وجود خارجی ندارد و لذا حکم فعلی نیست و استصحاب تعلیقی صحیح نیست.

مخفی نماند بنا بر آنکه قیود برگشت بموضوع باشد و آنکه موضوع مقید باشد اشکال به آنکه موضوع مقید بحکم یا چیزی که علت حکم باشد وارد است چون رتبه

و بالجمله يكون الاستصحاب متمما لدلاله الدليل على الحكم فيما اهمل او اجمل كان الحكم مطلقا او معلقا فيبركته يعم الحكم للحاله الطاربه

* شرح:

حكم چون عرض است متأخر است از موضوع فراجع مطولات تا مطلب ظاهر شود برای تو.

مخفی نماند در جلد دوم صفحه ۱۳۶ آنجا بیان نمودیم که ممکن است حکم فعلی باشد و لو موضوع بتمام شرائط و اجزاء حاصل نباشد مثلا اکرام زید فعلا واجب باشد به شرطی که عمرو فردا بیاید یا بالعکس اکرام زید فردا واجب باشد به شرطی که عمرو امروز بیاید و در این موارد مذکوره حکم فعلی است و لو شرائط موضوع فعلا- محقق نیست و ایضا در تکالیف تدریجیه مثل صلاه و صوم و حج و غیره لازم است التزام بصره شرط متأخر باشیم و الا وجوب فعلی منجز نیست چون وجوب تکبیره الاحرام مشروط است بسلام و این جهت مفید است در استصحاب تعلیقی چون موضوع با تمام شرائط وجوب ندارد.

و حق آنست که استصحاب تعلیقی صحیح است مثل استصحاب تنجیزی باطلاق ادله استصحاب یا عموم آنها فراجع- بله اشکال در مثل معروف است مثل عصیر زیبایی چون اصل موضوع عصیر عنب است و آن آب انگوری است که در خلقت انگور داده شده است و بعد از اینکه عنب خشک شد و آن آب اصلی از بین رفت عصیر زیب آب خارجی است که هم جوار زیب شده است و شیرین است فعلا و موضوع حرمت که عصیر عنب باشد فعلا وجود ندارد بلکه عصیر زیب چون آب خارجی است غیر عصیر عنب می باشد و لو در مثال مناقشه ای نیست و حاصل آنکه زیبایی از حالات عنب نیست تا آنکه استصحاب در آن جاری باشد بلکه از مقومات عنب عصیر آن می باشد.

قوله: و بالجمله يكون الاستصحاب الخ حاصل آنکه استصحاب چه تعلیقی باشد و چه تنجیزی متمم دلیل سابق است

ص: ۳۸۱

اللا-حقه كالحاله السابقه فيحكم مثلا- بان العصير الزبيبي يكون على ما كان عليه سابقا في حال عنيته من احكامه المطلقه و المعلقه لو شك فيها فكما يحكم ببقاء ملكيته يحكم بحرمة على تقدير غليانه.

ان قلت نعم و لكنه لا مجال لاستصحاب المعلق لمعارضته باستصحاب ضده المطلق فيعارض استصحاب الحرمة المعلقه للعصير باستصحاب حليته المطلقه.

* شرح:

بر حکم در جائی که حکم اولی مهمل باشد مثل آنکه شرائط اطلاق و تقييد در حکم اولی نباشد و یا حکم اولی مجمل باشد نظير تعارض دليلين و امثال آن در این موارد مذکور به برکت استصحاب حکم قبلی مبین و ظاهر می شود پس شامل می شود حکم آن حالتی که عارض و لاحق شده است بر موضوع مثل حالت زيبيت بر عنب و همچنانی که در حالت سابقه عنب اگر شکی در آن پیدا می شد استصحاب جاری بود همچنین استصحاب در عصير زيببي جاری است و حکم می شود بر ذيب آن حکمی که در عنب بود چه آن حکم از احکام مطلقه باشد و چه معلقه اگر شک در آن واقع بشود پس همچنانی که اگر شک در بقاء ملکیت زيبيت شود که آیا از ملک مالک خارج شده است یا نه باستصحاب ملکیت ثابت می شود همچنین حکم به حرمت آن زيب استصحاب حرمت آن و نجاست آن جاری است.

استصحاب تعلیقي معارض است و جواب آن

قوله: ان قلت نعم و لكنه الخ اشکال دیگری است بر استصحاب تعلیقي به اینکه بر فرض استصحاب تعلیقي صحیح باشد آن استصحاب معارض است بضم آنکه استصحاب مطلق است چون قبل از جوش آمدن عصير عنبی و همچنین عصير زيببي بلا اشکال حلال بود شرب آن و فعلا شك می شود که از حلیت بیرون رفته یا نه استصحاب آن حلیت مطلقه می شود و در این حال آن استصحاب معارض است با استصحاب حرمت تعلیقي برای عصير و اذا تعارضا تساقطا و رجوع به قاعده کل شیء لک حلال می شود.

ص: ۳۸۲

قلت لا يكاد يضر استصحابه على نحو كان قبل عروض الحاله التي شك في بقاء حكم المعلق بعده ضروره انه كان مغيا بعدم ما علق عليه المعلق و ما كان كذلك لا يكاد يضر ثبوته بعده بالقطع فضلا عن الاستصحاب لعدم المضاده بينهما فيكونان بعد عروضها بالاستصحاب كما كانا معا بالقطع قبل بلا منافاه اصلا و قضيه ذلك انتفاء حكم المطلق بمجرد ثبوت ما علق عليه المعلق فالغليان في المثال كما كان شرطا للحرمة كان غايه للحليه فاذا شك في حرمة المعلقه بعد عروض حاله عليه شك في حليه المغياه لا- محاله ايضا فيكون الشك في حليته او حرمة فعلا بعد عروضها متحدا خارجا مع الشك في بقاءه على ما كان عليه من الحليه و الحرمة بنحو كانتا عليه فقضيه استصحاب

* شرح:

قوله: قلت لا يكاد يضر الخ جواب از اين اشكال آنکه ضرر ندارد استصحاب حليت على نحو قبل از عارض شدن حالت غليان بر عصير آن حالتی که بعدا شك در حرمت آن می شود و استصحاب حليت مغيا و مشروط است به اینکه عصير عنبي جوش نيامده باشد و بعد از اینکه جوش آمد استصحاب حرمت مقدم است همچنانی که اگر عصير عنبي جوش آمد حرمت مقدم است بر حليت و حليت از بين می رود چون استصحاب حرمت حاکم است بر استصحاب حليت بلکه اصلا تعارضی نیست چون ثبوت حليت در جائی ثابت بود که غليان حاصل نشده باشد مثلا روايت کل شیء طاهر طهارت آن شیء مغيا و مشروط است که علم به نجاست حاصل نشود بقوله عليه السلام حتى تعلم انه قذر و اين دو حکم طهارت و نجاست اصلا با همدیگر تعارضی ندارند و ما نحن فيه همچنین است حليت عصير عنبي یا زيبی در جائی است که غليان حاصل نشده باشد و بعد از تحقيق غليان بلا اشكال استصحاب حرمت مقدم و حکومت دارد بر استصحاب حليت كما آنکه گذشت و اقتضاء مقدم بودن استصحاب حرمت از بين رفتن استصحاب حليت

ص: ۳۸۳

حرمته المعلقه بعد عروضها الملازم لاستصحاب حليته المغياة حرمته فعلا بعد غليانه و انتفاء حليته فانه قضيه نحو ثبوتهما كان بدليهما او بدليل الاستصحاب كما لا يخفى بادنى التفات على ذوى الالباب فالتفت و لا تغفل.

السادس: لا فرق ايضا بين ان يكون المتيقن من احكام هذه الشريعه او الشريعه السابقه اذا شك فى بقاءه و ارتفاعه بنسخه فى هذه الشريعه لعموم ادله الاستصحاب.

* شرح:

که مطلق است می شود بمجرد ثبوت غلیان بر عصیر پس غلیان بر مثال کما آنکه شرط است برای حرمت یعنی حرمت آن وقتی ثابت است که غلیان وجود داشته باشد همچنین غلیان غایت است برای حلیت یعنی حلال بودن عصیر در جائی است که غلیان حاصل نشده باشد.

پس در وقتی که شک در حرمت آن شد آن حرمتی که معلق است بر غلیان بعد از اینکه عارض بشود بر عنب حالت زیبایی در این حال شک در معنی می شود لا- محال پس شک در حلیت عصیر زیبایی یا حرمت آن فعلا بعد از عارض شدن حالت زیبایی این شک متحد است خارجا با شک در بقاء آنچه را که عصیر عنبی داشته از حلیت و حرمت و آنکه شک در حال غلیان زیب مثل شک در حال غلیان عنب می باشد و هر دو شک یک موردند پس اقتضاء استصحاب حرمت معلقه بعد از عارض شدن حالت زیبایی ملازم است با استصحاب حلیت که غایه آن حلیت حاصل است بغلیان و بعد از غلیان عصیر منتفی می شود حلیت چون اقتضاء ثبوت حلیت و حرمت بدلیل آنها مثل ثابت شدن حلیت و حرمت عصیر عنبی بدلیل و یا باستصحاب آنست که حرمت معلقه حکومت دارد بر استصحاب حلیت کما لا يخفى بادنى التفات على ذوى الالباب فالتفت و لا تغفل.

تنبیه ششم در استصحاب شرایع سابقه و اشکال و رد آن می باشد

اشاره

قوله: السادس لا فرق ايضا الخ تنبيه ششم در آنست که آیا استصحاب احکام شرایع سابقه صحیح است در

ص: ۳۸۴

و فساد توهم اختلال ارکانه فیما کان المتیقن من احکام الشریعه السابقه لا محاله اما لعدم الیقین بثبوتها فی حقهم و ان علم بثبوتها سابقا فی حق آخرین فلا شک فی بقائها ایضا بل فی ثبوت مثلها کما لا یخفی.

و اما للیقین بارتفاعها بنسخ الشریعه السابقه بهذه الشریعه فلا شک فی بقائها ح و لو سلم الیقین بثبوتها فی حقهم.

* شرح:

جائی که شریعت مقدسه اسلام متعرض احکام شرایع سابق نشده باشد نه اثباتا و نه نفیا مصنف می فرماید در این موارد استصحاب احکام شرایع سابقه مانعی ندارد چون ارکان استصحاب موجود است که یقین سابقه و شک لا حق باشد و این جهت فرقی ندارد بین آنکه شک در احکام شریعت اسلام باشد از جهت نسخ و غیره و یا شک در شریعت سابقه باشد در جائی که شک در بقاء و ارتفاع آن احکام بشود استصحاب آنها صحیح است بجهت عموم ادله استصحاب چون مخصصی بر آنها نیست و لذا شامل تمام احکام می شود چه شک در نسخ آنها باشد در شریعت اسلام و یا غیر اسلام از شرایع سابقه.

قوله: و فساد توهم اختلال ارکانه الخ اشکالاتی در استصحاب احکام شرایع سابقه شده است من جمله آنکه ارکان استصحاب که یقین سابق و شک لا- حق باشد محقق نیست بجهت آنکه ما یقین نداریم آن احکام سابقه در حق ما ثابت باشد اگرچه کسانی که مثلا در زمان حضرت موسی یا عیسی علیهما السلام بودن آن احکام بر آنها ثابت بوده است ولی ثبوت آن احکام برای ما مسلم نیست پس یقین سابق و شک لا حق ایضا نیست برای ما بلکه در اصل ثبوت آنها است برای ما و اصل عدم ثبوت تکلیف است برای ما.

اشکال دوم مسلم احکام شرایع سابقه نسخ شده است بشریعت اسلام و چون شریعت اسلام نسخ شرایع سابقه نموده پس شک در بقاء آنها نداریم و لو قبول کنیم

ص: ۳۸۵

و ذلك لان الحكم الثابت في الشريعة السابقه حيث كان ثابتا لافراد المكلف كانت محققه وجودا او مقدره كما هو قضيه القضايا المتعارفه المتداوله و هي قضايا حقيقه لا- خصوصا الافراد الخارجيه كما هو قضيه القضايا الخارجيه و الا لما صح الاستصحاب في الاحكام الثابته في هذه الشريعه و لا النسخ بالنسبه الى غير الموجود في زمان ثبوتها كان الحكم في الشريعه السابقه ثابتا لعامه افراد المكلف ممن وجد او يوجد و كان الشك فيه كالشك في بقاء الحكم الثابت في هذه الشريعه لغير من وجد في زمان ثبوته.

* شرح:

که احکام شرایع سابقه در حق ما ثابت بوده است.

قوله: و ذلك لان الحكم الثابت الخ جواب از اشکال اول آنکه حکمی که ثابت شده است در شرایع سابقه چون آن حکم ثبوت آنها بر نحو قضایای حقیقه است و قضایای حقیقه شامل می شود مکلفین را که موجود بودند در آن زمان و وجود پیدا می کنند تا روز قیامت و آن احکام که ثابت است در شرایع مقدسه و غیره علی نحو قضایای خارجیه نمی باشد که بارتفاع موضوع خارجی آن حکم برداشته شود مثل آنکه گفته شود البصریون قد جاءوا او الکوفیون قد ذهبوا و غیر آن موارد که به واسطه ارتفاع موضوع خارجی حکم برداشته می شود بلکه احکام شرعیه همچنانی که بیان نمودیم علی نحو قضایای حقیقه است مثل قوله تعالی ان الانسان لیطغی او ان الانسان لفی خسره که شامل افراد موجوده و مقدره تا روز قیامت می شود- کما آنکه قضیه حقیقه متعارف است بین قوانین عقلانیه در بین دول نه آنکه حکم منحصر باشد بافراد خارجیه موجوده که اگر این معنی باشد اصلا استصحاب احکامی که در این شریعت اسلام ثابت است ممکن نیست استصحاب آنها چون افرادی که در صدر اسلام وجود داشته اند افراد فعلی می باشند

ص: ۳۸۶

و الشریعہ السابقہ و ان کانت منسوخہ بہذہ الشریعہ یقینا الا انہ لا یوجب الیقین بارتفاع احکامہا بتمامہا ضرورہ ان قضیہ نسخ الشریعہ لیس بارتفاعہا کذلک بل عدم بقائہا بتمامہا.

* شرح:

و همچنین اگر قضایای خارجیہ باشد ہر آینہ صحیح نباید باشد نسخ در احکام شرعیہ اسلامیہ نسبت بغیر موجودین در زمان ثبوت آن احکام.

پس چون جعل احکام شرعیہ علی نحو قضایای حقیقیہ است همچنانی کہ بیان نمودیم شامل تمام افراد مکلفین می شود چہ اشخاصی کہ در زمان ثبوت حکم موجود بودہ اند یا بعدا وجود پیدا کنند پس شک در بقاء آنہا در این شریعت اسلام برای غیر افرادی کہ در آن زمان بودہ اند شک در حکم و شک در رافع است و استصحاب آن جاری است.

قولہ: و الشریعہ السابقہ الخ جواب از اشکال دوم کہ شرایع سابقہ نسخ شدہ است بشریعت اسلام اگرچہ این مطلب مسلم است الا آنکہ سبب نمی شود کہ تمام احکام شرایع سابقہ نسخ شدہ باشد و از این جهت می دانیم مثل صلاہ و صوم و حج و زکات و امر بمعروف و نہی از منکر و صدق حدیث و امانت و غیر آنہا بلا- اشکال در زمان شرایع سابقہ بودہ است منتهی مراتب خصوصیات آنہا مختلف است مثل صلاہ در شریعت اسلام کہ اصناف آن مختلف است همچنانی کہ اصناف کلی طبیعی مختلف است بخصوصیات کما آنکہ در باب صحیح و اعم گذشت- پس در ہر کجائی کہ شک در ارتفاع احکام شرایع سابقہ باشد استصحاب آن مانعی ندارد.

ص: ۳۸۷

و العلم اجمالا- بارتفاع بعضها انما يمنع عن استصحاب ما شك في بقاءه منها فيما اذا كان من اطراف ما علم ارتفاعه اجمالا لا فيما اذا لم يكن من اطرافه كما اذا علم بمقداره تفصيلا او في موارد ليس المشكوك منها و قد علم بارتفاع ما في موارد الاحكام الثابته في هذه الشريعه.

* شرح:

در عدم جریان استصحاب عدم نسخ شرایع مطلقا و جواب آن

قوله: و العلم اجمالا بارتفاع بعضها الخ اشكال دیگر بعد از آنکه علم اجمالی داریم ما به نسخ احکام شرایع سابقه و علم اجمالی مانع است از جریان اصول در اطراف آن و لو استصحاب باشد جواب این اشکال آنکه در اطراف علم اجمالی اصول جاری نمی شود نه در مواردی که از اطراف علم اجمالی نباشد و خارج باشد که در آن موارد استصحاب جاری است یا آنکه موارد مشکوک از موارد علم اجمالی نباشد و خارج باشد مثل موارد خاصه ای که نسخ شده که غیر آن موارد شک در نسخ است و استصحاب جاری است.

مخفی نماند اشکال از جهت علم اجمالی در موارد نسخ آن علم اجمالی در زیادی از موارد اشکال شده است و جواب آن داده شده است من جمله همین موارد که ذکر شد و من جمله عمل بعموم عام با علم اجمالی بالتخصیص که جواب آن در عام و خاص داده شد و من جمله عمل باصالة البراءة با علم اجمالی بتکالیف رسیده که آنهم جواب داده شد بعضی از اعلام استصحاب عدم نسخ و احکام شرایع سابقه را بر این مبنی بیان نموده اند که نسخ در احکام شرعی به معنای دفع است.

و بیان آنکه حکم شرعی تا این زمان بیشتر نبوده است بجهت آنکه نسخ به معنای رفع حکمی که ثابت است که این معنی مستلزم است بدائی که مستحیل است در حق ذات اقدس الهی و کرارا گذشته است اهمال بحسب واقع و مقام ثبوت غیر معقول است یعنی حکم شرعی یا واقعا مطلق است و یا مقید که واسطه بین آن ممکن نیست پس یا قرار داده است مولی حکم شرعی را بدون تقييد بزمان و آن حکم را تا

ص: ۳۸۸

* شرح:

ابد جعل نموده است و یا آنکه آن حکم را مقید نموده است بوقت معین بنا براین بیان شک در نسخ شک در سعه حکم و ضیق آن می باشد نه آنکه این حکم شرعی آیا جعل شده است برای موجودین آن زمان و یا جعل آن الی الابد است.

و همین معنی در احکام شرایع سابقه جاری است که آیا آن احکام مختص بموجودین آن زمان می باشد جعل آن احکام یا شامل معدومین خواهد شد و بعد از اینکه احتمال بداء محال است در حق ذات اقدس الهی پس مجال و محلی برای استصحاب نیست چه استصحاب عدم نسخ در شریعت مقدسه اسلام و یا استصحاب در شرایع سابقه باشد.

و اما دفع اشکال به اینکه قضایای شرعیه علی نحو قضیه حقیقیه است و شامل موجودین آن زمان و معدومین می شود کما آنکه این معنی را مصنف بیان نمود این معنی در مورد صحیح نیست چون شک در افراد مکلفین نمی باشد تا به واسطه قضیه حقیقیه ثابت شود بلکه شک در آنست که اختصاص دارد حکم شرعی به حصه ای دون حصه و یک طائفه ای دون طائفه دیگر مثلا اگر ما شک کردیم که خمری که حرام است آیا مطلقا حرام است یا خصوصا خمری که از عنب گرفته می شود در این موارد شک در حرمت خمر غیر عنب شک در ثبوت تکلیف است و ممکن نیست به واسطه قضیه حقیقیه حرمت مطلق خمر ثابت شود و لو خمر غیر عنب باشد و ما نحن فیه از این قبیل است شک ما در آنست که تکلیفی که جعل شده است آیا برای مطلق مکلفین است و لو موجود در آن زمان نباشند یا آن تکلیف مخصوص است جعل آن به کسانی که درک زمان حضور را نموده اند و در این موارد احتمال تکلیف نسبت بمعدومین شک در ثبوت اصل تکلیف است نه شک در بقاء تکلیف پس استصحاب مطلقا جاری نیست چه استصحاب عدم نسخ در شریعت اسلامی باشد و یا استصحاب احکام شرایع سابقه بلکه استصحاب

ثم لا يخفى انه يمكن ارجاع ما افاده شيخنا العلامة اعلى الله في الجنان مقامه في الذب عن اشكال تغاير الموضوع في هذا الاستصحاب من الوجه الثاني الى ما ذكرنا لا ما يوهمه ظاهر كلامه من ان الحكم ثابت للكل كما ان الملكيه له في مثل باب الزكاه و الوقف العام حيث لا مدخل للاشخاص فيها ضروره ان التكليف و البعث او الزجر لا يكاد يتعلق به كذلك بل لا بد من تعلقه

* شرح:

عدم تكليف ثابت است.

بله استصحاب تعلیقی صحیح است که گفته شود این مکلف اگر موجود بود در زمان سابق این حکم برای او ثابت بود و الآن کما کان ولی استصحاب تعلیقی را ما حجت نمی دانیم.

مخفی نماند بعد از آنکه ادله استصحاب اثبات کرد که مستصحب چه شک در آن از جهت مقتضی باشد و یا از جهت رافع نظیر آنکه احتمال خاموش شدن چراغ یا از جهت شک در مقتضی است که نفت آن آیا باقی است یا نه و یا شک از جهت رافع است که یقین بمقتضی و نفت آن می باشد و شک در آن از جهت خاموش شدن چراغ به باد و امثال آن می باشد چون استصحاب مطلقاً حجت است در ما نحن فیه شک در بقاء حکم چه در شریعت اسلام باشد و چه در شرایع سابقه و لو شک در مقتضی است که آیا جعل حکم مطلق است یا مقید همچنانی که بیان نمودیم استصحاب آن حکم و عدم نسخ جاری است و این استصحاب مقدم و حکومت دارد بر استصحاب عدم تکلیف کما آنکه نظیر آن گذشت در تعارض استصحابین علاوه بر اینکه قبلاً گذشت استصحاب تعلیقی حجت است فراجع.

قوله: ثم لا يخفى انه يمكن ارجاع الخ مصنف می فرماید ممکن است رجوع بدهیم آنچه را که بیان نموده است شيخنا العلامة اعلى الله مقامه في الجنان در دفع اشكال از تغاير موضوع که قبلاً

ص: ۳۹۰

بالاشخاص و كذلك الثواب او العقاب المترتب على الطاعه او المعصيه و كان غرضه من عدم دخل الاشخاص عدم اشخاص خاصه فافهم.

* شرح:

بيان نموديم مكلفين زمان سابق در شرايع سابقه با مكلفين فعلى دو موضوعند و لذا استصحاب جارى نمى شود جواب آن داده شد كه جعل احكام شرعيه على نحو قضايائى حقيقه است كه شامل مكلفين موجود و معدوم الى يوم القيامه مى باشد و مراد شيخ كه جواب از اين اشكال را داده است همين باشد كه ما بيان نموديم در استصحابى كه در وجه ثانى ما ذكر نموديم نه آنكه مراد مرحوم شيخ ظاهر كلام ايشان باشد كه حكم ثابت است براى كلى مثل آنكه ملكيت ثابت است براى كلى نه اشخاص در باب زكاه و وقف عام كه در آنها قائلند كه اشخاص مالك نمى باشند بلكه كلى مالك است و امثال آنكه از جهات عامه باشد و افراد كلى دخالت در ملكيت ندارد البته در جائى كه وقف براى جهات عامه باشد اما اگر وقف بر اشخاص مخصوص باشد مثل آنكه وقف نموده است شيعى را بر ذريه.

و حاصل آنكه همان جوابى را كه ما بيان نموديم ممكن است مراد شيخ همان باشد و اگر غير از آن باشد صحيح نيست چون تكليف و بعث و زجر و امر و نواهى ممكن نيست متعلق آنها كلى بما هو كلى باشد بلكه متعلق آنها اشخاص و افراد مى باشند و كلى طريقت دارد براى تكليف اشخاص و همچنين ثواب يا عقاب آن ثواب و عقابى كه مترتب است بر طاعت يا معصيت متعلق آنها اشخاص و افراد مى باشند چون كلى بما كلى نه ثوابى بآن داده مى شود و نه عقابى و مراد مرحوم شيخ كه فرموده است دخالت افراد در تكليف ندارد يعنى افراد خاص مراد تكليف نيست بلكه عموم افراد چه موجود باشند و چه معدوم فافهم.

ص: ۳۹۱

و اما ما افاده من الوجه الاول فهو و ان كان وجيها بالنسبه الى جريان الاستصحاب في حق خصوص المدرك للشريعتين الا انه غير مجد في حق غيره من المعدومين و لا يكاد يتم الحكم فيهم بضروره اشتراك اهل الشريعه الواحده ايضا ضروره ان قضيه الاشتراك ليس الا ان الاستصحاب حكم كل من كان على يقين فشك لا انه حكم الكل و لو من لم يكن كذلك بلا شك و هذا واضح.

السابع لا شبهه في ان قضيه اخبار الباب هو انشاء حكم مماثل للمستصحب في استصحاب الاحكام و لاحكامه في استصحاب الموضوعات.

* شرح:

قوله: ما افاده من الوجه الاول الخ اما جواب اشكالي كه بر تعدد موضوع داده است اگرچه آن جواب صحيح است نسبت بجريان استصحاب در حق كسانی كه درك شريعت سابقه و لا- حقه را نموده اند چون يقين سابق و شك لا حق برای آنها حاصل است و ارکان استصحاب تمام است در حق آنها ولی این جواب در حق افرادی كه بعدا پیدا شده اند و درك شريعت سابقه را نكرده اند تمام نیست این جواب و مجرد اشتراك در تكليف اثبات نمی كند كه افراد معدومين با افرادی كه زمان سابق موجود بوده اند يك حكم برای آنها ثابت است چون ضروري است كه اقتضاء اشتراك در استصحاب نیست مگر آنكه هر مكلفی كه يقين سابق برای آن باشد و شك لا حق نه آنكه اگر يقين و شك نباشد چون افرادی كه بعد آمده اند يقين به تكليف سابق ندارند تا شك در بقاء آن باشد و این معنی واضح است.

تنبيه هفتم: بیان اصول مثبتة شرعيه و عاديہ و عقليه و عدم حجيت آنها

اشاره

قوله: السابع لا شبهه في ان قضيه اخبار الخ تنبيه هفتم در بيان اصل مثبت است كه آيا بواسطه استصحاب آنها ثابت می شود يا نه مخفی نماند مثل وجود زيد كه استصحاب آن می شود چهار صورت دارد اول

ص: ۳۹۲

كما لا- شبهه في ترتيب ما للحكم المنشأ بالاستصحاب من الآثار الشرعيه و العقليه و انما الاشكال في ترتيب الآثار الشرعيه المترتبه على المستصحب

* شرح:

استصحاب زید می شود برای آثار بلا واسطه که بر وجود زید می باشد مثل آنکه اگر مسافرت کرد و احتمال موت داده شود استصحاب وجود آن اثر آن وجود نفقه زوجه آن می باشد و این اثر شرعی است بلا واسطه دوم آثار شرعیه مع الواسطه مثل استصحاب خضاب لحيه او البته این مستصحب شرعی است لکن با واسطه آنکه اثبات لحيه برای زید باشد و یا مثل آنکه شك بشود در وجود حاجب و مانع در صحت غسل که آیا آب به بشره رسیده یا نه بنا بر اصل مثبت استصحاب عدم حاجب می شود پس اثبات می شود که آب به بشره رسیده و غسل صحیح است و بنا بر عدم غسل باطل است چون وصول آب به بشره متیقن نبوده سابقاً تا استصحاب آن شود.

سوم آثار عادیه آن مثل آنکه ده ساله بوده مسافرت کرد و فعلاً بیست سال گذشته است چون عاده کسی که سی سال از عمر او گذشته باشد لحيه و ریش دارد چهارم از آثار آن آثار عقلیه می باشد مثل آنکه زید هر کجا باشد حیز و مکانی می خواهد پس اقتضاء اخبار استصحاب مثل لا تنقض اليقين بالشك و غیره آنست که انشاء حکم برای مستصحب می شود در جایی که استصحاب حکم باشد مثلاً استصحاب وجوب صلاه جمعیه جعل وجوب است برای صلاه جمعیه غایه الامر وجوب صلاه جمعیه اولی وجوب واقعی است و وجوب استصحابی وجوب ظاهری است و همچنین در استصحاب موضوع جعل حکم ظاهری برای موضوع می شود مثل حکم واقعی آن موضوع مثل استصحاب خمر جعل حرمت ظاهری می شود برای خمر مثل جعل حرمت واقعی پس استصحاب یا حکم است و یا موضوع و در دو حال جعل حکم ظاهری می شود.

قوله: كما لا شبهه في الخ كما آنکه شبهه ای نیست در آنکه اگر مستصحب حکم باشد مثل وجوب صلاه

ص: ۳۹۳

بواسطه غیر شرعیه عادیه کانت او عقلیه.

و منشؤه ان مفاد الاخبار هل هو تنزیل المستصحب و التعبد به وحده بلحاظ خصوص ما له من الاثر بلا واسطه او تنزیله بلوازمه العقلیه او العادیه کما هو الحال فی تنزیل مؤدیات الطرق و الامارات او بلحاظ مطلق ما له من الاثر و لو بالواسطه بناء علی صحه التنزیل بلحاظ اثر الواسطه ایضا

* شرح:

جمعه تمام آثار شرعیه و عقلیه آن ثابت می شود آثار عقلیه نظیر وجوب مقدمه آن و وجوب اطاعت و حرمت مخالفت آن چون این آثار مترتب است بر حکم چه حکم ظاهری باشد و چه حکم واقعی و اشکال در آنست که آیا تمام آثار شرعیه بر مستصحب جاری می شود و لو مع الواسطه باشد که آن واسطه امر عادی باشد یا امر عقلی یا نه.

سه احتمال در اخبار استصحاب در اصل مثبت و حق در آن

قوله: و منشؤه ان مفاد الاخبار الخ اخباری که وارد شده است در حجیت مستصحب سه احتمال در آن داده می شود اول تعبد آن مستصحب بلحاظ اثر شرعی آن بلا واسطه باشد نظیر استصحاب طهارت که برای صلاه تعبداً صحیح است دوم تنزیل مستصحب است بلحاظ آن مستصحب چه لوازم عقلیه داشته باشد و چه عادیه که در تمام آن لوازم حجت است کما آنکه حال در تنزیل مؤدیات طرق و امارات همچنین است که تمام لوازم آنها حجیت است چه لوازم عقلیه باشد و چه عادیه و چه شرعیه و فرق بین طرق و امارات آنست که دلیلی که اثبات حکم را می نماید مثل وجوب صلاه جمعه و غیره آن را طریق می نامند و دلیلی که اثبات موضوع می نماید مثل بینه و سوق مسلمین و ید و امثال آنها آن را اماره می نامند.

و احتمال سوم آنست که تنزیل مستصحب مطلق اثر در آن حجت است و لو بالواسطه باشد واسطه عقلی باشد یا عادی بنا بر آنکه صحیح باشد تنزیل شیئی بلحاظ اثر واسطه یعنی اگر واسطه امر عادی شد یا عقلی و چون بعد از آن اثر شرعی مترتب

ص: ۳۹۴

لاجل ان اثر الاثر اثر و ذلك لان مفادها لو كان هو تنزيل الشيء وحده بلحاظ اثر نفسه لم يترتب عليه ما كان مترتبا عليها لعدم احرازها حقيقه و و لا- تعبدا و لا- يكون تنزيله بلحاظه بخلاف ما لو كان تنزيله بلوازمه او بلحاظ ما يعم آثارها فانه يترتب باستصحابه ما كان بوساطتها.

* شرح:

است آن تنزيل صحيح است چون اثر اثر اثر آن شیء اول است مثلا- اگر در خانه آتشی روشن بود استصحاب آن عقلا سوزاندن مال غیر می باشد و تلف مال غیر موجب ضمان می باشد پس اثر ضمان اثر روشنی آتش است و لو به واسطه عقلی باشد و این سه احتمالی که بیان شد در تنزيل مستصحب بجهت آنست که اگر معنای اخبار استصحاب تنزيل شیئی تنها باشد بلحاظ اثری شرعی آن در این حال آثار عقلیه یا عادیه برای مستصحب ثابت نمی شود چون آنچه را که دلیل اثبات نموده فقط اثر شرعی آن بلا واسطه می باشد و آثار عادیه یا عقلیه مستصحب احراز و ثابت نشده است نه حقیقتا و نه تعبدا چون تعبدا به آنها نخورده بود و ثابت نشدند آنها شرعا از این جهت تنزيل و تعبدا فقط در اثر شرعی است نه آثار عقلیه و نه عادیه بخلاف مواردی که تنزيل شرعی بلوازم عادیه یا عقلیه آن مستصحب باشد که در قسم دوم بود یا تنزيل بلحاظ عموم آثار مستصحب باشد که در این دو قسم اخیر اثبات می شود تعبدا و سائط و لوازم مستصحب چه عقلی باشند و چه عادی در تمام حجت است.

چهار فرق بین حجیت لوازمات امارات و عدم حجیت آنها در اصول

مخفی نماند لازم است فرق بین اصول و امارات بیان شود و ایضا فرق بین حجیت اصول مثبتة در امارات بدون اصول آنهم بیان شود اما فرق بین اصول و امارات کما آنکه مشهور است آنست که اصول در موضوع آنها جهل بواقع و شک در آن گرفته شده است مثلا در استصحاب طهارت طهارت مشکوک استصحاب می شود و اما امارت این جهت نیست بلکه موضوع در آنها نفس ذات آنها است بدون آنکه جهل و شک جزء موضوع آنها باشد مثلا- قوله تعالی **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا** موضوع

ص: ۳۹۵

* شرح:

حجیت خبر غیر فاسق است بدون آنکه جهل و شک در آن گرفته شود و همچنین قوله علیه السلام لا عذر لاحد فی التشکیک فیما یرویه ثقاتنا موضوع حجیت روایت ثقه است و شیء دیگری در آن دخیل نیست و این معنائی که مشهور قائلند اشکال در آن وارد است بجهت آنکه حجیت آنکه حجیت امارات و لو در لفظ مطلق است و مقید بجهل بواقع نمی باشد الا آنکه حجیت امارات ایضا در واقع مقید بجهل و شک می باشد چون کرارا گذشته است احتمال بحسب مقام ثبوت و واقع غیر معقول است چون در واقع حجیت امارات یا مطلق است به نسبت بعالم و جاهل و شامل هر دو می شود و یا مقید بعالم است و یا حجیت آنها مختص بجاهل است ممکن نیست که اطلاق آن عالم و جاهل را بگیرد و یا مخصوص بعالم باشد معقول نیست مثلا واجب باشد عمل به اماره بر شخصی که عالم بواقع است که این تحصیل حاصل است و یا واجب باشد بر شخصی که عالم بوجوب نماز جمعه می باشد که اعتقاد کند که نماز جمعه واجب نیست پس دو قسم او صحیح نیست و قهرا حجیت امارات مختص بجاهل می باشد پس دلیل حجیت امارات و لو در مقام اثبات مقید بجهل نمی باشد الا آنکه حجیت آنها بحسب لب و مقام ثبوت مقید بجهل می باشد علاوه بر آنکه در بعض ادله مقید بجهل شده است در مقام اثبات نظیر قوله تعالی فَسَيَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ آیه شریفه استدلال بر حجیت خبر واحد شده است و همچنین بر حجیت فتوی مجتهد شده است و هر دوی آنها از اماراتند و آیه مقید شده است بعدم علم بواقع پس فرق بین اصول و امارات از جهت جهل و شک نمی باشد.

وجه دوم صاحب کفایه بیان نموده است فرق بین اصول و امارات کما آنکه بعدا ذکر می شود به اینکه ادله امارات دلالت دارند بر حجیت اماره به دلالت مطابقی و دلالت التزامی از این جهت مقتضی در امارات موجود است بخلاف استصحاب که

* شرح:

مورد تبعدی فقط آن متیقن است که شک در بقاء آن می باشد نظیر طهارت و این معنی فقط حجیت ملزوم اثبات می شود بدون لوازم عقلیه یا عادیه مثلا اگر شخصی تحت لحاف دو قطعه شود و ندانیم که آیا زنده است یا نه استصحاب حیات آن اثبات نمی کند که کشته شده است بجهت آنکه مورد تعبد استصحابی آن متیقن است که شک در بقاء آن می باشد و آن مستصحاب حیات است بدون قتل.

جواب از صاحب کفایه آنکه ادله امارات دلالت دارند بر حجیت خبر واحد و خبر و حکایت از عناوین قصدیه می باشند پس اگر لازم خبر لازم اخص باشد یعنی تصور لازم موجب تصور ملزوم باشد و یا لازم اعم باشد به نحوی که مخبر ملتفت بلوازم باشد در این دو مورد لوازم خبر حجت است و در غیر آن لوازم حجیت ندارد چون اراده نداشته مخبر آنها را مثل آنکه مخبر اصلا التفات بلوازم خبر ندارد و یا منکر آن می باشد مثلا اگر مخبر خبر داد که ید زید ملاقات آب قلیل را نمود با آنکه زید کافر است در واقع و لکن خبردهنده از ملاقات ید زید منکر کفر او می باشد در این موارد مخبر خبر از ملزوم می دهد که آن ملزوم ملاقات می باشد و خبر از لازم نمی دهد که آن لازم نجاست ماء باشد و در این موارد التفات بلوازم یا قصد آنها را نداشته.

وجه سوم بعضی اعلام بیان نمودند فرق بین امارات و استصحاب آنست که در باب امارات طریقت آنها معتبر است و آن امارات علم تبعدی می باشد کما آنکه بیان نمودیم در حجیت خبر واحد مثلا قول امام علیه السلام که می فرمایند من نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا این روایت می رساند کسی که عارف به امارات باشد عارف تبعدی لازم است رجوع بآن در احکام شرعیه.

و حاصل آنکه علم وجدانی به شیء همچنانی که اقتضاء می کند ترتب آثار آن شیء و لوازم آن را چه آثار آن عقلی باشد یا عادی همچنین است علم تبعدی جعلی

* شرح:

که در امارات است بخلاف استصحاب چون مجعول در او جری عملی است برطبق یقین سابق یعنی همان عملی را که بر یقین وجدانی مکلف داشت همان عمل را جاری کند در حال شک و چون در باب استصحاب لوازم مستصحب متیقن نبود پس وجه برای تعبد آنها نیست.

جواب آن اولاً- مجعول در باب استصحاب ایضا طریقت است کما آنکه در اخبار استصحاب گذشت و ظاهر قول امام علیه السلام لا- تنقض الیقین بالشک غیر عالم حکم علم را دارد تعبدا پس فرق بین اماره و استصحاب از این جهت نیست بلکه ممکن است که قائل شویم استصحاب از امارات است نه از اصول و منافات ندارد تقدیم امارات بر استصحاب چون نفس امارات بعض آنها تقدم دارند بر بعض دیگری مثلا بینه مقدم است برید و حکم حاکم مقدم است بر بینه و اقرار مکلف مقدم است بر حکم حاکم کما آنکه بعد بیان می شود.

و ثانيا ما نقل کلام می کنیم در امارات و آنکه مثبتات آنها دلیل بر حجیت آنها نداریم و قیاس آنها را بر علم وجدانی قیاس مع الفارق است و تمام نیست بجهت آنکه علم تعبدی به لوازمات نمی باشد بلکه باید بدلیل دیگر ثابت شود مثلا نتیجه در شکل اول علم بصغری است وجدانا و بعد از علم بصغری علم بکبری پیدا می شود و همچنین علم به نتیجه از علم بصغری و علم بکبری حاصل می شود بخلاف علم تعبدی که موجب علم تعبدی بلوازم آن نمی باشد و صحیح آنست که فرق بین استصحاب و امارات نیست و آنکه مثبتات هر دو دلیل بر حجیت آنها نداریم مگر سیره عقلانی بر لوازم اقرار و بینه و خبر موثق می باشد و لو لوازم عقلیه یا عادیه باشد من جمله از جاهائی که لوازم اماره حجیت ندارد ظن در تشخیص قبله است به مقتضای روایات خاصه ای که وارد شده است در باب قبله آن ظن اماره است بااین حال اگر مکلف ظن به یک طرفی

* شرح:

پیدا کرد که آن طرف قبله است و لازمه آن طرف ظن بدخول وقت می باشد ظن دومی و لو لازمه ظن بجهت قبله می باشد ولی باین حال ممکن نیست اثبات وقت را بآن ظن کما لا یخفی.

وجه چهارم که بعضی اعلام بیان نموده اند فرق بین امارات و استصحاب آنکه طرق و امارات نظیر تعدد موضوع اماره می باشد که اگر موضوع متعدد شد قهرا حکم ایضا متعدد است پس مثل اماره اگر اثبات نمود وجود زید در سفر را مثل آنست که یک اماره اثبات کند وجود زید را و دیگری اثبات کند اثبات شعر زید را و ثالثی اثبات کند امور عادیه زید را و هکذا.

پس موضوع اماره لازم و ملزوم و ملازم هر کدام آنها تبعدی دارند ضمنا پس اماره واحده باعتبار تعدد حکایات آن به منزله امارات متعدده می باشد که بعض آنها قائم بر بعض دیگری می باشد.

و اما اشکال سابق که لوازمات کلام حجیه آنها باید بالتفات متکلم باشد و یا از لوازم اخص باشد و بدون این دو وجه لوازم کلام حجیت ندارد.

جواب آنکه این معنی در مدلول مطابقی کلام صحیح است نه در لوازم کلام پس بعد از احراز حکایت تصدیقیه کلام و لو باصل عقلائی ثابت شود التفات در لوازم لازم نیست و لذا بناء عرف و عقلاء بر آنست که در محاورات و باب اقرار و غیره اخذ بلوازم کلام متکلم می کنند چه عقلیه و چه عرفیه باشد و لو متکلم التفات به آنها نداشته باشد و بر علیه متکلم حکم می شود و برفرض لازم باشد التفات در لوازم کلام التفات اجمالی کافی است و لازم نیست التفات تفصیلی متکلم به لوازمات کلام بنا بر این بیان تعبد به اماره شامل می شود تمام ملزومات چه عقلیه و چه عادیه باشند و این معنائی که ذکر نمودیم بخلاف استصحاب می باشد چون تعبد استصحاب بنفس متیقن

و التحقيق ان الاخبار انما تدل على التبعيد بما كان على يقين منه فشك بلحاظ ما لنفسه من آثاره و احكامه و لا دلاله لها بوجه على تنزيه بلوازمه التي لا- تكون كذلك كما هي محل ثمره الخلاف و لا- على تنزيه بلحاظ ما له مطلقا و لو بالواسطة فان المتيقن انما هو لحاظ آثار نفسه و اما آثار لوازمه فلا دلاله هناك على لحاظها اصلا و ما لم يثبت لحاظها بوجه ايضا لما كان وجه لترتيبها عليه باستصحابه كما لا يخفى.

* شرح:

می خورد بدون لوازم آن از این جهت لوازم عقلیه و یا عادیه استصحاب حجیت ندارد.

تحقیق مصنف در عدم حجیت اصل مثبت در استصحاب و امثال آن

قوله: و التحقيق ان الاخبار انما تدل الخ مصنف می فرماید بعد از آنکه سه احتمال در اخبار استصحاب داده می شود در مقام ثبوت حق احتمال اول است که و فقط اخبار شامل آن موردی می شود که اثر شرعی مترتب می شود بر نفس متیقن که شک در آن و آن اثر شرعی بلا- واسطه باشد و اخبار دلالت ندارد به هیچ وجهی بر قسم دوم که متیقن با لوازم باشد و همچنین دلالت ندارد بر قسم سوم که مطلق آثار باشد و لو بالواسطة باشد.

و حاصل آنکه متیقن سابق که فعلا- مشکوک است تنزیل آن بواقع فقط در اثر شرعی بلا واسطه می باشد و متیقن از اخبار همان قسم اول است و اما آثار عقلیه و یا عادیه و لو بر آنها اثر شرعیه باشد لحاظ نشده در اخبار و چیزی که لحاظ شرعی ندارد و اخبار شامل آنها نشده استصحاب آنها ممکن نیست چون یقین سابق ندارد تا شک در آنها شود كما لا يخفى.

توضیح مراد مصنف را بعضی اعلام بیان نموده اند به آنکه تنزیل شرعی و لو ممکن است بمطلق اثر باشد و لو مع الواسطه الا آنکه عموم یا اطلاقی در بین نداریم که شامل آن بشود چون قدر متیقن بحسب مقام مخاطب تنزیل اثر بلا واسطه است و این قرینه بر عدم اطلاق اخبار است و لا اقل احتمال قرینه آن می باشد.

ص: ۴۰۰

نعم لا- یبعد ترتیب خصوص ما کان منها محسوسا بنظر العرف من آثار نفسه لخفاء ما بوساطته بدعوی ان مفاد الاخبار عرفا ما یعمه ایضا حقیقه فافهم.

* شرح:

مخفی نماند بعد از آنکه در مقام ثبوت ممکن است تنزیل شرعی شامل تمام آثار باشد حتی مع الواسطه معنی ندارد اخذ قدر متیقن در اطلاق گرفته شود و اگر این معنی صحیح باشد قدر متیقن اخبار استصحاب موارد شک در رافع باید گرفته شود همچنان که علامه انصاری قائل بود بلکه وجه عدم حجیت لوازم کلام آن بود که گذشت که دلیل بر حجیت لوازم اصول و امارات نداریم مگر در موارد خاصه فراجع.

حجیت اصول مثبتة در موارد خفاء واسطه بنظر عرف و غیره

قوله: نعم لا- یبعد ترتیب خصوص الخ کلام سابق در آن بود که اصول مثبتة در استصحاب حجیت ندارد مصنف می فرماید بعض موارد اصول مثبتة حجت است در جائی که بنظر عرف آن اثر مع الواسطه را از آثار نفس متیقن می دانند چون واسطه به طوری است که مخفی است بنظر عرف و عرف التفات بآن ندارد مثلا اگر ملاقات کند شیئی با لباس نجس که سابقا تر بوده و شک در نجاست آن لباس شود از جهت شک در بقاء رطوبت آن لباس استصحاب رطوبت اثبات می کند نجس بودن آن شیء را با آنکه نجاست از آثار رطوبت نیست بلکه از آثار سرایت رطوبت است و این سرایت رطوبت نزد عرف مخفی است از این جهت حکم به نجاست آن شیء می نمایند در استصحاب رطوبت و همچنین اگر موردی در وضوء یا غسل شک شود که مانع بوده یا نه استصحاب عدم مانع کافی است در حکم به صحت وضوء و غسل با اینکه صحت از آثار عدم مانع نیست بلکه صحت مترتب است بر غسل موضع مشکوک ولی در این موارد عرف صحت را از آثار عدم مانع می دانند بدون التفات به اینکه واسطه در بین هست از این

ص: ۴۰۱

كما لا- يبعد ترتيب ما كان بوساطه ما لا- يمكن التفكيك عرفا بينه و بين المستصحب تنزيلا كما لا تفكيك بينهما واقعا او بوساطه ما لاجل وضوح لزومه له او ملازمته معه بمثابة عد اثره اثرا لهما فان عدم ترتيب مثل هذا الاثر عليه يكون نقضا ليقينه بالشك ايضا بحسب ما يفهم من النهي عن نقضه عرفا فافهم.

* شرح:

جهت ادعا می شود مفاد و معنای اخبار آن چیزی است که عرفا شامل هر دو بشود یعنی در جایی که واسطه اصلا نباشد و یا واسطه خفی باشد نزد عرف فافهم.

قوله: كما لا يبعد ترتيب ما كان الخ قسم دیگری که مصنف بیان می کند که استصحاب در آن حجت است و لو مع الواسطه باشد در جایی است که ممکن نباشد تفکیک عرفا بین آن لازم و ملزوم تنزیلا یعنی در تنزیل شرعی اگر در یکی از آنها واقع شد در دیگری ایضا آن تنزیل واقع است و لو مع الواسطه باشد مثلا اگر تنزیل شرعی اثبات کرد که زید اب و پدر است قهرا اثبات می کند که عمرو ابن و فرزند او می باشد مثلا و بالعکس و ممکن نیست تفکیک آنکه زید اب باشد و عمرو مثلا ابن و فرزند او نباشد و بالعکس چون در واقع هر کدام از دیگری منفک نمی شوند اثر شرعی اب بودن زید برای عمرو و جوب انفاق بر عمرو است و اثر شرعی بودن ابن برای عمرو و جوب اطاعت عمرو است برای زید که پدر او می باشد و یا آنکه واسطه به نحوی باشد که لازم باشد ملزوم را یا ملازمه ملزوم باشد به قسمی که اثر لازم اثر ملزوم دیده شود شرعا مثلا اگر شمس در وسط سماء باشد نور آن شمس می تابد بر زمین نجس و خشک شدن آن به واسطه نور شمس پاک می شود در این مورد و لو استصحاب شمس می شود ولی اثر شمس نیست بلکه اثر برای ضوء شمس است در مثل این موارد کسی اشکال کند که استصحاب شمس مثبت است عرفا نقض یقین نموده و عمل به روایت نشده پس عرفا مثل این موارد اثر

ص: ۴۰۲

* شرح:

شرعی برای ملزوم دیده می شود و لو واقعا اثر برای لازم که ضوء باشد می باشد فافهم.

مخفی نماند حکایت از مرحوم شیخ انصاری شده که بعضی قائلند بنا بر حجیت اصول مثبتة در استصحاب آن اصول مثبتة معارض است با عدم آن لوازم چون آن لوازم عقلیه یا عادیه مسبوق بعدم می باشند یعنی اثر شرعی آنها و اصل عدم لوازم معارض است با استصحاب آن لوازم مرحوم شیخ بیان استصحاب را نموده که بقاء ملزوم آن استصحاب حاکم است بر استصحاب آن لوازم و از این جهت تعارض بین آنها نیست نظیر استصحاب طهارت در آبی که شک در طهارت آن می باشد و لباس نجس بآن آب شسته شود که در این مورد استصحاب طهارت ماء و استصحاب نجاست ثوب تعارض ندارند بلکه استصحاب طهارت ماء رفع شک در نجاست ثوب را می نماید و از این جهت این لباس پاک شده است به آب مشکوک الطهاره در ما نحن فیه ایضا استصحاب ملزوم رفع شک در لوازم عقلیه و عادیه می نماید.

بعض اعلام جواب مرحوم شیخ را باین نحو داده اند تعبد شرعی اگر بنفس ملزوم خورده باشد نه آنکه تعبد هم بملزوم خورده باشد و هم بلوازم بلکه تعبد بنفس ملزوم است و تعبد بآن عبارت از ترتیب جمع آثار شرعیه است چه مع الواسطه و چه بدون واسطه بر آن ملزوم ثابت می شود چون اثر-اثر-اثر آن شیء می باشد در این مورد و تعارض بلا اشکال حاصل است چون دو یقین برای مکلف موجود است یقین بوجود ملزوم سابقا و یقین بعدم لازم سابقا و مقتضای استصحاب ملزوم و ترتیب آثار شرعیه بر آن آثار مع الواسطه است این استصحاب معارض است با عدم ترتیب آثار شرعیه چون آثار شرعیه ای که مترتب بر آثار عقلیه یا عادیه می شود آنها مسبوق به عدمند.

و حاصل آنکه حکم شرعی بدون واسطه تعبد بآن خورده و استصحاب می شود

* شرح:

چون متیقن است و حکم شرعی مع الواسطه عدم آن متیقن است.

پس در این جهت تعارض واقع می شود بین استصحابین پس بنا بر حجیت اصول مثبتة در استصحاب معارض است استصحاب آنها دائما بعدم آنها کما لا یخفی و ایضا نقل شده است از مرحوم شیخ انصاری بنا بر عدم حجیت اصول مثبتة اگر آن واسطه خفی باشد به قسمی که بنظر عرف آن اثر شرعی را از نفس ملزوم می بینند و لو در واقع آن اثر برای واسطه است در این موارد مرحوم شیخ قائل است که اصول مثبتة در استصحاب حجت است مثلا در موارد مانع غسل یا وضوء اصل عدم مانع را آثار آن را صحت وضوء یا غسل می دانند و لو صحت وضوء یا غسل مترتب است بر رسیدن آب به بشره و محل غسل یا وضوء و مرحوم صاحب کفایه اضافه نموده است در اصول مثبتة اگر ملازمه بین لازم و ملزوم جلی باشد مقابل خفی ممکن نباشد تفکیک بین آنها نظیر اب و پدر بودن زید برای عمرو و همچنین ابن و پسر بودن عمرو برای زید مثلا- همچنانی که بیان نمودیم در این موارد اصول مثبتة حجت است و همچنین در موارد متضایفین چون ممکن نیست احدهما منفک بشود از دیگری.

جواب از مرحوم صاحب کفایه آنکه در این قسم از موارد نفس ملازم استصحاب می شود که آن متیقن است نه آنکه احدهما مستصحب و دیگری بملازم اثبات شود و در جائی که مستصحب خود آن متیقن باشد محتاج باثبات لازم نمی باشیم.

و اما جواب از مرحوم شیخ انصاری آنکه رجوع بعرف در تشخیص ظهورات الفاظ می باشد در توسعه و ضیق آنها نه در تطبیق معانی الفاظ بر مصادیق آنها چون آنچه را که مسلم می دانیم حجیت ظهور الفاظ است چه ظهور از معانی حقیقیه باشد یا از معانی مجازیة چه قرینه حالیه باشد یا مقالیه از این جهت مسلم است در کر و امثال آنکه باید یک کر هزار و دویت رطل تمام باید باشد و کمتر از آن و لو به مسامحه

ثم لا يخفى وضوح الفرق بين الاستصحاب و سائر الاصول التعبدية و بين الطرق و الامارات فان الطريق او الاماره حيث إنه كما يحكى عن المؤدى و يشير اليه كذا يحكى عن اطرافه من ملزومه و لوازمه و ملازماته و يشير اليها كان مقتضى اطلاق دليل اعتبارها لزوم تصديقها فى حكايتها و قضيته حجه المثبت منها كما لا يخفى بخلاف مثل دليل الاستصحاب فانه

* شرح:

عرفى کر نامیده می شود ولی این مسامحه معتبر نیست همچنین در فرسخ و غيره که در این موارد مسامحه عرفى اثر ندارد و حتما باید برقت عقلی عمل شود.

و ممکن است نزاع صغروی باشد به آنکه ظهور کلام مسلم حجت است چه از الفاظ حقیقیه باشد و چه مجازیّه و در مثل لا تنقض الیقین بالشک اگر عمل نشود در مثل عدم مانع در صحت وضوء و غسل و گفته شود که در این موارد استصحاب مثبت است عمل به روایت نشده است و نقض بشک است کما آنکه مصنف بیان نمود و بعد از آنکه ملاک صدق عرفی می باشد و ظهور کلام است و لو آن ظهور از لفظ مجازی گرفته شود آن ظهور حجت است.

مخفی نماند فروعی که ذکر شده که علماء تمسک باصل مثبت نموده اند بعض از آنها ذکر شد نظیر استصحاب رطوبت برای نجس شدن ملاقی آن و یا استصحاب عدم حاجب برای صحت وضوء و غسل که آنها بیان شد و باقی رجوع بمطولات شود.

قوله: ثم لا يخفى وضوح الفرق الخ مصنف بیان می فرماید فرق بین استصحاب و سایر اصول تعبدیه مثل اصاله الطهاره و اصاله الصحه و غيرها و بین طرق و امارات آنست که طریق یا اماره در جائی که حکایت از مؤدای خود می نماید و اشاره بواقع است نهایت واقع تعبدی از این جهت حکایت از اطراف خود هم می نماید به دلالت مطابقی و التزامی یعنی حکایت از ملزوم

ص: ۴۰۵

لا بد من الاقتصار مما فيه من الدلاله على التعبد بثوته و لا دلاله له الا على التعبد بثبوت المشكوك بلحاظ اثره حسبما عرفت فلا- دلاله له على اعتبار المثبت منه كسائر الاصول التعبدية الا فيما عد اثر الواسطه اثره له لخفائها او شده وضوحها و جلائها حسبما حققناه.

* شرح:

و لوازم واقع و ملازمات آن می نماید و چون اشاره و حکایت از واقع می نماید مقتضای دلیل حجیت آن اماره یا طریق آنست که لازم است تصدیق واقع و آنچه که دال است بر اطراف آن در حکایت از واقع.

و حاصل آنکه همچنانی که یقین وجدانی اگر بواقع حاصل می شد بلا اشکال یقین به لوازمات واقع چه آن لوازمات عقلیه باشند و چه عادیه یقین بتمام آنها حاصل می شد همچنین است علم تعبدی بواقع و تمام لوازمات واقع تعبدا ثابت می شود که آن لوازمات عبارتند از اصول مثبتة کما لا یخفی بخلاف دلیل استصحاب که در تعبد باستصحاب لازم است اقتصار و اکتفاء شود بتعبد نفس ملزوم و اثبات نمی شود به ادله استصحاب اطراف ملزوم و لوازمات عادیه و یا عقلیه و لو حکم شرعی بر آنها مترتب شود و آنچه که مشکوک است فعلا و سابقا متیقن بوده اثر آن شرعا ثابت می شود بنا بر آنچه را که قبلا بیان نمودیم و ادله استصحاب دلالت ندارد بر اعتبار و حجیت مثبتات مستصحاب همچنانی که در اصول تعبدیه دیگر ادله حجیت آنها دلالت ندارد بر حجیت مثبتات آنها و لوازم آنها بلکه آنچه را که متیقن است حجیت ملزوم است بدون لوازم مثلا قاعده طهارت اثبات می کند شیء مشکوک الطهاره طاهر است و اگر لازمه طهارت آن شیء نجاست دیگری باشد اثبات نمی کند بخلاف بینه که اثبات می کند علاوه بر طهارت نجاست شیء دیگر را الا در جائی که اثر واسطه خفی باشد و لو در این موارد از اصول مثبتة است کما آنکه بیان نمودیم نظیر استصحاب عدم مانع برای صحت وضوء یا غسل و یا آنکه اصل مثبت بسیار واضح و جلی باشد حسب

ص: ۴۰۶

الثامن: انه لا تفاوت في الاثر المترتب على المستصحب بين ان يكون مترتبا عليه بلا واسطه شيء او بوساطه عنوان كلي ينطبق و يحمل عليه بالحمل الشائع و يتحد معه وجودا كان منتزعا عن مرتبه ذاته او بملاحظه بعض عوارضه مما هو الخارج المحمول لا بالضميمه فان الاثر في الصورتين انما يكون له حقيقه حيث لا يكون بحذاء ذلك الكلي في الخارج سواه لا لغيره

* شرح:

آنچه را که ما تحقیق نمودیم نظیر اثبات اب و پدر بودن که لازم جلی آن اثبات ابن و پسر است و بالعکس فراجع. مخفی نماند جواب مصنف در فرق بین اصول و امارات و استصحاب قبلا داده شد فراجع.

تنبیه هشتم: استصحاب کلی برای فرد مثبت نیست و اقسام محمول موضوع

اشاره

قوله: الثامن انه لا تفاوت في الاثر الخ تنبيه هشتم در آنست که اثر شرعی که مترتب است بر مستصحب فرقی بین آن اثر نیست که آن اثر مترتب بلا واسطه باشد بر مستصحب و یا به واسطه عنوان کلی باشد که منطبق می شود و حمل می شود بر آن اثر شرعی بحمل شایع مقابل حمل اولی ذاتی مثل الانسان انسان و این عنوان کلی متحد است بر آن فرد خارجا.

حاصل تنبیه هشتم آنست که مواردی که ذکر می شود توهم شده که از اصول مثبت است مصنف بیان می فرماید که از اصول مثبت نیست من جمله اثبات حکم شرعی است بر افراد خارجی به واسطه حکم بر کلی چون موضوع احکام طبایع کلیه می باشد نه افراد کما آنکه گذشت در مباحث الفاظ.

پس حکم اولاً و بالذات بر کلی طبیعی ثابت است و ثانیاً و بالواسطه بر فرد خارجی ثابت می شود حکم و کلی منتزع از مرتبه ذات فرد می شود پس اگر در خارج خمیری بود و شک در آن شود که آیا سرکه شده است یا نه استصحاب آن فرد خمر اثبات حرمت و نجاست آن فرد خارجی را می نماید و با آنکه حرمت و نجاست از

ص: ۴۰۷

مما كان مباحثا معه او من اعراضه مما كان محمولا عليه بالضميمه كسواده مثلا او بياضه و ذلك لان الطبيعى انما يوجد بعين وجود فرده كما ان العرضى كالملكيه و الغصبيه و نحوهما لا- وجود له الا بمعنى وجود منشأ انتزاعه فالفرد او منشأ الانتزاع فى الخارج هو عين ما رتب عليه الاثر لاشىء آخر فاستصحابه لترتبه لا يكون بمثبت كما توهم.

* شرح:

احكام كلى طبيعت خمر مى باشد نه فرد و در اين مورد استصحاب فرد لازمه آن كلى نمى باشد تا اصل مثبت شود بلكه كلى طبيعى عين فرد است خارجا نه لازمه آن.

مخفى نماند استصحاب فرد اگرچه صحيح است به واسطه كلى ولى واقعا آن اثرى كه منشأ اعتبار است آن نفس فرد مى باشد و كلى بما هو كلى حكمى ندارد شرعا بلكه اخذ آن در احكام شرعيه باعتبار آثار فرد است و آنكه آن كلى طريق است به رسيدن بافرد، و كلى سه قسم داريم در اين مورد يك قسم از آنها همين قسمى كه بيان شد كلى طبيعى با فردش قسم دوم كلى است كه مقابل آن شىء در خارج نيست بلكه از امور اعتباريه مى باشد و تعبير مى شود از آن كلى اصطلاحا بخارج محمول نظير ملكيت و زوجيت كه فقط منشأ انتزاع آن وجود خارجى دارد و نفس كلى در خارج وجود ندارد بخلاف قسم اول كه كلى طبيعى وجود خارجى دارد غايه الامر وجود طبيعى در خارج عين وجود فرد است كما آنكه در محل خودش تحقيق شده است از اين جهت مصنف مى فرمايد و يا استصحاب فرد است به واسطه كلى كه آن كلى به ملاحظه بعض عوارض است كه آن كلى خارج محمول است اصطلاحا مثل زوجيت و ملكيت و غصبيت و رقيت و امثال آنكه در اين موارد اثبات زوجيت يا ملكيت باستصحاب فرد است و حكم براى فرد خارجى از اصول مثبتة نمى باشند و اين قسم دوم از كلى خارج محمول ناميده مى شود نه محمول بالضميمه كما آنكه در قسم سوم كلى بيان مى شود.

ص: ۴۰۸

* شرح:

پس اثر در هر دو صورت قسم اول کلی و قسم دوم حقیقه آن اثر برای فرد است در جائی که آن کلی در خارج مقابل و ما بحذاء ندارد غیر آن فرد و این اثری که ثابت می شود برای آن فرد است خارجا نه شیء دیگر که مابین است با آن فرد.

قسم سوم از کلی قول مصنف است که می فرماید او من اعراضه مما کان محمولا علیه بالضمیمه.

و این قسم سوم را محمول بالضمیمه می نامند کما آنکه مصنف بیان نمود مثل سواد زید یا بیاض زید و همچنین صفات دیگری که در خارج ما بحذاء دارد و آن صفت غیر موصوف است در این قسم استصحاب زید برای اثبات سواد و بیاض مثبت است چون سواد و بیاض دو وجودند با زید قسم اول و دوم که بیان نمودیم استصحاب فرد لازمه عقلی آن وجود کلی نیست تا از اصول مثبت باشد بجهت آنکه طبیعی وجود خارجی آن عین وجود فرد می باشد و در غیر آن فرد وجود ندارد کما آنکه آن کلی عرضی مثل ملکیت و غضبیت و زوجیت و امثال آن وجود خارجی ندارند الا منشأ انتزاع آن وجود خارجی دارد پس فرد وجود خارجی در کلی طبیعی یا منشأ انتزاع کلی عرضی که خارج محمول نامیده می شود در خارج وجود آنها عین آن شیء است که مترتب می شود بر آن اثر نه شیء آخری باشد.

پس استصحاب آن فرد برای ترتیب اثر شرعی مثبت نیست کما آنکه توهم شده است متوهم نسبت بمرحوم شیخ انصاری داده شده است.

مخفی نماند قسم سوم از کلی نظیر سواد و یا بیاض زید استصحاب آن مثل استصحاب قسم دوم کلی صحیح است غایه الامر قسم دوم کلی در خارج وجود ندارد مگر محل انتزاع آن بخلاف قسم سوم که آن وجود خارجی دارد و مثل سواد و بیاض زید.

و کذا لا تفاوت فی الاثر المستصحب او المترتب علیه بین ان یکون مجعولا شرعا بنفسه کالتکلیف و بعض انحاء الوضع و منشأ انتزاعه کبعض انحائه کالجزئیة و الشرطیه و المانعیه فانه ایضا مما تناله ید الجعل شرعا و یکون امره بید الشارع وضعاً و رفعا و لو بوضع منشأ انتزاعه و رفعه و لا- وجه لاعتبار ان یکون المترتب او المستصحب مجعولا مستقلا کما لا یخفی فلیس استصحاب الشرط او المانع لترتیب الشرطیه او المانعیه بمثبت کما ربما توهم بتخیل ان الشرطیه او المانعیه لیست من الآثار الشرعیه بل من الامور الانتزاعیه فافهم.

* شرح:

پس همچنانی که صحیح است استصحاب زوجیت زید یا مالک بودن زید و امثال آن صحیح است استصحاب عدالت زید و فسق زید و امثال آن و استصحاب آن مثبت نیست کما لا یخفی.

استصحاب جزء و شرط مثبت نیست و همچنین عدم آنها

قوله: و کذا لا- تفاوت فی الاثر المستصحب الخ از مواردی که توهم اصل مثبت شده است استصحاب جزئیت و شرطیت و مانعیت می باشد مصنف می فرماید مستصحب مثل وجوب یا آنکه مترتب می شود بر او حکم مثل موضوع فرقی بین آن نیست بعد از اینکه جعل شرعی بآن خورده است و مجعول بنفسه باشد شرعا مثل تکالیف خمس و وجوب و حرمت و کراهت و امثال آن و یا آنکه مجعول شرعی بعضی از احکام وضعیه باشد بنفسه مثل ولایت و حجیت و قضاوت و غیره و یا آنکه حکم وضعی بنفسه جعل ندارند بلکه منشأ انتزاع آنها جعل شرعی دارد مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت که این ها از احکام وضعیه ای می باشد که جعل شرعی دارند چون امر وضع آنها و رفع آنها بید شارع مقدس است و لو به منشأ انتزاع آنها باشد مثلاً لا صلاح الا بطهور و لا صلاح الا بفاتحه الکتاب انتزاع شرطیت و جزئیت می شود برای صلاح و لو نفس جزئیت یا شرطیت بید شارع نمی باشد وضع و رفع آنها مثل کلیت کلی که آنها از امور عقلیه می باشند از این جهت توهم شده که

ص: ۴۱۰

و كذا لا تفاوت في المستصحب او المترتب بين ان يكون بثبوت الاثر و وجوده او نفيه و عدمه ضروره ان امر نفيه بيد الشارع كثبوته و عدم اطلاق الحكم على عدمه غير ضائر اذ ليس هناك ما دل على اعتباره بعد صدق نقض اليقين بالشك برفع اليد عنه كصدقه برفعها من طرف ثبوتها كما هو واضح

* شرح:

مثبت است نسبت بمرحوم شيخ داده شد مثبتيت آنها ولي چون منشأ انتزاع آنها بيد شارع مي باشد از اين جهت آنها شرعي مي باشند و لازم نيست آنچه كه مستصحب مي شود جعل مستقل داشته باشد بلكه جعل بالتبع هم كافي است كما لا يخفى.

پس استصحاب شرط مثل طهارت صلاه يا مانع مثل اجزاء ما لا يؤكل لحمه براي ترتيب شرطيت يا مانعيت آنها در صلاه استصحاب مثبت نيست كما آنكه بعضيها توهم نموده اند بخيال آنكه شرطيت يا مانعيت آنها از آثار شرعيه و مجعولات شرعيه نمي باشند بلكه از امور انتزاعيه و عقليه اند و قبلا بيان شد كه جعل شرعي لازم نيست مستقلا واقع شود بلكه بالتبع ايضا مجعول است شرعا و لو منشأ انتزاع آنها بيد شارع مقدس باشد فافهم.

مخفي نماند بالا-ترين مدرک براي استصحاب شرط و عدم مانع دو صحيحه زرايه است كه روايت اول دال بر استصحاب طهارت و وضوء است و روايت دوم دال بر استصحاب عدم نجاست ثوب بدم رعاف يا غيره از مني مي باشد كه هر دو روايت مورد آنها قرينه قطعيه است براي قيود موضوع فضلا از ظهور آنها بر استصحاب شرط يا عدم مانع فراجع.

قوله: و كذلك لا تفاوت في المستصحب الخ مصنف بيان مي فرمايد استصحاب حكم مثل وجوب يا حرمت و يا استصحاب موضوع مثل استصحاب زيبه كه مترتب مي شود بر او وجوب انفاق بر زوجه اش در اين موارد لازم نيست مستصحب شيء وجودي باشد بلكه استصحاب عدم هم صحيح

ص: ۴۱۱

فلا وجه للاشكال في الاستدلال على البراءة باستصحاب البراءة من التكليف و عدم المنع عن الفعل بما في الرسالة من ان عدم استحقاق العقاب في الآخرة ليس من اللوازم المجعولة الشرعية فان عدم استحقاق العقوبة و ان كان غير مجعول الا انه لا حاجة الى ترتيب اثر مجعول في استصحاب عدم المنع و ترتب عدم الاستحقاق مع كونه عقليا على استصحابه انما هو لكونه لازم مطلق عدم المنع و لو في الظاهر فتأمل.

* شرح:

است مثلا عدم وجود زيد استصحاب می شود چون ضروری است که نفی وجوب بید شارع است همچنانی که اثبات آن بید شارع است و در این مواردی که استصحاب عدم می شود مانعی ندارد که اطلاق حکم بر آن نشود چون استصحاب عدم حکم می شود نه وجود حکم و اطلاق عدم حکم در این موارد مانعی ندارد چون ما در ادله استصحاب چیزی نداریم که دلالت کند که آن شیء مستصحب امر وجودی باید باشد و اگر امر عدمی شد استصحاب آن صحیح نیست بعد از اینکه ادله استصحاب مثل لا تنقض یقین بالشک نهی از یقین می نماید بالشک سوای آنکه متعلق یقین امر وجودی باشد یا امر عدمی و بعد از آنی که صدق نقض یقین بالشک می باشد در این موارد و عمل به روایت نشده است لازم است استصحاب آن همچنانی که در امر وجودی اگر استصحاب نشود صدق نقض یقین می شود.

کما آنکه این مطلب واضح است پس وجهی ندارد برای اشکال در استدلال بر براءت که استصحاب عدم تکلیف و براءت از تکلیف و عدم منع از فعل همچنانی که در باب براءت گذشت این اشکال موردی ندارد و صحیح نیست به آن چیزی که در رسائل و فرائد مرحوم شیخ انصاری می باشد اشکالی که شده است آنست که عدم استحقاق عقوبت در آخرت از لوازم حکم مجعول شرعی نمی باشد بلکه از لوازم حکم عقل است و از این جهت استصحاب عدم استحقاق صحیح نیست جواب آنکه عدم استحقاق

ص: ۴۱۲

التاسع: انه لا يذهب عليك ان عدم ترتب الاثر الغير الشرعى و لا الشرعى بوساطه غيره من العادى او العقلى بالاستصحاب انما هو بالنسبه الى ما للمستصحب واقعا فلا يكاد يثبت به من آثاره الا اثره الشرعى الذى كان له بلا واسطه او بوساطه اثر شرعى آخر حسبما عرفت فيما مر لا بالنسبه الى ما كان للاثر الشرعى مطلقا كان بخطاب الاستصحاب او بغيره من انحاء الخطاب فان آثاره شرعيه كانت او غيرها يترتب عليه اذا ثبت و لو بان يستصحب او كان من آثار المستصحب.

* شرح:

عقوبت اگرچه مجعول شرعى نیست و از امور عقليه است الا- آنکه در این موارد اصول مثبتة استصحاب حجت است و لازم نیست مستصحب مجعول شرعى باشد کما آنکه در تنبيه تاسع بیان می شود که مثل عدم استحقاق عقاب چون از آثار حکم واقعی و ظاهری می باشد و لازم مطلق عدم منع می باشد و لو حکم ظاهری استصحابی باشد از این جهت استصحاب آن مانعی ندارد پس باستصحاب عدم منع فعل و براءت از تکلیف اثبات می شود عدم استحقاق عقاب مکلف فتأمل.

تنبيه نهم اصول مثبتة حجیت ندارند

قوله:التاسع انه لا- يذهب عليك ان عدم الخ مخفى نماند در تنبيه نهم بیان می شود که اصول مثبتة حجیت ندارند در جائی است که آثار حکم یا موضوع مستصحب از آثار واقعی آنها باشد و اگر آثار حکم یا موضوع اثر اعم از واقع و ظاهر باشد بلا اشکال حجت است نظیر وجوب اطاعت مولی و حرمت مخالفت آنکه این ها از آثار مطلق حکم می باشند چه حکم ظاهری و چه حکم واقعی.

از این جهت مصنف بیان می کند که عدم ترتیب اثر غیر شرعى و همچنین اثر شرعى که به واسطه امر عادى یا عقلى اثبات می شود این آثار مذکوره حجیت ندارند و

ص: ۴۱۳

و ذلك لتحقق موضوعها حقيقه فما للوجوب عقلا يترتب على الوجوب الثابت شرعا باستصحابه او استصحاب موضوعه من وجوب الموافقه و حرمة المخالفه و استحقاق العقوبه الى غير ذلك كما يترتب على الثابت بغير الاستصحاب بلا شبهه و لا ارياب فلا تغفل.

* شرح:

استصحاب نمی شود در جائی که برای آثار مستصحب باشد واقعا در این موارد که آنکه ذکر شد فقط اثر و حکم شرعی استصحاب می شود نظیر وجود زید که فقط استصحاب وجود آن اثبات می کند شرعا که لازم است نفقه بر عیال آن داده شود و یا به واسطه اثر شرعی دیگر مثل آنکه استصحاب طهارت جواز دخول در صلاه است و نذر کرده بود اگر داخل در صلاه شد صدقه بدهد و اما آثار شرعی مع الواسطه دیگر در آن مواردی که بیان شد حجیت ندارد و استصحاب آن صحیح نیست مگر آن آثاری که برای مستصحب ثابت است مطلقا که اثبات آن به واسطه خطاب استصحاب باشد و ثابت شود یا غیر استصحاب از ادله دیگر در این موارد که اثر شرعی برای مطلق خطابات شرعیه ثابت است و اثر حکم ظاهری و واقعی می باشد در این موارد حجیت آن و استصحاب آن بلا اشکال صحیح است و لو مع الواسطه باشد چه واسطه امر عادی باشد یا عقلی کما لا یخفی.

قوله: و ذلك لتحقق موضوعها حينئذ الخ آنچه را که ذکر نمودیم که اصول مثبتة که آثار حکم ظاهری و واقعی می باشد حجیت است بجهت آنست که موضوع آنها ثابت می شود مثل وجوب چه از حکم استصحابی ثابت شود و چه واقعی یا موضوع وجوب مثل استصحاب زید پس از آثار آنها لزوم موافقت حکم است و حرمت مخالفت آن حکم و استحقاق عقوبت بر آن حکم که این آثار آثار عقلیه می باشند و مترتب می شود بر حکمی که شرعا ثابت شود چه آن حکم باستصحاب ثابت شود و چه بغير استصحاب بلا شبهه آن آثار و لو عقلی باشد

ص: ۴۱۴

العاشر: انه قد ظهر مما مر لزوم ان يكون المستصحب حكما شرعيا او ذا حكم كذلك لكنه لا يخفى انه لا بد ان يكون كذلك بقاء و لو لم يكن كذلك ثبوتا فلو لم يكن المستصحب في زمان ثبوتة حكما و لا- له اثر شرعا و كان في زمان استصحابه كذلك اي حكما او ذا حكم يصح استصحابه كما في استصحاب عدم التكليف فانه و ان لم يكن بحكم مجعول في الازل و لا ذا حكم الا- انه حكم مجعول فيما لا- يزال لما عرفت من ان نفيه كثبوتة في الحال مجعول شرعا و كذا استصحاب موضوع لم يكن له حكم ثبوتا او كان و لم يكن حكمه فعليا و له حكم كذلك بقاء.

* شرح:

ثابت می شود بر حکم فلا تغفل.

تنبیه دهم: لازم است اثر فعلی در مستصحب باشد نه تقدیری

قوله: العاشر انه قد ظهر مما مر الخ در تنبیه دهم بیان می شود که در استصحاب در حین عمل آن مستصحب چه حکم باشد و چه موضوع لازم است اثر شرعی فعلی داشته باشد و لو در حال سابق اثر شرعی نداشته باشد از این جهت مصنف بیان می فرماید ظاهر شد قبلا که لازم است مستصحب که حکم شرعی باشد یا موضوع صاحب حکم نظیر استصحاب زید این معنائی که سابقا بیان شد لازم است بقائا حکم شرعی فعلی باشد و لو ثبوتا و در حین یقین سابق اثر شرعی نداشته باشد مستصحب پس اگر مستصحب در زمان ثبوت آن اثر شرعی نداشته باشد و همچنین موضوع مستصحب اثر شرعی نداشته باشد نظیر استصحاب عدم تکلیف زید یا آنکه مالی را زید گم کرده بود به طوری که مأیوس از آن شده بود ولی بعد از پیدا شدن مال و یا بعد از تکلیف زید استصحاب جاری است استصحاب عدم تکلیف بعد از بلوغ زید و استصحاب ملکیت بعد از پیدا شدن مال در مثل این موارد مذکوره اگرچه حالت سابقه حکم شرعی و اثر شرعی نداشته است آن متیقن ولی چون مثل

ص: ۴۱۵

و ذلك لصدق نقض اليقين بالشك على رفع اليد عنه و العمل كما اذا قطع بارتفاعه يقينا و وضوح عدم دخل اثر الحاله السابقه ثبوتا فيه في تنزيلها بقاء فتوهم اعتبار الاثر سابقا كما ربما يتوهمه الغافل من اعتبار كون المستصحب حكما او ذا حكم فاسد قطعا فتدبر جيدا.

* شرح:

عدم تكليف زيد به واسطه عدم بلوغ آن بوده است ولى بقاا اثر شرعى دارد كما آنكه بيان شد.

پس عدم تكليف اگرچه جعل شرعى در ازل نداشته است و همچنين موضوعى كه آثار شرعى نداشته است نظير اعدام ازليه الا آنكه بقاء آنها مجعول شرعى دارد باعتبار آنكه نفى آن آثار شرعيه فعلا مثل ثبوت آن آثار بيد شارع مقدس است و از اين جهت جعل شرعى ندارد و همچنين است استصحاب موضوعى كه سابقا حكم شرعى براى آن ثابت نبوده است يا حكمى بوده است ولى فعلى نبوده است آن حكم بلكه حكم اقتضائى يا انشائى بوده است ولى فعلا- حكم فعلى در حال بقاء به واسطه استصحاب ثابت مى شود.

قوله: و ذلك لصدق نقض اليقين الخ مدرک براى آنكه مستصحب لازم است اثر و حكم شرعى فعلى داشته باشد و لو سابقا اثر شرعى نداشته باشد بجهت آنست كه در موارد مذكوره اگر استصحاب نشود حكم شرعى يا موضوع كه حكم شرعى بر آن مترتب است نقض يقين شده است بشك و رفع يد شده است بعمل به روايت و آنچه را كه دليل داريم لازم است نقض يقين بشك نشود كما آنكه اگر يقين بارتفاع مستصحب باشد وجدانا صحيح نيست همچنين تعبدا واضح است اثر حالت سابقه در آثار فعلى مستصحب بقاا دخيل نيست.

و حاصل آنكه ادله استصحاب اثبات حكم شرعى فعلى بقاا مى نمايد سواى

ص: ۴۱۶

الحادی عشر: لا اشکال فی الاستصحاب فیما کان الشک فی اصل تحقق حکم او موضوع و اما اذا کان الشک فی تقدمه و تأخره بعد القطع بتحقیقه و حدوثه فی زمان فان لوحظ بالاضافه الی اجزاء الزمان فكذا لا اشکال فی استصحاب عدم تحققه فی الزمان الاول و ترتیب آثاره لا آثار تأخره عنه لکونه بالنسبه اليها مثبتا الا بدعوی خفاء الواسطه او عدم التفکیک فی التنزیل

* شرح:

آنکه سابقا اثر شرعی بر مستصحب بوده یا نبوده و تنزیل ادله استصحاب برای بقاء حکم است نه ثبوت حکم سابق.

پس کسانی که توهم کرده اند لازم است مستصحب در سابق اثر شرعی داشته باشد کما آنکه توهم می کند آن را غافل که مستصحب لازم است حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد این معنی فاسد است قطعا فتدبر جیدا.

تنبیه یازدهم استصحاب در تقدم و تأخر وجود شیء و یا عدم آن می باشد

اشاره

قوله: الحادی عشر لا اشکال الخ در این تنبیه یازدهم بیان تقدم و تأخر و مقارن مستصحب می شود اول آنکه اشکالی در آن نیست اگر شک در اصل تحقق حکم و وجود آن یا شک در وجود موضوع شود استصحاب عدم آن حکم یا عدم آن موضوع جاری است و همچنین اگر شک در بقاء حکم و یا موضوع شود استصحاب بقاء آن می شود و اما شک در تقدم شیء یا تأخر آن یا مقارن آن باشد بعد از اینکه یقین بوجود آن و حدوث آن می باشد در این موارد اقسامی برای استصحاب آن هست که بیان می شود.

قسم اول آن اگر ملاحظه شود آن شیء حادث به اضافه باجزاء زمان که آیا در این زمان وجود پیدا کرد یا بعدا- در این موارد اشکالی نیست در استصحاب عدم تحقق آن شیء در زمان اول مثل آنکه یقین داریم بوجود زید ولی شک در آنست که آیا روز پنجشنبه وجود پیدا کرده یا روز جمعه استصحاب عدم وجود آن در روز

ص: ۴۱۷

بین عدم تحققه الی زمان و تأخره عنه عرفا کما لا تفکیک بینهما واقعا و لا آثار حدوثه فی الزمان الثانی فانه نحو وجود خاص.

نعم لا- بأس بترتیبها بذاک الاستصحاب بناء علی انه عباره عن امر مرکب من الوجود فی الزمان اللاحق و عدم الوجود فی السابق.

* شرح:

پنجشنبه اثبات وجود زید را می نماید در روز جمعه و همچنین اگر شک شود که موت زید پنجشنبه بود یا جمعه استصحاب عدم آن می شود تا جمعه لکن به واسطه این استصحاب اثبات نمی شود تأخیر وجود زید از روز پنجشنبه اگر این تأخر اثر شرعی داشته باشد چون استصحاب تا روز جمعه لازم عقلی آن آنست که تأخر وجود زید است از روز پنجشنبه عقلا و این واسطه عقلی حجیت ندارد بنا بر عدم حجیت در اصول مثبتة در استصحاب و همچنین به واسطه استصحاب تا روز جمعه اثبات نمی کند آن استصحاب حدوث زید را در روز جمعه بجهت آنکه حدوث عبارت است از وجود خاص و آن امر عقلی است بله اگر حدوث عبارت باشد از وجود شیئی که مسوق بعدم باشد عدم وجود زید در روز پنجشنبه باستصحاب حاصل می شود و نفس وجود زید در روز جمعه وجدانی است در این موارد اگر حدوث مرکب باشد از دو شیء یک جزء آن بوجدان ثابت است که وجود زید باشد روز جمعه و جزء دیگر باستصحاب عدم وجود زید روز پنجشنبه همچنان که این قانونی است که در سراسر فقه جاری است که اگر موضوع حکم مرکب باشد و بعضی اجزاء آن بالوجدان ثابت باشد و بعضی دیگر باصل نظیر طهارت استصحابی برای صلاه بلا اشکال صحیح است ولی کلام در صغری می باشد که آیا حدوث شیء مرکب است یا بسیط کما لا- یخفی مصنف بیان می فرماید آثار خود مستصحب چه حکم باشد و چه موضوع ثابت می شود نه آثار تأخر مستصحب از آن زمان چون تأخر نسبت بآثار آن از اصول مثبتة است چون تأخر شیء و یا تقدم و یا تقارن آن نسبت به شیئی دیگر عقلی است و حکم شرعی به واسطه امر عقلی

ص: ۴۱۸

و ان لوحظ بالاضافه الى حادث آخر علم بحدوثه ايضا و شك في تقدم ذاك عليه و تأخره عنه كما اذا علم بعروض حكيم او موت متوارثين و شك في المتقدم و المتأخر منهما.

فان كانا مجهولي التاريخ فتاره كان الاثر الشرعي لوجود احدهما

* شرح:

ثابت می شود و این از اصول مثبتة است مگر آنکه ادعا شود خفاء واسطه که قبلا گذشت که اگر واسطه خفی باشد اصول مثبتة حجت است یا ادعا شود که عدم تفکیک در تنزیل و آنکه این واسطه از آن شیء ممکن نیست جدا شود نظیر پدر بودن زید که ممکن نیست بدون ولد پدر باشد.

اما خفاء واسطه مثل آنکه اگر وجود زید در روز جمعه ثابت شد باستصحاب عدم وجود آن در روز پنجشنبه مسلم می شود نزد عرف یا آنکه تفکیک بینهما ممکن نباشد که اگر وجود زید امروز ثابت شد قهرا دیروز نبوده است همچنانی که تفکیک بینهما واقعا ممکن نیست و قبلا بیان شد که استصحاب عدم وجود زید در روز پنجشنبه تا روز جمعه اثبات وجود آن ثابت می شود اما وجود زید در روز جمعه بالخصوص ثابت نمی شود و آن وجود خارجی است مصنف می فرماید بله مانعی ندارد استصحاب عدم وجود زید تا روز جمعه بنا بر اینکه حدوث عبارت است از وجود شیء و عدم وجود آن در زمان سابق که معنای وجود و حدوث مرکب باشد وجود زید در روز جمعه وجدانی است که یک جزء موضوع باشد و جزء دیگر که عدم وجود آن در روز پنجشنبه باستصحاب ثابت شود اگر این معنی باشد حدوث و وجود خاص البته ثابت می شود ولی کلام در آنست که حدوث شیء مرکب است یا بسیط كما آنکه گذشت.

استصحاب مجهول التاريخ صحیح است در جائی که اثر برای یکی از آنها باشد

قوله: و ان لوحظ بالاضافه الى حادث آخر الخ تا حال کلام در آن بود که شیء وجود پیدا کرده است یا عدم وجود آن و شك

ص: ۴۱۹

بنحو خاص من التقدم او التأخر او التقارن لا للأخر و لا له بنحو آخر فاستصحاب عدمه صار بلا معارض بخلاف ما اذا كان الاثر لوجود كل منهما كذلك او لكل من انحاء وجوده فانه ح يعارض فلا مجال لاستصحاب العدم في واحد للمعارضه باستصحاب العدم في آخر لتحقق اركانه في كل منهما.

* شرح:

در آن بود که وجود آن قبلا بوده یا بعدا پیدا شده که استصحاب وجود یا عدم آن نسبت بزمان جاری بود اما اگر دو شیء حادث شدند و علم بوجود آنها پیدا شد ولی شک در تقدم و تأخر یکی از آنها است مثل آنکه علم پیدا بشود بوجود دو حکم مثل شک در دو حکمین شود که کدام ناسخ و کدام منسوخ می باشد و یا موت پدر و پسر و شک در آن شود که کدام از آنها مقدم بوده که اگر پدر قبلا فوت کرده وارث پسر می باشد و اگر قبلا فوت کرده وارث پدر می باشد در مثل این مواردی که شک در تقدم و تأخر می باشد اگر هر دو مجهول التاريخ باشند در این موارد اگر اثر شرعی برای یکی از آنها می باشد بنحو خاص از تقدم یا تأخر یا تقارن و دیگری اثر شرعی ندارد و همچنین برای آخر اثر دیگری نباشد در این مواردی که مجهول التاريخ می باشد آن دو شیء و اثر برای یک کدام از آنها است استصحاب عدم آن صحیح است و معارض ندارد مثل آنکه شک شود آیا پدری که کافر بوده و مرده اسلام پسر او قبل از موت پدر بوده تا ارث ببرد و یا بعد از موت پدر بوده تا ارث نبرد بخلاف مواردی که مجهول التاريخ باشند و هر کدامی اثری خاصی داشته باشند یا آثار وجود خاص که در این مورد استصحاب هر کدام معارض است با استصحاب دیگر پس در این حال مجال و جایی نیست برای استصحاب عدم در هر یک از آنها چون استصحاب عدم تقدم یا تأخر یا مقارن هر کدامی معارض است با استصحاب عدم تقدم یا تأخر یا تقارن در دیگری و هر کدام معارض یکدیگر می باشند و اذا تعارضا تساقطا تحقق تعارض برای آنست که ارکان استصحاب که یقین سابق و شک لاحق باشد در هر کدام از استصحابین

ص: ۴۲۰

هذا اذا كان الاثر المهم مترتبا على وجود الخاص الذي كان مفاد كان التامه و اما ان كان مترتبا على ما اذا كان متصفا بالتقدم او باحد ضديه الذي كان مفاد كان الناقصه فلا مورد هاهنا للاستصحاب لعدم اليقين السابق فيه بلا ارتياب.

* شرح:

موجود است از اين جهت استصحاب هر کدامي معارض ديگري مي شود.

قوله: هذا اذا كان الاثر المهم الخ در اين مواردی که استصحابين به واسطه تعارض ساقط می شود در جائي است که اثر شرعی بر وجود خاص از هر کدام از آنها باشد یا تقدم یا تأخر یا مقارن و اين اثر بر وجود خاص است بمفاد كان تامه که معنای مفاد كان تامه اثر مترتب است بر نفس وجود تقدم یا تأخر یا مقارن و اما اگر اثر مترتب باشد بر یکی از آنها علی نحو كان ناقصه باین معنا که آن شیء متصف باشد بتقدم یا بتأخر یا بتقارن که یکی از ضدين اول می باشند.

در اين مورد مصنف بیان می فرماید استصحاب جاری نیست چون یقین سابق وجود ندارد بجهت آنکه و لو نفس تقدم یا تأخر یقین بعدم آنها می باشد ولی اتصاف آن شیء بتقدم یا تأخر این اتصاف حالت سابقه ندارد از اين جهت استصحاب جاری نیست.

مخفی نماند آن عنوانی که موضوع است برای اثر شرعی یا لحاظ شده است بنحو كان تامه مثل آنکه گفته شود موت متقدم اب اثر است از برای ارث بردن ابن و تاره لحاظ آن موضوع برای اثر شرعی بمفاد و معنای كان ناقصه می باشد به این قسم که گفته شود موت اب که متقدم است و متصف است بر موت ابن اثر شرعی آن ارث ابن است و هر کدام از این اقسام یعنی تقدم یا تأخر و یا تقارن یا علی نحو مفاد كان

ص: ۴۲۱

* شرح:

تامه گرفته شده است یا مفاد و معنای کان ناقصه.

همچنان که بیان نمودیم این جهت در جائی است که اثر شرعی مترتب باشد بر وجود تقدم یا تأخر و یا تقارن و اما اگر اثر مترتب باشد بر عدم هر کدام از تقدم یا تأخر یا تقارن آنهم ایضا دو قسم گرفته می شود یا بمفاد و معنای لیس تامه و یا لیس ناقصه.

جریان استصحاب عدم ازلی در مفاد کان ناقصه در مجهول التاريخ

مخفی نماند از کلام مصنف ظاهر شد که اگر تقدم یا تأخر یا تقارن بمفاد و معنای کان ناقصه باشد استصحاب جاری نیست چون اتصاف شیء به آنکه آن مقدم است آن اتصاف حالت سابقه ندارد و لو نفس تقدم حالت سابقه دارد و استصحاب عدم تقدم آن به معنای کان تامه صحیح است ولی عدم اتصاف تقدم بمفاد کان ناقصه صحیح نیست چون آن اتصاف حالت سابقه ندارد.

این کلام مصنف بنا بقول بعض اعلام مخالف است در جائی دیگری که مصنف بیان نموده است در بحث عام و خاص که عموم النساء تحيض الی خمسین عاما الا القرشیه آنجا فرموده است مصنف اگر زنی را شک شود که آیا قرشی هست یا نه تمسک بعموم صحیح نیست چون شبهه مصداقی است ولی از جهت دیگر ممکن است داخل در عموم شود چون آن وقتی که این زن وجود نداشت قرشی بودن آنهم وجود نداشت و بعد از وجود آن اصل عدم قرشیه آن اثبات می کند که این زن غیر قرشی است و لذا حیض آن تا خمسین عام می باشد این معنی در ما نحن فیه صحیح است چون تقدم موت احد وارثین قبلا که وجود نداشته است مثلا اتصاف آن بتقدم ایضا وجود نداشته است.

پس استصحاب عدم آن صحیح است و حق همین است بخلاف قول مصنف که بیان ایشان آنست که اتصاف تقدم حالت سابقه ندارد و لذا استصحاب در آن جاری نیست بخلاف نفس تقدم که حالت سابقه دارد و استصحاب عدم آن جاری است

و اخرى كان الاثر لعدم احدهما في زمان الآخر فالتحقيق انه ايضا ليس بمورد للاستصحاب فيما كان الاثر المهم مترتبا على ثبوته للحادث بان يكون الاثر للحادث المتصف بالعدم في زمان حدوث الآخر لعدم اليقين بحدوثه كذلك في زمان.

* شرح:

و حق همان است که بیان شد.

قوله: و اخرى كان الاثر لعدم احدهما الخ تا حال كلام در آن بود که وجود تقدم یا تأخر یا تقارن اثر شرعی بر وجود آن مترتب بود بمفاد کان تامه استصحاب صحیح بود بقول مصنف ولی بمفاد و معنای کان ناقصه استصحاب صحیح نبود چون یقین سابق در این قسم نمی باشد.

و اما اگر اثر برای عدم سبق و یکی از آنها ثابت باشد در این قسم مصنف می فرماید تحقیق آنست که استصحاب جاری نیست در جائی که اثر شرعی مترتب باشد بر ثبوت آن حادث در حال عدم دیگری به این قسم که اثر شرعی ثابت است برای آن شیئی که حادث است و متصف است بعدم در زمان حدوث آخر مثلا اگر کر و ملاقات نجس بآن یقینا حاصل باشد و شک در آن شود که آیا کر مقدم بوده است که ملاقات نجس با آن پاک باشد و یا ملاقات نجس با آب قبل از کر بوده است و کر بعدا حاصل شده است که در این حال استصحاب اتصاف کر بعدم ملاقات نجس اثبات نمی کند که آب کر پاک است و ملاقات بعد از کر بوده و همچنین استصحاب اتصاف قَلت آب و عدم کونه کرا اثبات نمی کند نجاست آن آب را چون یقین بعدم اتصاف کر در حالت سابقه نبوده است نظیر مسئله سابق چون یقین سابق نیست استصحاب آن ایضا صحیح نیست و جواب مصنف همان کلام قبلی است که بیان شد.

و حاصل آنکه عدم اتصاف شیء لازم نیست محتاج بموضوع باشد بلکه

ص: ۴۲۳

و كذا فيما كان مترتبا على نفس عدمه في زمان الآخر واقعا و ان كان على يقين منه في آن قبل زمان اليقين بحدوث احدهما لعدم احراز اتصال زمان شكه و هو زمان حدوث الآخر بزمان يقينه لاحتمال انفصاله عنه باتصال حدوثه.

و بالجمله كان بعد ذاك الآن الذي قبل زمان اليقين بحدوث احدهما

* شرح:

اتصاف شيء احتياج بوجود موضوع است بلکه عدم اتصاف کافی است عدم وجود آن و ثبوت شيء لشيء اگرچه احتياج بموضوع دارد ولی نفی شيء از شيء احتياج بوجود منفي ندارد و این همان معنائی است که در اصطلاح منطقیین آنست که ان القضية السالبة لا تحتاج الى وجود الموضوع كما لا يخفى.

قوله: و كذا فيما كان مترتبا على نفس عدمها الخ و همچنین است اگر اثر شرعی مترتب باشد بر نفس عدم یکی از آنها در زمان وجود آخر یعنی موضوع مرکب است از عدم یکی و وجود دیگری علی نحو لیس تامه و عدم محمولی نه عدم نعتی که قبلا بود در این حال ایضا استصحاب عدم هر کدام در زمان وجود دیگری صحیح نیست اگرچه در این حال قبل از حدوث هر کدام از آنها یقین سابقی برای مکلف حاصل است ولی استصحاب آن یقین بشک بعدی احراز و یقین بآن نمی باشد چون احتمال می رود آن یقین سابق منفصل و منقطع شده باشد بیقین حدوث دیگری.

و حاصل آنکه در این موارد استصحاب عدم محمولی هر کدام شبهه مصداقیه است و تمسک بعام در شبهات مصداقیه صحیح نیست.

قوله: و بالجمله كان بعد ذلك الآن الخ برای توضیح مطلب مثل می زنیم بسه روز، روز پنجشنبه مثلا پدر و فرزند

ص: ۴۲۴

زمانان احدهما زمان حدوثه و الآخر زمان حدوث الآخر و ثبوته الذی یکون طرفا للشک فی انه فیه او قبله و حیث شک فی ان ایهما مقدم و ایهما مؤخر لم یحرز اتصال زمان الشک بزمان الیقین و معه لا مجال للاستصحاب حیث لم یحرز معه کون رفع الید عن الیقین بعدم حدوثه بهذا الشک من نقض الیقین بالشک.

* شرح:

هر دو زنده و حیات داشته اند روز جمعه یکی از آنها فوت شده است یا روز جمعه و یا روز شنبه و همچنین دیگری در این دو روز هر دو علی التبادل فوت شده اند اجمالا- ولی یقین به آنکه کدام مقدم بوده پدر یا پسر تا بعدا وارث باشد این یقین تفصیلی حاصل نیست و در روز یکشنبه علم تفصیلی حاصل است بموت هر دو.

پس استصحاب عدم موت پدر تا روز یکشنبه احتمال می رود که نقض یقین بیقین باشد بموت ولد و بالعکس استصحاب عدم موت ولد احتمال می برد نقض بیقین باشد بموت پدر.

از این جهت مصنف بیان می فرماید قبل زمان یقین بموت هر کدام از آنها دو زمان است یک زمان حدوث و موت پدر مثلا و زمان دیگر حدوث و موت فرزند همان زمانی که شک است برای فوت پدر یا قبل از آن زمان و یا بعد از آن زمان و بعد از آنکه یقین بفوت هر دو می باشد در یکی از زمانین یعنی زمان جمعه یا شنبه و شک در آنست که کدام از این زمان موت مقدم است بر دیگری در این حال احراز و یقین به اینکه متصل است زمان شک بیقین سابق نمی باشد بلکه احتمال می رود نقض یقین بیقین باشد همچنانی که بیان کردیم و باین حال مجال و جایی برای استصحاب عدم هر کدام از آنها در زمان وجود آخر صحیح نیست چون احراز نشده است که رفع ید از یقین سابق بشک باشد بلکه احتمال می رود نقض یقین سابق بیقین باشد نه بشک.

ص: ۴۲۵

لا- يقال لا شبهه في اتصال مجموع الزمانين بذلك الآن و هو بتمامه زمان الشك في حدوثه لاحتمال تأخره عن الآخر مثلا اذا كان على يقين من عدم حدوث واحد منهما في ساعه و صار على يقين من حدوث احدهما بلا تعيين في ساعه اخرى بعدها و حدوث الآخر في ساعه ثالته كان زمان الشك في حدوث كل منهما تمام الساعتين لا خصوص احدهما كما لا يخفى.

فانه يقال نعم و لكنه اذا كان بلحاظ اضافته الى اجزاء الزمان و المفروض

* شرح:

قوله: لا يقال لا شبهه في اتصال الخ اشكال نشود که مجموع زمانين زمان فوت ولد يا پدر در روز جمعه و شنبه همچنان که مثل زدیم این زمانها بتمامه زمان شك است که آیا کدام از این ها تقدم یا تأخر از دیگری دارند پس در این حال استصحاب صحیح است مثلا در مثل قبلی که که زده شد اگر مکلف روز پنجشنبه یقین دارد بعدم حدوث هیچ کدام از آنها یعنی یقین دارد بحیات و زنده بودن پدر و فرزند هر دو و در روز جمعه یقین بموت یکی از آنها دارد بلا تعیین و در روز شنبه یقین پیدا کرد بموت دیگری زمان جمعه و شنبه شك در حدوث هر کدام از آنها می باشد و چون شك در حدوث هر کدام دارد استصحاب جاری است كما لا يخفى.

قوله: فانه يقال نعم الخ جواب آنکه این معنائی که بیان نمودید صحیح است که شك بلحاظ اجزاء زمان باشد از روز جمعه تا روز یکشنبه ولی فرض ما آنست که شك نه بلحاظ زمان می باشد بلکه بلحاظ اضافه به دیگری است مثلا- اگر شك در خصوص موت پدر بود استصحاب عدم موت نسبت بزمان جاری بود.

اما فرض آنست که موت ولد و فرزند ایضا در زمان شك فوت پدر حاصل شده

ص: ۴۲۶

انه بلحاظ اضافته الى الآخر و انه حدث في زمان حدوثه و ثبوته او قبله و لا شبهه ان زمان شكه بهذا اللحاظ انما هو خصوص ساعه ثبوت الآخر و حدوثه لا الساعتين.

* شرح:

است و این فوت فرزند در بین روز جمعه و شنبه یقینا شک اولی را منتقض کرده قوله لا الساعتین یعنی شک بلحاظ حدوث آخر است که موت ولد باشد نه بلحاظ ساعتین که زمان باشد و از این جهت شبهه، شبهه مصداقی است باین معنی که احتمال می رود استصحاب عدم موت هر کدام منتقض شده باشد بیقین آخر همچنان که بیان نمودیم.

رد مصنف که در امور وجدانیه شبهه مصداقیه نیست بدون خارجیه

مخفی نماند شبهه مصداقیه در امور وجدانیه از یقین و شک و غیر آنها از ادراکات معنی ندارد مثلا ممکن نیست شخصی شک کند که یقین دارم یا نه و همچنین آیا من شک دارم یا نه.

بله شبهه مصداقیه متصور است در امور خارجیه مثل عدالت زید و فسق عمرو و امثال آن پس در ما نحن فیه زمان شک که روز جمعه است متصل است بزمان یقین تا روز شنبه و استصحاب عدم آن جاری است و ترددی در شک آن نیست.

بله برای ما شکی است واقعا که آیا موت پدر روز جمعه بوده است یا روز شنبه و بالعکس آیا فوت فرزند روز جمعه بوده است یا روز شنبه و علم اجمالی حاصل است که در یکی از این روزها برای هر کدام موت حاصل شده است و این مردد بودن ضرر باستصحاب نمی زند چون یقین سابق و شک لاحق یقینا حاصل است و اگر این مردد بودن واقعا ضرر باستصحاب بزند لازم است اصلا سائر مقامات استصحاب جاری نشود.

مثلا- اگر علم پیدا کردیم که زید اگر شرب سم فلانی نموده است قطعا مرده است و اگر آن سم را نخورده است یقینا زنده است و این احتمال شرب سم و عدم آن سبب است برای شک در حیات آن و استصحاب آن جاری است و مثل استصحاب

ص: ۴۲۷

فانقدح انه لا مورد هاهنا للاستصحاب لاختلال اركانه لانه مورد و عدم جريانه انما هو بالمعارضه كي يختص بما كان الاثر لعدم كل في زمان الآخر و الا كان الاستصحاب فيما له الاثر جاريا.

* شرح:

طهارت كه مورد اخبار بود مثلا زيد اول صبح با طهارت بود يقينا و احتمال مي رود كه بعد از طهارت خواب رفته باشد در اين مورد اگر خواب نرفته باشد يقينا طهارت او باقى است و اگر خواب رفته باشد يقينا طهارت او رفته است آيا ممكن است در اين موارد بگوئيم استصحاب جارى نيست پس مردد بودن موت پدر در روز جمعه يا شنبه اين منشأ شك است براى استصحاب عدم موت او و ضرر باستصحاب نمى زند چون اركان استصحاب كه يقين سابق و شك لاحق باشد حاصل است و البته در هر استصحابى منشأ يقين و شك و سبب براى آنها بايد باشد و تردد واقع همچنان كه بيان نموديم آن سبب يقين و شك مي باشد علاوه بر آنچه كه ذكر شد آنچه كه در استصحاب معتبر است يقين و شك و لو فعلا هر دو حادث شوند.

بله تقدم يقين بر شك لازم است و آنچه كه آثار شرعيه مترتب مي شود بر مستصحب بقاء حكم شرعى است و لازم نيست حتما يقين سابقى باشد و شك لا- حق بلكه حدوث يقين و شك فعلا براى مكلف كافى است و لو يقين سابق براى مكلف حاصل نباشد يا شك در آن يقين باشد و در ما نحن فيه بلا اشكال مكلف يقين دارد فعلا و شك در بقاء و استصحاب آن جارى است كما لا يخفى.

قوله: فانقدح انه لا مورد هاهنا الخ از بيان سابق ظاهر شد كه مصنف مي فرمايد استصحاب در اين موارد مذكوره اصلا جارى نيست چون شبهه مصداقيه است و اركان استصحاب مختل است نه آنكه استصحاب جارى باشد و به واسطه معارضه ساقط شود مثل استصحاب عدم تقدم موت پدر با عدم تقدم موت پسر كه در اين حال استصحاب هر كدام معارض است

ص: ۴۲۸

و اما لو علم بتاريخ احدهما فلا يخلو ايضا اما يكون الاثر المهم مترتبا على الوجود الخاص من المقدم او المؤخر او المقارن فلا اشكال في استصحاب عدمه لو لا المعارضه باستصحاب العدم في طرف الآخر او طرفه كما تقدم.

و اما يكون مترتبا على ما اذا كان متصفا بكذا فلا مورد للاستصحاب اصلا لا في مجهول التاريخ و لا في معلومه كما لا يخفى لعدم اليقين بالاتصاف به سابقا منهما.

* شرح:

با دیگری و به واسطه معارضه تساقط می شود هر کدام .

کما آنکه آن را نسبت بمرحوم شیخ انصاری داده اند و بنا بر قول شیخ اگر اثری شرعی بر یک طرف باشد بدون دیگری استصحاب جاری است چون معارضه نیست مثل آنکه اگر شخص کافری فوت کرده است و پسر او اسلام آورده است و نمی دانیم آیا اسلام مقدم بوده است تا ارث ببرد یا موت پدر مقدم بوده است تا ارث نبرد استصحاب عدم تقدم موت اثبات وارث بودن فرزند را می نماید چون موضوع ارث مرکب می شود در این مورد از اسلام و ارث که وجدانی است این جزء و جزء دیگر که عدم موت پدر باصل و باستصحاب ثابت می شود کما لا يخفى.

قوله: و اما لو علم بتاريخ احدهما الخ کلام سابق در مجهول التاريخ بود که تقدم یا تأخر یا تقارن موت پدر و فرزند مجهول بود در این حال یا اثر برای هر دو بود مثل فوت پدر و فرزند و شک در تقدم و تأخر آنها و یا اثر برای یکی از آنها بود یا برای وجود هر دو یا وجود احدهما و یا عدم هر دو یا عدم احدهما در این حال ايضا تقدم یا تأخر وجود آنها بنحو کان تامه گرفته می شد یا بنحو کان ناقصه و همچنین عدم یا بنحو لیس ناقصه و یا بنحو لیس تامه آن بیان سابق عینا تمام آن اقسام در این مواردی که علم بتاريخ یکی از استصحابین می باشد تمام آن اقسام در اینجا جاری است پس استصحاب عدم تقدم یا تأخر یا تقارن

ص: ۴۲۹

و اما يكون مترتبا على عدمه الذى هو مفاد ليس التامه فى زمان الآخر فاستصحاب العدم فى مجهول التاريخ منهما كان جاريا لاتصال زمان شكه بزمان يقينه دون معلومه لانتفاء الشك فيه فى زمان و انما الشك فيه باضافه زمانه الى الآخر و قد عرفت جريانه فيهما تاره و عدم جريانه كذلك اخرى

* شرح:

جاری است اگر معارض باستصحاب عدم در طرف آخر نباشد و یا طرف آن مثل استصحاب عدم اسلام ولد قبل موت پدر معارض است باستصحاب عدم اسلام بعد از موت کما آنکه قبلا گذشت در این موارد در جائی است که اثر شرعی مترتب باشد بر وجود علی نحو کان تامه یا بر عدم مترتب باشد علی نحو لیس تامه.

و اما اگر اثر شرعی مترتب باشد بر کان ناقصه پس در این موارد استصحاب جاری نیست اصلا نه در مجهول تاریخ و نه در معلوم تاریخ از آنها چون یقین سابقی به اینکه تقدم متصف است بوجود یا بعدم یک همچو یقینی مکلف ندارد چون حالت سابقه ندارد بجهت آنکه تقدم یا تأخر یا تقارن این ها امر اضافی هستند که انتزاع از وجود خارجی می باشند و منشأ انتزاع آنها امر خارجی است که آن امر خارجی در حال وجود یا منشأ انتزاع آنها می باشد یا نمی باشد نه آنکه از ازل آن شیء خارجی واجد آن اوصاف نبوده است بعد از وجود خارجی آن شک در اتصاف وجود خارجی بآن شیء شود تا استصحاب عدم اتصاف جاری شود.

مخفی نماند جواب مصنف قبلا- داده شد که استصحاب در این موارد نظیر استصحاب عدم قرشیه است همچنان که قبل از وجود آن زن نه اتصافی وجود داشت و نه وجود آن زن و بعد از وجود آن زن استصحاب عدم قرشیه جاری است کما آنکه قبلا بیان شد.

قوله: و اما يكون مترتبا على عدمه الخ در قسم اول اثر و حکم شرعی مترتب بود بر وجود تقدم یا تأخر یا تقارن

ص: ۴۳۰

فانقدح انه لا- فرق بينهما كان الحادثان مجهولى التاريخ او كانا مختلفين و لا بين مجهوله و معلومه فى المختلفين فيما اعتبر فى الموضوع خصوصيه ناشئه من اضافه احدهما الى الآخر بحسب الزمان من التقدم او احد ضديه و شكك فيها كما لا يخفى.

* شرح:

و اما در اين قسم اثر و حکم شرعى مترتب است بر عدم تقدم يا تأخر و يا تقارن على نحو مفاد و معنای ليس تامه در زمان وجود آخر که حقيقه موضوع شرعى مرکب است از عدم تقدم و وجود آخر.

پس استصحاب عدم تقدم در مجهول تاريخ از اين دو حادث جاری است چون اتصال دارد زمان شك بزمان يقين سابق اين استصحاب در مجهول تاريخ از آن دو جاری است نه در معلوم تاريخ چون آنجائی که تاريخ معلوم است شك در آن زمان نمی باشد بله شك در آن باعتبار و اضافه زمان آخر است و شبهه مصداقيه می شود چون احتمال می رود طرف مجهول قبل از معلوم باشد يا بعد از آن و استصحاب جاری نیست و شناختی که استصحاب جاری است در بعض آنها و عدم جریان آن استصحاب در آنها.

حاصل آنکه در تمام ما تقدم استصحاب عدم تقدم يا تأخر و تقارن اگر بمفاد ليس تامه باشد صحيح است و همچنين استصحاب وجود تقدم يا تأخر و يا تقارن اگر بمفاد كان تامه باشد ايضا استصحاب صحيح است.

و اما هر کدام از وجود يا عدم اگر بمفاد كان ناقصه يا ليس ناقصه گرفته شود بلا اشکال استصحاب جاری نیست چون يقين سابق باتصاف يا عدم اتصاف حاصل نیست از اين جهت استصحاب هم جاری نیست.

پس ظاهر شد از کلام سابق ما که فرقى بين حادثين نمی باشد چه مجهول التاريخ باشد و چه مختلف يعنى یکی از آنها معلوم و ديگرى مجهول التاريخ باشد و همچنين

ص: ۴۳۱

كما انقدح انه لا- مورد للاستصحاب ايضا فيما تعاقب حالتان متضادتان كالطهاره و النجاسه و شك في ثبوتهما و انتفائهما للشك في المقدم و المؤخر منهما و ذلك لعدم احراز الحاله السابقه المتيقنه المتصله بزمان الشك في ثبوتهما و ترددها بين الحالتين و انه ليس من تعارض الاستصحابين فافهم و تأمل في المقام فانه دقيق.

* شرح:

فرقی نیست بین مجهول موضوع یا معلوم آن در مختلفین که در این مواردی که استصحاب اتصاف وجود یا عدم اتصاف هر کدام نسبت به دیگری اگر گرفته شود استصحاب جاری نیست این کلام اعتراضی است بکلام مرحوم شیخ انصاری که در معلوم التاریخ حکایت شده از ایشان استصحاب جاری نیست و در مجهول التاریخ استصحاب جاری است و حاصل ما تقدم آنست که اگر استصحاب وجود یا عدم علی نحو کان تامه و لیس ناقصه باشد استصحاب جاری است و اگر استصحاب عدم یا وجود علی نحو کان ناقصه و لیس ناقصه باشد استصحاب جاری نیست چون اتصاف وجود یا عدم حالت سابقه ندارد کما آنکه گذشت و جواب مصنف در تمام موارد مذکوره آنکه استصحاب عدم در این موارد نظیر استصحاب عدم قرشیه است که استصحاب در آن جاری است کما لا یخفی.

تعارض استصحاب طهارت و نجاست در تقدم و تأخر آنها و سقوط آنها

قوله: كما انقدح انه لا مورد الخ.

مصنف می فرماید ظاهر شد از کلام سابق که استصحاب جاری نیست در مواردی که تعاقب حالتان متضادتان باشد مثل طهارت و نجاست که ضد یکدیگر می باشد و یقیناً طهارتی حاصل شده است یا نجاست که خبث باشد یا حدث هر کدام از این ها واقع شده است یعنی بلا اشکال مکلف می داند طهارت و نجاستی برای او ثابت بوده است و فعلا شك در مقام تقدم یا تأخر از آنها دارد که آیا نجاست مقدم بوده است و یا طهارت در این حال استصحاب هیچ کدام صحیح نیست نه استصحاب طهارت و نه نجاست چون احراز نشده است

ص: ۴۳۲

الثانی عشر: انه قد عرفت ان مورد الاستصحاب لا- بد ان يكون حكما شرعيا او موضوعا لحكم كذلك فلا اشكال فيما كان المستصحب من الاحكام الفرعيه او الموضوعات الصرفه الخارجيه او اللغويه اذا كانت ذات احكام شرعيه.

و اما الامور الاعتقاديه التي كان المهم فيها شرعا هو الانقياد و التسليم

* شرح:

و يقين ندارد مکلف که يقين سابق متصل باشد به شك فعلی و احتمال داده می شود که يقين سابق بصد آن منتقض شده باشد و در این موارد تمسک بعام در شبهه مصداقيه است و قبلا گذشت که صحيح نيست نه آنکه استصحابين صحيح است و به واسطه تعارض ساقط شود بلکه اصلا استصحاب مقتضی ندارد در این قسم از موارد استصحاب بعد از تعارض استصحابين رجوع به قاعده طهارت مثل کل شیء طاهر می شود.

مخفی نماند فروع دیگری ذکر نموده اند بعض اعلام رجوع بمطولات شود فافهم و تأمل فی المقام فانه دقيق.

تنبیه دوازدهم: استصحاب اعتقادات و احكام شرايع سابقه

اشاره

قوله: الثانی عشر انه قد عرفت الخ در تنبيه دوازدهم بیان می شود که استصحاب در اصول دین جاری است یا نه و همچنین استصحاب شخص کتابی بر نبوت انبياء گذشته کما آنکه بیان می شود مصنف می فرماید شناختی قبلا که مورد استصحاب یا حکم شرعی است از احكام تکلیفیه و یا احكام وضعیه و یا موضوع حکم شرعی است مثل استصحاب حیات زید برای نفقه عیال او.

همچنین اشکالی در آن نیست که مستصحب از احكام فرعيه باشد کما آنکه گذشت و یا مستصحب از موضوعات شرعيه مثل صلاه و صوم و حج و غيره و یا موضوعات صرفه که شائبه شرعيه در آن نباشد مثل ماء و تراب خارجيه یا موضوعات لغويه باشد نظیر

ص: ۴۳۳

و الاعتقاد بمعنی عقد القلب علیها من الاعمال القلبیه الاختیاریه فکذا لا اشکال فی الاستصحاب فیها حکما و کذا موضوعا فیما کان هناك یقین سابق و شک لا حق لصحه التنزیل و عموم الدلیل و کونه اصلا عملیا انما هو بمعنی انه وظیفه الشاک تعبدا قبالا للامارات الحاکیه عن الواقعیات فیعم العمل بالجوانح کالجوارح.

* شرح:

امر در لغت که به معنای وجوب ثابت شده باشد و بعدا شک در آن شود در این موارد مذکوره این موضوعات اگر دارای احکام شرعیه باشد استصحاب در آنها جاری است.

و اما امور اعتقادی در اصول دین که آیا استصحاب در آنها جاری است یا نه دو قسم است:

اول از آنها اعتقاد و انقیاد و تسلیم در آنها لازم است که از اعمال قلبیه اختیاریه می باشد.

مخفی نماند تسلیم و انقیاد قلبی غیر اعتقاد و یقین است همچنان که آیه شریفه می فرماید جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا در این قسم اشکالی در استصحاب آنها نیست چه استصحاب حکمی باشد مثل وجوب تفصیل روز قیامت که آیا واجب است یا نه یا استصحاب موضوعی مثل حیات امام علیه السلام که موضوع است بر وجوب تولی یا تبری مثل حیات غاصب و امثال آن در جائی که یقین سابق و شک لا حق حاصل باشد چون تنزیل و عموم دلیل استصحاب تمام این موارد را شامل می شود اشکال نشود که استصحاب اصل عملی است و برای عمل خارجی جاری است نه اعتقادی و قلبی.

جواب آنکه استصحاب اصل عملی است به این معنی است که وظیفه شاک است تعبدا که شخص مکلف اگر یقین سابق دارد و شک لا حق لازم است عمل بییقین سابق نماید این اصل عملی مقابل امارات و طرق است که آنها حکایت از واقع می نمایند

ص: ۴۳۴

و اما التي كان المهم فيها شرعا و عقلا- هو القطع بها و معرفتها فلا- مجال له موضوعا و يجرى حكما فلو كان متيقنا بوجوب
تحصيل القطع بشيء كتفاصيل القيامة في زمان و شك في بقاء وجوبه يستصحب.

و اما لو شك في حيوة امام زمان مثلا فلا يستصحب لاجل ترتيب لزومه معرفه امام زمانه بل يجب تحصيل اليقين بموته او حياته
مع امكانه و لا يكاد يجدى في مثل وجوب المعرفة عقلا او شرعا الا اذا كان حجه من باب افادته الظن و كان المورد مما يكتفى
به ايضا فالاعتقادات كسائر الموضوعات لا بد

* شرح:

بخلاف استصحاب كه حاكي است از حكم ظاهري پس عموم دليل باستصحاب شامل مي شود عمل بجوانح و قلبي را مثل
اعتقادات و همچنين شامل مي شود عمل بجوارح و عمل خارجي را.

قوله: و اما التي كان المهم فيها شرعا و عقلا الخ اصول دين قبلا بيان شد دو قسم مي شود قسم اول لازم است در آن انقياد و
تسليم و عقد قلب بر آنها كه استصحاب بر آنها مانعي ندارد چه حكما باشد و چه موضوعا كما آنكه گذشت و قسم دوم از
اصول دين لازم است در آنها شرعا و عقلا قطع به آنها و معرفت آنها يقيني باشد مثل توحيد و نبوت و معاد و امامت در اين
موارد مجال و محلي براي استصحاب نيست موضوعا ولي استصحاب حكم آنها جاري است مثلا اگر متيقن بود مكلف قبلا كه
واجب است يقين بتفاصيل روز قيامت و علم بخصوصيات آنها لازم است و بعدا شك كرد در بقاء اين وجوب استصحاب
وجوب تفاصيل جاري است كه استصحاب در اصل قيامت نيست كه موضوع باشد بلكه استصحاب در احكام قيامت است.

و اما اگر شك كرد مكلف در حيات و زنده بودن امام مثلا استصحاب حيات

ص: ۴۳۵

فی جریانه فیها من ان یكون فی المورد اثر شرعی یتمكن من موافقته مع بقاء الشک فیہ کان ذاک متعلقا بعمل الجوارح او الجوانح.

و قد انقدح بذلك انه لا مجال فی نفس النبوه اذا كانت ناشئه من کمال النفس بمثابه یوحى اليها و كانت لازمه لبعض مراتب کمالها اما لعدم الشک فیها بعد اتصاف النفس بها او لعدم کونها مجعوله بل من الصفات الخارجیه التکوینیه و لو فرض الشک فی بقائها باحتمال انحطاط النفس عن تلك المرتبه و عدم بقائها بتلك المثابه كما هو الشأن فی سائر الصفات و المملکات الحسنه

* شرح:

امام صحیح نیست برای ترتیب آنکه معرفت امام زمانش لازم است بلکه لازم است یقین بموت امام یا زنده بودن امام با امکان یقین و استصحاب در مثل وجوب معرفت امام که عقلا و شرعا لازم است بآن استصحاب جاری نیست چون لازم است در این موارد تحصیل یقین برای مکلف و استصحاب موجب یقین نمی شود مگر آنکه حجیت استصحاب من باب افاده ظن باشد و مورد هم از مواردی باشد که اکتفاء بظن صحیح باشد و قبلا- گذشت که حجیت استصحاب من باب افاده ظن نیست برای مکلف بلکه حجیت آن من باب اخبار است و مورد هم ایضا مورد اکتفاء بظن نیست.

چون قبلا گذشت که اصول دین لازم است تحصیل قطع و علم به آنها وجدانا نه تعبدا و ظن در اصول دین مکفی نیست پس در اعتقادات مثل سائر موضوعات دیگر استصحاب جاری است در جایی که مورد اثر شرعی داشته باشد و ممکن باشد موافقت آن با یقین سابق و شک لا- حق سوای آنکه متعلق استصحاب عمل جوارحی و خارجی باشد و یا آنکه عمل جوانح و قلبی باشد.

معنای نبوت و آنکه در اصول دین علم لازم است

قوله: و قد انقدح بذلك انه الخ بعضی اهل کتاب که یهود باشند با بعض مسلمین مباحثه دینی داشتند و آن

ص: ۴۳۶

الحاصله بالریاضات و المجاهدات و عدم اثر شرعی مهم لها یترتب علیها باستصحابها.

نعم لو كانت النبوه من المناصب المجعوله و كانت كالولایه و ان كان لا بد فی اعطائها من اهلیه و خصوصیه یتستحق بها لها لكانت موردا للاستصحاب بنفسها فیترتب علیها آثارها و لو كانت عقليه بعد استصحابها لكنه یتحتاج الی دلیل كان هناك غیر منوط بها و الا لدار كما لا یخفی.

* شرح:

شخص کتابی تمسک باستصحاب نبوت و پیغمبر خود نموده است مصنف بیان می فرماید استصحاب در این حال چند قسم است:

اول اگر استصحاب نفس نبوت شود که آن نبوت ناشی است از کمال نفس که به مرتبه ای برسد که قابلیت وحی را دارا باشد و آن نبوت لازمه بعض مراتب کمالات را باشد در این حال استصحاب باشد در آن نبوت صحیح نیست بلکه علم لازم است چون در اصول دین است بعد از آنکه شخص نبی صلی الله علیه و آله متصف بکمالات باشد چون این مرتبه قابل زوال اوصاف نمی باشد.

دوم آنکه نبوت مجعول شرعی نباشد بلکه از صفات خارجیہ تکوینیہ باشد اگر نبوت این معنی باشد و لو فرض شود شک در مقام این مرتبه در بقاء این اوصاف باحتمال انحطاط نفس و پائین آمدن آن از این مرتبه و باقی نماندن آن نبوت بآن مرتبه کمال اولی کما آنکه این معنی شأن در تمام صفات و ملکات حسنه ای که حاصل می شود بریاضیات و مجاهدات می باشد و حاصل آنکه صفات و ملکات حسنه انسان مراتب مختلفه ای دارد بعض موارد انسان درجه عالی آن را دارد و بعض موارد درجه پائین یا حد وسط اگر این معنی باشد معنای نبوت اثر شرعی مهم باستصحاب بر آن مرتب نمی شود چون این معنای را که برای نبوت بیان شد حتما علم در او لازم است مثل قسم اول و استصحاب موجب علم نمی باشد تا صحیح باشد استصحاب نبوت.

ص: ۴۳۷

و اما استصحابها بمعنی استصحاب بعض احکام شریعه من اتصف بها فلا اشکال فیها کما مر.

* شرح:

بله اگر نبوت از مناصب مجعوله باشد مثل ولایت و وکالت اگرچه در این مورد اعطاء آن ولایت به شخصی که اهلیت آن ولایت را دارا باشد بآن داده می شود اگر معنای نبوت این معنای سوم باشد مورد استصحاب می باشد و مرتب می باشد بر او آثار نبوت و لو آن آثار عقلی باشد مثل وجوب عمل باحکام آن کما آنکه وجوب عمل بسائر ادله و حجج عقلی است نه شرعی پس بعد از استصحاب آن آثار مستصحب جاری می شود لکن نبوت باین معنی سوم که ذکر شد احتیاج بدلیل است که آن دلیل منوط به نبوت نباشد و اگر غیر از این باشد که اثبات نبوت باستصحاب شود و اثبات حجت استصحاب به نبوت این دور صریح است وجه دور آنست که حجیت استصحاب اگر بشریعت سابقه ثابت شود اثبات آن شریعت است بنفس شریعت و این دور است و اگر حجیت بشریعت اسلام ثابت شود لازم است به حقانیت اسلام و باطل بودن شریعت سابقه چون حق بودن دو شریعت فعلا صحیح نیست کما لا یخفی.

قوله: و اما استصحابها بمعنی الخ اما استصحاب نبوت باین معنی که استصحاب بعض احکام شریعت سابقه مثل استصحاب شریعت موسی یا عیسی و امثال آن اشکالی در آن نیست کما آنکه گذشت در تنبیه ششم.

مخفی نماند در آن تنبیه ما بیان نمودیم که نسخ در شرایع سابقه یا در شریعت اسلام بمعنی دفع است و آنکه آمد حکم شرعی تمام شده است نه آنکه نسخ بمعنی رفع باشد که این معنی در حق اقدس الهی محال است و در آنجا چون موجب جهل بواقع می باشد.

بیان نمودیم که شک در نسخ مطلقا شک در اصل تکلیف است که آیا تکلیف

ص: ۴۳۸

ثم لا- يخفى ان الاستصحاب لا- يكاد يلزم به الخصم الا اذا اعترف بانه على يقين فشك فيما صح هناك التعبد و التنزيل و دل عليه الدليل كما لا- يصح ان يقنع به الا- مع اليقين و الشك و الدليل على التنزيل و منه انقذح انه لا- موقع لتشبه الكتابي باستصحاب نبوه موسى اصلا لا الزاما للمسلم لعدم الشك في بقائها قائمه بنفسه المقدسه و اليقين بنسخ شريعته و الا لم يكن بمسلم

* شرح:

اولى توسعه داشته است که همه مکلفین موجودین و معدومین را بگیرد یا فقط جعل برای موجودین در آن زمان شده است و علی کل اشکال در نسخ چه احکام شرایع سابقه باشد و چه احکام شریعت اسلام گذشت پس اگر دلیل از عموم یا اطلاق در استمرار حکم باشد عمل بآن می شود و یا آنکه دلیل از خارج دال بر استمرار حکم باشد أيضا گرفته می شود نظیر قوله علیه السلام حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیامه امثال این روایات دال بر عدم نسخ احکام شرعیه می باشد در مقام شک و اما استصحاب عدم نسخ آن اشکالاتی در آنها است که بیان شد فراجع.

اشکال در نسخ احکام شریعت موسی و مدرک بقاء احکام اسلام

قوله: ثم لا يخفى ان الاستصحاب لا يكاد الخ مصنف می فرماید استصحاب شریعت سابقه الزام بآن ممکن نیست برای مسلم و آنکه اثبات کند و دعوت کند مسلمانها را بدین یهود نسبت داده شده این مناظره بمرحوم آیه الله سید باقر قزوینی در بلد ذی الکفل عراق قریب نجف اشرف با شخص یهودی این استصحاب صحیح نیست مگر آن کسی که اعتراف داشته باشد بیقین شریعت سابق و شک لا حق در جایی که دلیل بر تعبد استصحاب و حجیت آن ایضا باشد کما آنکه صحیح نیست برای آن شخص یهودی که استصحاب شریعت سابق را کند برای خودش و قانع به او باشد مگر آنکه یقین سابق و شک لا حق حاصل باشد و دلیل بر حجیت استصحاب حاصل باشد برای آن یهودی.

ص: ۴۳۹

مع أنه لا يكاد يلزم به ما لم يعترف بانه على يقين و شك و لا- اقناعا مع الشك للزوم معرفه النبي(ص)بالنظر الى حاله-ته و معجزاته عقلا و عدم الدليل على التعبد بشريعته لا عقلا و لا شرعا و الاتكال على قيامه فى شريعتنا لا يكاد يجديه الا على نحو محال و وجوب العمل بالاحتياط عقلا فى حال عدم المعرفه بمراعات الشريعتين ما لم يلزم منه الاختلال للعلم بثبوت إحداهما على الاجمال الا اذا علم بلزوم البناء على الشريعه السابقه ما لم يعلم الحال.

* شرح:

از این بیان سابق ما ظاهر شد که محلی ندارد برای تشبث کتابی باستصحاب نبوت موسی علیه السلام اصلا نه الزاما استصحاب صحیح است یعنی وادار کند مسلمین را باقرار بشریعت سابق چون هر مسلمانی شک در بقاء شریعت سابقه ندارد که آن شریعت قائم است بنفس مقدسه موسی علیه السلام و یقین به نسخ شریعت سابقه دارد این معنائی را که بیان نمودیم که یقین بشریعت سابقه و نبوت موسی علیه السلام ما به واسطه اخبار و آیات اثبات می نمائیم نه بتوریه آنها چون علم بتواتر آن توریه نیست علاوه بر اینکه نسبت زنا نعوذ باللّه بانبياء داده شده است که یقین داریم ما این توریه وحی الهی نیست

و حاصل آنکه شخص مسلمان کسی است قائل به نبوت محمد صلی الله علیه و آله باشد و احکام شریعت آن حضرت باشد و اگر غیر از این باشد یعنی شک در بقاء شریعت سابقه و یقین به حقیقت آن اگر این طور باشد اصلا مسلمان نیست این شخص، این در جائی است که الزام کند مسلمانها را ببقاء شریعت سابق.

و اما اگر استصحاب شریعت سابقه را اقناعا می نماید به اینکه استصحاب شرع سابق اثبات می کند حقانیت کتابی را این معنی ایضا صحیح نیست چون استصحاب در جائی است که یقین بحکم سابق و شک بحکم لاحق باشد و در نبوت نبی لازم است نظر و فحص از احوالات آن و معجزات آن نبی عقلا یعنی همچنانی که استصحاب لازم است در مقام عمل فحص از دلیل در احکام فرعیه استصحاب در اصول دین لازم است ایضا فحص از حالات

ص: ۴۴۰

الثالث عشر: انه لا شبهه في عدم جريان الاستصحاب في مقام مع دلالة مثل العام لكنه ربما يقع الاشكال و الكلام فيما اذا خصص في زمان في ان المورد بعد هذا الزمان مورد الاستصحاب او التمسك بالعام و التحقيق ان يقال ان مفاد العام تاره يكون بملاحظه الزمان ثبوت حكمه لموضوعه على نحو الاستمرار و الدوام و اخرى على نحو جعل كل يوم من الايام مثلا فرد

* شرح:

آن نبی صلی الله علیه و آله و معجزات آن و بعد از فحص یقین به حقیقت اسلام می نماید و شک در بقاء شریعت سابقه ندارد تا استصحاب جاری شود از طرف دیگر حجیت استصحاب و تعبد بآن بشریعت سابقه ثابت نشده است نه عقلا و نه شرعا و اتکال و تمسک به حجیت استصحاب در شریعت ما فائده ندارد مگر علی نحو محال یعنی یهودی باید اول مسلمان شود و احکام اسلام را قبول کند و بعد از اسلام او شک در شریعت سابقه ندارد.

و اما آنکه واجب است عمل باحتیاط در جائی که برای یهودی ثابت نشود حقانیت شریعت سابقه و نه حقانیت شریعت لاحق چون علم اجمالی دارد به حقانیت احد شریعتین پس لازم است عمل و مراعات عمل شریعتین بنماید مادامی که لازم نیاید اختلال نظام چون علم دارد بثبوت حقانیت یکی از شریعتین علی الاجمال مگر آنکه علم داشته باشد بر شریعت سابقه مادامی که حقانیت احد شریعتین ثابت نباشد کما لا یخفی.

تنبیه سیزدهم در استصحاب حکم مخصص است و یا حکم عام و اقسام آن

قوله: الثالث عشر انه الخ در تنبیه سیزدهم بیان می شود که اگر عام تخصیص خورد تمسک بعام می شود یا استصحاب حکم مخصص البته مسلم است اصول عملیه مثل استصحاب و غیره در جائی است که ادله اربعه یکی از آنها نباشد. چون ادله اربعه حکومت دارند بر اصول و عموم عام یکی از ادله است و در ما نحن فیه تعارض بین عام و استصحاب نیست بلکه بعد از اینکه تمسک بعام مشکوک است در این مورد اشکال شده است که جای استصحاب

ص: ۴۴۱

الموضوع ذلك العام و كذلك مفاد مخصصه تاره يكون على نحو اخذ الزمان ظرف استمرار حكمه و دوامه و اخرى على نحو يكون مفردا و مأخوذا في موضوعه فان كان مفاد كل من العام و الخاص على النحو الاول فلا محيص عن استصحاب حكم الخاص في غير مورد دلالت له لعدم دلالة للعام على حكمه لعدم دخوله على حده في موضوعه و انقطاع الاستمرار بالخاص الدال على ثبوت الحكم له في الزمان السابق من دون دلالتة على ثبوته في الزمان اللاحق فلا مجال الا لاستصحابه.

* شرح:

مخصص است و يا رجوع بعام مي باشد.

تحقيق در مطلب آنست که مفاد عام و معنای آن بعض موارد به ملاحظه زمان ثبوت حکم عام است بر موضوع آن عام علی نحو استمرار و دوام و دلالت عام در این حال عام مجموعی می باشد نظیر تروک در روزه ماه مبارک رمضان که از اول اذان تا مغرب یک حکم مستمر دوام است بر آن افرادی که لازم است ترک شود.

قسم دیگر عام بر نحوی گرفته شده است که هر فردی از زمان موضوع است برای آن فرد افراد طولیه نظیر سی روزه ماه مبارک رمضان که هر کدام از آن افراد اطاعت و معصیت مستقلى دارند یا افراد عرضیه باشد نظیر اکرم العلماء که در این قسم ایضا هر فردی اطاعت و معصیت مستقل دارند.

این دو قسمی که بیان شد برای عام-عام مجموعی و عام استغراقی همین دو قسم برای مخصص ممکن است باشد که مفاد و معنای بعضی موارد یک حکم مستمر است بر آن مخصص و زمان ظرف برای حکم و دوام آن می باشد و بعض موارد دیگر زمان مفرد و گرفته شده است در موضوع آنکه عام استغراقی چه عرضیه باشد و چه طولیه همچنانی که بیان نمودیم در عام.

پس در این حال حکم عام مخصص چهار قسم تصویر دارد یا هر دو از عام و خاص

ص: ۴۴۲

نعم لو كان الخاص غير قاطع لحكمه كما اذا كان مخصصا له من الاول لما ضربه في غير مورد دلالة فيكون اول زمان استمرار حكمه بعد زمان دلالة فيصح التمسك باوفوا بالعقود و لو خصص بخيار المجلس و نحوه و لا يصح التمسك به فيما اذا خصص بخيار لا في اوله فافهم.

* شرح:

عموم استغراقی گرفته شده است یا عموم مجموعی و یا یکی از آنها عام استغراقی است و دیگری عام مجموعی این چهار قسمی که بیان شد اگر مفاد و معنای عام و خاص علی نحو اول باشد یعنی عام مجموعی و آنکه حکم عام یک حکم است ولی مستمرا و همچنین حکم خاص در این حال مصنف می فرماید لا محیص و چاره ای نیست مگر استصحاب حکم خاص شود در غیر مورد دلالت خاص یعنی در موردی که شک باشد که آیا تمسک بعام باید بشود یا رجوع باستصحاب حکم خاص بلا- اشکال استصحاب حکم خاص می شود چون فرض آنست که دلالت عام قطع شده است و عام دلالت بر این فرد مخصص ندارد و منقطع شد استمرار حکم عام به واسطه مخصص و ایضا خاص دلالت ندارد بر ثبوت حکم در زمان بعد و زمان لاحق و بعد از آنکه حکم عام منقطع شد به واسطه مخصص و خاص ایضا دلالت بر ثبوت حکم بعدی ندارد استصحاب حکم مخصص می شود.

قوله: نعم لو كان الخاص غير قاطع الخ مصنف می فرماید اگر خاص از اول باشد و در وسط قاطع عام نباشد در این مورد تمسک بعام می شود و جای استصحاب نیست و خاص ضرر بعام نمی رساند در غیر مورد خودش پس در این حال استمرار حکم عام است بعد از دلالت خاص و تخصیص آن پس صحیح است تمسک بعموم اوفوا بالعقود و لو این عموم تخصیص خورده است از اول بخیار مجلس و نحو آن مثل خیار صرف و سلم این در جائی است که خاص از اول

ص: ۴۴۳

و ان كان مفادهما على النحو الثاني فلا بد من التمسك بالعام بلا كلام لكون موضوع الحكم بلحاظ هذا الزمان من افراده فله الدلاله على حكمه و المفروض عدم دلالة الخاص على خلافه و ان كان مفاد العام على النحو الاول و الخاص على النحو الثاني فلا مورد للاستصحاب فانه و ان لم يكن هناك دلالة اصلا الا ان انسحاب الحكم الخاص الى غير مورد دلالتة من اسراء حكم موضوع الى آخر لا استصحاب حكم الموضوع و لا مجال ايضا للتمسك بالعام لما مر آنفا فلا بد من الرجوع الى سائر الاصول.

* شرح:

وارد شده باشد و اما اگر مخصص از اول نباشد آنجا تمسك بعام نمی شود مثل خيار شرط و خيار عيب و غيره فافهم.

مخفی نماند امر او فوا بالعقود امر ارشادی است نه تکلیفی نظیر دع الصلاه ايام اقرائك كما آنکه عام او فوا مجموعی است که یک حکم مستمر است نظیر وفاء بنذر و وفاء بعهد و غيره و وفاء بعقد التزام بعقد است تا ابد نه آنکه تکالیف متعدده باشد پس معنای او فوا وفاء بعقد است و آنکه فسخ عقد بغیر آنچه که رسیده است شرعا نمی شود كما لا يخفى.

قوله: و ان كان مفادهما على النحو الثاني الخ اگر مفاد و معنای عام و خاص هر دو عام استغراقی باشند در این مورد بلا اشكال تمسك بعام می شود چون نظیر روزه ماه مبارك رمضان که عام استغراقی است و تخصیص آن به مسافرت و یا عادت زنانه که آنهم استغراقی است چون در فرد مشکوک شك در تخصیص عام است و در این موارد عموم عام محکم است و فرض آنست که خاص دلالت بر آن ندارد و اما اگر مفاد عام و معنای آن بر نحو قسم اول باشد یعنی عام مجموعی باشد ولی خاص بر نحو ثانی باشد یعنی دلالت خاص بر نحو عام استغراقی باشد در این مورد نه جای تمسك به عام است نه تمسك بخاص و نه استصحاب حکم خاص

ص: ۴۴۴

و ان كان مفادهما على العكس كان المرجح هو العام للاقتصار في تخصيصه بمقدار دلالة الخاص و لكنه لو لا دلالة لكان الاستصحاب مرجعا لما عرفت من ان الحكم في طرف الخاص قد اخذ على نحو صح استصحابه فتأمل تعرف ان اطلاق كلام شيخنا العلامة اعلى الله مقامه في المقام نفيا و اثباتا في غير محله.

* شرح:

می شود چون در این مورد اگرچه دلالتی از عام یا خاص نمی باشد تا تمسک بآن شود الا آنکه انسحاب حکم خاص در غیر مورد خودش اثبات حکم است برای موضوع آخر نه آنکه استصحاب حکم موضوع باشد و در این مورد مجالی برای تمسک بعام نمی باشد چون عام یک حکمی بیشتر نداشت پس در این مورد باید رجوع شود بسائر اصول عملیه مثل اصالة البراه از وجوب یا تحریم و غیره.

قوله: و ان كان مفادهما على العكس الخ قسم چهارم مصنف می فرماید اگر مفاد و معنای عام و خاص عکس قبلی باشد یعنی عام عام استغراقی است ولی خاص عام مجموعی است در این مورد مرجع عموم عام است که قبلا گذشت شك در تخصیص عام است و اکتفا می شود بتخصیص بمقدار دلالت خاص بر تخصیص و رجوع بعام می شود در مشکوک مثلا اگر عامی وارد شد اکرم العلماء و زید یقینا تخصیص خورده از علماء و شك در عمرو است که آیا آنها هم تخصیص خورده یا نه تمسک بعام می شود و لازم است اکرام عمرو.

در این مورد مصنف می فرماید اگر دلالت عام عام استغراقی نبود هرآینه استصحاب حکم خاص می شد و لکن چون دلالت عام دلالت استغراقی است و شك در تخصیص رجوع بعام می شود فتأمل تا بدانی اطلاق کلام شیخنا یعنی شیخ انصاری اعلى الله مقامه در این مقام نفيا و اثباتا در غیر محل آن می باشد ملخص کلام مرحوم شیخ بنا بر آنچه که بعض اعلام بیان نموده اند آنست که اگر عام عموم استغراقی اراده شود تمسک بعام می شود

ص: ۴۴۵

الرابع عشر: الظاهر ان الشك في اخبار الباب و كلمات الاصحاب هو خلاف اليقين فمع الظن بالخلاف فضلا عن الظن بالوفاق
يجرى الاستصحاب و يدل عليه مضافا الى انه كذلك لغه كما في الصحاح و تعارف استعماله فيه

* شرح:

مشكوك و جای استصحاب حکم مخصص نیست چون شک در تخصیص عام است و اما اگر عموم مجموعی اراده شود از
عام و آنکه یک حکم است مستمرا در این مورد شک در تخصیص رجوع باستصحاب حکم مخصص می شود و مصنف عام
و خاص را تقسیم به چهار قسم نمود همچنانی که بیان نمودیم و در جایی که عام مجموعی اراده شود از عموم تمسک بعام
می شود نه استصحاب حکم مخصص نظیر اوفوا بالعقود و تخصیص آن بخیار مجلس و نحوه که در این مواردی که مخصص
از اول آمده است تمسک بعموم می شود و لو عام مجموعی اراده شده باشد به خلاف قول مرحوم شیخ که در این موارد
تمسک باستصحاب حکم مخصص می نماید.

مخفی نماند تحقیق در مطلب آنست که عام استغراقی و عام مجموعی در هر دو تمسک بعموم می شود نه آنکه تمسک
باستصحاب حکم مخصص شود پس همچنانی که اکرام العلماء اگر زید خارج شد یقینا تمسک بعام می شود در فرد دیگر که
مشکوک است خروج آن همچنان تمسک بعام می شود در مثل اکرم هذه العشره در جایی که یک فرد آن خارج شود یقینا و
در فرد دیگر که مشکوک است خروج آن تمسک بعام می شود چون تخصیص یک فرد از عام مجموعی یقینا موجب نمی
شود که عام شامل افراد دیگر نشود غایه الامر عام مجموعی اثبات حکم ضمنی می کند برای جزء مشکوک کما آنکه عام
استغراقی حکم استقلالی اثبات می کند برای فرد مشکوک فواجع ما فی کلام المصنف و کلام مرحوم شیخ.

تنبيه چهاردهم استصحاب حجت است و لو ظن بخلاف باشد

قوله: الرابع عشر الظاهر ان الشك الخ در تنبيه چهاردهم بیان می شود که مراد از شك در اخبار استصحاب و كلمات

ص: ۴۴۶

فی الاخبار فی غیر باب قوله (ع) فی اخبار الباب و لکن تنقضه بیقین آخر حیث ان ظاهره انه فی بیان تحدید ما ینقض به الیقین و انه لیس الا الیقین و قوله ایضا لا حتی یتیقن انه قد نام بعد السؤال عنه (ع) عما اذا حرك فی جنبه شیء و هو لا یعلم حیث دل باطلاقه مع ترك الاستفصال بین ما اذا افادت هذه الاماره الظن و ما اذا لم تفد بداهه انها لو لم تكن مفیده له دائما لكانت مفیده له احيانا على عموم النفي لصوره الافاده و قوله (ع) بعده و لا- تنقض الیقین بالشك ان الحكم فی المغیبي مطلقا هو عدم نقض الیقین بالشك كما لا یخفی.

* شرح:

اصحاب رضوان الله تعالى عليهم خلاف یقین مراد است پس در مورد استصحاب اگر ظن به خلاف باشد فضلا از ظن بوفاق جاری است استصحاب.

مخفی نماند مورد از ظنی که در استصحاب است ظن غیر معتبر است و اما ظن معتبر مثل طرف و امارات و خبر واحد قبلا گذشت که آنها حکم یقین را دارند و نقض استصحاب به آنها می شود کما لا یخفی و دلالت می کند بر اینکه شکی را که در استصحاب است و امام می فرماید لا تنقض الیقین بالشك مراد از آن شك غیر یقین می باشد آنکه شك در لغت به معنای ظن آمده است کما آنکه در صحاح اللغه و همچنین قاموس و مجمع البحرین نقل شده است که شك اطلاق بر ظن می شود و همچنین متعارف است استعمال شك در اعم از ظن و شك در ابواب متعدده در فقه مثل باب شك در عدد ركعات و غیره

علاوه بر این ها دلالت می کند قول امام علیه السلام در اخبار استصحاب که فرموده است و لکن تنقضه بیقین آخر که نقض یقین سابق باید بیقین دیگری باشد و چیزی از ظن و شك و وهم ناقض یقین سابق نمی باشد و کلام امام علیه السلام در بیان تحدید و بیان آنچه که نقض یقین بآن می شود می باشد و بیان می فرماید نقض یقین سابق حتما بیقین لا حق می باشد نه شیء دیگر و همچنین دلالت دارد بر اینکه مراد از شك اعم از ظن و شك می باشد

ص: ۴۴۷

و قد استدلل عليه ايضا بوجهين آخرين الاول الاجماع القطعى على اعتبار الاستصحاب مع الظن بالخلاف على تقدير اعتباره من باب الاخبار و فيه انه لا- وجه لدعواه و لو سلم اتفاق الاصحاب على الاعتبار لاحتمال ان يكون ذلك من جهة ظهور دلالة الاخبار عليه.

* شرح:

قوله (ع) لا- حتى يتيقن انه قد نام اين قوله امام عليه السّلام بعد از سؤال راوى است كه سؤال كرد از چيزى كه حركت نموده است در جنب آن و علم بآن ندارد جواب امام عليه السّلام باطلاقه دال است بر اينكه مادامى كه يقين بنقض يقين سابق ندارد بايد عمل بحكم سابق بنمايد مكلف با اينكه امام (ع) ترك استفصال نموده است يعنى امام سؤال فرمودند كه آيا ظن بنقض يقين سابق دارد يا نه و مطلقا فرمودند دست از يقين سابق برندارد چه اماره دلالت بر ظن نقض سابق باشد يا نباشد مراد از اماره قول راويست و آن حركت فى جنبه شىء و غيره چون بديهى است كه اگر اماره دائما دلالت بر ظن نقض يقين سابق نباشد لا اقل بعضى موارد آن اماره مفيد ظن است بنقض يقين سابق و كلام امام (ع) دال بر عموم نفى است چه ظن به خلاف باشد يا نباشد و همچنين دلالت مى كند قول امام عليه السّلام بعد از آن جملات و لا تنقض اليقين بالشك حكم در مغيا مطلقا چه ظن به خلاف باشد يا نباشد بايد نقض بالشك شود كما لا يخفى.

قوله: و قد استدلل عليه ايضا الخ استدلال شده است و نسبت آن را بمرحوم شيخ انصارى داده اند كه ظن در استصحاب حكم شك را دارد بدو دليل ديگر اول آنكه اجماع قطعى داريم بر اعتبار استصحاب و حجيت آن با ظن بخلاف بر تقدير آنكه حجيت استصحاب من باب اخبار باشد يعنى اجماع قطعى داريم كه اگر با ظن غير معتبره در استصحاب مخالف آن باشد استصحاب حجيت است جواب از اين دليل اول وجهى ندارد براى تمسك باجماع در مورد چون قبلا بيان شد و خود مرحوم شيخ يازده قول در استصحاب بيان نموده

ص: ۴۴۸

الثانی: ان الظن الغير المعترف ان علم بعدم اعتباره بالدلیل فمعناه ان وجوده كعدمه عند الشارع و ان كلما يترتب شرعا على تقدير عدمه فهو المترتب على تقدير وجوده و ان كان مما شك في اعتباره فمرجع رفع اليد عن اليقين بالحكم الفعلي السابق بسببه الى نقض اليقين بالشك فتأمل جيدا.

و فيه ان قضيه عدم اعتباره للإغائه او لعدم الدليل على اعتباره لا تكاد

* شرح:

است على ما نقل پس اصلا اجماعی در مورد نیست و اگر تسلیم شویم اتفاق اصحاب را بر حجیت استصحاب و لو ظن بخلاف باشد احتمال قوی دارد که مدرک اجماع ظهور دلالت اخبار استصحاب باشد بر این معنی که ما بیان نمودیم و بعد از آنکه اجماع احتمال مدرک در آن باشد اجماع تعبدی نمی باشد کما لا یخفی.

قوله:الثانی ان الظن الغير المعترف الخ دلیل دوم مرحوم شیخ انصاری آنست که ظن غیر معتبر اگر علم دارد که اعتبار و حجیت ندارد مثل ظن قیاسی معنای آن ظن آنست که وجود آن مثل عدمش می ماند نزد شارع و آنکه هرچه را که مترتب می شود شرعا بر تقدیر عدم آن همان اثر مترتب می شود بر تقدیر وجود آن.

و حاصل آن وجود و عدم آن ظن مساوی است و اسقاط نموده است حجیت آن را شارع و اما اگر ظنی باشد شک در اعتبار و حجیت آن باشد نظیر ظن شهرت پس مرجع رفع ید از یقین سابق بحکم فعلی و استصحاب جاری نشود در مورد برگشت بآن می شود نقض یقین سابق بشک شده است یعنی به ظنی که حکم شک را دارد و حجیت ندارد شرعا فتأمل جيدا.

قوله: و فيه قضیه عدم اعتباره الخ جواب از مرحوم شیخ آنکه ظنی که معتبر نیست شرعا مثل ظن قیاسی یا دلیل

ص: ۴۴۹

تكون الا عدم اثبات مضمونه به تعبدا ليرتب عليه آثاره شرعا لا ترتيب آثار الشك مع عدمه بل لا بد حينئذ في تعيين ان الوظيفة اى اصل من الاصول العمليه من الدليل فلو فرض عدم دلالة الاخبار معه على اعتبار الاستصحاب فلا بد من الانتهاء الى سائر الاصول بلا شبهه و لا ارتياب و لعله اشير اليه بالامر بالتأمل فتأمل جيدا.

تمه: لا يذهب عليك انه لا بد في الاستصحاب من بقاء الموضوع و عدم اماره معتبره هناك و لو على وفاقه فهاهنا مقامان:

المقام الاول انه لا اشكال في اعتبار بقاء الموضوع بمعنى اتحاد القضية

* شرح:

بر اعتبار و حجيت آن نداريم نظير ظن از شهرت نيست معنای آن مگر آنکه اثبات نمی شود مضمون آن ظن تعبدا و شرعا و آثار مضمون بر آن مترتب نمی شود شرعا نه آنکه ترتيب آثار شك با آن شود بلکه در اين حال لا بد در تعيين وظيفه و آنکه از اصول عمليه کدام مورد است از آنها می باشند و در اين حال اگر دليل به دلالت اخبار دلالت کرد که استصحاب در اين مورد حجيت ندارد چون ظن بخلاف آن می باشد در اين حال منتهی و رجوع می شود به یکی از اصول عمليه ديگر بلا شبهه و لا ارتياب و شايد مرحوم شيخ اشاره فرموده است باين مطلبي را که ما بيان نموده ايم و امر بتأمل نموده است فتأمل جيدا.

تمه مبحث استصحاب

لزوم اتحاد موضوع و محمول و حکم در استصحاب

قوله: تمه: لا- يذهب عليك انه الخ تمه استصحاب در آنست که لا- بد است در استصحاب بقاء موضوع چون حکم بدون موضوع ممکن نيست و ايضا اماره معتبره شرعا در مورد استصحاب نباشد و لو آن اماره على موافق استصحاب باشد چون استصحاب اصل است و در جائي که اماره باشد جای اصول نمی باشد پس در اینجا دو مقام است مقام اول اشکالی نيست

ص: ۴۵۰

المشكوكه مع المتيقنه موضوعا كاتحادهما حكما ضروره انه بدونه لا يكون الشك في البقاء بل في الحدوث و لا رفع اليد عن اليقين في محل الشك نقض اليقين بالشك فاعتبار البقاء بهذا المعنى لا يحتاج الى زياده بيان و اقامه برهان.

و الاستدلال عليه باستحاله انتقال العرض الى موضوع آخر لتقومه بالموضوع و تشخصه به.

* شرح:

که لازم است بقاء موضوع مستصحب باین معنی قضیه متیقنه سابق و مشکوک لاحق متحد باشند همچنانی که حکم آنها متحد است که اگر موضوع متعدد و مختلف شد استصحاب صحیح نیست چون ضروری است که اگر موضوع مختلف شد شک در بقاء حکم نیست بلکه شک در حدوث حکم است.

مثلا- اگر شک در حیات زید باشد با یقین سابق بحیات زید استصحاب زید می شود نه استصحاب عمرو و نه استصحاب عدالت زید که موضوعا و محمولا مختلف می باشند- اگر شک در آن باشد. پس در این حال رفع ید از یقین سابق در شک لا حق که موضوع و محمول متعدد است نقض یقین بشک می باشد.

پس لازم بودن بقاء موضوع باین معنائی که بیان نمودیم احتیاج به زیادت از آن و اقامه برهان نیست.

قوله: و الاستدلال علیه باستحاله انتقال الخ مرحوم شیخ انصاری تمسک نموده بر بقاء موضوع در استصحاب به آنکه اگر موضوع متحد نباشد در استصحاب لازم می آید انتقال عرض بموضوع دیگر چون قوام و تشخص عرض بموضوع خود می باشد بجهت آنکه انفصال عرض از موضوع اول قبل از اتصال بموضوع دوم لازم می آید عرض بلا- موضوع باشد و ممکن نیست عرض بلا موضوع باشد و لو یک آنی باشد.

ص: ۴۵۱

غریب بداهه ان استحالتہ حقیقہ غیر مستلزم لاستحالتہ تعبدا و الالتزام بآثاره شرعا.

و اما بمعنی احراز وجود الموضوع خارجا فلا يعتبر قطعا فی جریانہ لتحقق ارکانہ بدونہ.

* شرح:

قوله: غریب بداهه الخ این جواب مرحوم شیخ غریب است چون محال بودن موضوع در خارج حقیقہ مستلزم نیست محال بودن آن تعبدا و ملتزم شویم بآثار آن عرض شرعا مثلا ممکن است شارع مقدس امر فرماید که اگر یقین به عدالت زید داری تعبدا عدالت پدر زید را قبول کن و آثار عدالت و احکام آن را بر عدالت پدر زید مترتب کن و این معنی تعبدا محال نیست علاوه بر این موضوع مستصحب دائما از موضوعات خارجیه نیست که محمول آن محال باشد بموضوع دیگر بلکه مستصحب بعض موارد از جواهر است و بعض موارد آن مستصحب از امور اعتباریه است مثل ملکیت و زوجیت و بعض موارد دیگر آن مستصحب از امور عدمیه است پس دلیل مرحوم شیخ (رضوان الله تعالی علیه) اخص از مدعی می باشد و موضوع مستصحب اعم است همچنان که بیان شد.

و ثالثا جواب مرحوم شیخ این دلیل ایشان تبعید در مسافت است چون متحد بودن موضوع متیقن و مشکوک از نفس اخبار استفاده می شود کما آنکه بیان شد بلکه در هر قضیه ای اتحاد موضوع و محمول فطری و وجدانی است کما لا یخفی علی المتأمل.

قوله: و اما بمعنی احراز وجود الموضوع خارجا الخ اما احراز و یقین بوجود موضوع مستصحب خارجا این معنی بلا اشکال لازم نیست قطعا در جریان استصحاب چون استصحاب یقین سابق و شک لاحق لازم دارد

ص: ۴۵۲

نعم ربما يكون مما لا بد منه في ترتيب بعض الآثار ففی استصحاب عداله زيد لا يحتاج الی احراز حیاة لجواز تقلیده و ان كان محتاجا الیه فی جواز الاقتداء به او وجوب اكرامه او الانفاق علیه و انما الاشكال كله

* شرح:

و در هر كجا ارکان آن تحقق پیدا کرد بلا اشكال استصحاب جاری است.

موضوع استصحاب یا مفاد كان تامه و یا ناقصه و اقسام موضوع

مخفی نماند مستصحب بعض موارد از موضوعات است و بعض موارد مستصحب از احكام است و در جائی كه مستصحب موضوع باشد ممكن است از قبیل مفاد كان تامه یا لیس تامه باشد كه تعبیر می شود از آنها بمحمولات اولیه چون هر شیء ابتداء كه تصور می شود یا حمل وجود بر آن می شود یا عدم چون محال است ارتفاع نقیضین همچنان كه اجتماع آنها هم محال است.

پس بعض موارد محمول در موضوع وجود است و استصحاب آن می شود مثل استصحاب وجود زيد و بعضی موارد محمول در موضوع عدم است و استصحاب عدم آن می شود در مثل این موارد موضوع مستصحب آن ماهیتی است كه مجرد از وجود و عدم می باشد و وجود یا عدم محمول آن می باشد مثل آنكه گفته شود این ماهیت موجود بود و شك در وجود آن بقاء وجود است یا آنكه این ماهیت معدوم بود شك در معدوم بودن آن شود و استصحاب در این موارد معقول نیست كه گفته شود لازم است بقاء موضوع در خارج چون اگر موضوع در خارج محقق شود شك برداشته و مبدل بیقین می شود و بعضی موارد محمول در قضیتین از قبیل مفاد و معنای كان ناقصه و یا لیس ناقصه می باشد كه تعبیر می شود بمحمولات ثانویه مقابل محمولات اولیه كه گذشت و شامل می شود محمولات ثالثیه و رابعیه مثلا زيد متحرك حركت بعد از وجود زيد می باشد و حمل می شود و همچنین سرعت حركت از محمولات ثالثیه می باشد و هكذا غیره.

قوله: نعم ربما يكون مما لا بد منه الخ بعضی موارد احتیاج بموضوع در استصحاب نمی باشد خارجا مثل استصحاب

ص: ۴۵۳

فی ان هذا الاتحاد هل هو بنظر العرف او بحسب دليل الحكم او بنظر العقل فلو كان مناط الاتحاد هو نظر العقل فلا مجال للاستصحاب فی الاحكام لقيام احتمال تغير الموضوع فی كل شك فی الحكم بزوال بعض خصوصیات موضوعه لاحتمال دخله فيه و يختص بالموضوعات بداهه انه اذا شك فی حیوه زید شك فی نفس ما كان علی یقین منه حقیقه بخلاف ما لو كان بنظر العرف او بحسب لسان الدلیل ضروره ان انتفاء بعض الخصوصیات و ان كان موجبا للشك فی بقاء الحكم لاحتمال دخله فی موضوعه الا انه ربما لا يكون بنظر العرف بخصوصه موضوعا مثلا اذا ورد العنب اذا غلی یحرم كان العنب

* شرح:

عدالت زید احتیاج باحراز و یقین بحیات آن لازم نیست آن استصحاب برای جواز تقلید می باشد چون جواز تقلید لازم ندارد که حتما زید در حال حیات باشد این کلام علی ما نقل رد است بر قول مرحوم صاحب فصول که اگر شك در حیوه زید باشد با شك در عدالت او استصحاب حیات می شود اولاً و استصحاب عدالت بعداً و این کلام صحیح است چون موضوع مرکب بعض موارد یک جزء بالوجدان ثابت می شود مثل ماء و جزء دیگر بالتعبد مثل کریت آن و یا بالعکس یا هر دو جزء بالتعبد مثل استصحاب کریت و اطلاق ماء و ما نحن فیه از همین قبیل است و مجرد یکی از آنها در طول دیگری مانع نیست از استصحاب اگرچه احتیاج بوجود موضوع خارجی لازم است در مثل جواز اقتداء بزید یا وجوب اکرام آن یا انفاق بر او که در این موارد اگر وجود خارجی نباشد ممکن نیست اقتداء یا اکرام یا انفاق.

اشکال و تمام اشکال در آنست که اتحاد موضوع متیقنه و مشکوکه در استصحاب آیا این اتحاد موضوع بنظر عرف است یا بحسب دلیل حکم یا بنظر عقل مثلاً دلیلی که وارد شده است در شریعت مقدسه الماء المتغیر نجس بعد از تغیر ماء آیا جائز است استصحاب نجاست آن آب یا نه اگر موضوع عقلی باشد جایز نیست

ص: ۴۵۴

بحسب ما هو المفهوم عرفا هو خصوص العنب و لكن العرف بحسب ما يرتكز في اذهانهم و يتخلونه من المناسبات بين الحكم و موضوعه يجعلون الموضوع للحرمة ما يعم الزبيب و يرون العنبيه و الزبيبيه من حالاته المتبادله بحيث لو لم يكن الزبيب محكوما بما حكم به العنب كان عندهم من ارتفاع الحكم عن موضوعه و لو كان محكوما به كان من بقاءه و لا ضير في ان يكون الدليل بحسب فهمهم على خلاف ما ارتكز في اذهانهم بسبب ما تخلوه من الجهات و المناسبات فيما اذا لم تكن بمثابة تصلح قرينه على صرفه عما هو ظاهر فيه.

* شرح:

استصحاب چون آب مطلق نجس نبود بلکه ماء متغير و در اين مورد تبديل موضوع است بموضوع ديگر کما آنکه بيان می شود و همچنين اگر موضوع از دليل شرعی گرفته شود چون دليل شرعی آن بود که ماء متغير نجس است و فعلا ماء غير متغير است در اين مورد ممکن است تبديل موضوع بموضوع ديگر باشد.

موضوع استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دليل آن

و اما اگر موضوع اتحاد در استصحاب از عرف گرفته شود عرف تغير را از حالات ماء می بيند نه از مقومات باشد مثل آنکه امر وارد شود از طرف مولی اکرم زيدا و زید در حال ورود امر ایستاده بود در اين موارد قیام زید یا قعود از حالات موضوع است و لازم است اکرام زید نه آنکه از مقومات موضوع باشد. پس اگر مناط اتحاد موضوع بنظر عقل باشد و موضوع آن از عقل گرفته شود مجال و جایی برای استصحاب در احکام شرعیه نمی باشد چون در هر موردی که شک در حکم شود قهرا احتمال تغییر موضوع می باشد و لو بعض خصوصیات موضوع زمان باشد چون زمان زیاد موارد دخیل در حکم است از اين جهت شرط در تناقض یکی از آن شرائط اتحاد زمان است که اگر زمان مختلف شد تناقض تحقق ندارد و در اين حالی که موضوع استصحاب از عقل گرفته شود استصحاب احکام اصلا ممکن نیست و دليل

ص: ۴۵۵

* شرح:

استصحاب مختص بموضوعات می شود نظیر حیات زید و امثال آن چون بدیهی است که اگر شک در حیات زید شود شک در نفس خصوصیات زید می باشد حقیقه بخلاف آنکه موضوع اتحاد بنظر عرف یا بحسب لسان دلیل باشد که در این موارد انتفاء بعض خصوصیات مثل زوال تغیر که گذشت اگرچه این انتفاء موجب شک در بقاء حکم می باشد چون احتمال می رود که دخیل در موضوع باشد الا آنکه چون موضوع عرفی است این خصوصیات بنظر عرف یا در لسان دلیل از مقومات موضوع نمی باشد همچنان که بعض موارد موضوع دلیل بنظر عرف بخصوصه موضوع نیست مثلاً اگر وارد شد از طرف شارع مقدس العنب اذا غلی یحرم عنب در این روایت بحسب آنچه را که فهمیده می شود عرفاً خصوص عنب است لکن عرف بحسب آنچه را که مرتکز در اذهان آنها می باشد و خیال می کنند از مناسبات که بین حکم و موضوع می باشد موضوع عنب را از برای حرمت اعم از زبیب می نامند و یک معنائی که جامع است بین عنیّت و زبیبیّت قرار می دهند و عنب و زبیب را از حالات موضوع قرار می دهند.

مثل آنکه اگر امر آمد اکرم زیدا اگر زید در حال ورود امر شرعی ایستاده بود قیام و قعود و نوم را از حالات موضوع می دانند که مبدل از این حال بحال دیگر می شود و در ما نحن فیه اگر حکم نشود بزبیب بآن حکمی که برای عنب می باشد یعنی اگر زبیب جوش آمد آب آن مثل عنب می باشد اگر این حکم بزبیب واقع نشود عرفاً ارتفاع حکم است از موضوع خودش و حکم بر موضوع خودش نشده است و اگر حکم به حرمت بشود بر زبیب اگر جوش آمد این حکم از بقای موضوع است و حکم بر موضوع خودش شده است و عمل به روایت شده و در این حال مانعی ندارد که ظاهر دلیل بحسب فهم عرف موضوع آن عنب باشد برخلاف آنچه را که در اذهان عرف می باشد که موضوع را اعم از عنب و زبیب می داند و این معنائی که اعم می دانند از دلیل از جهات

و لا- یخفی ان النقض و عدمه حقیقه یختلف بحسب الملحوظ من الموضوع فیکون نقضا بلحاظ موضوع و لا- یکون بلحاظ موضوع آخر فلا بد فی تعیین ان المناط فی الاتحاد هو الموضوع العرفی او غیره من بیان ان خطاب لا تنقض قد سبق بای لحاظ فالتحقیق ان یقال ان قضیه اطلاق خطاب لا- تنقض هو ان یکون بلحاظ الموضوع العرفی لانه المنساق من الاطلاق فی المحاورات العرفیه و منها الخطابات الشرعیه فما لم یکن هناك دلالة علی ان

* شرح:

و مناسباتی است که بین حکم موضوع می باشد در جائی که این جهات و مناسبات صلاحیت برای قرینه بودن بر صرف لفظ و منع آن نباشد.

و حاصل آنکه عرف دو نظر دارد یک نظر به ملا-حظه ظاهر دلیل مثل آنکه بفرماید شارع مقدس الماء المتغیر نجس در این مورد و لو ظاهر دلیل موضوع مرکب از ماء و تغییر است ولی تغییر را عرف جزء موضوع نمی بیند بلکه موضوع نفس ماء می باشد

و لذا استصحاب نجاست جاری است بعد از تغییر هذا بخلاف آنکه بفرماید اعط هذا الفقیر که اگر فقر برود موضوع عوض می شود و همچنین نظائر آن و زیاد از موارد موضوع حکم عقلی می باشد نه عرفی نظیر فرسخ و کرو وزن که دقت عقلی لازم است نه عرفی.

قوله: و لا یخفی ان النقض و عدمه حقیقه الخ مخفی نماند نقض در استصحاب و عدم آنکه امام علیه السّلام فرموده است لا تنقض یقین بالشک این معنی مختلف است بحسب لحاظ موضوع یعنی اگر موضوع عرفی یا از دلیل یا از عقل گرفته شود مختلف می شود بعض موارد نقض است بلحاظ یک موضوع و بعض موارد دیگر نقض یقین نمی باشد بلحاظ موضوع دیگر از این جهت که مختلف می شود موضوع لا- بد در تعیین مناط و آنچه که شرعی است اتحاد موضوع عرفی گرفته شود یا غیر عرفی که موضوع استصحاب عقلی باشد یا از دلیل گرفته شده است که هر کدام از آنها مختلف است.

ص: ۴۵۷

النهى فيه بنظر آخر غير ما هو الملحوظ فى محاوراتهم لا- محيىص عن الحمل على انه بذاك اللحاظ فىكون المناط فى بقاء الموضوع هو الاتحاد بحسب نظر العرف و ان لم يحرز بحسب العقل او لم يساعده النقل فىستصحب مثلا ما ثبت بالدليل للعنب اذا صار زيبا لبقاء الموضوع و اتحاد القضيتين عرفا و لا يستصحب فيما لا اتحاد كذلك و ان كان هناك اتحاد عقلا كما مرت الاشاره اليه فى القسم الثالث من اقسام استصحاب الكلى فراجع.

* شرح:

و تحقيق در اين مطلب آنست كه گفته شود اقتضاء اطلاق خطاب لا- تنقض موضوع آن موضوع عرفى مى باشد نه موضوع عقلى و نه موضوع از دليل بجهت آنكه همين معنای عرفى ظاهر از اطلاق در محاورات عرفيه مى باشد يعنى بعد از اينكه خطاب لا- تنقض از طرف شارع مقدس رسیده و تعيين موضوع در آن نشده قهرا موضوع آن خطاب موضوع عرفى است همچنانى كه آيه مى فرمايد ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ و همين معنى اراده شده است.

موضوع خطابات ديگر از طرق و اماراتى كه از شارع مقدس رسیده است كه موضوع آنها نه موضوع عقلى است و نه بنظر دليل بلكه موضوع عرفى در تمام آنها در جائي كه دليل دلالت نكند كه آن نهى در خطابات شرعيه موضوع آن موضوع غير عرفى است مثل سفر و كر و وزن كه موضوع آنها عقلى است نه عرفى كما آنكه گذشت كه در اين حال چاره اى نيست حمل نهى در اين موارد حمل بر خطابات و محاورات عرفى باشد و مناط در اتحاد موضوع عرفى است و لو اين موضوع بنظر عقل يا موضوع از دليل نقل مختلف پس استصحاب مى شود.

مثلا آنچه كه ثابت شده است بدليل براى عنب اگر آن عنب زيب بشود يعنى روايتى كه مى فرمايد عصير العنبى اذا غلى يحرم اين حكم ثابت است براى عصير زيبى عصير كه اگر زيبى جوش آمد همان حكم و حرمتى كه براى عنب ثابت بود براى عصير زيبى ثابت است چون موضوع عنب يك معنائى است كه شامل عنب و زيب

ص: ۴۵۸

المقام الثانی: انه لا شبهه فی عدم جریان الاستصحاب مع الاماره المعبره فی مورد و انما الکلام فی انه للورود او الحکومه او التوفیق بین دلیل اعتبارها و خطابه و التحقیق انه للورود فان رفع الید عن الیقین السابق بسبب اماره معتبره علی خلافه لیس من نقض الیقین بالشک بل بالیقین و عدم رفع الید عنه مع الاماره علی وفقه لیس لاجل ان لا یلازم نقضه به بل من جهة لزوم العمل بالحجه.

* شرح:

می شود و عنیت و زبیت از حالات موضوع می باشد و بنظر عرف قضیه متیقنه و مشکوکه اتحاد و یکی است عرفا بخلاف در جائی که اتحاد نباشد عرفا و لو عقلا موضوع متحد است کما آنکه گذشت اشاره بآن در قسم سوم از اقسام استصحاب کلی و آن مورد نظیر حرمت و وجوب بود که اگر حرمت و وجوب برداشته شد و لو استصحاب اصل رجحان فعل یا ترک ممکن است بشود ولی چون موضوع مختلف است عرفا و لو عقلا متحد است که شدت رجحان رفته است چه شدت در فعل باشد یا در ترک ولی چون موضوع عرفا مختلف است و متحد نیست باستصحاب جاری نیست فراجع.

تقدم امارات بر استصحاب ورود و یا حکومت جمع عرفی است

قوله:المقام الثانی انه لا شبهه الخ مقام ثانی در آنست که بلا اشکال استصحاب با اماره معتبره در مورد خودش جاری نیست ولی کلام در آنست که استصحاب با اماره آیا من باب ورود است یا من باب حکومت است یا من باب توفیق و جمع عرفی بین دلیل اعتبار اماره و دلیل استصحاب می باشد یعنی دلیل اماره اظهر است از خطاب لا تنقض تحقیق آنست که تقدم اماره در مورد استصحاب بجهت ورود است که رفع ید از یقین سابق می شود بسبب اماره ای که معتبر است برخلاف آن و اماره علم تعبدی است برخلاف استصحاب و معنای ورود برطرف شدن موضوع است تعبدی چون در مورد استصحاب که اماره برخلاف آن می باشد نقض یقین بشک نیست بلکه نقض یقین بیقین می باشد غایه الامر

ص: ۴۵۹

لا يقال نعم هذا لو اخذ بدليل الاماره في مورد و لكنه لم لا يؤخذ بدليله و يلزم الاخذ بدليلها.

فانه يقال ذلك انما هو لاجل انه لا محذور في الاخذ بدليلها بخلاف الاخذ بدليله فانه يستلزم تخصيص دليلها بلا مخصص الا على وجه دائر اذ التخصيص به يتوقف على اعتباره معها و اعتباره كذلك يتوقف على التخصيص به اذ لولاه لا مورد له معها كما عرفت آنفا.

* شرح:

يقين تعبدی و در این حال اگر اماره موافق استصحاب باشد نه از جهت آنست که عمل باستصحاب نشده است و نقض یقین بشک است بلکه از جهت لزوم عمل به حجت است چه آن حجت موافق استصحاب باشد یا مخالف.

قوله: لا يقال نعم هذا الخ اشكال نشود این مطلب شما صحیح است در جائی که اول دلیل اماره گرفته شود در مورد استصحاب و اماره حجت باشد و لو در مورد استصحاب باشد البته اگر در مورد استصحاب دلیل و حجت باشد استصحاب جاری نیست لکن اول عمل بدلیل استصحاب شود و بعدا عمل بدلیل اماره چون مرجع در بین نیست مخفی نماند نسبت استصحاب با اماره از نسب اربعه عام و خاص من وجه می باشد.

قوله: فانه يقال الخ جواب آنکه اگر عمل بدلیل اماره شود محذوری در آن نیست چون عمل بهر دو دلیل شده بخلاف آن موردی که عمل بدلیل استصحاب شود که در این حال لازم می آمد تخصیص دلیل اماره بشود بدون مخصص و این صحیح نیست مگر بر وجه دائر و لزوم دور در آن وجه دور آنست که تخصیص دلیل استصحاب اماره را توقف دارد که استصحاب حجت باشد در مورد اماره و مقدم باشد بر اماره و مقدم بودن آن

ص: ۴۶۰

و اما حديث الحكومه فلا اصل له اصلا فانه لا نظر لدليلها الى مدلول دليله اثباتا و بما هو مدلول الدليل و ان كان دالا على الغائه معها ثبوتا و واقعا لمنافاه لزوم العمل بها مع العمل به لو كان على خلافها كما ان قضيه دليله الغائها كذلك فان كلا من الدليلين بصدد بيان ما هو الوظيفه للجاهل فيطرد كل منهما الآخر مع المخالفه.

* شرح:

توقف دارد بر تخصيص اماره باستصحاب و اين دور است که اگر استصحاب حجت نباشد در مورد اماره و تخصيص ندهد دليل اماره را موردی برای تعارض آن نیست كما آنکه شناختی قبلا.

و حاصل آنکه تقدم اماره بر استصحاب من باب ورود است و آنکه نقض يقين يقين شده است نه بشك و اما اگر استصحاب مقدم باشد دليل بر تخصيص اماره نداريم مگر بر وجه دائر که بيان شد.

قوله: و اما حديث الحكومه فلا اصل له الخ و اما ادله امارات بر استصحاب من باب حكومت باشد اين معنى اصلا موردی ندارد بجهت آنکه دليل اماره نظر بمدلول دليل باستصحاب ندارد اثباتا و دليل حاکم لازم است که نظر داشته باشد بر محکوم و دليل استصحاب اگرچه دال است بر الغاء دليل اماره ثبوتا و واقعا چون منافات دارد که لازم باشد عمل به اماره با عمل باستصحاب اگر استصحاب خلاف اماره باشد.

و حاصل آنکه اقتضاء دليل استصحاب الغاء دليل اماره است و نفی آن را می نماید و همچنين اقتضاء دليل اماره نفی دليل استصحاب می نماید بجهت آنکه هريک از دليل استصحاب و اماره در صدد بيان وظيفه جاهل است و شخص جاهل محتاج است باستصحاب يا اماره و اگر عالم باشد اصلا احتياجي به آنها نیست پس هرکدام از دليلين طرد و نفی ديگری را می نماید در جائي که یکی از آنها مخالف ديگری باشد.

ص: ۴۶۱

هذا مع لزوم اعتباره معها في صورة الموافقه و لا اظن ان يلتزم به القائل بالحكومه فافهم فان المقام لا يخلو من دقه.

* شرح:

قوله: هذا مع لزوم اعتباره الخ اشكال ديگري بر كسانی که قائلند که ادله امارات حکومت دارد بر ادله استصحاب نه ورود كما آنکه این معنی را نسبت بمرحوم شیخ انصاری داده اند آن است که لازم است معتبر و حجت باشد دلیل استصحاب با اماره در صورتی که با همدیگر موافق باشند چون حکومت در جائی است که دو دلیل مخالف یکدیگر باشند و اگر هر دو موافق باشند حاکم و محکومی در بین نیست كما آنکه در تمام نزاعات عالم همچنین است و گمان ندارم حق که ملتزم به حکومت باشد در مورد موافقت کسی که قائل به حکومت است فافهم فان المقام لا يخلو من دقه.

معنای ورود و حکومت و تخصیص و تخصص و حق آن در استصحاب

مخفی نماند اولاً بیان شود معنای تخصیص و ورود و حکومت و تخصص و معنای تخصیص رفع حکم و برداشتن آن حکم است از موضوع بدون آنکه تصرف در موضوع شود مثلاً آیه شریفه وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ تَخْصِیص خورده است عموم بیع به نهی قوله النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ بَيْعِ الْغُرَرِ وَ بَيْعِ غُرَرٍ بِهِ وَاسْطَه روایت از عموم احل الله البيع خارج است و همچنین سایر امثله تخصیص عام و خاص است و مقابل تخصیص تخصص است و تخصیص عبارت است از خروج موضوعی تکوینی وجدانی بدون دلیل شرعی مثلاً اگر امر از طرف مولی رسید واجب است اکرام علماء خروج جاهل از آن حکم خروج تکوینی وجدانی می باشد و تخصص است و ما بین تخصیص و تخصص ورود و حکومت است.

و اما ورود عبارت است از برطرف شدن موضوع وجدانا از دلیل ثانی مثلاً ادله براءت عقليه و یا احتیاط عقلي و یا تخیر عقلي مورد تمام آنها جائی است که اماره برخلاف آنها نباشد و بعد از بیان شارع حکم عقلي احتیاط و یا براءت عقلي و یا تخیر

ص: ۴۶۲

* شرح:

آن از بین می رود و بیان و لا بیان متناقض و منافی می باشند و لذا بعد از بیان شارع مقدس حکم عقل برداشته می شود وجدانا و اما حکومت عبارت است از انتفاء موضوع و نفی آن بتعبد شرعی مثل امارات نسبت باصول شرعیه که یکی از آن اصول استصحاب است که بعد از ارتفاع متیقن سابق بتعبد شرعی و به حجت شرعیه موضوع استصحاب برداشته می شود تعبدا چون موضوع استصحاب شک بود و آن شک به واسطه تعبد شرعی برداشته شد و لو شک وجدانی با اماره حاصل موجود است چون اماره افاده علم وجدانی نمی کند پس از اینجا معلوم شد که تقدم امارات بر استصحاب نه من باب ورود است که مصنف بیان نمود بلکه من باب حکومت است.

و اما دلیلی که مصنف برای ورود امارات بر استصحاب بیان نمود این معنی یعنی برطرف شدن موضوع استصحاب به واسطه اماره چون اماره علم است تعبدا در مقام ثبوت و واقع صحیح است الا- آنکه در مقام اثبات دلیلی بر آن معنی مصنف بیان نفرمود چون ظاهر لا تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر ظاهر یقین- یقین وجدانی است نه یقین تعبدی و حجت شرعیه اراده شود توضیح حکومت آنست که قضایای حقیقیه متعرض اثبات موضوع خود و یا نفی آن نمی کند چه قضیه شرعیه باشد و چه عرفیه و چه اخباریه و چه انشائیه مثلا قولنا الخمر حرام اثبات حرمت است بر تقدیر وجود خمر و اثبات نمی کند مثلا که این مایع خمر است یا خمر نیست چون هر یکی اثبات یا نفی موضوع خودش نمی نماید.

و اما دلیل حاکم بر محکوم تصرف در موضوع محکوم است سعه یا ضیقا مثلا اکرم العلماء بعض موارد وارد می شود زید عالم در این مورد توسعه در موضوع حکم است یا زید لیس بعالم در این مورد ثانی تضییق و کوتاه نمودن دائره حکم است و همچنین قوله تعالی وَ حَرَّمَ الرَّبَا و قوله علیه السلام لا ربا بین الوالد و الولد معنای و حرم

و اما التوفيق فان كان بما ذكرنا فنعم الاتفاق و ان كان بتخصيص دليله بدليلها فلا وجه له لما عرفت من انه لا يكون مع الاخذ به نقض يقين بشك لا انه غير منهى عنه مع كونه من نقض اليقين بالشك.

* شرح:

الرباى اول موضوع ثابت بودن حرمت است بر تقدير وجود ربا و معنى دوم عدم وجود ربا است و انتفاء آن بين الوالد و الولد بتعبد شرعى و در جائى كه موضوع حكم منتفى شد قهرا حكم هم منتفى مى شود و همچنين اگر اثبات موضوع شد حكم ايضا ثابت مى شود از اين بيان ظاهر شد كه ادله امارات در مورد استصحاب نفى شك و موضوع مى نمايند تعبدا و بعد از اينكه شك بر طرف شد بتعبد شرعى البته موضوع برآى استصحاب باقى نماند و اين معنى در امارات با تمام اصول عمليه جارى است كه امارات حكومت دارند بر اصول و فرقى ندارد در اين بين كه اماره خلاف حالت سابقه باشد يا بر وفق آن اماره حكومت دارد بر استصحاب مثلا- اگر استصحاب نجاست شود به بينه آن استصحاب برداشته مى شود چه بينه دال بر طهارت باشد يا بر نجاست از اينجا معلوم شد آنچه كه صاحب كفايه بيان نمود كه اگر اماره موافق استصحاب باشد لازمه حكومت آنست كه عمل با استصحاب شود جواب آنكه همچنانى كه بيان شد مطلقا عمل به اماره مى شود چه اماره موافق باشد و چه مخالف.

قوله: و اما التوفيق فان كان الخ وجه سوم كه گفته شده است در مقدم بودن امارات بر استصحاب جمع عرفى است يعنى تقدم اظهار بر ظاهر است مصنف مى فرمايد مراد اگر از جمع عرفى همان ورود باشد كه ما بيان نموديم نعم الوفاق و اگر مراد از جمع عرفى تخصيص دليل اماره باشد ادله استصحاب را مثل موارد ديگرى كه خاص مقدم مى شود بر عام اين معنى وجهى ندارد.

اولا آنكه نسبت بين استصحاب و اماره عام و خاص نيست بلكه عام و خاص

ص: ۴۶۴

* شرح:

من وجه است کما آنکه بیان شد.

و ثانياً تقدم امارات بر استصحاب نه آن باشد که نقض یقین بالشک باشد بلکه نقض یقین بیقین دیگر است بعداً همچنانی که بیان نمودیم و در جائی که ورود یا حکومت باشد محلی برای تخصیص نمی ماند نه آنکه گفته شود که تقدم امارات بر استصحاب از این جهت است که نهی لا تنقض نهی تحریمی نیست در جائی که نقض یقین سابق بشک باشد.

و حاصل آنکه در تقدم امارات بر استصحاب نه آنکه نهی تحریمی نباشد و نقض یقین سابق بشک باشد همچنانی که بیان نمودیم بلکه من باب ورود است و جواب مصنف داده شد که تقدم امارات بر استصحاب من باب حکومت است.

اخبار استصحاب شامل قاعده مقتضی و مانع نمی شود و رد ادله آنها

مخفی نماند آیا اخبار استصحاب شامل قاعده مقتضی و مانع می شود یا نه حق آنست که اخبار استصحاب شامل آن قاعده نمی شود کما آنکه بعضی اعلام بیان نموده اند چون قبلاً بیان شد که متعلق شک عین متعلق یقین باید باشد و همان یقین سابق شک در بقاء آن یقین سابق باشد و به این معنی شامل قاعده مقتضی و مانع نمی شود چون قاعده مقتضی یقین بوجود مقتضی است و شک متعلق است بوجود مانع مثلاً- اگر آب ریخته شد برای تحصیل طهارت از خبث و شک در تحقق طهارت باشد چون احتمال وجود مانع از رسیدن آب بآن محل می باشد در این مورد یقین بوجود مقتضی می باشد که آن ریختن آب است و شک در وجود مانع است و در این حال اگر آثار طهارت بر آن ترتیب داده نشد صدق نمی کند نقض یقین بالشک شده است و لازم است با استصحاب عمل شود بلکه در این مورد چون یقین به طهارت حاصل نیست بلکه یقین بوجود مقتضی است و طهارت از آثار ریختن آب تنها نیست بلکه طهارت توقف دارد بر عدم مانع و فرض آنست که یقین به طهارت حاصل نیست پس استصحاب جاری نیست بجهت آنکه متعلق یقین بشیء است و متعلق شک به شیء آخر و چون متعلق هر کدام به شیء

* شرح:

آخری است اخبار استصحاب شامل آنها نمی شود علاوه بر ما تقدم استصحاب عدم حصول طهارت مقدم است بر حصول طهارت به قاعده مقتضی و مانع بلکه در تمام موارد قاعده معارض است باستصحاب کما لا یخفی.

بعضی تمسک نموده اند در قاعده مقتضی و مانع باصل عدم مانع بعد از یقین بمقتضی که ریختن آب باشد بالوجدان و عدم مانع باصل ثابت می شود پس در این حال طهارت حاصل است جواب آنکه وجود طهارت و اثر شرعی مترتب بر عدم مانع نمی باشد فقط بلکه بر ریختن آب ایضا همچنانی که بیان شد و ممکن نیست اثبات طهارت باصالة عدم مانع الا علی القول باصل مثبت.

بعض دیگر تمسک نموده اند به حجیت قاعده مقتضی و عدم مانع به سیره و بناء عقلاء بدعوی آنکه حکم بوجود معلول می نمایند بعد از علم بوجود مقتضی و شک در وجود مانع این معنی ایضا صحیح نیست چون اثبات نشده است استقرار این سیره بلکه خلاف آن ثابت است مثلا اگر کسی حجری را انداخت بطرف شخصی و شک در وجود مانع شد که آیا رسیده است یا نه با علم به اینکه اگر آن حجر بآن شخص رسیده باشد یقینا او را کشته است آیا در این مورد عقلاء حکم می کنند بتحقیق قتل و قصاص آن شخص رامی را بلا اشکال خلاف آن ثابت است و حکم نمی شود به کشته شدن او و قصاص قاتل.

اخبار استصحاب شامل قاعده یقین نمی شود و معنای آن قاعده

مخفی نماند آیا اخبار استصحاب شامل قاعده یقین با استصحاب می شود هر دو یا نه در مقام ثبوت و واقع مانع ندارد ولی در مقام اثبات مقتضی وجود ندارد با وجود مانع و معنای قاعده یقین آنست که مثلا روز جمعه یقین بوجود زید بوده و فعلا شک می شود که آیا روز جمعه یقین بوده یا جهل و خیال بوجود زید بوده و یقین نبوده بخلاف استصحاب که فعلا علم یقین سابق می باشد و شک در بقاء یقین است نه در اصل یقین.

* شرح:

اما عدم مقتضى ظاهر قوله عليه السلام لا تنقض اليقين بالشك جازيـر نيست نقض يقين فعلى بشك فعلى چون ظاهر قضايـا اثبات حكم مى شود بر موضوع فعلى چه حكم ظاهري باشد و چه حكم واقعي مثلا- قوله عليه السلام الخمر حرام اثبات حرمت مى شود بر خمر فعلى نه آن شئي كه قبلا- خمر بوده و لو فعلا- خمر نباشد و همچنين قوله عليه السلام رفع عن امتي ما لا يعلمون رفع آن چيزي كه فعلا- مجهول است نه شئي كه مجهول در يك وقتي باشد بنا بر اين بيان ظاهر لفظ نقض در روايت نقض فعلى است با اتحاد متعلق شك و يقين حتى اتحاد زمان هر دو و الا صدق نقض نمى شود و اين معنى موجب تناقض است و چون ظاهر اخبار استصحاب اختلاف زمان يقين و شك مى باشد چون امام عليه السلام تطبيق نموده بر مواردى كه اختلاف دارد زمان شك و يقين كما آنكه بيان شد پس اخبار فقط مورد استصحاب است نه قاعده يقين چون زمان شك و يقين در قاعده يكي است نه مختلف.

و اما وجود مانع بر قاعده آنكه قاعده يقين دائما معارض است با استصحاب مثلا اگر روز جمعه يقين به عدالت زيد بود و روز شنبه شك در عدالت آن مى شود كه آيا يقين سابق جهل مركب و خيار بوده است يا نه در اين مورد قاعده يقين حكم به عدالت زيد روز جمعه را مى نمايد و در اين حال چون قبل از روز جمعه يقين به عدالت زيد نبوده است استصحاب عدم عدالت آن در روز جمعه معارض است با قاعده يقين و ممكن نيست حجيت متعارضين بجعل واحد از اين بيان ما ظاهر شد كه اخبار استصحاب نه دلالت بر قاعده مقتضى و مانع مى نمايد و نه دلالت بر قاعده يقين بلكه فقط حجيت استصحاب را بيان مى نمايد علاوه آن دو قاعده دائما معارض با استصحاب مى باشند كما آنكه بيان شد.

خاتمه در نسبت بين استصحاب و ساير اصول عمليه مى باشد

قوله: خاتمه لا بأس ببيان النسبه بين الاستصحاب الخ در خاتمه بيان مى شود نسبت استصحاب با سائر اصول عمليه چه نسبت است

اما الاول: فالنسبه بينه و بينها هي بعينها النسبه من الاماره و بينه فيقدم عليها و لا مورد معه لها للزوم محذور التخصيص الا بوجه دائر في العكس و عدم محذور فيه اصلا.

* شرح:

از آن وجوهی که بیان شد یعنی آیا نسبت بین آنها ورود است یا حکومت یا تخصیص و همچنین بیان می شود تعارض بین استصحابین را اما نسبت بین استصحاب و بین سائر اصول عملیه مثل احتیاط یا براءت یا تخییر چه عقلی باشد و چه شرعی همان نسبتی که بین امارات و استصحاب بود همان نسبت ثابت است یعنی استصحاب نسبت بسائر اصول ورود دارد پس مقدم می شود استصحاب بر آنها و موردی برای اصول نمی ماند در جائی که استصحاب جاری باشد و موضوع اصول برداشته می شود تعبدا چون اصول در جائی جاری بود که شك من جميع الجهات باشد و استصحاب علم تعبدی و حجیت است شرعا پس موردی برای اصول نمی ماند.

اگر کسی قائل شود که اصول مقدم است بر استصحاب همان محذور تخصیص بلا مخصص الا بوجه دائر در ما نحن فيه می آید و در سابق بیان نمودیم تقدم استصحاب بر امارات موجب تخصیص اماره است بلا مخصص یا بوجه دائر در ما نحن فيه ایضا آن محذور می آید چون در موضوع براءت یا احتیاط و غیره جزء موضوع جهل است و استصحاب رفع آن جهل می نماید مثلا کل شیء حلال ما لم تعلم انه حلال او حرام در این مورد استصحاب می رساند یا حلال است و یا حرام و این علم تعبدی است و همچنین سائر اصول دیگر پس اگر اصول مقدم باشد بر استصحاب یا تخصیص استصحاب است بلا مخصص مگر بر وجه دور چون تخصیص استصحاب باصول لازم است حجیت اصول در مورد استصحاب و مقدم بودن اصول بر استصحاب توقف بر تخصیص دارد کما آنکه قبلا بیان شد.

هذا في النقله منها و اما العقلية فلا يكاد يشته وجه تقديمه عليها بداهه عدم الموضوع معه لها ضروره انه اتمام حجه و بيان و مؤمن من العقوبه و به الامان و لا شبهه في ان الترجيح به عقلا صحيح.

و اما الثاني: فالتعارض بين الاستصحابين ان كان لعدم امكان العمل

* شرح:

مخفی نماند تقدم استصحاب بر اصول من باب حكومت است كما آنکه قبلا بيان شد فراجع.

قوله: هذا في النقله منها و اما العقلية الخ اصول عملیه دو قسم است يك قسم از آنها اصول نقلیه شرعیه است مثل رفع ما لا يعلمون و احطت لدينك و غيره و اما اصول عقلیه نظير براءت عقلیه بجهت قبح عقاب بلا- بيان و احتياط عقلی در جائی که شك در مكلف به و در امتثال باشد و يا تخيير عقلی در جائی که ممکن نباشد بين محذورين تقديم استصحاب بر اصول عقلیه بلا اشكال من باب ورود است.

چون بدیهی است که موضوع تمام اصول عقلیه عملیه به واسطه استصحاب موضوع آنها برداشته می شود و معنای ورود همین است چون ضروری است که به واسطه استصحاب اتمام حجت شده است از طرف شارع و بیان- و مؤمن است استصحاب از عقوبت و به واسطه عمل استصحاب امان برای مکلف است و عقاب بلا بیان با بیان شارع هر دو تنافی و تناقض می باشند از این جهت استصحاب ورود دارد بر آن اصول و همچنین در مورد تخيير عقلی به واسطه استصحاب ترجیح داده می شود يك طرف و این معنی عقلا صحيح است.

تعارض استصحابين و مقدم بودن سببی بر مسببی از آنها

قوله: و اما الثاني فالتعارض بين الخ مخفی نماند تعارض يا در مقام جعل است آنها هم دو قسم است يك قسم از آنها

ص: ۴۶۹

بهما بدون علم بانتقاض الحاله السابقه فى احدهما كاستصحاب وجوب امرين حدث بينهما التضاد فى زمان الاستصحاب فهو من باب تراحم الواجبين و ان كان مع العلم بانتقاض الحاله السابقه فى احدهما فتاره يكون المستصحب فى احدهما من الآثار الشرعيه للمستصحب الآخر فيكون الشك فيه مسيبا عن الشك فيه كالشك فى نجاسه الثوب المغسول بماء مشكوك الطهاره و قد

* شرح:

تنافى ذاتى است به قسمى كه جعل آن حكم موجب اجتماع نقيضين يا ضدّين مى باشد كما آنكه دائر باشد بين وجوب شىء و عدم آن و يا وجوب شىء و حرمت اين قسم تعارض ذاتى است.

قسم دوم تنافى بين حكمين عرضى مى باشد نظير وجوب صلاه ظهر و جمعه چون عمل به آنها ذاتا منافات ندارد ولى در واقع كه مى دانيم يا ظهر واجب است يا جمعه از اين جهت هر كدام تنافى و متعارضند و حكم در اين ها رجوع به مرجحات سنديه مى شود كما آنكه مى آيد در مباحث تعادل و ترجيح ان شاءالله تعالى قسم دوم از تعارض در مقام امتثال و عدم قدرت مكلف است بر آنها نظير وجوب صلاه و ازاله نجاست كه مكلف قدرت بر امتثال هر دو ندارد در اين موارد كما آنكه در باب ترتب گذشت و در مباحث الفاظ لازم است اخذ باهم يا در جائي كه بدل ندارد يا آن مواردى كه قدرت عقليه در آن گرفته شده است بدون قدرت شرعيه كه ان شاءالله بحثش خواهد آمد.

در اين حال مصنف مى فرمايد اگر تعارض بين استصحابين از جهت آن باشد كه ممكن نباشد عمل به آنها بدون علم بنقض حالت سابقه به يكي از آنها مثل وجوب يكي از امرين كه بين آنها تضاد است در زمان استصحاب نظير اكرام زيد و عمرو كه ممكن نباشد اكرام هر دو در اين مورد تضاد من باب تراحم واجبين است كه قبلا گذشت رجوع باهم آنها مى شود و يا آنكه بدل ندارد و غيره كه در اين موارد تضاد در مقام امتثال است.

و اما اگر با علم بنقض حالت سابقه در يكي از اين استصحابين باشد در اين مورد

ص: ۴۷۰

كان طاهرا و اخرى لا يكون كذلك فان كان احدهما اثرا للاخر فلا مورد الا للاستصحاب في طرف السبب فان الاستصحاب في طرف المسبب موجب لتخصيص الخطاب و جواز نقض اليقين بالشك في طرف السبب بعدم ترتيب اثره الشرعي فان من آثار طهاره الماء طهاره الثوب المغسول به و رفع نجاسته فاستصحاب نجاسته الثوب نقض لليقين بطهارته بخلاف استصحاب

* شرح:

بعضی موارد مستصحب یکی از آنها از آثار شرعیه برای مستصحب دیگر می باشد و شک در دومی مسبب است از شک در اول و این موارد را سبب و مسبب می نامند و استصحاب سببی مقدم است بر مسببی و وجه آن آنست که یکی از استصحابین موضوع است برای استصحاب دیگر و بعد از آنی که موضوع محقق شد حکم بر آن موضوع مترتب می شود چه اثبات موضوع بالوجدان باشد یا به اماره شرعیه باشد یا به اصل مثلا آبی که مشکوک الطهاره است و حالت سابقه طهاره دارد و لباس نجسی بآن آب شسته شد در این حال شستن لباس نجس بآن آب لباس نجس پاک می شود موضوع در این مورد غسل و شستن است که بالوجدان ثابت است و جزء دیگر موضوع طهارت آبست که آنهم بتعبد شرعی ثابت می شود.

از اینجا ظاهر شد که استصحاب نجاست آن شیئی که یقینا نجس بوده است و به آب مشکوک الطهاره شسته شده است استصحاب نجاست جاری نیست چون آن نجاست مسبب است از موضوع شستن آن نجس را به آب طاهر و قبلا بیان شد که شستن وجدانی است و طهارت آب بتعبد شرعی ثابت است از این جهت مصنف می فرماید شک در نجاست لباسی که شسته شده است به آبی که مشکوک الطهاره است و قبلا- حالت سابقه طهارت داشته استصحاب طهارت آب مقدم است بر استصحاب نجاست لباس بعد از شستن آن و در این موارد راهی نیست مگر استصحاب در طرف سبب بشود بدون مسبب بجهت آنکه اگر استصحاب در طرف مسبب جاری شود موجب و سبب است.

ص: ۴۷۱

طهارته اذ لا يلزم منه نقض اليقين بنجاسه الثوب بالشك بل باليقين بما هو رافع لنجاسته و هو غسله بالماء المحكوم شرعا بطهارته.

و بالجمله فكل من السبب و المسبب و ان كان موردا للاستصحاب الا ان الاستصحاب في الاول بلا محذور بخلافه في الثاني ففيه محذور التخصيص بلا وجه الا بنحو محال فاللازم الاخذ بالاستصحاب السببي.

* شرح:

برای تخصیص خطاب لا تنقض و همان اشکالی که در بابت تقدم استصحاب بر امارات یا تقدم اصول بر استصحاب بود آن اشکال در این مورد جاری است و تخصیص اخبار استصحاب است بدون مخصص و از طرف دیگر لازمه تقدم استصحاب مسببی آنست که نقض یقین بشک بشود در طرف سبب چون آثار شرعیه سبب جاری نشده است و از آثار استصحاب سبب آنست که یعنی آثار طهارت ماء و استصحاب آن طهارت لباسی است که شسته شده است بآن آب و این آثار شرعیه است که اگر استصحاب سبب جاری نشود لازمه آن آنست که اثر شرعیه آن مترتب نشود که طهارت ثوب است و رفع نجاست آن ثوب است.

پس استصحاب نجاست ثوب نقض یقین است به طهارت آن لباس و نقض یقین نباید بشود باخبار استصحاب بخلاف استصحاب طهارت ماء و استصحاب سبب که لازم نمی آید از جریان آن نقض یقین به نجاست لباس بشک بلکه استصحاب سبب و طهارت ماء نقض یقین سابق است بیقین لاحق و به آن چیزی که رفع نجاست را می نماید شرعا و آن چیزی که رفع نجاست را می نماید شستن لباس است به آبی که شرعا طهارت آن ثابت است.

و حاصل آنکه همچنانی که نجاست لباس به واسطه طهارت آب وجدانا پاک می شود همچنین است اگر طهارت ماء به اماره یا باصل ثابت شود شرعا و قبلا گذشت که موضوع احکام شرعیه احراز آنها لازم نیست حتما وجدانی باشد بلکه به اماره

ص: ۴۷۲

نعم لو لم يجر هذا الاستصحاب بوجه لكان الاستصحاب المسببي جاريا فانه لا محذور فيه حينئذ مع وجود اركانه و عموم خطابه و ان لم يكن المستصحب في احدهما من الآثار للآخر فالأظهر جريانها فيما لم يلزم منه محذور المخالفه القطعيه للتكليف الفعلي المعلوم اجمالا لوجود المقتضى اثباتا و فقد المانع عقلا.

اما وجود المقتضى فإطلاق الخطاب و شموله للاستصحاب في اطراف المعلوم بالاجمال فان قوله(ع) في ذيل بعض اخبار الباب و لكن تنقض

* شرح:

يا باصل موضوع حكم شرعي ثابت می شود و بالجمله هریک از سبب و مسبب اگرچه مورد برای استصحاب است چون یقین سابق در هر کدامی می باشد و شک در لا حق الا آنکه استصحاب در اول که سببی باشد بلا محذور و بلا مانع است بخلاف استصحاب در ثانی و در مسبب که در آن محذور تخصیص بلا- مخصص است الا- محال که بیان نمودیم اشکالات تقدم استصحاب بر اماره یا تقدم اصول بر استصحاب آن اشکالات در این مورد وارد است پس لازم آنست که اخذ باستصحاب سببی شود و استصحاب سببی مقدم باشد بر استصحاب سببی و از این بیان ظاهر شد که تقدم استصحاب سببی بر مسببی من باب ورود است کما آنکه نظائر آن در تقدم امارات بر استصحاب یا تقدم استصحاب بر اصول گذشت از مصنف و جواب آنکه تقدم استصحاب سببی بر مسببی من باب حکومت است نه من باب ورود فراجع ما تقدم.

جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی که مخالفت علمیه نباشد

قوله: نعم لو لم يجر هذا الاستصحاب بوجه الخ قبلا گذشت که اگر تعارض استصحابین که از آنها سببی و دیگری مسببی باشد استصحاب سببی مقدم است.

و اگر در بین آنها سبب و مسبب نباشد و یکی از آنها از آثار شرعیه دیگری نباشد

ص: ۴۷۳

اليقين باليقين لو سلم انه يمنع عن شمول قوله (ع) في صدره لا تنقض اليقين بالشك لليقين و الشك في اطرافه للزوم المناقضه في مدلوله ضروره المناقضه بين السلب الكلي و الايجاب الجزئي الا انه لا يمنع عن عموم النهي في سائر الاخبار مما ليس فيه الذيل و شموله لما في اطرافه فان اجمال ذاك الخطاب لذلك لا يكاد يسرى الي غيره مما ليس فيه ذلك و اما فقد المانع فلاجل ان جريان الاستصحاب في الاطراف لا يوجب الا المخالفه الالتزاميه و هو ليس بمحذور لا شرعا و لا عقلا.

* شرح:

بلکه عقلی باشد نظیر استصحاب کلی با فرد که صحیح است استصحاب هر کدام از آنها-جاری می شوند اظهر آنست که جاری می شوند هر دو استصحاب در جائی که مخالفت قطعیه تکلیف فعلی واقع نشود مثل آنکه یقین نجاست بدو ظرف باشد و بعدا یکی از آنها طاهر شود استصحاب نجاست هر دو مانعی ندارد چون در این مورد مخالفت عملیه لازم نمی آید و مقتضی در این مورد موجود و مانع مفقود است.

اما وجود مقتضی بجهت شامل شدن اطلاق خطاب لا تنقض اليقين بالشك در اطراف علم اجمالی است و اطلاق شك شامل می شود چه شك در علم اجمالی باشد یا نه پس مقتضی موجود است و اما قوله عليه السلام در ذیل بعض اخبار استصحاب که می فرماید و لكن تنقض اليقين باليقين اگر ما تسلیم شویم که این جمله در ذیل بعضی روایات می باشد این جمله مانع نمی شود شامل شدن اطلاق روایت در اطراف علم اجمالی را وجه عدم جريان آنکه اگر شامل شود موجب مناقضه می باشد در دلالت روایت چون ضروری است که مناقضه است بین ايجاب کلی و سلب جزئی.

این کلام رد است بر قول مرحوم شیخ انصاری که نسبت به ایشان داده شده است ادله استصحاب شامل شك در اطراف علم اجمالی را نمی شود چون ظاهر لا تنقض اليقين بالشك شامل شدن شك در اطراف علم اجمالی و غیره می باشد و آنجائی که فرموده

ص: ۴۷۴

* شرح:

است امام علیه السلام و لکن تنقضه بیقین آخر آن یقین آخر شامل علم تفصیلی و علم اجمالی می شود و ممکن نیست اطلاق صدر روایت و ذیل گرفته شود چون مناقضه است بین ایجاب کلی و جریان استصحاب در طرفین و عدم جریان که سلب جزئی و عدم جریان استصحاب در یکی از آنها باشد و چون صدر روایت با ذیل آن مجمل است تمسک به روایت نمی شود در اطراف علم اجمالی.

جواب آنکه مراد از و لکن تنقضه بیقین آخر یقین تفصیلی می باشد نه علم اجمالی که حاصل مراد این می شود که امام می فرماید تو یقین از طهارت لباس داشته ای نقض آن یقین را بشک در نجاست آن لباس نکن بلکه نقض آن یقین طهارت را بیقین نجاست آن لباس بنما- جواب دیگر که مصنف می فرماید الا انه لا یمنع عن عموم النهی الخ یعنی بر فرض یک روایتی که صدر و ذیل آن مجمل باشد نهی از سائر اخبار نمی نماید آن اخباری که آن جمله اخیر ذیل در آنها نباشد و اطلاق باقی اخبار شامل اطراف علم اجمالی می شود و اجمال یک خطاب سرایت بغیر خودش نمی نماید آن اخباری که آن ذیل مذکور در آنها نمی باشد اما فقد مانع و آنکه مانعی نیست برای جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی جریان آن موجب نمی شود مگر مخالفت التزامیه یعنی استصحاب نجاست دو طرف با آنکه یکی از آنها طاهر شده است التزام به آنکه باستصحاب هر دو نجس است محذوری ندارد نه شرعا و نه عقلا.

مخفی نماند جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی بنا بر قول مصنف جاری می شود همچنانی که بیان نمودیم.

و اما بنا بر قول مرحوم شیخ انصاری استصحاب در اطراف علم اجمالی جاری نمی شود بآن بیانی که گذشت که صدر و ذیل اخبار مناقض یکدیگر می باشند و جواب آن داده شد و حق همان قول مصنف است و بنا بر قول مرحوم شیخ از اطراف علم اجمالی اجتناب عقلی است.

و منه قد انقدح عدم جریانه فی اطراف العلم بالتکلیف فعلا اصلا و لو فی بعضها لوجوب الموافقه القطعیه له عقلا ففی جریانه لا محاله یكون محذور المخالفه القطعیه او الاحتمالیه كما لا یخفی.

تذنیب لا یخفی ان مثل قاعده التجاوز فی حال الاشتغال بالعمل و قاعده الفراغ بعد الفراغ عنه و اصله صحه عمل الغیر.

* شرح:

و اما بنا بر قول مرحوم صاحب کفایه به واسطه استصحاب در اطراف است که استصحاب هر دو طرف نجاست هر دو را ثابت می کند و لو یکی آنها واقعا طاهر است و بنا بر قول مرحوم شیخ نتیجه آن می شود که اطراف علم اجمالی ملاقی یکی از اطراف لازم نیست اجتناب همچنانی که در جاهای دیگر که یکی از دو ظرف نجس باشد ملاقی یکی از آنها اجتناب لازم نیست بخلاف قول صاحب کفایه که اجتناب لازم است چون شیئی که باستصحاب نجاست آن ثابت می شود ملاقی آن نجس است.

قاعده تجاوز و فراغ و اصله الصحه مقدمی بر استصحاب و معنای آنها

قوله: و منه قد انقدح عدم جریانه الخ از بیان سابق ظاهر شد جریان استصحاب در جائی که مخالفت عملیه می شود در اطراف علم اجمالی صحیح نیست نظیر آنکه یکی از ظرفین نجس باشد استصحاب طهارت با حالت سابقه طهارت آنها موجب مخالفت قطعیه می باشد و ترخیص در معصیت است و آن قبیح است و جریان استصحاب در یکی از آنها که معین باشد ترجیح بلا- مرجح است و در یکی از آنها علی التخییر احتیاج بدلیل است اگرچه محذور عقلی ندارد علی کل جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی که موجب مخالفت قطعیه عملیه می باشد بلا- اشکال صحیح نیست بخلاف مواردی که مخالفت التزامیه لازم می آید که در آن موارد قبلا گذشت محذور شرعی و عقلی ندارد كما لا یخفی.

قوله: تذنیب لا یخفی ان مثل قاعده التجاوز الخ در این تتمه استصحاب بیان می شود که تعارض استصحاب با قواعد مجعوله

ص: ۴۷۶

* شرح:

شرعیه در شبهات موضوعیه مثل با قاعده تجاوز و قاعده فراغ و اصاله الصحه عمل غیر و قاعده ید آیا استصحاب در این موارد مقدم است یا نه.

اما معنای قاعده فراغ یا تجاوز آنست که بنا گذاشتن بر صحت عملی که صادر شده است از نفس مکلف این معنی نامیده می شود قاعده فراغ و بنا گذاشتن بر صحت عملی که صادر شده است از غیر این بناء نامیده شده است اصاله الصحه و اما قاعده تجاوز حکم بوجود شیئی که مشکوک است می شود بعد از دخول در شیئی که مترتب است بر آن و اما مدرک اصل قاعده تجاوز بعد از اتفاق علماء بر آن بلکه بناء عقلاء و سیره آنها بر آن قاعده-قوله علیه السلام در صحیح زراره است که می فرماید اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشککت لیس بشیء و روایت دیگر معتبر اسماعیل بن جابر کل شیء شک فیه و قد جاوزه و دخل فی غیره فلیمض علیه اشکالی نیست در آنکه مقدم است قاعده فراغ و تجاوز بر استصحاب و کلام در وجه تقدم است ظاهر از ادله قاعده تجاوز و فراغ آنکه از اماراتند بجهت آنکه شک در صحت عمل بعد از فراغ از آن عمل یا بعد از تجاوز از آن ناشی می شود و ایجاد می شود از احتمال غفلت و سهو مکلف بجهت آنکه ترک جزء یا شرط عمدا ترک آنها جمع نمی شود با اینکه مکلف در مقام امتثال و عمل می باشد.

پس قهرا ترک آنها من باب غفلت یا سهو مکلف می باشد و اصل عدم غفلت از اصول عقلائییه است و از اماراتی است که ناظر بواقع می باشد چون سیره عقلاء جاری است بر اینکه عملی را اگر مکلف ایجاد کرد و احتمال غفلت در آن باشد بنای عقلاء بر عدم اعتنای احتمال غفلت است و اخباری که وارد است در قاعده فراغ و تجاوز همچنین دال است بر اینکه آن قاعده از امارات است نه از اصول که آن اصول مقرر شد برای شک مکلف در مقام عمل بجهت آنکه قوله علیه السلام بلی قد رکع در خبر

ص: ۴۷۷

الی غیر ذلک من القواعد المقرره فی الشبهات الموضوعیه الا القرعه تكون مقدمه علی استصحاباتها المقتضیه لفساد ما شک فیہ من الموضوعات لتخصیص دلیلها بادلته.

* شرح:

فضیل بن یسار که این روایت وارد است در شک در رکوع دال است آن جمله بر اخبار از واقع و همچنین قوله علیه السلام هو حین يتوضأ اذکر منه حین یشک در روایت بکیر ابن اعین و همچنین قوله علیه السلام در روایت محمد بن مسلم و کان حین انصرف اقرب الی الحق منه بعد ذلک و غیر این روایات که دال است که قاعده تجاوز و فراغ از اماراتند و تقدیم این دو قاعده بر استصحاب آیا من باب حکومت است یا من باب تخصیص، حق آنست که من باب تخصیص است کما آنکه مصنف بیان فرموده است.

قوله: الی غیر ذلک من القواعد الخ مثل قاعده سوق و قاعده اصاله النسب فی الفراش و غیره تمام این قواعد مقدم اند بر استصحاب همچنان که بیان شد- و استصحاب در موارد قواعد مذکوره که موجب فساد عمل می شود جاری نیست مثلاً قاعده فراغ و تجاوز در اجزاء و شرائط موجب صحت عمل می باشد و لو استصحاب موجب عدم جزء و یا شرط می باشد و قواعد مذکوره تخصیص ادله استصحاب را می دهند و لو نسبت بین استصحاب و بعض آنها عموم من وجه باشد مثلاً استصحاب عدم بلوغ بعض موارد صحیح است بدون اصاله الصحه و بعض موارد استصحاب جاری نیست بجهت تعارض ولی اصاله الصحه جاری است علی کل بعد از اجماع که قواعد مذکوره مقدم اند بر استصحاب و لو موارد بعض آنها با استصحاب عموم من وجه باشد و اگر استصحاب مقدم باشد در موارد قواعد لازم آن حمل قواعد مذکوره است بر موارد نادره و این معنی قبیح و صحیح نیست در قواعد اسلامیه چون بسیار قلیل و کم مورد است که استصحاب در آن قواعد نباشد و عمده مدرک تقدم اخیر است کما لا یخفی.

ص: ۴۷۸

و کون النسبه بينه و بين بعضها عموما من وجه لا يمنع عن تخصيصه بها بعد الاجماع على عدم التفصيل بين مواردنا مع لزوم قله المورد لها جدا لو قيل بتخصيصها بدليلها اذ قل مورد منها لم يكن هناك استصحاب

* شرح:

و اما كلام در تعارض استصحاب با قرعه آنست که موارد قرعه از روایات آن و موارد آن استفاده می شود در هر موردی که علم بحکم واقعی یا حکم ظاهری نباشد آن موارد مورد قرعه می باشد و مراد از لفظ مشکل که نقل شده است القرعه لکل امر مشکل همین معنی است یعنی در جائی که حکم واقعی یا حکم ظاهری مشکل باشد رجوع به قرعه می شود از این جهت مصنف می فرماید استصحاب مقدم است بر قاعده قرعه چون استصحاب اخص از قاعده قرعه می باشد چون استصحاب حاله سابقه لازم دارد بدون قاعده قرعه و اختصاص قاعده قرعه بدون احکام یعنی قاعده قرعه مخصوص است بموضوعات و در احکام جاری نیست این معنی موجب خاص بودن قاعده قرعه نمی شود چون الفاظ قاعده قرعه که در روایات وارد شده عموم است ولی در خارج علماء تخصیص آن را بموضوعات داده اند و نسبت هر دو دلیل قبل از تخصیص باید ملاحظه شود نه بعد از تخصیص کما آنکه در باب تعارض ان شاء الله تعالی بیان می شود.

تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و وجه آن

قوله: و کون النسبه بينه و بين بعضها الخ اشکال در تخصیص آن قواعد استصحاب را به اینکه نسبت بین استصحاب و قاعده فراغ و تجاوز نسبت عموم من وجه است و در مواردی که عام حمل بر خاص می شود در جائی است که نسبت بین آنها عام و خاص مطلق باشد نه عموم من وجه مصنف بیان می فرماید این جهت مانع از تخصیص ادله استصحاب نمی باشد بعد از آنکه اجماع داریم بر عدم تفصیل بین موارد آنها یعنی نسبت بین قاعده فراغ و قاعده تجاوز با استصحاب نسبت بین آنها فرقی ندارد که آن نسبت عام و خاص مطلق باشد یا من وجه در تمام حالات اجماع بر تقدم قواعد مذکوره داریم بر استصحاب علاوه بر

ص: ۴۷۹

علی خلافها کما لا یخفی.

و اما القرعه فالاستصحاب فی موردها یقدم علیها لا خصیه دلیله من دلیلهای اعتبار سبق الحاله السابقه فیه دونها و اختصاصها بغير الاحکام اجماعاً لا یوجب الخصوصیه فی دلیلهای بعد عموم لفظها لها.

* شرح:

آنها اگر قاعده استصحاب مقدم باشد و تخصیص نخورد لازم آنست که موارد قاعده فراغ و تجاوز بسیار قلیل و کم باشد بلکه علی قول اصلاً موردی برای آنها نمی ماند و آن علتی که حمل عام بر خاص می شود در ما نحن فیه وارد است و آن علت آنست که اگر حمل عام بر خاص نشود لازمه آن طرح خاص و بی فایده بودن آن شرعاً می باشد آن ملاک در ما نحن فیه وارد است.

لذا مصنف می فرماید در موارد قاعده فراغ و تجاوز بسیار کم است که برخلاف آنها استصحاب نباشد کما لا یخفی.

مخفی نماند فروعی بر قاعده فراغ و تجاوز بیان نموده اند علماء اعلام و ما بعض اهم آن فروع را بیان می نمائیم:

اول آنکه اخباری که وارد است در قاعده فراغ اگرچه در طهارات و صلاه می باشد الا- آنکه تعدی می کنیم از آنها بغير طهارت و صلاه مدرک عموم موثقه ابن بکیر از امام علیه السلام است که می فرماید کما شککت فیه من ما مضی فامضه کما هو و عموم قوله علیه السلام و کان حین انصرف اقرب الی الحق منه بعد ذلک و عموم تعلیل در بعضی اخبار کقوله علیه السلام هو حین يتوضأ اذکر منه حین یشک بنابراین بیان مانعی نیست جریان قاعده فراغ در طواف و غیره بلکه جریان قاعده در عقود و ایقاعات و غیره می باشد.

اما عموم قاعده تجاوز اختلاف است بین علماء اعلام که آیا مختص است بباب صلاه و یا عام است مرحوم شیخ انصاری و جماعتی از اعلام قائل بعموم می باشند

ص: ۴۸۰

* شرح:

الا آنکه وضوء به واسطه نصوص خاصه خارج شده از قاعده تجاوز و ایضا اختلاف است بین اعلام که آیا قاعده فراغ و تجاوز دو قاعده می باشند یا یک قاعده اگر یک قاعده باشند عموم هر دو ثابت است چون در واقع هر دو یک قاعده می باشند.

بیان اخبار تعدد قاعده فراغ و تجاوز و مورد آنها

و حق آنست که دو قاعده می باشند چون قاعده فراغ بناء بر صحت و تعبد بعد از فرض وجود است مثلا اگر تکبیره الاحرام را آورد و شك در صحت آن شود حمل بر صحت می شود و این معنی مفاد کان ناقصه می باشد بخلاف قاعده تجاوز که بناء بر وجود و تعبد می شود در مقام شك مثلا اگر مشغول سوره است در نماز و شك شود که آیا حمد را خوانده یا نه حمل بر وجود حمد می شود و آنکه آن را آورده و بمفاد کان تامه می باشد و لو ممکن است در مقام ثبوت و واقع ارجاع احدهما الی الآخر كما آنکه مرحوم شیخ انصاری بیان نموده که قاعده فراغ بنا بر وجود صحیح است در مقام شك علی مفاد کان تامه و همچنین بیان بعضی اعلام و چون در مقام اثبات اخبار وارده ظاهر آنها دو قاعده است رجوع باخبار می نماییم.

اما اخبار قاعده فراغ زیاد است من جمله روایت وارده در صلاه و طهور روایت محمد بن مسلم است قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل ما مضی من صلاتک و طهورک فذکرته تذکرا فامضه و لا اعاده علیک فیه.

روایت دوم موثقه ابن بکیر است عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال کلما شککت فیه مما قد مضی فامضه كما هو، هر دو روایت در وسائل نقل شده است و عموم روایت دوم در قاعده فراغ اشکالی در آن نیست و معنای مضی تمام شدن آن شیء مشکوک است مثلا اگر تکبیره الاحرام گفته شود و شك در آن شود که آیا صحیح گفته شده است یا نه حمل بر صحت می شود و لو داخل در غیر تکبیره الاحرام که استعاذه یا بسم الله و حمد نشده باشد و معنای مضی گذشتن از همان شیء است

* شرح:

و تمام شدن آن نه گذشتن محل آن شیء مشکوک که تقدیر لفظ محل گرفته شود یا من باب اسناد مجازی که هر کدام از این معانی خلاف ظاهر است و احتیاج به قرینه می باشد و البته معنای مضی بعد از وجود آن شیء می باشد و این دو روایت که ذکر شد قاعده فراغ را اثبات می کند بدون قاعده تجاوز.

اما روایات وارده در قاعده تجاوز من جمله صحیح زراره که در وسائل نقل می کند قال قلت لابی عبد الله علیه السّلام رجل شك في الاذان وقد دخل في الاقامة قال عليه السّلام يمضي، قلت رجل شك في الاذان و الاقامة و قد كبر قال عليه السّلام يمضي، قلت رجل شك في التكبير و قد قرأ قال عليه السّلام يمضي، قلت شك في القراءة و قد ركع قال عليه السّلام يمضي قلت شك في الركوع و قد سجد قال عليه السّلام يمضي على صلاته ثم قال عليه السّلام يا زراره اذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشككت فليس بشيء عموم ذیل روایت در قاعده تجاوز اشکالی در آن نیست.

روایت دوم موثقه اسماعیل بن جابر می باشد قال ابو جعفر علیه السّلام ان شك في الركوع بعد ما سجد فليمض و ان شك في السجود بعد ما قام فليمض كل شيء شك فيه مما قد جاوزه و دخل في غير فليمض عليه عموم ذیل روایت دوم بر قاعده تجاوز ایضا اشکالی در آن نیست.

و حاصل ما تقدم آن شد که ظاهر ادله در قاعده فراغ و تجاوز آنها دو قاعده اند و ملاک یکی از آنها غیر ملاک دیگری است بجهت آنکه ملاک قاعده فراغ شك در صحت شیء می باشد بعد از احراز و وجود آن شیء که مفاد کان ناقصه می باشد و ملاک قاعده تجاوز شك در وجود شیء می باشد بعد از تجاوز و گذشتن از محل آن و اشکالی در آن نیست که قاعده تجاوز دخول در غیر لازم است و تجاوز از آن شیء مشکوک بخلاف قاعده فراغ که لازم نیست تجاوز و دخول در غیر آن از آن شیء مشکوک

* شرح:

همچنان که ظاهر روایات گذشت و لو اشکالات زیاد شده است که لازم است در قاعده فراغ ایضا تجاوز از آن شیء مشکوک-و جواب آن اشکالات در مطولات داده شده است فراجع.

فرع دوم آنست که لازم است تجاوز و گذشتن از شیئی مشکوک و داخل در غیر شدن همچنانی که در روایات قاعده تجاوز گذشت بدون قاعده فراغ که تجاوز و دخول در غیر لازم نبود.

قاعده تجاوز دخول در غیر لازم است و معنای غیر

مخفی نماند اگر دخول در غیر قاعده تجاوز در اخبار نبود ممکن بود استفاده آن بجهت آنکه خروج از شیئی و تجاوز از آن حقیقه تصور نمی شود مگر داخل شد پس در این حال خروج و داخل شدن در غیر قید توضیحی است و کلام در معنای غیر است و مراد در معنای غیر که امام می فرماید دخل فی غیره در قاعده تجاوز آیا خصوص اجزای مستقله ایست که بحسب ادله شرعیه آنها جزء صلاتند مثل سوره حمد نسبت به قل هو الله یا رکوع نسبت بآن سوره حمد و قل هو الله و همچنین اجزائی که در روایت ذکر شده است یا آنکه شامل جزء جزء هم می شود مثل آیه ای نسبت به آیه دیگر بلکه کلمه دیگر و علی کل تقدیر آیا شامل مقدمات هم می شود آن غیر یا نه مثل سرازیر بر رکوع درحالی که شک در قرائت داشته باشد و همچنین پائین آمدن بر سجود در این حال شک در رکوع بنماید یا بالعکس در حین نهوض و برخاستن برای قیام در آن حال شک در سجود بنماید و علی کل تقدیر لفظ غیر آیا شامل مستحبات در نماز می باشد و لو جزء مستحب نماز نباشد مثل دخول در قنوت درحالی که شک در سوره داشته تمام این موارد مذکور بحث مفصل آن در فقه است اگرچه عموم کلاما شککت فیه و دخلت فی غیره ممکن است شامل تمام این ها بشود ولی تحقیق آن در علم فقه است کما آنکه فروع زیادتری را که بعض اعلام ذکر نموده اند ترک آنها نمودیم برای اختصار هر که مایل است رجوع بمطولات نماید.

* شرح:

کلام در اصاله الصحه می باشد فرق اصاله الصحه و قاعده فراغ آنست که قاعده فراغ جاری است نسبت به عملی که صادر می شود از مکلفی که شک در آن عمل دارد کما آنکه گذشت و مورد اصاله الصحه عمل غیره است و قاعده اصاله الصحه لازم ندارد که بعد از فراغ از عمل باشد بلکه در حین عمل، عمل غیر را حمل بر صحت لازم است نظیر آنکه شخصی مشغول صلاه بر میت است و شک در آن صلاه شود که آیا آن صلاه صحیح است از حیث قرائت یا آنکه میت مقلوب است و غیر آنهایی که شک در اصل صلاه می باشد در این موارد بلا اشکال آن صلات حمل بر صحت می شود.

در قاعده اصاله الصحه و معنی و چهار مدرک آن

و اما مدرک اصاله الصحه چند وجه گفته شده است اول آنکه اصاله الصحه مقابل فعل قبیح است و حمل بر قبیح نشود این از معنی آیات و روایات استفاده می شود نظیر آیه شریفه اجْتَبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ و قوله تعالى قولوا للناس حسنا به ضمیمه تفسیری که از امام علیه السلام وارد شده است و نقل از کافی شده است قوله علیه السلام لا تقولوا الا خیرا و همچنین قوله علیه السلام کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عندک خمسون قسامه انه قال و قال لم اقله فصدقه و کذبهم و مراد از تصدیق حمل بر صدق است که آن شخصی که منکر است کلامش را حمل بر صدق و راستی نمایند نه آنکه ترتیب آثار واقع بر آن داده شود چون مسلم است اگر پنجاه نفر شهادت برخلاف قول آن شخص دادند بلا اشکال قول آن پنجاه نفر مقدم است ولی دستور شرع آنست که کلام گوینده را حمل بر صحت نمایند نه بر قبیح نه آنکه آثار واقع را بر آنها ثابت نماید و اصاله الصحه باین معنایی که ذکر شد مراد ما نمی باشد و مخصوص بمؤمن است و جاری نمی شود در حق غیر مؤمن از فرق مسلمین فضلا بر کافرین چون این معنی از حقوق مؤمنین می باشد نه غیر مؤمن.

دوم اصاله الصحه در مقابل فساد است و این معنی ترتیب آثار واقع است بر

* شرح:

عملی که صادر می شود از غیر و این معنی محل کلام است و مخصوص بمؤمن نیست بلکه در حق تمام مسلمین جاری است بلکه در حق کفار و بعضی موارد جاری است مثلاً اگر معامله ای را یک نفر نصرانی یا یهودی انجام داده یا زنی دارد آیا ممکن است گفته شود آن معامله فاسد و باطل است و یا آن زن از او نیست و شخص مسلمان اقدام بر آنها بنماید همچنان که با یک شخص مسلمان ممکن نیست گرفتن آن زن و با خریدن آن مالی که بدست او می باشد.

و اما مدرک قاعده اصاله الصحه عموم موثقه ابن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام کما شککت فیه مما قد مضی فامضه دال است بر صحت فعلی که گذشته چه فعل متکلم باشد یا غیر متکلم و اما استدلال باجماع محصل از تتبع فتاوی علماء جواب آنکه اجماع محصل در تمامی فتاوی علماء حتی عقود و ایقاعات که شامل طهارت و نجاسات باشد دونه خرط القتاد است و ثانیاً اگر این اجماع محصل صحیح باشد اجماع تبعی نمی باشد که کاشف از رضاء معصوم علیهم السلام باشد چون احتمال قوی داده می شود مدرک این اجماع ادله آینده باشد.

مدرک دوم برای قاعده اصاله الصحه قوله تعالی أَوْفُوا بِالْعُقُودِ می باشد و همچنین قوله تعالی إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ بِنَا بر اینکه خطاب مخصوص بمتعاقدين نباشد بلکه شامل جميع مکلفین باشد و معنا آن می شود اگر عقدی یا تجارت عن تراض واقع شد بین دو نفر جایز نیست حمل بر فساد و آنکه آن عقد یا تجارت عن تراض باطل بوده و صحیح نبوده است پس جائز است خرید آن ثانیاً بلکه حمل بر صحت باید بشود و لو غیر متعاقدين باشند.

جواب از آیات خطاب مختص است بمتعاقدين و شامل غیر آنها نمی شود کما آنکه بحث آن در مکاسب گذشته است و ثانیاً علی تقدیر آنکه خطاب عام باشد شامل ایقاعات نمی شود پس دلیل اخص از مدعی می باشد.

* شرح:

مدرک سوم عموم علتی که وارد شده است در قاعده ید من انه لو لم يعمل بها لم يستقم للمسلمین سوق و عموم این علت می رساند که اگر عمل باصالة الصحة نشود لازم می آید ایضا عدم استقامت سوق مسلمین.

جواب آنکه این دلیل ایضا اخص از مدعی است علاوه بر اینکه اگر عمل به اصالة الصحة در عبارت نشود بلکه در معاملات به معنای اعم که شامل طهارت و نجاست باشد این عمل نکردن به آنها اختلال سوق بر مسلمین لازم نمی آید.

وجه چهارم مدرک بر اصالة الصحة سیره قطعیه از تمام مسلمین متدینین بر آن می باشد و ترتیب آثار صحت بر اعمال مسلمین می دهند از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و طهارت و نجاسات و غیر آنها و این سیره قطعیه متصل است بزمان معصوم علیهم السّلام و ردع و منعی بر آن نرسیده است بلکه قبلا گذشت- این سیره عقلاء است چه مسلمان باشند و چه غیر مسلمان و صحیح نمی دانند عقلاء اقدام بر معاملاتی که بین دو نفر واقع شده است به ادعای آنکه این معامله باطل و صحیح نبوده پس برای من جائز است اقدام بر آن و همچنین زن یک نفر نصرانی یا یهودی همچنان که گذشت.

مخفی نماند اصالة الصحة آثار واقعیه بر آن عمل گذشته مترتب می شود و صحت واقعیه نه صحت عند العامل کما آنکه نسبت بمحقق قمی رضوان الله تعالی علیه داده اند چون آن سیره ای که بین متدینین می باشد آثار واقع است نه اثری که معلوم است نزد عامل مثلا اگر مأموم علم دارد ببطلان صلاه امام خود به اجتهاد یا تقلید صحیح نیست اقتدای آن بآن امام جماعت. تنبیهاتی ذکر می شود:

بیان چهار تنبیه در قاعده اصالة الصحة در جریان آن

اول آنکه لازم است قابلیت عامل و مورد یعنی کسی که عملی را انجام داده مکلف باشد که اگر غیر مکلف باشد و لو ممیز باشد مشکل است جریان اصالة الصحة در عمل آن و همچنین مورد یعنی مثلا- معامله ای که نموده مال باشد و اگر نظیر

حشرات

ص: ۴۸۶

* شرح:

باشد که اصلا مال نیست نزد عرف مشکل است ایضا جریان قاعده در حق او.

و حاصل آنکه چون اصاله الصحه سیره عملی است و عموم و اطلاقی در آن نیست تمسک بآن شود قدر متیقن آن گرفته می شود اگرچه بعید نیست شك در قابلیت عامل و یا مورد تمسک به سیره شود همچنان که حکایت از مرحوم شیخ انصاری شده و بعض اعلام قائلند در مواردی که تمسک به سیره شده است که آیا عامل بالغ است یا نه یا وکیل از طرف مالک می باشد یا نه و همچنین مورد معامله ای که شده است آیا بر خمر است که شرعا مال نمی باشد یا خل است در این موارد تمسک به قاعده یدی نموده اند که شرط آن قابلیت عامل یا مورد نیست کما آنکه بعدا خواهد آمد.

دوم از تنبیهات اگر بدانیم که عامل اصلا جاهل است به صحت و فساد عمل خود یا از جهت جهل به حکم یا از جهت جهل بموضوع در این موارد صحت عمل احتمال انفاقیه بواقع می باشد و قاعده اصاله الصحه در حق همچو اشخاصی جاری نیست و قبلا گذشت که سیره عملیه قدر متیقن آن در غیر این موارد می باشد.

تنبیه سوم اصاله الصحه در عملی جاری می شود که اصل عمل مسلم باشد و آن عمل جامع بین صحیح و فاسد باشد نظیر آنکه شك در جزء یا شرط یا مانع شود که در این موارد حمل بر صحت می شود.

و اما اگر آن عمل از عناوین قصدیه باشد و احتیاج به نیت باشد مثل صوم و صلاه و غسل و امثال آنکه شك در اصل عمل می باشد مشکل است جریان قاعده در این موارد مثلا اگر اجیر کردند شخصی را برای صوم یا صلاه میت و شك در اصل قصد اجیر می باشد در این موارد مشکل است قاعده اصاله الصحه در حق آن و در این تنبیهاتی که ذکر شد اختلاف زیادی است بین علماء هر که مایل است رجوع بمطولات نماید.

تنبیه چهارم معارضه اصاله الصحه است با استصحاب که مقصود از بحث

* شرح:

همین است استصحابی که معارض است با اصاله الصحه یا استصحاب حکمی است و یا موضوعی.

و اما استصحاب حکمی اشکالی در آن نیست که اصاله الصحه مقدم است بر آن استصحاب-پس اگر شک در صحت بیع شد بجهت اختلال در شرط یا مانع با احراز قابلیت فاعل و مورد بنا بر اینکه قابلیت این هر دو لازم باشد در این موارد اشکالی نیست که استصحاب حکمی جاری نیست یعنی استصحاب عدم انتقال مال بغیر و حکم بفساد آن بلکه متعین است حکم به صحت معامله لقاعده اصاله الصحه و در این موارد که قاعده اصاله الصحه بر استصحاب حکمی مقدم است آیا من باب حکومت است یا من باب تخصیص است ثمره عملیه در آن نمی باشد بعد از مسلم بودن جریان سیره در موارد مذکوره.

و اما استصحاب موضوعی مثل آنکه شک شود که میبای که سابقا خمر بوده آیا انقلاب بخل شده یا نه اشکالی در آن نیست که استصحاب موضوعی در این موارد مقدم است بر اصاله الصحه و حکم ببقاء خمریت می شود بتعبد شرعی چون موضوع هر حکمی یا وجدانا ثابت می شود و یا تعبدا و اگر بینه شهادت داد که این مایع خمر است بلا اشکال معامله بر آن صحیح نیست.

همچنین اگر استصحاب اثبات کند آن را البته این موارد در جایی است که قائل بشویم که موردی که حمل بر صحت می شود قابلیت آن مورد یا قابلیت فاعل و عامل لازم باشد و اگر آن دو جهت را لازم نداشتیم اصاله الصحه در این موارد مقدم است ایضا بر استصحاب موضوعی و این مختصر کلام است در قاعده فراغ و تجاوز و اصاله الصحه و مفصل آنها رجوع بمطولات می شود.

تعارض استصحاب با قاعده ید و تقدم ید و مدرک آن

کلام در تعارض استصحاب است با قاعده ید اگر قائل شدیم که قاعده ید

هذا مضافا الى وهن دليلها بكثره تخصيصه حتى صار العمل به في مورد محتاجا الى الجبر بعمل المعظم كما قيل و قوه دليله بقله تخصيصه بخصوص دليل.

* شرح:

اماره است و در عرض سائر امارات است بلا اشكال قاعده يد مقدم است بر استصحاب چون استصحاب در جائي است كه اماره نباشد و اگر قائل شدیم كه قاعده يد متأخر است از سائر امارات و در عرض استصحاب است در اين موارد بلا اشكال قاعده يد مقدم است بر استصحاب ايضا چون غالب موارد يد بر آنچه كه بدست مردم می باشد غالبا ملك غير بوده است و بدست آنها رسیده و استصحاب عدم اتصال جاری است الا در مباحات اصلیه اگرچه آنها ممكن است استصحاب عدم ملكیت در بعض موارد و در اين موارد مذكوره لا بد است كه قاعده يد تخصيص استصحاب را بدهد و اگر قاعده يد مقدم نباشد لازم می آید حمل ادله قاعده يد را بر موارد نادره بشود بلكه لازم می آید محذور در روايات كه امام عليه السلام فرمودند اگر قاعده يد جاری نباشد سوقی برای مسلمین باقی نمی ماند همچنان كه روايت آن قبلا گذشت.

قوله: هذا مضافا الى وهن دليلها الخ مدرک دیگر برای تقدم استصحاب بر قاعده قرعه كثره تخصيص قاعده قرعه است به طوری تخصيص زياد است كه عمل به باقیمانده آن محتاج است بجبر عمل معظم اصحاب است كما قيل و اين كثره تخصيص موجب ضعف دليل قرعه می شود.

مخفی نماند بعضی موارد عمل مشهور متقدمین از علماء موجب صحت سند می شود در جائي كه سند روايت ضعيف باشد و همچنین ترك عمل معظم اصحاب موجب ضعف سند روايت می شود و لو روايت صحيح باشد اين معنائی كه بيان شد در دلالت روايات ايضا جاری است كه اگر روايتی دال بر عموم است و مشهور عمل بآن نشده

ص: ۴۸۹

لا يقال كيف يجوز تخصيص دليلها بدليله و قد كان دليلها رافعا لموضوع دليله لا لحكمه و موجبا لكون اليقين باليقين بالحجه على خلافه كما هو الحال بينه و بين ادله سائر الامارات فيكون هاهنا ايضا من دوران الامر بين التخصيص بلا وجه غير دائر و التخصيص.

* شرح:

است قهرا ضعف ظهور آن روایت را می رساند از این جهت مصنف می فرماید بعد از وهن دلیل قرعه به کثرت تخصیص از طرف دیگر قوت دلیل استصحاب است به قلت تخصیص آن و تخصیص در ادله استصحاب بسیار کم است.

مخفی نماند نقل شده از بعضی اعلام در سند روایات قرعه که آنها متواترند.

پس از جهت سند اشکالی در آن نیست کما آنکه بیان شد.

تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و مدرک آن

قوله: لا يقال كيف يجوز تخصيص الخ اشكال نشود که چگونه ممکن است ادله استصحاب تخصیص دلیل قرعه را بدهد و حال آنکه ادله قرعه رفع موضوع استصحاب را می نماید نه رفع حکم و هر کجائی که دو دلیل معارض شدند و یکی از آنها رفع موضوع دیگری را می نماید بلا اشکال آن دلیل مقدم است و دلیل قرعه چون حجت شرعی است رفع شک در استصحاب را می نماید و نقض یقین بشک نشده است در استصحاب بلکه نقض یقین تبعدی و حجت شرعی است چون از بعض روایات قرعه استفاده می شود که قاعده قرعه اماره است توضیح بعض امارات اخذ شک در دلیل آن گرفته شده است نظیر قاعده فراغ و تجاوز و استصحاب بنا بر اماره بودن آن همچنین که تعارض بین استصحاب و امارات بود و در آنجا بیان شد که مورد امارات نقض یقین یقین است نه بشک از این جهت امارات مقدم بودند بر استصحاب و در ما نحن فیه چون قاعده قرعه در مورد خودش حجت شرعی است رفع موضوع استصحاب را می نماید و در ما نحن فیه اگر قاعده قرعه مقدم نباشد بر استصحاب لازم می آید دوران امر بین تخصیص بلا مخصص

ص: ۴۹۰

فانه يقال ليس الامر كذلك فان المشكوك مما كانت له حاله سابقه و ان كان من المشكل و المجهول و المشتبه بعنوانه الواقعي الا- انه ليس منها بعنوان ما طرأ عليه من نقض اليقين بالشك و الظاهر من دليل القرعه ان يكون منها بقول مطلق لا في الجملة فدليل الاستصحاب الدال على حرمه النقض الصادق عليه حقيقه رافع لموضوعه ايضا فافهم.

* شرح:

يا بر وجه دائر و تخصيص يعنى تخصيص همچنان كه اين محذور در تعارض امارات و استصحاب بيان شد.

قوله: فانه يقال ليس الامر كذلك الخ جواب از اين اشكال آنكه اين بيان شما صحيح نيست بجهت آنكه آن چيزى كه شك فعلى در آن مى باشد و حالت سابقه آن يقين بوده است كه استصحاب همين معنا است اگرچه اين شىء مشكوك اطلاق مشكل و مجهول و مشتبه كه در روايات قرعه وارد شده است اين عناوين بر آن شىء مشكوك صادق است بعنوان واقعي يعنى در واقع مستصحب مشكوك است و مشكل است و مجهول و مشتبه است الا- آنكه در ظاهر مشكل و مجهول و مشتبه نمى باشند بلكه حكم ظاهري معلوم است به عنوانى كه عارض شده است از نقض يقين بشك يعنى ادله استصحاب بيان مى كند كه نقض يقين بشك نشود چون حكم ظاهري معلوم است و ظاهر از دليل قرعه آنست كه آن شىء مشكل و مجهول و مشتبه بقول مطلق مشتبه باشد نه فى الجملة.

و از بيان سابق معلوم شد كه قاعده قرعه در مورد شبهات حكميه اصلا جارى نيست چون مادامى كه يكي از اصول عمليه جارى است صدق مجهول و مشتبه و مشكل اين عناوين صادق نيست و مورد قرعه جائي است كه حكم ظاهري و واقعي اصلا معلوم نباشد و از اين بيان ظاهر شد كه كثره تخصيص در قرعه بى اساس است كما آنكه مشهور است و مصنف بيان نمود پس مورد قرعه فقط در موضوعات است نه احكام

ص: ۴۹۱

فلا بأس برفع اليد عن دليلها عند دوران الامر بينه و بين رفع اليد عن دليله لو هن عمومها و قوه عمومه كما اشرنا اليه آنفا.

و الحمد لله اولا و آخرا و صلى الله على محمد و آله باطنا و ظاهرا.

* شرح:

و كثر تخصيص در آن نیست.

و حاصل آنکه دلیل قرعه در جایی است که شیء مشکل و مشتبه و مجهول نه واقعا معلوم باشد و نه ظاهرا مورد قاعده قرعه این موارد است و اگر حکم ظاهری معلوم باشد به واسطه استصحاب آن شیء مشکل در ظاهر معلوم است و مجهول نیست از این جهت استصحاب مقدم است بر قرعه پس دلیل استصحاب که دال است بر حرمت نقض یقین بالشک صادق است بر آن مورد شبهه و مجهول که در مورد قرعه می باشد و رافع دلیل قرعه می باشد.

پس مانعی از دلیل قرعه نیست که تخصیص خورده شود بدلیل استصحاب و استصحاب مقدم باشد در وقت دوران و تعارض و رفع ید شود از دلیل قرعه لو هن عمومها و قوه عموم دلیل استصحاب کما آنکه قبلا بآن اشاره شد.

و الحمد لله اولا و آخرا و صلى الله على محمد و آله باطنا و ظاهرا.

این آخر کلام جلد پنجم می باشد که در تاریخ شنبه هفدهم ربیع الثانی مطابق یک هزار و چهارصد و هفت هجری قمری می باشد. (۱۴۰۷)

امید است از خدای منان این چند کلمه را ذخیره قبر و قیامت و مورد نظر ولی عصر (عج) قرار دهد و بنظر علماء و محصلین عظام (دام عزه العالی) مطلوب و در بحث و مباحثه آنها قرار گیرد و اگر اشتباه لفظی یا معنوی بنظر آنان رسید با لطف خود تصحیح نمایند.

و الحمد لله اولا و آخرا و صلى الله على محمد و آله باطنا و ظاهرا

الاحقر محمد حسین نجفی دولت آبادی

ص: ۴۹۲

مدارك شرح كفايه مدارك شرح فارسي كفايه الاصول در جلد پنجم كه براى شرح مطالب كفايه و توضيح آن استفاده شده است و يا براى اشكال بر مطالب كفايه آورده شده است از قرار ذيل است.

۱- حقايق الاصول استاذنا الاعظم آيه الله العظمى حاج سيد محسن حكيم (نور الله مرقده).

۲- كتاب عنايه الافكار فى مبحث القطع و الظن و بعض الاصول العمليه لحضره حجه الاسلام و المسلمين آيه الله شيخ محمد تقى بروجردى (رضوان الله تعالى عليه).

۳- ايضا الجزء الرابع من كتاب نهايه الافكار فى مبحث الاستصحاب و التعادل و التراجيح از آيه الله المذکور شيخ محمد تقى بروجردى (قدس سره).

۴- دراسات استاذنا الاعظم آيه الله العظمى حاج سيد ابو القاسم خوئى (دام عزه) جزء سوم تأليف مرحوم علامه سيد على حسيني شاهرودى (نور الله مرقده).

۵- مصباح الاصول تقرير بحث سيدنا العلامة حضره آيه الله السيد ابو القاسم الموسوى الخوئى من اول بحث الاستصحاب الى آخر بحث الاجتهاد و التقليد لمؤلفه السيد محمد سرور الواعظ الحسينى البهشوى (دام عزه العالى).

۶- الوصول الى كفايه الاصول علامه آيه الله حاج سيد محمد حسيني شيرازى (دام ظله العالى).

۷- شرح كفايه الاصول مرحوم آيه الله شيخ عبد الحسين رشتى (نور الله مرقده).

۸- عنايه الاصول فى شرح كفايه الاصول آيه الله سيد مرتضى حسيني فيروزآبادى (دام عزه العالى).

۹- الجزء الثانى من اجود التقريرات تأليف استاذنا الاعظم آيه الله العظمى حاج سيد ابو القاسم الموسوى الخوئى (ادام الله ظله العالى على رءوس الأنام).

تألیفات صاحب کتاب که تا حال چاپ شده است از قرار ذیل است ۱- کتاب زبده العلوم عربی یک دوره اصول دین استدلالی اثبات صانع و صفات ثبوتیه و سلویه و معاد مخصوصا اثبات امامت باخبار صحاح عامه.

۲- تلخیص سه جلد جامع السعادات نراقی (رضوان الله تعالی علیه) در علم اخلاق در یک جلد عربی.

۳- کتاب ثواب و عقاب که دارای بیست واجب از اخبار ثواب آنها و عقاب آنها که نصف آنها عربی و نصف دیگر فارسی تقریبا ترجمه اخبار غیر اخبار عربی.

۴- اثبات صانع فارسی ادله اثبات صانع به پانزده دلیل فطری.

۵- چهار جلد شرح فارسی کفایه الاصول مرحوم آخوند خراسانی بانضمام مختصر مطالب علماء متأخرین از صاحب کفایه سه جلد آن یک دوره مباحث الفضاظ جلد اول کفایه می باشد جلد چهارم در ادله عقلیه از حجیت قطع و ظن انفتاحی و ظن انسدادی و ظن در اصول دین از جلد دوم کفایه و این شرح فارسی کفایه مذکور بسیار ساده و تا ممکن بوده است بعبارات واضحه بیان شده است که ممکن است گفته شود یک دوره خودآموز شرح کفایه می باشد.

«تأليفات المؤلف الغير المطبوعه» ١-شرح عربى كفايه الاصول للمرحوم الآخوند الخراسانى(قدس سره)غير تام.

٢-شرح العربى المكاسب المحرمه ايضا غير تمام.

٣-تقريرات استاذنا الاعظم آيه الله العظمى السيد عبد الهادى الشيرازى (قدس الله اسراره)فى مطهره الماء و الوضوء و الجنابه و الحيض و الاستحاضه و النفاس و مس الميت و التيمم و التعادل و التراجيح و الاجتهاد و التقليد و بعض احكام الخمس.

٤-تقريرات استاذنا الاعظم آيه الله العظمى الحاج سيد ابو القاسم الخوئى (ادام الله ظله العالى)على رءوس الانام فى مباحث الفاظ الاصول و الادله العقليه و غيرها.

٥-تقريرات استاذنا الاعظم آيه الله العظمى الحاج السيد محسن الحكيم (نور الله مرقده الشريف)فى النفاس و غسل الميت و احكام الاموات و غيرها.

٦-تقريرات استاذنا الاعظم آيه الله السيد محمود الشاهرودى(قدس الله اسراره الشريف)فى خيارات البيع و احكامها.

ص:٤٩٥

فهرست جلد پنجم شرح فارسی کفایه الاصول

- عنوان صفحه بیان چهار جلد شرح کفایه مختصر آنها ۳
- تقسیم کلیه مباحث اصول فقه به چهار قسم می شود ۴
- فرق بین ورود و حکومت و تخصص و تخصیص در امارات ۵
- مهم از اصول عملیه است و مراد از شک در آنها ۷
- جواب بعض اعلام که قاعده طهارت و نجاست شبهه موضوعیه است ۹
- در وجوب شیء و حرمت آن در فقدان نص یا تعارض یا اجمال آن ۱۱
- استدلال به ادله اربعه بر براءت و تمسک بآیات کتاب و جواب آن ۱۲
- جواب مصنف که عدم عذاب اعم از استحقاق عذاب است ۱۴
- تمسک بسنّه بر براءت و حدیث رفع عن امتی التسعه و معنای آن ۱۵
- در اشکال آنکه مؤاخذه امر عقلی است و ممکن نیست دفع آن شرعا ۱۷
- وجوب احتیاط و وجوب طریقی است مثل وجوب عمل بامارات و طرق ۱۸
- بیان معنای ما لا یعلمون و رفع آن تشریعا ۱۹
- بیان اشکالات بر ما لا یعلمون و رد آنها ۲۲
- عموم ما لا یعلمون شامل احکام تکلیفیه و وضعیه و ضمنیه می شود ۲۵

عنوان صفحه بیان حدیث حجب و اشکالات بر آن ۲۶

روایت سوم بر براءت قوله علیه السلام كل شيء لك الحلال ۳۰

روایت چهارم الناس فی سعه ما لا يعلمون بر براءت و رد اشکالات آن ۳۳

روایت پنجم كل شيء مطلق حتى یرد فيه نهی بر براءت ۳۵

چهار روایت دیگر که مصنف ذکر نفرموده بر براءت و بیان آنها ۳۸

تمسک باجماع بر براءت و رد آن و سه وجه در بیان اجماع ۴۰

حکم عقل به براءت و تعارض آن با قاعده دفع ضرر محتمل ۴۲

تحقیق در تعارض ادله اربعه و دو حکم عقل و دفع آن ۴۳

غیر ضرر اخروی لازم نیست دفع آن عقلا و شرعا ۴۶

مصالح و مفساد احکام شرعیه موجب منفعت و ضرر شخصی نیست ۴۷

عمل عقلاء دال است که دفع احتمال ضرر دنیوی لازم نیست ۴۹

استصحاب به براءت تکلیف قبل از بلوغ و رد اشکالات آن ۵۰

ادله اخباریها بر وجوب احتیاط آیات و اخبار و عقل ۵۲

جواب از آیاتی که تمسک شده است بر وجوب احتیاط ۵۳

بیان سه دسته اخباری که تمسک شده است بر وجوب احتیاط ۵۵

جواب اخباری که آورده شده بر احتیاط در شبهه تحریمیه ۵۷

وجوهی که گفته شده در جمع بین اخبار احتیاط و براءت ۵۹

تمسک بحکم عقل بر لزوم احتیاط در شبهه تحریمیه و جواب آن ۶۲

سه وجه برای حجیت طرق و امارات گفته شده ۶۵

بیان انحلال علم اجمالی حکمی و حقیقی از مصنف ۶۹

تمسک بحکم عقل بحظر و منع در افعال رد و جواب احتیاط ۷۱

تمسک اخباریها به قاعده دفع ضرر محتمل بر وجوب احتیاط و رد آن ۷۳

ص: ۴۹۷

عنوان صفحه شرط جریان براءت عدم اصل موضوعی است در آن ۷۵

شک در عدم تذکيه حيوان چهار قسم می شود ۷۶

در معنای موت شرعی حیوان و آثار آن در صلاه و غیره ۸۰

اصل موضوعی که موجب قبول تذکيه است مقدم بر اصل حکمی است ۸۲

احتیاط حسن عقلی و شرعی دارد در عبادات و غیرها ۸۳

اشکال در احتیاط عبادات که امر جزمی می خواهد و جواب آن ۸۴

اوامر احتیاط حمل بر استحباب شرعی می شود و بیان آن ۸۷

عبادی بودن واجب بسه قسم می شود ۸۹

در عبادات امر جزمی لازم نیست ببناء عرف و عقلاء ۹۱

بیان اخبار من بلغه الثواب و چهار احتمال در دلالت آنها ۹۵

دو اشکال بر اخبار من بلغ رد دلالت آنها و رد آنها ۹۷

اخبار من بلغ شامل مکروهات و قول فقیه نمی شود و وجه آن ۱۰۲

اخبار من بلغ شامل فضائل و مصائب ائمه علیهم صلوات الله نمی شود ۱۰۳

براءت در شبهات موضوعیه مطلقاً جاری نیست ۱۰۴

متعلق نواهی سه قسم است و جریان براءت در امر بسیط ۱۰۷

احتیاط حسن عقلی و شرعی دارد چه در موضوعات و چه در احکام ۱۰۹

رد مصنف در براءت شرعیه بدون عقلیه در احتمال وجوب یا حرمت ۱۱۵

دوران بین وجوب یا حرمت چهار قسم می شود ۱۱۷

شک در مکلف به و دوران بین متباینین ۱۲۰

دو وجه در عدم جریان اصول در اطراف علم اجمالی ۱۲۲

لازم است موافقت علم اجمالی و لو اطراف غیر محصور باشد ۱۲۵

مواردی که علم اجمالی منجز نیست مثل اضطرار بعض اطراف و غیره ۱۲۸

ص: ۴۹۸

عنوان صفحه اضطرار چهار قسم می شود در اطراف علم اجمالی قبل از علم و بعد از آن ۱۳۰

ملاک ابتلاء مکلف بتکلیف و عدم آن از مصنف و رد آن ۱۳۳

ملاقی شبهه محصوره موجب اجتناب است یا نه ۱۳۸

اقسام ملاقی شبهه محصوره قبل از علم و بعد از علم ۱۴۰

وجوه ثلاثه در سرایت نجس بمتنجس و حق در آن ۱۴۱

رد مصنف در نجاست ملاقی شبهه محصوره ۱۴۳

شک در اقل و اکثر ارتباطی و آنکه در امر بسیط جاری است ۱۴۶

سه قول در اقل و اکثر ارتباطی و حق در آن ۱۴۷

بیان اشکالاتی که وارد بر مدعی است و رد آنها ۱۴۸

اشکال سوم بر مدعی که تحصیل غرض مولی لازم است ۱۵۲

واجبات شرعیه الطافا در واجبات عقلیه و بیان آنها ۱۵۳

جواب مرحوم شیخ از لزوم تحصیل غرض مولی بدو وجه ۱۵۴

جواب مصنف از مرحوم شیخ به هشت وجه در عدم لزوم قصد وجه ۱۵۶

رد مصنف در لزوم تحصیل غرض و آنکه شک در آن براءت است ۱۶۱

اشکال در براءت در اقل و اکثر و جواب آن و استصحاب آن ۱۶۲

براءت نقلیه بقول مصنف در اقل و اکثر ارتباطی ۱۶۴

رد مصنف در جریان ادله نقلیه و عقلیه در اقل و اکثر ۱۶۶

عدم جریان براءت در اجزاء تحلیلیه عقلیه و وجه آن ۱۶۸

جریان براءت در طهارات ثلاث و لو مأمور به بسیط باشد ۱۷۲

بیان امکان خطاب به ناسی جزء یا شرط به وجوهی ۱۷۵

بیان شمول حدیث لا تعاد جاهل قاصر و مقصر را ۱۷۷

جریان برائت در جزء و یا شرط عدمی ۱۷۹

ص: ۴۹۹

عنوان صفحه اقسام چهارگانه تشریح محرم در مأمور به ۱۸۱

صحه استصحاب صلاه در مشکوک المانع ۱۸۳

سقوط مأمور به بسقوط جزء یا شرط آن ۱۸۵

تمسک به قاعده میسور و اضطرار در وجوب باقیمانده مرکب ۱۸۸

مدرک قاعده میسور و اشکالات و جواب آنها ۱۸۹

روایت سوم قاعده میسور و اشکال سند و دلالت آن ۱۹۳

در میسور بقاء موضوع عرفی می خواهد و موارد آن ۱۹۴

خاتمه در شرائط اصول و آنکه احتیاط حسن است مگر بعض موارد ۱۹۷

اشکال در حسن احتیاط و جواب آن ۱۹۸

در شرائط براءت عقلیه و نقلیه و لزوم فحص در احکام ۲۰۰

سه دلیل بر لزوم فحص در شبهات حکمیه بدون موضوعیه ۲۰۳

وجوب تعلم احکام به شش وجه بیان شده ۲۰۸

در صحه عمل جاهل قاصر و مقصر بحديث لا تعاد ۲۱۱

اشکال بعض اعلام بر حدیث لا تعاد و بیان جواب آن ۲۱۲

وجه صحت صلاه جاهل مقصر در جهر و اخفات و قصر و اتمام ۲۱۴

دو شرط دیگر برای جریان براءت از بعضی و رد آنها ۲۲۰

بیان قاعده لا ضرر و مدرک و معنای آن ۲۲۳

سه معنی بر لا ضرر و حق آنکه نفی حقیقه ادعائی است ۲۲۹

ادله لا ضرر شامل احکام اولیه ضرریه مثل خمس و غیره نمی شود ۲۳۲

تعارض لا ضرر و لا حرج با یکدیگر و حق در آن ۲۳۷

مراد از ضرر ضرر شخصی است نه ضرر نوعی بخلاف مصنف ۲۳۹

بیان تخصیص اکثر در قاعده لا ضرر بقول مرحوم شیخ ۲۴۰

ص: ۵۰۰

عنوان صفحه رد تخصیص اکثر در قاعده و آنکه تخصیص است حدود و غیره ۲۴۱

تنبیهات لا ضرر و صحت وضوء با ضرر واقعی ۲۴۲

اشکال بعض اعلام در تخییر بین وضوء و تیمم و جواب آن ۲۴۴

فصل در استصحاب و حجیت آن اثباتا و نفیا ۲۴۶

تعریف استصحاب و بحث آن اصولی است نه فقهی ۲۴۸

لازم است در استصحاب اتحاد موضوع و محمول هر دو ۲۵۲

استصحاب موضوع یا بمفاد کان تامه است یا ناقصه ۲۵۳

بقاء موضوع در استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دلیل ۲۵۵

استصحاب در احکام شرعیه ردا علی قول مرحوم شیخ ۲۵۷

بیان قاعده کلما حکم به العقل حکم به الشرع و رد آن ۲۵۸

بیان اداء فقهاء در حجیت استصحاب و حق در آن و رد ادله دیگر ۲۶۱

وجه رابع اخبار مستفیضه در حجیت استصحاب منها صحیحه زراره ۲۶۸

اشکال در سند و دلالت روایت و بیان رد آنها ۲۶۹

بیان عموم روایت زراره در استصحاب نه خصوص وضوء ۲۷۳

وجه عموم استصحاب چه شک در مقتضی باشد و چه در مانع ۲۷۸

سه احتمال در مقتضی مراد شیخ در عدم حجیت استصحاب آن ۲۷۹

رد دلیل مرحوم شیخ در عدم استصحاب در مقتضی ۲۸۱

چهار مورد نقض بر مرحوم شیخ در جریان استصحاب مقتضی ۲۸۲

متعلق نقض در استصحاب چهار صورت دارد ۲۸۶

عموم اخبار استصحاب در شبهات حکمی و موضوعیه ۲۸۹

بیان روایت دوم زرارہ بر استصحاب و سؤال از چند جهت ۲۹۰

از شش جهت در صحیحہ زرارہ سؤال شدہ و بیان آنها ۲۹۳

ص: ۵۰۱

عنوان صفحه اخبار استصحاب دلالت بر قاعده یقین ندارد و فرق بین آنها ۲۹۵

طهارت بدن و لباس آیا شرط صلاه است یا مانع است ۲۹۶

اشکالات وارده بر صحیحه دوم زراره و جواب آنها ۲۹۸

دلالت صحیحه سوم زراره بر استصحاب و اشکالات و رد آنها ۳۰۲

روایت چهارم و پنجم بر حجیت استصحاب بدون قاعده یقین ۳۰۷

تمسک بر حجیت استصحاب بقوله علیه السلام کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر ۳۱۱

هفت احتمال در روایت کل شیء طاهر داده شده ۳۱۲

قید در کلام یا برای موضوع است یا محمول و یا نسبت ۳۱۴

اشکالات بر تمسک مصنف به روایت کل شیء طاهر ۳۱۷

کلام در جعل احکام وضعیه است که جعل دارند یا نه ۳۲۰

در معنای احکام وضعیه و تکلیفیه و تضاد و مابین آنها ۳۲۱

احکام وضعیه سه قسم اند قسم اول جعل شرعی ندارد ۳۲۴

رد مصنف که خلط بین شرائط جعل و مجعول نموده ۳۲۸

قسم دوم احکام وضعیه جعل شرعی بالتبع دارند ۳۳۰

قسم سوم احکام وضعیه جعل استقلالی دارند شرعا ۳۳۳

طهارت و نجاست از احکام وضعیه جعل شرعی دارند یا نه ۳۴۱

صحت و فساد در معاملات و عبادات جعل شرعی دارند یا نه ۳۴۲

چهارده تنبیه استصحاب اول آنها شک و یقین فعلی لازم است ۳۴۳

استصحاب در طرق امارات جاری و دفع اشکال آنها ۳۴۵

استصحاب نسبت باصول دیگر جاری است یا نه ۳۴۹

تنبیه سوم در استصحاب کلی و جزئی و اقسام کلی ۳۵۱

اشکالات در استصحاب قسم دوم کلی و جواب آن ۳۵۳

ص: ۵۰۲

عنوان صفحه استصحاب قسم سوم کلی و اشکال در آن ۳۵۷

استصحاب فرد مردّد و یا مفهوم مردّد صحیح نیست ۳۶۰

تنبیه چهارم در استصحاب زمان و زمانیات و دفع اشکال آنها ۳۶۱

استصحاب امر تدریجی سه قسم کلی در آن جاری است ۳۶۶

اشکال در قید بودن زمان در موضوع مرکب شرعی و تحقیق در آن ۳۶۹

تعارض استصحاب وجود حکم و عدم آن و تحقیق در جواب آن ۳۷۳

در استصحاب تعلیقی و اشکال در آن و رد اشکال ۳۷۷

استصحاب تعلیقی معارض است و جواب آن ۳۸۲

تنبیه سادس در استصحاب شرایع سابقه و اشکال و رد آن می باشد ۳۸۴

در عدم جریان استصحاب عدم نسخ شرایع مطلقا و جواب آن ۳۸۸

بیان اصول مثبتة شرعیة و عادیة و عقلیة و عدم حجیت آنها ۳۹۲

سه احتمال در اخبار استصحاب در اصل مثبت و حق در آن ۳۹۴

چهار فرق بین حجیت لوازمات امارات و عدم حجیت آنها در اصول ۳۹۵

تحقیق مصنف در عدم حجیت اصل مثبت در استصحاب و امثال آن ۴۰۰

حجیت اصول مثبتة در موارد خفاء واسطه بنظر عرف و غیره ۴۰۱

استصحاب کلی برای فرد مثبت نیست و اقسام محمول موضوع ۴۰۷

استصحاب جزء و شرط مثبت نیست و همچنین عدم آنها ۴۱۰

تنبیه عاشر لازم است اثر فعلی در مستصحب باشد نه تقدیری ۴۱۵

تنبیه یازدهم استصحاب در تقدم و تأخر وجود شیء و یا عدم آن می باشد ۴۱۷

استصحاب مجهول التاریخ صحیح است در جائی که اثر برای یکی از آنها باشد ۴۱۹

جریان استصحاب عدم ازلی در مفاد کان ناقصه در مجهول التاريخ ۴۲۲

رد مصنف که در امور وجدانیه شبهه مصداقیه نیست بدون خارجیه ۴۲۷

تعارض استصحاب طهارت و نجاست در تقدم و تأخر آنها و سقوط آنها ۴۳۲

ص: ۵۰۳

عنوان صفحه استصحاب اعتقادات و احکام شرایع سابقه در تنبیه دوازدهم ۴۳۳

معنای نبوت و آنکه در اصول دین علم لازم است ۴۳۶

اشکال در نسخ احکام شریعت موسی و مدرک بقاء احکام اسلام ۴۳۹

تنبیه سیزدهم در استصحاب حکم مخصص است و یا حکم عام و اقسام آن ۴۴۱

تنبیه چهاردهم استصحاب حجت است و لو ظن بخلاف باشد ۴۴۶

مدرک مرحوم شیخ بر حجیت استصحاب در ظن بخلاف و رد آن ۴۴۹

موضوع استصحاب یا مفاد کان تامه و یا ناقصه و اقسام موضوع ۴۵۳

موضوع استصحاب عرفی است نه عقلی و نه از دلیل آن ۴۵۵

تقدم امارات بر استصحاب ورود و یا حکومت جمع عرفی است ۴۵۹

معنای ورود و حکومت و تخصیص و تخصص و حق آن در استصحاب ۴۶۲

اخبار استصحاب شامل قاعده مقتضی و مانع نمی شود و رد ادله آنها ۴۶۵

اخبار استصحاب شامل قاعده یقین نمی شود و معنای آن قاعده ۴۶۶

خاتمه در نسبت بین استصحاب و سایر اصول عملیه می باشد ۴۶۷

تعارض استصحابین و مقدم بودن سببی بر مسببی از آنها ۴۶۹

جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی که مخالفت علمیه نباشد ۴۷۳

قاعده تجاوز و فراغ و اصاله الصحه مقدماتی بر استصحاب و معنای آنها ۴۷۶

تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و وجه آن ۴۷۹

بیان اخبار تعدد قاعده فراغ و تجاوز و مورد آنها ۴۸۱

قاعده تجاوز دخول در غیر لازم است و معنای غیر ۴۸۳

در قاعده اصاله الصحه و معنی و چهار مدرک آن ۴۸۴

بیان چهار تنبیه در قاعده اصاله الصحه در جریان آن ۴۸۶

تعارض استصحاب با قاعده ید و تقدم ید و مدرک آن ۴۸۸

تقدم استصحاب بر قاعده قرعه و مدرک آن ۴۹۰

ص: ۵۰۴

صسخطاء صواب ۱۰۹ اعینعی

۱۷۹ مولى مى باشد فعل مولى مى باشد

۲۰۱۲ و ما آنکه همچنان که

۲۱۲۳ شریفه شریف

۲۲۱۰ فقرات فقرات دیگر

۲۲۱۰ محدود و محدودی

۳۱۱۷ بالفعل الفصل

۴۳۷ صاحب احتیاج

۴۹۷ باین که (که) زیاد است

۵۴۱۹ آنها را (را) زیاد است

۵۴۱۹ مجال حال

۵۹۱۵ یا غیر با غیر

۶۲۸ به برائت برائت

۶۶۶ قتلندت

۶۸۶ بخصوصه خصوص

۶۹۲۳ بالاجماع بالاجمال

۷۵۲ بالاشار هبالاشاره الیها

۸۳۸ یا یقینا یقین

۸۵۱۵ فائده فاعده

۸۶۷ بر آن ثواب زیاد است

۹۲۵ نیستاست

۹۷۲۲ غرضیغرض

صسخطاء صواب ۱۰۰۵ باخبار با اخبار

۱۰۱۱۸ بلکهبه

۱۰۳۱۸ ادفعرفع

۱۱۴۱ ادو شیءدر شیء

۱۲۰۱۴ مکلفمکلف به

۱۲۷۱ شیخشیخ را

۱۵۳۲۳ انقلاقل

۱۵۴۱۶ می باشدبر آن می باشد

۱۶۱۱۳ متعلقمتعلق امر و یا به دلالت التزامی

۱۶۲۱۷ سهکه

۱۷۰۸ معارفمعارض

۱۷۰۲۰ یا فصل ماء یا فصل ما

۱۷۷۷ مقصد مقصر

۱۷۷۲۴ در عمدو در عمد

۱۷۸۱۷ و یا شرطیو یا شرط

۱۸۵۱۲ اصلاطلاق

۱۸۸۱۷ با شرطیا شرط

۱۹۴۱۶ و با مأمور بهبا مأمور به

۱۹۶۲۴ ویا اینکالین کلام

۱۹۶۱۸ همیشههیه

۲۰۳۶ می نموده اندنموده اند

ص: ۵۰۵

صسخطاء صواب ۲۰۴۹ از آنکها آنکه

۲۰۴۱۵ بعد بعدم

۲۰۸۹ و چندز یاده است

۲۱۸۱۹ توافقیتوقفی

۲۲۲۸ خالیحالی

۲۳۷۸ وجود وجوده

۲۴۰۲۳ تحقیقیتتحقیق

۲۴۱۶ امر امر و ا

۲۴۲۳ تخصصتتخصیص

۲۷۸۱۷ می باشد نمی باشد

۲۸۰۲۴ باشدتغالباشتعال

۲۹۳۲۰ ظننزیاده است

۲۹۴۱۵ فالصیحیحهفی الصیحیحه

۲۹۵۷ فالموردفی المورد

۲۹۶۲۱ ضدینضدی

۳۱۵۹ طهورظهور

۳۲۷۱۱ بشودنشود

۳۲۷۱۶ دافعرافع

۳۳۲۵ شادشارع

۳۳۴۲۱ بیدادبید او

۳۴۰۱۸ رکوع رکوع

۳۴۰۲۲ تصرف شرعی زیاده است

۳۴۱۲۰ صسخطاء صواب ید زیاده است

۳۵۱۱۶ در اوز زیاده است

۳۶۷۲۰ ضد هان

۳۷۰۳ قبل متیقن قبل

۳۸۲۱۲ زیبی ذیبی زیبی زیب

۳۸۳۲۲ تحقیق تحقیق

۳۸۶۲۲ می باشند می باشند

۳۹۳۵ وجود نفقه و جوب نفقه

۳۹۶۶ حجیت آنکه زیاده است

۳۹۶۸ احتمال اهمال

۴۳۷۲۲ باشد با شک

۴۴۷۱۳ طرف فطر

۴۵۰۱۱ است زیاده است

۴۵۷۵ سبق سبق

۴۵۸۲۲ عصیر العصیر

۴۶۲۱۰ حق زیاده است

۴۶۲۱۵ النینهی النبی

۴۶۲۱۵ غو دیغردی

٤٦٢١٧ او تخصیصو تخصص

٤٦٣٨ حاصل حاصل و

٤٩١٧ تخصیصتخصص

ص: ٥٠٦

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

